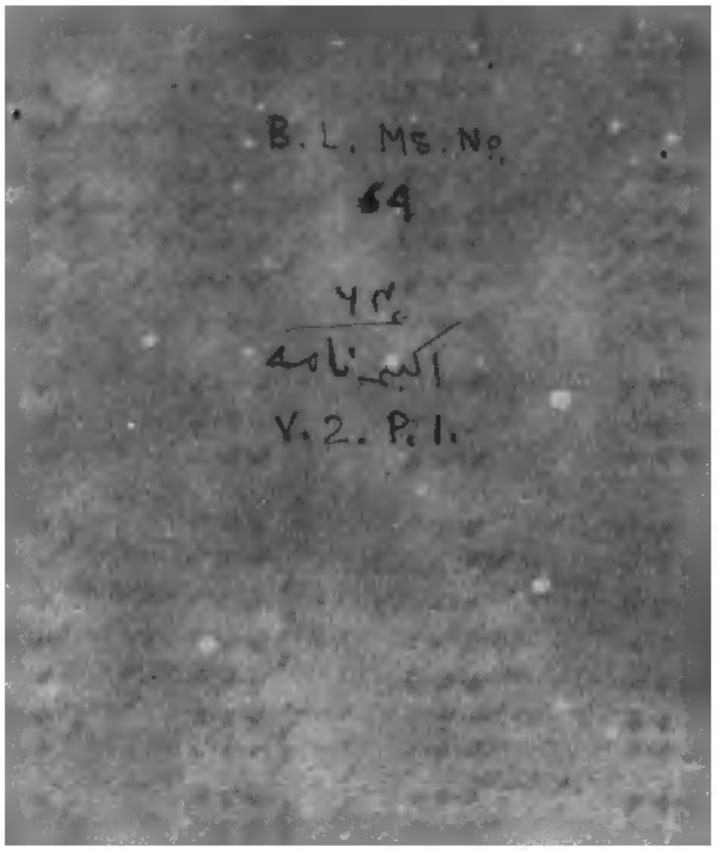
B. L. Ms. No.
69
٧٢
اکبرنامه
V. 2. P. 1.

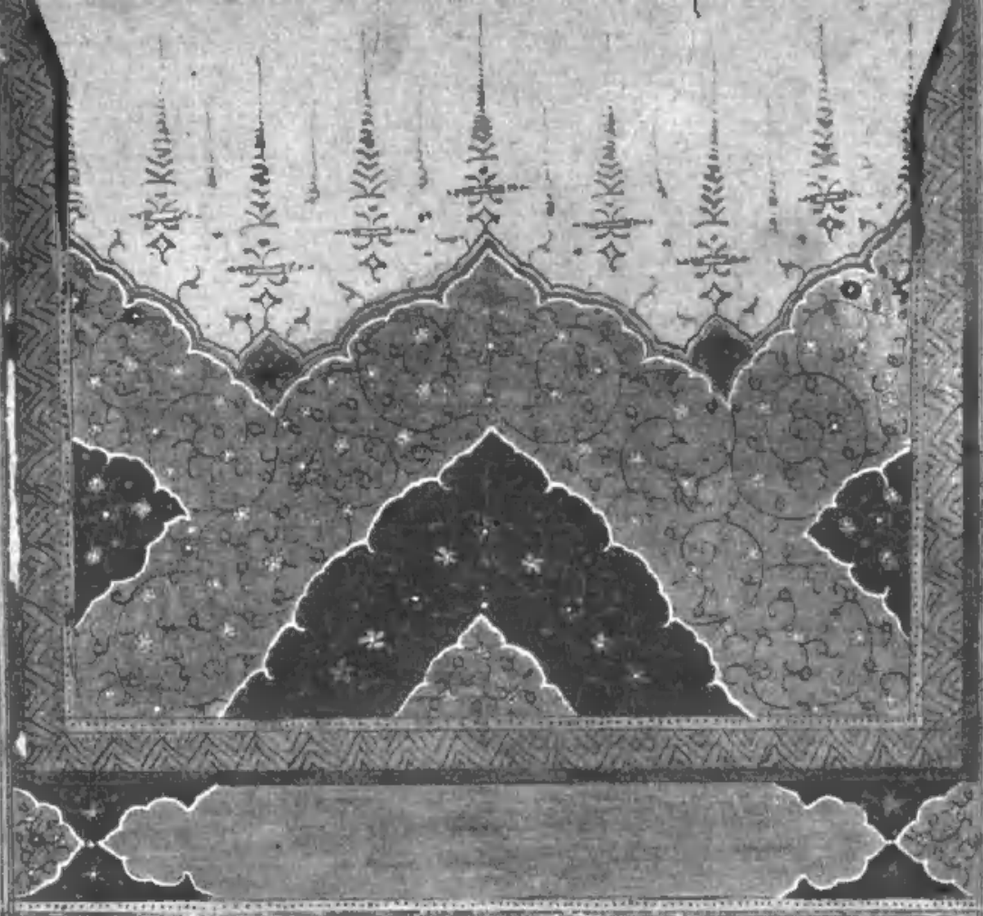

سپید انتظام کارگاه آفرینش که مظاهر حقیقت نمای شهود و شواهد قدرت واجب الوجود است
و بسیط بفرمان روایی بزرگ نهادی باید که بار غلام و عالمیان را بیارزوی تائید الهی برسر توانند
گرفت و کارجهان و جهانیان را بهیزدی کمال آگاهی سامان و سرانجام تواند نمود شمشیر عظمت از
ناصیه اقبال او تابد و بارو ابهت از لوح احوال او فروغ دهد شاهین ترازوی عدالت بیاوری
ریاست او استقامت یابد باین چار سوی سلطنت بدستیاری فکر او رونق و بها پذیرد
و زرهای ناب کز تقدخزانه آسمان است بسکه عدل و کمال عیار برآید و گوهرهای شب چراغ کز
صیقل بده مهره انجم است تاج دولت او سربلندی چند جهار چمن خلافت از جویبار تدبیر او
آب خورد و بهشت جهت مملکت از ناحیه لوای او تاب گیرد طنطنه کوس هیبتش غریو حوادث روزگار
سیه را کبریا بی پردد و گرد سپاه شکوهش عرصه گرد او جهان تاریک را شعله بخشد و گرد فتنه را
تاب بیخ جهانیان کشای نشاند و برق حادثه السحاب چتر گردون سای منتقی سازد و بیطاق درگاهش
عظمت نمای پایه گردان آزرده گردد و بارگاه آسمانیش بوسگاه زمین بوس گردون گشای پشگاه
حرکت بشود همیشش بدرآیدی حرب باد و لها مقصور بود و طبعتش بر جمعیت شهریاران جهانی
محمول و سطوتش را بایند تجسس در نهان خانه ضمیر خواص و عوام وطن سازد و دهایش بر خلوتگاه

دیبان صفا و کبار آرام کند بلکه صنوف نبات کر جلوه نمایان مقام ثبات اند از چشمه سار افضال او
سرسبز و سیراب گردند و از نسیم بهارستان لطافت او نشو و نما یابند و صنوف جماد که ثابت قدمان
مقام ایستاده اند هم از آثار عدالت او فیض دانی گیرند و از مکارم عنایت او غبطه نواز بردارند
همین نه جانوران زمین و دد و تاجوران ۔ با من و عیش گرایند بزیب و فر کرد ۔ پنو بهار عدالت و مذهب گیاه
گیاه نخل شود و نخل بار دار گردد ۔ فروغ عدل و همان اثر بروی زمین ۔ کر خاک سنگ شود و سنگ سیم و زر گردد
چون ذات مقدس این نونهال چمن اقبال مصداق این مفاخر و معالی بود و استحقاق این منصب عالی داشت
و با شیر دولت و سعادت از آغاز طلوع صبح ولادت او می تافت و لوای مشکبار جهان آرای آخر عنوان
همواره بنام ادراک عارفان انفس و آفاق میرسید و شکوه جهانبانی از لوح پیشانی او میدرخشید و فر و جهانگیری
از نظر دوربین او به بلندی می شتافت آثار تخت نشینی از طرز نشستن او پیدا بود و در قوم خاتم فرمان روائی از خطوط
دست او خواندند و چند و زانی کر اخلاق در جبین او و از انتظار آن می بر دند رسید و دوری کر انجم در جبین
قوانات فرصت آن می چیشتند ظهور یافت انتظام بخشان سلسله کون و مکان ندای بشارت در دادند تو بدر سعادت
سکنه زمین و آسمان به پیام امن و امان زبان حال برکشادند ۔ سکای کهر بخت بجاتم ترا
دور تهتنای عالم ترا ۔ کوش فلک بازپی کوس تست ۔ تخت هوا خواه قدم بوس تست
بر سر دل تاج شرافت ترا ۔ خطبه خود خوان کر خلافت ترا ۔ در هنگامی کر سلطان جهاربالش کر دون
برج سعادت جوت رسید نظر عالی بهیت الشرف انداخته بود کر بخت جهاربار حمل را مجلوس سعادت منور ساخت
و غبار آلود کان خطه خاک را بفیض عام تازه و تر کردند بر بخت کامچین سایه انجام رسایه افگنی شود و بهره و خور
کل با تاج صد ترکی مرصع بلعل و یاقوت بر سریر زمردین جلوس فرماید و مرغان خوش آواز جون خلیلان جلوس
بادشاهی طیلسان شهپر بر دوش و پوستین قاقم در آغوش بر منبر صفها پایه چوین خطبه لغوق بلند کنند
سرو و صنوبر کر ایستاده کان چشمه ادب اند سر بتعظیم فرود آورند و شاه و طرر کر کمین بیران آرزومند
برکی و نوائی جوانی رسند بزرکان شتابی و دریا چین خلقهای رنکارنک در پوشند و خروان لاله و سرخ کل
از شکفتکی در پیرامن کنجند او از کوس رعد بر تارکی فیلان ابر غلغله در هفت اقلیم انداز و هیبت کوهر افشانی

نوبهار صبای عالم پیمای رکن عالم در دهد نسایم فیوضات ازلی از مهب عنایت آغاز وزیدن نهاد و وطن
از بهار خلافت آلی تازگی شگفتن گرفت ماه جبهه نیاز بسجده شکری برد و کف انتهیب نوری چند قطب
دو دیده فرقدان از ابهیل زرین شعاع سرمه سفید میکشید هندسان رصد بند و مجسطی کشایان فلک پیوند
کرباصطلاب دانش را رصد کواکب دولت بودند اختراع زایچه اجابتی از صحایف زیج آسمانی نمودند
لاجرم تایید الطاف ذوالجلال و اتفاق جنود دولت و اقبال ساعتی که بر وی آسمان بجود کند
در عبید گاه خط دلکشای کلاونگ که باد قبله اقبال دمر در هر موضع جشنی عالی و مجلسی والا کرفیت افزای انجمن
افلاک توانند بود ترتیب دادند ۔ دل افروز جشنی خدا داده ۔ درون و برون مردو پیراسته

نمودند در پیش این سبز کاخ	بساطی چو میدان همت فراخ	سراپرده های مکلل بکلاه
کشیدند بر دور چشمگاه	کران تا کران فرشش آن سرزمین	پرند خطا بود و دیبای چین
ز بس سایبانهای زربفت تار	هوا بود و جون پرده زرنگار	فلک را گرفتند در زر تناب
که خوش نیست در جشن نیلی نقاب	ز بس نکهت بزم میرفت دور	فلک تا فرو ماند از بخور
بزرگان درگاه بر خاستند	عروسانه تختی برآراستند	که دوشیزه سلطنت را بنقد
بشاهنشه بخت بندند عقد	دو عالم پیکی فراهم کنند	به پیوند جاوید حکم کنند
زمان میدهد پرده در پرده باز	که ای بخت با تخت و دولت بناز	شهی میکند بر سر تخت جای
که خواهد شدن تخت ازو دیرپای	کسی می نشیند بر اورنگ جاه	که خواهد با و بخت بردن پناه

انگاه در ساعت فیض اشتمال یعنی قریب نصف النهار جمعه بر بیست دویم و با مراد سط سیوم برج
اثنانی سال نهصد و شصت و سیوم قمری و نهم اسفندارمذ ماه جلالی سال چهار صد و هفتاد و هفتم یازدهم
تیرماه قدیمی یزدجردی سال نهصد و بیست و پنجم چهاردهم شباط ماه رومی سال یکهزار و هشتصد و شصت
و هفتم آن دودمان عالی خاندان خلعت زرین در بر و تاج مشکین بر سر بدولت و سعادت
بر تخت سلطنت و اورنگ خلافت نشست و آوازه مبارکبادی از شش جهت بر خاست بمزاج آسمان منظر
بخلیفه اقبال سربلندی گرفت و درجات رفعت لحامد و معالی ارجمندی یافت ۔ ازینرو کون بغرقه خدیو جهان

باری که پیش ازین بسر آسمان نهاد ۰ اثر اگه در نهاد بود قوتی جنین ۰ بار دوکون بر سپهر او می توان نهاد
شاه جهان که بار جهان بر سرش رسید ۰ بنهاد بار بر سر وقت بجان نهاد ۰ مرجند خطیب بصورت پایه پایه فرود
فرود می آمد اما در معنی مرتبه مرتبه بلند میشد چون زبان خطیب بالقاب اقدس سامعه افروز شد نام
اشرف اعلی که سر برکشت کلبانگ دعای از چپ و راست برخاست ندای تسلیم و رضا نمی کم و کاست
برآمد پیر ایه بندان کارخانه سلطنت خلعت زرین بردوش خطیب انداخته خطیب را در زر گرفتند
و کجینه داران بارگاه خلافت از زمین و بسار گوهر افشانی و زر پاشی گرفتند ۰ از یکطرف زر و از یکطرف گوهر
میریخت ۰ گرطبق طبق و زر سپر سپر میریخت ۰ همان روز طغرای فرمان روائی بالقاب حضرت شاهنشاهی
رفعت یافت و منشور کشورگشای بخاتم دولت آن خدیو جهان زینت گرفت و تمام آن روز جهان
افروز که فی الحقیقة نوروز بهاردین و دولت بود شکوه سلطنت در دارالضرب اقبال بنام اشرف مسکوک
شد و اقسام نقود بمیعار عدل او کمال یافت ۰ چون سکه بنام شاه پیراسته شد ۰ درچشم ستاره قدر مه کاسته شد
دینار بسر جوزه می افروخت کشت ۰ درهم بسفید روی آراسته شد ۰ زمان زمان خوانهای زر و سیم در دامن
امید روزگار ریخته شد و نفس نفس گنجهای انعام در کنار آرزوی عالم افشانند صدای نفیر شوق بر در
تازه شد و کوس عیش و شادی بلند آوازه گشت سلطنت طرح اقامت انداخت خلافت بقرار گاه سلامت
رسید تخت مرجع نشین انجمن رفعت شد تاج بر بلندی جاوید سرافرازی یافت یکین بطغرای جلال رسید
چتر سایه دولت بر اطراف گستر و لواطراز نور علی نور یافت کوکبه راکوی مراد و دهم جوکان آمد تا ج خود
خلوتگاه دینام آرام گرفت خنجر از تردد آسودگان از کشاکش روزگار نجات و بدیتر از جگر دوزی
اعدا فارغ نشست ۰ من بلند مقام که بر بلندی از آسمان گذشته بخطیب منبر سلطنت گفت
دارم خطاب خطبه سرائی مدحتش ۰ پست و بلند ساحت اندیشه منزم ۰ شایسته ثنای بها کرم کیخ شناسد را
لیکن نه کوهری که بگیرند در زرم ۰ چان کز آهوی رام چسته نخیر بنگ داران این پیشه دست بیداد
او شده نفس افتخار بر آورد که بطالع مرا چو بسته بفتراک دولتش ۰ کس چون کان بود که بنگ رحمتم
اقبال که سپاه لار قرمان سلطنت است شکر گویان تعداد نعمت نمود

گرخاکی برگرفته خاقان اعظم ۔ برآسمان کشیده دارای اکرم ۔ در حضرتش نظاهر و باطن کرم
وز دولتش بصورت و معنی توأمم ۔ از فیض اوستاین همه یراب کشم ۔ وز بزم اوستاین عرب ایز ساغرم
دولت که رنگ ایمنه صورت خانگیتی است بر سر یکر نکی آمده زبان برکشاد کسه رخسار من زخال دو نکی محرمت
لباس ابیض من و یاقوت احمرم ۔ باغ غریب جشم ملک نقش مفرشم ۔ عطر دماغ روح قدس دود مجمرم
تاست که مرحمت کوشوار عرش ۔ مدحت سرای تخت دعاگوی افسرم ۔ آسمان منطقه رصع نجوم برمیان بسته
رقص کنان آواز برداشت کسه دارم نطاق چاکری و طوق بندگی ۔ در حضرتش مباد جز این زیب و زیورم
فتح است برجنود مخالف مظفرم ۔ کز خیل بندگان خدیو معظمم ۔ سعادة که هوا خواه دولت خانه
سلطانیست عرض حال کرد کسه مرا مدد قبله من استان اوست ۔ کز شوق آفتاب شرف رو بخاورم
آید اگر کلید عنایت بکف من ۔ بر استان و سلسله بر پای جون درم ۔ جمع سران و سروران و سپه کشان
و سپهسالاران و سایر ارکان سلطنت و اعیان دولت از صمیم دل و صدق خمیر بآن و الاودمان
بیعت هواخواهی موکد بایمان آلهی ساختند اعتضاد دولت قاهره پر امحان خانخانان باتفاقات
اشرف و کیل السلطنة شد حل و عقد امور خلافت رتق و فتق جمله نصرت براو افی و رایت کفایت
کافی کفایت او تفویض یافت و دیگر امرای مملکت آرای و سایر بزرگان سلسله جنبای بدان
جایگه که بشرف بساط بوس حضور استعداد داشتند و جوانان سپه کشان که در اطراف و اکناف ممالک
ولایت وقت تعین بودند هریک پیش از فراغ حالت و استعداد بنایت باد فتح
خاص شده بترتیب خاص اختصاص یافت تصویر زایچه طالع جلوس سعادة پیوند حضرت شاهنشاهی
صورت زایچه طالع جلوس اقدس نقش پذیر پرکار صدق و توفیق آمد ای خامه مداد ساطق از لوازم
وقت تا پنداری لازم ترجیب بزید روشنائی کرد و گوکتا دیدنیان را جشم دور
بین بدست افتد بلکه مرده دلان را جان بخش و جاندارانرا جان جهان بین کرامت
فرماید زایچه طالع جلوس استاین ۔ بعد ملاحظه اسرار آلهی استاین ۔ لایحه دولت و فتح مراد
خجسته که نقش دولت و ۔ گوکبه کوکب عزو علاست ۔ کون و مکان زابعاد ثلاث

در اختیار این طالع سعادت مطالع بدایع لطایف ملحوظ شده اوّل آنکه در وقتها شرکه بیت السلطنه است
نیّر اعظم افاضه نور مینماید و اصل در اختیار ساعت جلوس سریر سلطنت صلاح خانه عاشرست و لهذا
جنین صلاحی که بقدوم آن کارنده کیتی شده باشد و امام ابو المحامد خزنوی که از اکابر ارباب
تنجیم است فرموده که رواست برای این کار طالع عقرب اختیار کنند تا وقتها عاشر او افتد که خانه
نیّر اعظم است و الله اعلم که اینچنین اعظم خود در بیت عاشر ناشر اخوار سعادت اقبال آمده
شاهی که مراد بخش امید بود ۰ بخشنده دانش پور جاوید بود ۰ جون پرتو او بهان نشاید در و شن
آنرا که رقمی بر خور شید بود ۰ خانه دوم که خانه مالست سرطان اتفاق افتاده سوتیر اصغر که صاحب
خانه است در خانه یازدهم که خانه امیدست فوق الطارض واقع یافته الالت کند بر آنکه
مقالید خزاین و کنوز عالم بی سابقه دست بخوز اقبال او در آید و خانه پنجم که تعلق بفرزند
و پیوندان دارد اسد است و صاحبش نیّر اعظم در وقتها عاشر جمیع امور را بحکام سلطانی و حکم او

شاهنشاهی باشند و خانه چهارم سنبله که آنرا ارتفاع الارض خوانند و منسوبست بعواقب امور و اطلاع
و صاحب او در نهم که بیت السعادت دلیل شده بر حسن عاقبت و ثبات ممالک محروسه خانه پنجم میزانست
که خانه فرزند و عشرت و هدیه است و صاحب او زهره در حوت که برج شرف اوست دلالت کرده بر آن که
فرزندان سعادت پیوندند بعطوفت و شفقت پادشاهی قرین باشند و در سایه دولت و کنف عنایت
تربیت یابند و اقداح افراح انجمن سرور بزلال افضال لبالب باشد و قوافل هدایا از جهار گوشه عالم
براستان دولت او بار کشایند خانه ششم عقرب که خانه عبید و خدم و امراض است صاحب او مریخ در خانه
سلطنت واقع شده علامتست بر مزاج اعتدال سعادت امتزاج و بربیاری غلامان و فادار و متعلقان
جانسپار مشتری اگرچه در قوس است اما بحسب تسویة البیوت بخانه ششم نثار سعادت جاوید میکند خانه
هفتم قوس و مذکاریست نظر طالع و آن خانه اعداست چون بحسب تسویة البیوت از کوکب سعد خالیست
بر معتوری اعدای دولت ابد قرین دلیلیست قوی خانه هشتم جدی است متعلق بوراثت و صاحب خانه
دوازدهم دلیلست برین که سعادت موروثی ترین حال کمالات ذاتی باشد خانه نهم دلو علم و دین
و سفر منسوبست و عطارد که صاحب طالع است آنجاست و بنظر تثلیث ناظر طالع آمده افاضه انوار
دانش میکند و مجرّدست از صدق تفکر در امور دین و دولت و اصابت تدبیر در باب سفر و موافقت
آن بتقویت دولت ۔ سه شاهی که بعقل و فنون خوانیش ۔ در راه خدای رهنمون خوانیش
هر چند که سایه خدایند شهان ۔ او خود خداست سایه چون خوانیش ۔ خانه دهم حوت که آنرا وتد عاشر
خوانند خانه سلطنت و امامتست نیز اعظم وتد و مریخ انجاست همیشه ایام سلطنت بعیش بگذرد
و اسباب شوکت و ابهت صاحب طالع روز افزون باشد و امهات عالی درجات بدولت او برادر
خانه یازدهم حمل منتسب برجاوا صد قاست پت الشرف نیز اعظم اقتاده و قرسع السیر زاید النور انجا
را امید که بحاظ اقدس سعد بزرگوار و بهبودی برآید و دوستان بوسیله این دولت علمی کامگار
شوند خانه دوازدهم حوت است و آن خانه اعداست از کواکب حامل افتاده و مریخ از دهم ناظر دشمنان دین
و دولت بحسام انتقام خون اشام شوند نیز اصعر در حمل که خانه شرف نیز اعظم افتاده است و اکابر این فن

تصریح کرده اند که در زایچهٔ جلوس اختیار قمر که واسطهٔ اقوارست از اجرام علوی بر اجسام سفلی
حمل باید و این بس معتبر داشته اند و نیز اعظم بشتری اتصال دارد و خداوندعاشر در هفتم
وقوع یافت و خانهٔ طالع هوائی است و اینها دلالت بر آسانی عساکر نصرت قرین و برزیدگی دولت و ثروت
پادشاهی میکند و سهم السعادة قوی حال است چه در سادسه که خانهٔ وزیر اعظم است تحقق دارد و صاحب او در عاشره
آمده و مشتری که دلیل صدق پیمبر است در هفتم بخانهٔ خود کمال سعادت دارد و خداوندعاشر در سعد است روز بروز
امور ملکی و مهمات سلطنت در ترقی و تزاید باشد و بعضی از بیت الطالع قدیمخانه قرمستیم الطلوع آمده
و عطارد با قمر نظر دوستی دارد و این همه دلایل ساطعه است بر کشایش کار بطریق به بوده و از زایچهٔ دولت
بر نهیل مقصود و شرح لطایف این زایچه و بدایع آن از حیطهٔ تحریر و احاطهٔ تقریر بیرونست و قایق شناسان جداول
آسمانی و درجات دانان صفاح سطرلاب دانی پیچ فکرت و تقویم فطنت میدانند که از زمانی که ابتدای جنبش
افلاک و کواکب شده و انتظام عالم ناسوت کوکب لباب آفرینش است باهتمام اجرام تعلق گرفته این چنین سعادت
بزرگ بزرگی بخش که چندین سعادت ابدی در ضمن آن مطویست معلوم کرچند گذشته باشد و یکی از منتبان سلسلهٔ
نظم در تاریخ جلوس اشرف گفته ؎ از خطبه شاه رفت خبر شد ۔ و زسکهٔ عدل چون گهر شد
بنشست بتخت سلطنت اکبر شاه ۔ تاریخ جلوس نصرت اکبر شد ۔ و مصرع جلوس خداوند عالم پناه نیز مشعر بر
سال سعادت انتظام است و عبارت کامبخش نیز تاریخ این زمان سعادت قرانمان است که مولانا نورالدین ترخان
نگاشته خامهٔ براعت نموده بود ذکر وضع تاریخ جدید از مبدا جلوس حضرت شاهنشاهی برحسب صافی دوربینان
انصاف پذیر پوشیده نماند که قلم مشیت بر دفاتر اکوان بدین رفته که نظام سلسلهٔ عالم بی حفظ وقت و تعیین تاریخ
صورت نبندد و تعین وقایع و تبیین سوانح بتواریخ سنین و شهور تخصیص و تخصیص بایدوست ازلی جنان جریان
یافته که بعد از چند گاه امری عظیم را مبدا تاریخ سازند و احکام و معاملات دینی و دنیوی را بدان مبتنی
گردانند و چون جلوس اشرف از فراوانی فرخندگی و افزونی خجستگی سزاوار آن بود که مبدا مراسلات
بغایت و معتمد نظور سعادت نامتناهی گردد و بالهام ربانی که در ضمیر قدسی حضرت شاهنشاهی پرتو انداخته بود
بموافقت آرای اصابت پیرای حکمت پروران بالغ نظر که فروغ قبول حضرت شاهنشاهی یافته بود تدابین سرانجام

کیتی سطلع پرتوازتقاع یافت که حکام ممالک غربیه و سایر متقدمان مهمات ملکی و مالی تفاوت مراتب و تباین طبقات بتوارث و تجارب مکارم نامتناهی منفتح و مستظهر بوده و بدانند که چون تقاعی همت و اعلا معروف آنست که کار را تمام از خواص و عوام که بدایع ودایع نهیی اند در خلال آمانی و آمال منشی آنبال و مرفوع الحالی بوده باشد کرامی را که منفوت و البدل و معدوم المثل است در مرمیات عالی معروف دارند و رقبه عقیدت خود را از قلاده تقلید کار ارباب حل کلم و اسباب تحل با جمهم دست روبران زده اند و در جمیع ادیان و فرقات دست آن بالغ و وجود او امنیاتی دانسته در تحصیل اسباب تحقیق معطوف گردانیده و در مسالک مطالب کلیه و جزئیه بی بدرقه دلیل قدم ننهند و در شارع مقاصد خود و غیر او قطعیا بی اضاعت بحث شروع ننمایند و غیر اهمیت پذیرد باستکمال و تکمیل همواره در حقایق علمی و دقایق حکمی نظری انداز و دوایت و هدایت نهیی از مبادی عالیه بوسیله الهامات و واردات مستفیض و مستفید شوند و از آثار سلف و خلف نیز بمقتضای حسن سیرت و صفای عقیدت محظوظ و بهره مند و بتوالی چون عبور بر تقاویم متعاقبه اهل علم کرد بیان این فایده پرداخته و موجد طریقه سکون تای مشاقه و قاف و فتح رای غیر منقوطه و یای مخفی افتاد و دوربن او زاق کلیه و بحث شاه و نمود کرد مبدا شهور قمری را بعد از استقبال گرفته اند که زمان اغاز این ظلمت است و آنرا بزبان اهل ترکستان بکرش یکه گویند و این سیه باطنان بمحض تقلید و جهالت و غایت غوایت و ضلالت ابتدای ماه را بر ظلمت نهاده اند با آنکه ببطلان این عمل بی اصل و عدم استناد آن بدلیل روشن تر از آنست که باستدلال احتیاج افتد و از مهمه متدین این طایفه جان بسماع عز و جلال رسیده و مطابق آن کتب معتبره و انتخابات چین در آورده اند که مبدا شهور قمری پیش قدما از ابتدای روشن شب این جانب است که کلمات بحث بر آنرا بلسان ایشان سکل یکه نامند و از زبان بکر ماجیت بود و سکل بمعنی نهاده اند و این روش روشن متروک و مهجور نشده است و بحقیقت آنکه اول ماه را ابتدا قرار داده اند از اهل بدیهیاتست بنابران حکم مقدس سعادت نفاذ یافت که در ابتدای تحریم و اعراب تقویم و صدور کل ممالک محروسه مدار تقویمهای خود را بر طریقه انیقه که پیش نهاده شد و اتمام و تتمیم تقویم بکه تقویم اشرف اقدس مزین فرموده فرستادیم که بین نهج جاری گردانند و دین اقتدا کرده و اتباع سنت سنیه

عرض پیرایندهٔ ذکر بر خاطر ارباب تمیز پوشیده نیست که مقصود از تاریخ آنست که اوقات وقایع و معاملات
با سلف معلوم شود بنوعی که احدی را مجال منازعت نباشد مثل آنکه شخصی ببایعت نقودی یا اجاره کردن یا قرض
گرفتن و در ادای آن مدت چهار سال و چهار ماه مثلاً قرار داده تا مبدأ معین نباشد تعیین این مدت متعسر
یا متعذر خواهد بود و پیداست که هر گاه مبتدای تاریخی عهد بعید گذشته باشد وضع تاریخ تازه فنون ابوابی
بسیر و سهولت برجمهور اهل عالم گشوده نیست و بر واقعان مواقف اخبار ظاهر است که از مبادی احوال تا غایت
حال در اکثر سلاطین عظام و اساطین حکمت آن بوده است که همواره بوسیلهٔ اهتمام خود اساس این بنای
سعادت اقتباس را مجدد میساخته اند و معاملگذاران روزگار را از مضایق حیرت نجات می بخشیده اند
و الحال چون تاریخ جری که آغاز آن از روز شهادت حضرت او کلفت اجابت نزدیک بهزار رسیده و تاریخ
هند از هزار و پانصد متجاوز گشته و بعضی تواریخ اسکندری و یزدجردی که از الوف و مآت تجاوز نموده پنج
و تعاویم بطریق مزبور ست و نوشتن و کشتن آن در معاملات معاملات بر اهل عالم خصوصاً بر عوام الناس
بسیار مشکل شده و ایضاً در ممالک محروسه ارباب هند تواریخ مختلفه دارند مثل آنکه
در ولایت بنگاله تاریخ از ابتدای حکومت لچمن سین ست و ازان باز تا حال چهار صد و شصت پنج سال گذشته
و در ملک کچهرات و دکن تاریخ سالباهن ست که الحال یکهزار و نهصد و شش سال است و در مالوه و مملکت خجسته
آن تاریخ بکرماجیت متعارف ست که الحال یکهزار و شش صد و چهل و یکسال شده و در نگرکوت هر کدام حکومت
آن قلعه داشته باشد ابتدای کنند و عالمیان در تبت هر کدام معلوم دانایان و قایع دانشوران
اخبار پژوهش است که ابتدای کدام از تواریخ هندیه از امور عظیم حق احساس نیست اگر بمقتضای حکم
رعایت و شمول عاطفت خود وضع تاریخی مجدد فرمود که هم آسانی خلایق دران باشد و هم اختلاف تواریخ هند
مرتفع گردد مرآیهٔ مبرات و حسنات این راجح حال و مآل آن رفیع الدرجات خواهد بود و در کتب معتبره و پنجات
متداوله مثل زیج ایلخانی و زیج جدید کانی مصرح است که مبدأ تاریخ ظهور امری عظیم کرده اند مثل ظهور صاحب
قرانیه یا حصول سلطنتی عظیم و المنة لله تبارک و تعالی که درین سلطنت کبری از عظایم امور و جلایل وقایع از
تسخیر بلاد عظیمه و تفتیح قلاع حصینه و دیگر فتوحات و تائیدات آن قدر در عالم ظهور آمده که هر کدام لیاقت ابتدای

ایام نوروز و

میکرد که روزی چند در نقاب احتجاب باشند تا جلال علم افروز آن حضرت را چرخ آن حضرت نظارگی نباشد بلکه
تربیت دوراندیش حزین آن بود که در لباس نا توجهی دنیا جهانیان را مرام گرفته اندازه عالی هر کس به بهترین وجهی
در پیشگاه خاطر مقدس قرار داده با حوصله کوتاه آنروز تاب دریافت کمالات قدسی نداشت اگر بجانب سودای
جهانیان چنین بسری بردندی برای آنکه دشمنان تیره رای جسارت اندوز خاطر غبارآلود خود را از بداندیشی که در
والای عنصر قدسی فانح ساخته در تبه کاری خود مشغول باشند یا برای آنکه چون نظر اورین آن کمین خانم سلطنت
ملک نا تمنای معنوی افتاده بود نظر بر خاکه این دنیانی انداخته یا بحث معاملی دیگر که از نظر ان
دور بین بسر وقت آن توانست رسید این بادشاه صورت و معنی تمام مهمات ملی و کلی به پیرایگان رسیده
خود باری چند که پرده کار آن حضرت تواند شد و ظاهر چنان زمانه پای بدقایق آن نتوانست برد اشتغال داشته
گرفتن بست و ابوالمعالی جهانبانی تادیب پندگران چون مشیت جهان آرای ایزدی کارانتظام بخش سلسله
صوری و معنوی است خلعت سلطنتی را خواهد بر اندام جاپوندد و بطراز ثبات عطر ساز و رخنه گران ملک و فتنه
سازان روزگار را بتیغ شوخ و برکی ساخته آنچنان برانداز د و ازین شورش انگیزان آنچنان پیشمار
چند بوجود آید که هم و بال ایشان موجب زوال ایشان گردد مصداق این معنی است که در آغاز جمع دولت ازدی
شعاع و فروغ خلافت ابدی ارتفاع اتفاق افتاد که چون افراقیان از شکوه دولت حضرت شاهنشاهی
سربلندی یافت و اورنگ سلطنت بفرخلت آن حضرت بر توسعادتمندی گرفت بهرش یاد مروی و خیالی افتاد
ابوالمعالی که از خودپرستی حسن و بدمستی دنیا چون سر و دماغ او پریشان شده بود و هوسهای بیجا الی او از مسلک ثبات
رفته چنانچه باجرای او امر آغاز ملازمت او بحضرت جهانبانی تا بسیری شدن آن بهروز کار جایگاه که از شش ماه
ملک تفصیل شده در این هنگام که فرمان روایی ایران قشلاق و بهار بهار باشد و کیخسرو دوران با چندین جلال
خاوجاه استقرار از شورش و آشوب دلهای ارباب بغی و عناد و اعجاب تمرد خون این خارآلود با ادبیرن
در رقم خوان تقویم پارین را اندیشهای تباه پریشان تباخت و سودای سری و مالیخولیای سروری پشت موجب فساد
دماغ و تهیج مواد جنون او شد مدت بود که ذیوان بخود و بیش عقرب خورد و حقیقت بعضی از کمنه عقلا دنیا
کابد نهادی خر صلاح خود نه بیند حاشا حاشا بلکه خر خدا و خود را اندیشه بیاندازد از تیره رای و کوربا طنی

تدبیر

شوربختان فتنه انگیز کرفته خود چه آدمی که کلسی است بدیع نادر معمای بهت بین مشکل کشا پیک ناخوشی که
از و بظهور آید بهدم خانه بنیاد فرستاد کر این بنای عالی بنها دجز بدست قدرت ایزدی تعمیر نیابد بنا
بر آن دانش پیشهای انتظام بخش در انهدام و انعدام این کاخ دوای اساس سعی متین نداشته امید
کر نتوان سرشته پیوند کرد اما آدمی که حقیقت بد کوهری و بد درونی و شور انگیزی و فتنه اندوزی بجبار
بتوان سنجید باشد بند خانه زندان را بوجود او آلودن سزاوار کار آگهان نیست لیکن ایزد جهان را
چون بیکر قدسی نژاد حضرت شاهنشاهی را مظهر کامل رحمت و اسوهٔ خود فرموده است سررشتهٔ آن قوت
چنین چیز اندیشان کسسته اسباب ابتلای این جوان معامله نافهم را سرانجام داده بزندان فرستاد تا
در مبادی سلطنت عالم آرا آنچه صورت قهر داشته باشد بظهور نیاید کر چه در پیشتی اشرار کوشیدن با
جمهور انام لطف نمودنست لیکن چون لطفیت بصورت قهر در چنین موسم نوروز اقبال بظهور نیامد و این بیدانش
فتنه انگیز راز بخیر کرده بلاهور فرستادند و متصدیان این خدمت او را با پهلوان کل کز عسس لاهور
سپرده تا آن معامله نافهم از بی پروائی یا بد اندیشی در نگاه داشت آن بدمست فتنه اندوز احتیاط
نکرده تا آنکه از بند خانه فرار نموده و میرزا شاه رخی که در لاهور بودند پهلوان کل کز را مقید ساخته
پهلوان از پیناموسی زهر خورده خود را از زندان جسمانی خلاص کرده و منعمان که زمان روای کابلستان
برای رزین او معوض بود با پیشتی این خبر خوشحال شده میرزا شهرخ را و ابوالمعالی را که مقید و محبوس بودند
و غیر آن بجایکیر او مقرر بود بلطایف الحیل طلب داشته مقید ساخت و آن نیز بین طلب دولت بود و از سوانح
مسرت افزای این وقت ارسال منشور اقبال است بدار الامن کابل چون خواطر قدسیه اولیای دولت ابد مدت
ضرور بود این حدود فراغ یافت استیصال اسکندر کرد رکوهستان سوالک بمیان آمد و این یورش دولت انتما
در اصل از وزیر الملک دانی بخت آن بود بر چشم حضرت شاهنشاهی استقرار کرفت لیکن از آنجا که خاطر اقدس
بدو حضرات پیکان میفرمود و نیز اولیای دولت بر انجام آن نهضت دلیران جانسپار کوهستانی در بند فرصت
قرار داده اند کر جمعی از امرای قدیمی و معتمدان درکاه را بکابل باید فرستاد تا اقبال حضرات پیکان سایه
دجال سایر ملازمان عتبهٔ اقبال را بزودی از ممالک وسیع و ملک هندوستان بمقر سریر خلافت رساند و ایام

از اندیشه رفتح ولایت که فرموده اند بقدری باز نمانند بتاریخ اندیشه اتمام بخشش محمد قلیخان برادر
و شمس الدین محمد خان اتکه و میرزا احسن خان و میرزا اخطر خان مزاره و بابوس و خواجه جلال الدین
محمود بخشی و جمعی دیگر را باسباب و ... یا یکدیگر بهجت تقدیم این خدمت از چند روز ان ساخته و روز
پنجم از جلوس ابد قرین لشکر را در سایه رایت ظفر آیه که مطلع صبح فیروزیست مستقل عنایت فرموده
باین شایسته بجانب کوهستان ممالک گذاشتند چون یزکر بیند نهضت عالی فرمودند اغاز سال او [illegible]
از جلوس متقدس شاهنشاهی یعنی سال نهم از دور اول چون روزگار سلطنت معدلت افروز این فرخنده
آهی روشنی گرفت علماء و طلبان بزبان حال و لسان قال تهنیت گویان و شکر گذاران انبساط پیمای گردیدند
صوری و معنوی رونق و صفای دیگر یافت بهار جان و تن بمبارکی بادی آمد و بعد از پنج روز از زمان سعادت
جلوس بتاریخ چهار شنبه بیست و ششم ربیع الثانی سال مذکور نوروز جهان افروز شده و سلطان خاور بارایات
علم آرای بجانبات حمل آمد ... جهان شد تازه از باد بهاران ... زمین را آب رو افزود و باران
خوشم نهاد خوردی دوست ... بگلبار و برید از خوری پوست ... گل از گل تخت کاوسی برآورد
بنفشه پرچم طاوسی برآورد ... ز هر شاخی شکفته نوبهاری ... گرفته هر گلی بر کف نثاری
نیز اعظم جناب اخلاص مآبی روزگار را طراوت تازه بخشید همان تهنیت جلوس مقدس شاهنشاهی
سعادت مستدعیان آگاه دل و مستدعیان رموز شناس مژدگان نوید جان پرور آورد و ملک صورت انتهای
یافت عالم معنی رونق گرفت خامه عرعر که باطن کشته روشنائی بر روشنائی افزود و کسی را که پرورش یافتهای
این نورانی ای انجمن صورت و معنی تهنیت گویند دانند که چه مقتضا از درازی عمر و کامیابی ظاهر و باطن و
صوری و معنوی نتیجه بخت بلند جاودانه و ... آثار آن مذکور است بس اندازه ... حقیقی و مجازی تهنیت
گو تهنیت او را بواسطه بشری بذات اقدس بزبان خلق که بهار جهان آرای عبارت ازانست فرماید که تو انچه
دانست و مقدار بزرگان این علیه علیا که یار دانشناخت و چون قرار داد و انش منشان حال و گذشته است
که نه گاه امری جلیل القدر رفیع الشان را ابتدا نمایند نگذارند آغاز آن از نوروزی که قریب باشد اختیار نمود
کم و بیش را منظور ندارند بنابران چند روز پیش از نوروز اعلی نوروز اعتبار کرده مبدا تاریخ الهی

کرده چون ایام بادان نزدیک رسید بود بخت اطیبان ظایق در رعایت جهود اتمام بدولت دعا
را جت فرموده ساحت قبه جالندر مخیم سراپرده اقبال شد واز داده و دهش گلزار جهان طراوت تازه
یافت و تا قرب پنجاه موکب مقدس دران عرصه دلکشا نشاط پیرا بود الحکایه عبدالرشید خان والی کاشغر رشید و
دین یوسف خواندو شرایط تحف و هدایا بنظر اقدس درآورده بشمول عواطف ظل الهی شد مده و بجلی این قضیه انکه
عبدالرشید خان پوشیده سلسلهٔ قرب و قرابت صوری و معنوی را بحسن وسایل تحریک نموده و تاسیس مبانی تحکی
باین دوده نموده بنای برای خود گذاشید و حضرت جهانبانی جنت آشیانی نیز اداب مروت و فتوت
بتقدیم میرسانیدند از انجمله دران ایام که یورش هندوستان پیش نهاد همت والا شده بود خواجه عبدالباری
کلان خواجهای سلسلهٔ علیهٔ نقشبندیه بود بکاشغر رسیده بودند درینولا شاراله باستلام عتبهٔ اقبال مامور شد
و میرزا شرف الدین حسین را حاکم کاشغر از جانب خود فرستاد کرسم تعزیت بجای آورده و هم لوازم تهنیت
بتقدیم رساند خواجه عبدالباری پسر خواجه عبدالکافی است و او پسر خواجه عبدالهادی و او پسر خواجه
و او بواسطه فرزند خواجه احرارست قدس سره و میرزا شرف الدین مذکور پسر خواجه معین است و خواجه معین پسر خواجه
جانو ند محمد و خواجه جبرا در خورد خواجه عبدالهادی پسر خواجه جکا خواجه است و میرزا شرف الدین حسین باین مناسبت
بهمراهی خواجه عبدالباری آمده و دریافت حاضرت علیا نموده و میرزا اباتجانب مادر نیز اصالتی تمام دارد
چه والده میرزا کچک بیگم دختر میر علاء الملک ترمذی است و آن عفیفه دختر خواجه خان پسر بیگم بنت قدسیه
حضرت خاقان سعید سلطان ابوسعید میرزا است و رتبهٔ میرزا در اندک فرصتی بلند شد و بمرتبهٔ امیر الامرائی
رسید چه بانسب صوری خدمت شایسته ضمیمهٔ آن کردانیده و ظاهر را تر جمان باطن خود ساخته
بمدعای پایه بلند اخلاص شد این درگاهیست که اینجا یکدیده اخلاص را بجانی بها پرمیهاز خواهند
بنا مسک راه توشود و کوشش کند زیاده بلند بایه گردد بمرحمت فرمودن از قانون عدالت پرون آمدنست
چه عدالت را مکانی است دیگر و تفضل را بجای دیگر اگر جلالت این امور ازین عذر صورت منع
اینجا را نتوان نیارگرفت است بادا نامرد اگفن همه سلاح زیبد جالت او را و نشستن و اصالت
صوری صدخدشه در راه با خود دارد و بر تقدیر برفرض آن خدشها نسبت صوری و مناسبت ظاهری در حصول

مقصود بکار نیاید رابطهٔ معنوی و پاک نهادی باطنی می باید تا در محک اخلاص کامل عیار تواند نمود و لهذا جمع
اعالی نسبان خاندان دنیا در درگاه معلی آمده دعوی ارادت و اخلاص کردند و چون خاکپای این آستانه
دولت پناه عیار جوهر هر جانیانست فرمودند که فرصتی بمک ذاتی و بدنهادی بظهور آمد و بمجازات آن
رسیدند تا آنکه پاکی درون بوندند و از اصالت معنوی بهره مند روز بروز بایه ایشان افزود تا آنکه
طراز صفای ظاهر را در پوشش خبث باطن ساخت کردم نمای و جوفروشی بیکره و مذمت عاقبت کار بانواع
خسران و نکال گرفتار گشته شرمنده و اخزل و ابهت شدند جانجه حال میرزا شرف الدین حسین و صدمش او
عبرت بخش هوشمندان حساب نگاه دارنده است و اندکی از بسیار هر کدام در محل خود یاد کرده
راه سعادتمندی بر جمهور خلایق کشاده خواهد کرد و درین هنگام که جالندر لحیم سرادقات عزت بود
کمال خان گکر پسر سلطان سارنگ که برادر خورد سلطان آدم گکرت بشت گرمی دولتخواهی قدیم آمده
دولت زمین بوس دریافت و متمول مراحم خسروانی گشته در جرگهٔ امرا انسلاک یافت و در جنگ جیهون بکوت
و غیران خدمات شایسته کرده مورد توجه خاص حضرت شاهنشاهی گشت ذکر ناحق شناسی میرزا سلیمان
و محاصره نمودن او حصار کابل را و برگشتن او بصلح و غلبه نمودن دولتخواهان درین هنگام سعادت پیرای که موکب معلی در جلندر نظام
بخش جهانیان بود خبر یغی و طغیان میرزا سلیمان بمسامع اقبال رسید و اهتمام در فرستادن کوکه
شد تفصیل این مقدمه آنکه چون خبر وحشت اثر شتافتن حضرت جهانبانی جنت آشیانی بکابل
و بدخشان بسمع میرزا سلیمان و بنرش میرزا ابراهیم چه بمقتضای آنکه دران مرز و بوم از حقیقت اخلاص
کم نشان میدهند و جز از معامله ناشناسی و نادانی انها که از پایه سودا گری فرو آمده خسران خود طلب میدند
و جز از بدذاتی و بد دروی که سود خود را در زیان دیگران اندیشند و جز بانواع تزویر باطنان کوته اندیش
که جز بسود نمائی نقد نظر شان نیفتد توقع دیگر نمیرود اگر مدار مهمات ملکی و مالی بر ذاتی اتفاق
او صورت نبستی و میرزا از کودکی دلی او را بر خود مسلط ساخته بود و بحکم کوته اندیشی غافل از انکه میرزا
خلافت بکلوس اقدس ارتفاع آسمانی گرفته لذا فرمان برداری و بندگی مورونی حضرت شاهنشاهی که
خدمتش سرمایه بزرگی و اطاعتش طلاعت ایزدی است پیرون آمده سر طغیان برداشته و میرزا

سلیمان نظر بر مهر و مهر زمانه و صفرین ظاهری این خدیو جهان کرده و جمال جهان آرا بود بهداد اختصاص
سلطنت شد در زمانی که موسم قدر گذاری و پاداش نعمت رسیدگی بود و کرخی تربیت در رعایت حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی و حضرت جهانبانی جنت آشیانی بر سیل خدمات بلکه بنظور
آورده و مورد آفرین جهانیان گردیده بنیت درست و عزم راسخ جوهر اخلاص خود را بر محک امتحان قدماء
بصر رسانده کامیاب صورت و معنی شود از فرط تبرای و ناشناسی که از تحقیقان ناحق شناس گشته افاتر
جلایل احسان را باب عصیان گشته بر خاک طغیان انداخت و حقوقی را بعقوق مبدل ساخته راه نافرمانی
از دری پیش گرفت و از کوهستان بدخشان لشکرهای پراکنده فراهم رسانده دست اندازی کابل پیش نهاد
خاطر ناشناس خود ساخت حرم پیکم دختر میرویس بیک که گوهر میرزا بود و از میرزا ابراهیم دو بوی نعمت
مشهور در ایامی که حضرت جهانبانی متوجه تسخیر هندوستان شدند بواسطه مراسم تربیت میرزا متمثل
آمده بود که حضرات تیموریه پیکم و کلبدن پیکم همشیره های گرامی حضرت جهانبانی جنت آشیانی را
ملازمت نموده و پرسش نماید و لوازم سوگواری و سایر آداب خدمت بتقدیم رساند اگرچه پیکم آمدن خود را
خود و از روی تدبیر چنین وانمود اما حقیقت کار آن بود که پیکم از میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم که بسرش بود
رنجیده برآمده باین اندیشه که سفر حجاز در پیش دارم و باعث رنجیدن انکه جون پیکم بفزونی رائی و تدبیر
مهمات مالی و ملکی بدخشان را از پیش خود گرفت و در نواخت کرد و بیزار انداخت کرد و بیکباره استقلال تمام
یافت حسد پیشه تنگ حوصله سخن ساز نمامی ناشناسته با او نسبت کرده خاطر میرزا ابراهیم
آزرده ساختند تا انکه آن ترک ساده لوح از جای رفته حیدر بیک برادر جوده پیکم را که مرد او را هم میدانست
بهانه کرفته کشت پیکم رنجیده بکابل آمده چند کاه در خدمت حضرات سرا قات تعلق بود و بعد ازان میرزا سلیمان
از کار خود پشیمان شده و مردم فرستاده پیکم را باز کردانیده برو ندود و از کوتاهی عقل و تیرگی باطن بر ظاهر
احوال کابل اطلاع یافته کرفتن آنرا بخود قرار داد و در نظر میرزا سلیمان صورت کرفتن این ولایت را
بسهولت چهره کشائی کرد لیکن از شکوه حضرت جهانبانی این تیره باطنان ظاهر بین را مجال آن نمی نمود
چون حادثه ناکزیر ظهور یافت این ولی نعمت کافر نعمت دزدی را چنانچه بر سالک مسالک و بال و نکال کشت

سخن چون بر حقیقت کار اطلاع یافت بمقتضای عقل و رای خود بجنگ صف قرار داده و بسر انجام اسباب قلعه داری
اشتغال نموده دل بر تحصین نهاده و تغیر گشته بر بخت قلعه کابل و مرمت برج و باره پرداخته پیش از انکه فرزندی
قسمت سالار و جوانی کابل غبار تفرقه انگیز حقیقت شورش انگیزی و عهد اندوزی را بر طرف داشت کرده بدرگاه
گیتی پناه فرستاده میرزا کمرشت خود را وقت اولیای دولت را در نظر کوتاه بین آورده کوچ بکوچ اوایل
سال اول الفی که او اسط بهار بود آمده کابل را محاصره نموده و در صدمه اول اثار تسلط و اقتدار ظاهر ساخته بجنگ و جدل
قدم پیش نهاده و میان کابل بیان حقیقت کذارده بخشیان جرات نشان اسکاره کار زار کرم ساخته و آتش کیر و دار زبانه
زن افکرفت مردم جوانان کار طلب از جانب میرزا سلیمان بپای قلعه رفته و دلیری و دلاوری میداده و از پا
از اندازه بیرون نهاده بدروازه می تاختند و اخلاص متان کابل در محافظت قلعه کمال اهتمام بجای میداده
از بالای حصار بضرب توپ و تفنگ چاره کار این بی اعتدالان می نمودند و بهادران شیر دل یکبار از
قلعه برآمده و بحلاوت و نهایت میداده و چون این خبر دل آزمایان اخلاص پیشه اعتماد و ایقان ایشان حضرت
تاجبخشی داشتند باوجود فزونی مخالف منظور و منصور میکشتند و هیچ اندیشه نمی طرق کزین این طبقه راه می یافت
چون حقیقت حال بوسیله عرایض متضمن کشوف ضمیر جهان تاب شد توجه بفرستادن لشکر فرمودند جمعی
بعرض رسانیدند که همان مردم که بجهت آوردن حضرات صادق رفته اند در ایام این کار کفایت میکنند
و منوز رای جهان آرای بجهت اتمام بعضی مهمات ضروری ممالک هندوستان قرار فرستادن کسی نداده
که تا میرزا کامران کابل و کابلیان را بخدمت میرزا نجات یافته و کروهی که بجهت آوردن حضرات مقدسات پیکان رفته
بودند اکرچه شریک مصاحبت نشده اما چون نزدیک نیلاب رسیده بودند و خبر آمدن لشکر هندوستان در کابل مشهور
شد باعث دلنوازی متصدیان و پرسش و کی خاطر مخلصان کشته میرزا دست در تدبیرات زده بحیله و مکر شش آمد
قاضی خان بدخشی را که از مخصوصان او بود و مدتی قبل ازین بخانجهت مجلی اخوان در جایی فرستاده بود ایراد بایدیم
نسبت و مخزون ترتیب و در میان آورد که بهانه کار بهانه خود را بتقدیم رسانیده کاری نساخت قسم خان
برادر کلان خود نکاه داشتن بعضی اعلی حضرت را بخدمت فرستاده و در قبول احسان خود ساخته
کاه بخانه سلوکی نمود که فرزندی عزیز و فرخنده عیدت اصل حصار خاطر نشان او شده و انچنان تدبیر شایسته بظهور آورد

زد است و از سعادت ذاتی و بخت مسعدی
ی عمر کلازمت و تربیت حضرت شاهنشاهی
زیافت از ماکفان عتبه ط

که با وجود کمال فلاسفی و تنگی بر چنین ایچی دور بین خلاف واقع خاطرنشان کشته کمال استعداد و خواهی احوال
بر چنین گشت و الحق بهمین تدبیر او وزارت نیشانه کار لشکر فی با تمام رساند بعد از چند گاه منعم خان فرستاده را رخصت
داده پیغام داد که الحمد لله که من با چنین خدیو زمان اعتقاد دارم و درون هفت آنقدر فرد م با خلاص مرد اسپ شد
که پرون شد، جنگ میتوانم کرد لیکن مراسم احتیاط از دست نمیدهم و صد لشکر که آزوقه و سامان قلعه داری سال
سرانجام یافته است و با این همه لشکر سندوستان که از هر طرف فرونست باستعداد تمام پیام خواهد رسید از این
اندیشه ناصواب برگردد و خود را بکار فرصتی انگشت نمای خاص و عام نسازد و خیل بیدانای بر خار، دولت گشتن
نجابت را بوعده توان فریفت چه جای آنکه این کرده و الا لشکر، بر سیتاری دولت از حقیقت این مرتبه فراتر
شده باسمان اخلاص سر بلندی یافته باشند این طایفه قدسیه را جگونه بافسون و افسانه از جای توان برد دیرزگار
با تیید بوفای ساکنان آن مرز و بوم و کم آزوقی اهل قلعه طمع خام در سر داشت یکبارگی ناامید شده نه رای بیرون
و نه روی برگشتن داشت از همه را کسته دل امید کشته دل بر صلح نهاد و دو تا فی خاز ابا از بقلعه فرستاد منعم خان
بیرون ماهیت احوال رعایا از امتداد محاصره دریافته بود بشرایط عظیمه در صلح زد منعمان که دل برگشته شدن
نداده بود و رحم بر حال خود و تنگدلی متحصنان نموده بصلح راضی شده فرستاده چون کار دران بود اول شرط صلح
آنرا ساخت که خطبه بنام آن کم کام کو تر حوصله ی ادب مقابله ناهموار خوانده شود منعم خان در اینجا ملک جنگ
تیه پیر منافقان مخلص نما گذاشته قرار بر چنین سوء ادب داده شرط دیگر آنکه آن روی آب باران به بدخشان
متعلق بوده بمیرزا منسوب باشد منعمان بظاهر نه بباطن قبول این معنی نموده رخصت داد که در مسجدی از
مساجد بطور جلدی از مراسم خطبه را بروشنی که قرار یافته بود اجرا نمایند میرزا بمجرد آنکه مملکت و ولایت مذکور
مقدم او گردد آب باران گذاشته بدخشان را بحیطه تصرف خود در آورد میرزا سلیمان بود و بر خیزانیدن مقدم ملک
خان و بقیای منعم خان از خلاص نمودن دست چاره نکابل از چنگال چنین مرام ناحق شناس خلاص شدند بکمین
صعوبت مسکن ان نظام پذیرفت و میرزا سلیمان حق شناس بزای او بلند خود خیزانیده مراسم انجام داده بدخشان
رفت سبحان الله اولیای دولت قاهره که مکمل اقبال شاهنشاهی بودند چه بواسطه دور اندیشی و قوت دانش منعمان
و چه بجهت سایر عزیمتهای ناقص عکس تقدیر میرزا سلیمان عکس نمودند اقبال ابد قرین که ملازم رکاب حضرت

که اندکی از احوال او سابقا ایراد یافت در چاده که گذشته متوجه دهلی شد و امرای نصرت قرین که بسرکاری
همه دیوه ندصلاح وقت دیده بدهلی مجتمع شدند تردی بیکمان ناظم اشتات گشته استقبال و بیکاری مقدم او سرکنام را
بزهای گفتگو بخش برهم زده خانان روزگار تواندشد فراهم آورده سامان کاندار میکرد و اکثر چاتف ثانی
تبیات از اقطار مملکت گروآمدند کر علیقلیخان شیبانی که بجدو و سبل بعضی از افغانان مخذولی لیاقت
اشتیخان داشت نتوانست خود را با و بیای دولت ملحق ساخت و بخیال اینکه شادیخان که از امرای بزرگ
جانذخان بود و اکثر پرگنهای سرکار سنبل در حوزه تصرف خود داشت علیقلیخان درین سال که مبداء تاریخ
آن است وامید کر بسعادت ملازمتش مقرون باشد بدافعه او توجه نمود و بعضی از اعیان ملازمان خود مثل محبت خان
و لطیف خان و غیاث الدین را پیشتر از خود فرستاد کر از آب رمپ گذشته منتظر آمدن او باشند و این چنین
باده مروا نمی از تدبیر و احتیاط کر نخستین پایه هوشمندیست باز داشت شادیخان گمانی بر سرایشان رنجیت و این
نامعاطه فهمان نی توزک جنگ کرده عنان ایستادن از دست داده بندو علیقلیخان با چمی در آب فرو رفت علی
قلیخان از استماع این سانحه با جمعی از ملازمان عنیه اقبال کر کوکب او بود مثل مهدی قاسمخان و بابا بیگ
قپچاق و محمد امین دیوانه منورت کرده باین شتابیده بقصد شادیخان روان شد همان بدو که قرار یافته بود
کر صباح آن از آب رمپ عبور کنند نوشته تردی بیکمان رسید کر همیو با بستند او تمام می آید مناسب
وقت آنست کر دفع او شب این تیره بخت سیه روزگار را اهم مهمات دانسته در ساعت متوجه این حدود
شوند علیقلیخان ازان کار دست باز داشته روی بدهلی آورد و پیشتر از انکه بدهلی رسد بموجب سرنوشت
کر حکمت آن جز ایزد بیچون نداند یا بمداخلت اندیشهای تباه مولانا میر محمد شروانی حاشا جانیا ملک بخلاف اکثر امرای
خود و فروش خود ستاره امتیاز بر خدیو جهان بانستند بلکه برای ظهور آثار قدرت کامله این خدیو اورنگ
اقبال فتح مندوستان را سر نو تایید بانه دی دولت این مویه تایدات سلوی کرده اعلام انتظام
علیم کرده پای ثبات از دست داده دندو دلی کر با تخت مندوستان بود متوجه سمو در آمده و سطریه بدیهی
و نخت اختر ای او کرویده و بعضی ازین سانحه عبرت بخش آنست کر پیشتر ازین غلبه آن سیه بخت بر غافلان
کر گشته تمان مرحله او با رپوندا در اندیشهای تباه مانده باخته بود درین هنگام کر واقعه ناگزیر عزیمت جانبا نفذ

حیدر محمد خان و قاسم قلی و حیدر بخشی و علی دوست خان باریکی و جمعی دیگر بر انغار را استوار نمودند سکندر بیگ
و جمعی دیگر جوانغار را زینت داده جویای جدال بودند و عبدالله خان اوزبک و قیا خان و نصل خان و جمعی دیگر
مراول بوده معرکه آرائی میکردند از جانب غنیم نیز بروشی که سزاوار نبرد باشد فوجها آراسته و برابر
آمده کوششهای مردانه بجای آوردند مبارزان از دو جانب دل از جان برداشته کارزاری نمودند جان
نثاران تیزدست مراول و جوانغار پیکر اقبال شرایط مردانگی بتقدیم رسانیده مراول و جوانغار غنیم را از پیش
برداشته بتعاقب شتافتند چنانچه بر کوششهای مردانه و نبردهای صاحبهمتانه این گروه جان نثار رستم
رستم و اسفندیار شناخوان بود و زبان زمانه و زمانیان صدای مبارزان آفرین داشت غنیم فراوان بتعاقب
اولیای دولت قاهره تا چهار صد قیل نامی از ضایع غنایم گشت و رای حسین بلوانی که از خطای روسای مخالف بود
غرقه بحر فنا شده و زیاده از پنج هزار کس درین نبرد مردانه های از مخالفان تیره بخت بخاک نیستی فرو رفتند بیمور
مغرور که مهتر را با خدیت حج ساخته سواره راه گریز پیمود سیصد فیل گزیده با جمعی از خدایگان جهان
گرده از لشکر خود جدا شده فرصت گریختن یا وقت تاختن را منتظر بود درین هنگام که عساکر منصور فتحی چنین
نموده در پی گریختهای شتاب داشتند گروهی در غارت مال و نهب اسباب کوشش می نمودند
گروهی یکه تاز که بساط آرای این معرکه دلاوری بود با جمعی معدود ایستاده تماشا میکرد بهموی فتنه ساز
وقت را غنیمت دانسته برین فوج میدان آرای تاخت همراهان خواجه سلطان علی که با قشونی رسیده
بودند و میرمنشی که از اشتیاق دولت و جمعی دیگر تا کس کم داشتند هم همت شان یاوری نکرده مولانا پیر محمد
شروانی نیز برای شکست منهزمان سپاه سالاری تردی پنداشته فرار اختیار نموده تردی یکه تاز اگر ایام
حکایت نیاکان عالی زمان سلف نزدیک رسیده بود زندگانی را عزیز شمرده عار گریختن بر خود بسته
و کاری چنین پیش رفته و فتحی چنین روی داده بر صورت لکن ظاهر شد هرگز از تبه رای چنین ملی را مدد رود
اخلاص و عقیدت یکسو معاد سود اگر از آزمودن دیده و پاس اعتبار خود کرده در معنی نگاه با کار اسباب سلطنت
صاحب خود نماید مرآت در همین مقام همان صورت چرا نگویم که خوش نخیزد شود آبروی ریخته گر دیگر
صورت حال این زندگانی دوست عبرت بخش ارباب هوش شد مرا درین گفت و گو فطرت بلند مخاطب بدین

مرجون خاطر جهان کشا از ره گذر سکندر جم بنود لشکری از بهادران اخلاص گزین را بپاسبانی خرقه خواجه خان کرا
نسل فرمان روایان مملکتان سعادت مصاهرت این خاندان عالی اختصاص یافته در ابرای رفع قدرشان
تعظیم داشت برای نظام پراکندگیهای بخارا و دفع فتنه سکندر گذاشته قلع و قمع بیموی بداندیش همت جهانگشای
ساخته بود چون عید قربان نزدیک بود برای انتظام جهانیان مراسم عید تقدیم رسانده بساعت سعد روز پنجشنبه
دوم آبان ماه الهی موافق روز پنجشنبه دهم ذی الحجه که عید قربان بود وغیره کارخیم مراد قرین اقبال گشت اتمام
لوازم جشن عید نموده در همانجا مقام فرمودند و فرمان قضاجریان باسم تردی بیک خان صادر شد که امرا و ارباب ولایت
بای شرف اصدار یافت حاصلش آنکه از چنین وقایع که بموجب سرنوشت ایزدی بحکم کهن بطون جهان روی میدهد
دست نباید داد که کارفرمای ابداع رنگ امیزی میکند از فرط احتیاط استعداد در ساخت قصه تا خیر فراهم آمد متصدیان
وصول رایات اقبال باشند و روز دیگر بتاید دولت ازلی از انجا نهضت فرموده روز آبان دهم آبان ماه الهی
موافق روز جمعه خرام این مرحله سهرند مخیم سرادقات اقبال شد و امرای انزام یافته و علیقلیخان شیبانی پیش از
رسیدن منشور دولت بقلعه سهرند آمده بودند بعد از سعادت تقبیل عتبه بساط بوس مورد استمالت گشته و از سوانح گذشته پاسخ
تردی بیک خان و تقبیل این سرگذشت انکه مرا خان تردی بیک خان از صرخود داشته پوسته از جانب او در اندیشه
می بود و او نیز خود را سپر آسای نثار اقبال قرار داده تدبیر برانداختن پیرانخان از خیالات خود داشته در کمین
فرصت مقام داشت و تعجب مذهب این براندازرا که کدام از مقدمات این دانسته چنین برانداختن کیست
ساخته فرصت بمحبت و باوجود چندین مخالفت گرمنشاء آن نا فهمیدگی است سرچشمه آن تا نادانی و حسد یکدیگر
از راه کژ تدبیر تردی خان بود و فرمان بزرگی مرا در اکوشیدند پیرانخان این وقت را که تردی بیک خان
فروز وقوع نکبت فجات زده و او را بار یافته بود غنیمت دانسته طرح دوستی و دستگاه محبت تازه ساخته بسی
مولانا پیر محمد خان شروانی بخانه خود طلبیده و او را در خرگاه که داشته خود بهمانه طهارت بیرون رفت و فرمان بران از
پس او کارش تمام ساخته و خواجه سلطان علی و میر منشی را که کمال خان و زداری داشتند با خبر تردی بیک که قرابت
قریب بتردی بیک خان داشت گرفته میقید ساخته بودند و بعزت شاهنشاهی بحضرت معلی آورده حکم کرد و در همان بار
خود را بظاهر از سرانجام ملکی فارغ انموده بشکار مشغول بود و نمیدانست برای آنکه از بداندیشی کوته اندیشان زمانه ایمن بوده

سنجابی خان

بمبیچ بوه بسرکردگی همایون خان ... بهادر خان که از ابتدای کان او بود ... پیشتر از خود بقلعه پانی پت که قریب ... دهلی باشد فرستاده خود در استعداد پیکار شده و بخاطرش راه یافته بود که من که نصرت نژاد و باستیلای خواهم آمد شیردلان هنگامه ستیزای آمدن تو بجا نزد ما بآن غبه شنیده فوجی آراسته از دیزه استوان بزاده دست راجو علی خان بدخشی و میرزا قلی اوزبک و سنجابی خان پشته قرستاده که دست برای نمایند و چون این فوج حقیقت جمعیت غنیم نوشته فرستاده و جنگجو شیبانی نیز خود را الی ساخت ... خاطر باین جانب است و بیزوی اقبال شاهنشاهی که پشت گرمایی دولت غلی کرده کار شیران بتقدیم رساند خیال باید کرد و گر شیران باقتضای چنین استوار کار مشکرف کاری آورده خلاصه توجه نزا بتعرف درآورده پیش آمد از سطوت اقبال لشکر منصور زنی جنگ را گریز پیش گرفته و بسوی خون گرفته از استماع این خبر لشکر خود را سه فوج ترتیب داده دست راست بخود و شادیخان کارکشور آزمای گشت و دست چپ را باهتمام خواجه داده خود در میدان کارزار دلیران نامی باکی بوا سپرده و خود بنخوتی تمام و استیلای غریب روان شده فیلان کوه اندام را که از فتنه جنگین زمان روایان هندوستان بودند بجرت ظاهر چنان گرفته اندیشه بسرنوشت آسمانی پیش این می برده صورت معنی گرد آمده سر اکرفتار دانجله پنجه فیل سر مکه سکالم در تیز پای و چرب دستی علم بود و در مستی و دلیری کارنامه و دید این فوج بیکبار بر روح را دو دیدن نتوان گفت که اب طراوتی کو و ندیده هر جذکرم روی کند از پیش این فیلان بدر نتواند رفت لیکن بر فیلان این فیلان نامی برای برهم زدن فوج کران بسته بود و تخصیص بر هم زدن بجوم سواران که اسپان شان مرکز چنین صورتی عیب و پیکری بدیع ندیده باشند و صف این جیال و ... بکلی برداشته بارگیان جارت آرا ... طارات عالی را بجنبش و یران سازند و در خان فوجی را بیاد فنا ... برآورده و در ... کارزار بخرطوم ... فیلان اب را باسوار از زمین بردارند و هوا اندازند که پیچ و تاب نرم روند و کس که محل بند جوهر سوار شود و زیر پایان سنگین و شیخ ... شکر او را بهم زنند خلاصه چون دلاوران بنیاد مرد کار طلب افراجیوت و افغان که بار کار کرده سرمایه ... نخوت و استکبار او میشدند با چنین غریب مواجه شدند و فیلان را بجوم خود سلسله آراسته رهنمایان و تخش افگن ... پشته پشته آن پیکران بدیع منظر جا ... شده ... فیلان را بهر طرفی که در ... آرایند بخود ... دشمنها دخر بها بقیه کنند آراسته فیلان تجربه دیده را بمیمنه ... فیلبانان قوی دل سپرده و خود در ... ایستاده

کوشش

وجمعی دیگر از بزرگان نامور آراسته گشت و میرزا بهابت عبدالله خان و طایفه از قدویان جان بناموس
بازروی کرفت و غول بشجاعت علیقلیخان شیبانی تائید یافت و حسین قلی خان خلف قلی محرم و جمعی از جوانان
کارزار این بکار دایش بمکاهد مراولی معین کشته چون سخن باینجا رسید صاحب آنست که ایستادنی در درازا
نرفتنی در پهناوا قع نبود تا سخن شتاب کرد و ای جویای اخبار عبرت بخش سررشته سخن را نگاه داشته کفتا
پیش دار کران زمان که حضرت شاهنشاهی بمقتضای رای جهان کشای ارای نامدار برهم منطقای از بخش جوانان
فرمودند خود بهیاکی فتح و جنود اقبال رسوم فرمان روای و لشکر آرائی را دقیقه نامرعی نگذاشته کوی یکوی
موجب فتح و نصرت بودند و درین روز بهجت انتاکه روز فرخی و فیروزی است رایات اقبال از قصبه کرنال تا قصبه
پانی پت دو کروه باشد نهضت فرموده پنج کروهی پانی پت نزول اجلال فرمودند و از انجا یک رسیدن
غنیم بمنطقای و اردوی معلی خبری نبود و هنوز لشکر نصرت پیوند کروه راه از خود نهضته و نفس راست
کرده بود که خبر رسیدن مخالف بلکه پیش یا سایر اخبار ناخوش بمسامع رسید و جان نثاران کمر بندی
در جای لغزیده باشد اما هنوز بازار کشش و کوشش کرم است موکب عالم آرا در طلوع زمان امنگ رزم فرموده
آماده نهضت پیش شدند و در ساعت بهادران عقیدت مند و دلاوران اخلاص کزین را پیش و الاصاد رشد کر
سلاح در بر و تائید ایزدی در دل کرفته ملازم رکاب نصرت انتصاب باشند و اندکی فرصتی بسازند پیرایه کر
در خور آفرین صاحب اقبالان باشد فراهم آمده جویای پیکار شدند آن حضرت چهره و تقاضا نشانه نخجیر شدند
افروخته منظر اقبال ایزدی بار سرو جوش حرارت آلهی در برصلح و کمل کشته پای دولت در رکاب عزیمت
نهادند پیرامخان خانخانان در پیش صفها کرد و قومات و تومنات میکرانید و در حفظ قوانین بندوبست کاه
داشت مراتب جنک و محافظت جای خود اهتمام میکرد و از جانب حضرت شاهنشاهی هوا خواه عید لطف و قهرمان
رزم رزم را ترتیب می بخشید و بعد از ترتیب لشکر با دستمالت دلها فرمان فرمای جهان آئین کشور کشای
قانون جهان آرائی نکاه و رباد بای جهان پیما را بر انکیخته نهضت فرمودند چون موکب همایون بمنزلی
وصول نزدیک بقصبه پانی پت انداخت طلیعه فتح و ظفر از بالای سر قشون کرفت و یکه جوانان و بهادران پیام
رسید و مژده فتح و نصرت رسانیدند و شاه قلی محرم بهموی خکوه دست کیر طاقه بجنوب راستش آورد و جوانان شجاعتی

سوار نظر بر داده و بر دلاوران تیغ زن و کشاکش بازیان صف شکن داشت چنانشای جهانداران عساکر اقبال را بهمت
بصرت دیده بوقی از فیلان مست سراپا خود ساخته مرتزوه‌ای که در حوصله طاقت داشت و مرتهوری که کوهها
باطن قدرت سرشت او بود ظاهر ساخته طلهای قوی و جراتهای عظیم کرده بسیاری از زبردستان عساکر
گردون شکوه را از پای درآورده و بهکواندازی که از برگزیدهای او بود و در کارزار از برتر دستان امتیاز
داشت پیش او پاره پاره شد و شادیخان جنگ کرده بجلکه پایمال باد پایان موکب اقبال گشت ناکام
شاهنشاه کبیر و دلیری از کمانخانه نصب العین مجتمع میسور رسیده و کاسه جنبش شکافته از پس سراو گذشته ناکام
پیشدار و دو و غیور آن سیخت تیره درون سان بود که از آن روزن برآمد جمعی که در حواشی او تک و تاز داشتند
چون دیدند که تیر اقبال بهدف رسید بازوی همت شکسته دل از دست داده و دندانها بر لب گزیده و پایندهٔ دیگر
کر طاقت نیاورده و شکست بر لشکر او افتاده هر کدام خاک ادبار بر فرق تحیر و آبروی جلادت بر خاک ذلت
ریخته رو بگریز نهادند و در این هنگام شاه قلیخان محرم با چندی از شیرمردان کارزار بر فیلی که میمونبران سوار بود رسید
و فهمیدانست که میمونبران فیل سوار است قصد کشتن فیلبان کرد تا آن فیل را بطریق غنایم از جمله غنایم خود سازد
فیلبان چاره کار در مغز حقیقت داشت و بر جوش شجاعت از پیم جان صاحب خود را نشان داد و شاه قلیخان از فهمیدن
این حقیقت عشرت افزا ممنون طالع خود گشته کلاه شادمانی بر آسمان انداخت و آن فیلبان را امان داد و بانعام
بادشاهی امیدوار ساخت و آن فیل را با چند فیل دیگر جدا کرده از معرکه بیرون کشید و چون از جهت غنایت
ازلی نصیب فتح و فیروزی بر رایت فتح آیت حضرت شاهنشاهی و زید مخالفان سیه روز تکاپوی بگریز داشتند
و راه نجات خود را در فرار دیدند شیران بیشه شجاعت فیلبانان را از جمله آن گروه صاحب تمیز و قوت گذر شناخته
بسیاستند و پیلان کوه هیکل را جون باد صرصر میراندند جایی که سطوت اقبال روز افزون صف آرای تکاپو
بود با چند شیر مردان صفدر از کمر تیار نسبت آن جان جیوانات بیخبر و را کاشکو همت جهانبانی
ادای خدمت قرین از چنین فتحی کرد تا انعراض ایام طغیان فتنه‌جویان شورپایان را لاشکوه و پایمال
عاقبت خواهد بود و در تقدیم مراسم شکرپرور و گذاشتن زندان سپاه عساکر فیروزی مآثر دلکشین کرنیاهای فتح
قیام اهتمام داشته از کشته پشتها و از غنایم خزاین آراسته و پیراسته تا نخزار کس را میدان افتاده بود

ا با کی کجا و آن شخص مقدس کجا و ملتمسات اهل روزگار درجه پایه آخر پیر اخان خانخانان چون دانست که
آن حضرت متوجه این معنی نمیشوند خود را ازان باز داشته بمقتضای عقیده و مودتی که از راه تقلید پدران
داشت و ان را آدمی جای کرده تربیتی میکند خود و در تحصیل این ثواب موهوم سعی و بشیر آباد عالم را
از توقف بیستی او با کی ساخت کاشکی که آن حضرت از پرده برآمده توجه فرمودی یا صاحب و صله و رجعتی در
درگاه بودی تا او را در بند خانه داشته مستعد ملازمت عتبه اقبال نمیساخت لحق چنین نوکری شایسته بود و چنین بنده
باید داشت و درگاه تربیت این چنین بزرگی یافتی چه کارها که ازو بظهور رسیدی و برای اظهور رسوخ شاهنشاهی و انگاه
ظاهر پیمان سزاوار بکابل فرستادندی و تنها او را بدار الملک دهلی بردی و برای عبرت کردندی عالم از شور و شغب آسوده
و جهانیان از آسودگی و خورسندی پدید آمدی از هزاران کرامات و غرایب خارق عادات حضرت شاهنشاهی که درین سیاحت
از کمین بطون بر منصه ظهور جلوه گری فرموده آنست که در دار السلطنه دهلی در همخانه که حضرت جهانبانی جنت آشیانی
بعد از فتح اسکندر بانجا تشریف آورده بودند در تصویر خانه بموجب اشارت عالی شبه تصویر میفرمودند و نادره کاران
باریک بین چون میر سید علی مصور و خواجه عبد الصمد شیرین قلم کرامی بدلان این فن اند در ملازمت بوده اند
در دوش این کار بدیع مذکور میساخته اند روزی در کتابخانه حضرت جهانبانی آن نسخه جامعه آن بحضرت تقدیم نمودند خاطر قدسی
توجه نمود بصورت آدمی نگاشته قلم آلهامی رقم ساخته اند بطریقی که عضو عضو آن مثالی از هم جدا افتاده بود و یکی از دولت
یافتهای حضور آن نقش بدیع دیده استفسار نمود و بزبان غیب ترجمان آن حضرت گذشت که این صورت بیصورت
و حال آنکه دران وقت نام و نشانی از هیولی نبود مستفهمان حقیقت کار در نیافته از استکشاف آن باز ماندند و دران
روز که پیر اخان التماس می نمود و کوشش میکرد که بیصورت را بدست اقدس خود بتصویر بخشد بنظر بزبان مقدس گذشت
که من کار این صورت را دران روز ساخته ام و بنده جدا کرده ام و اشارت بهنگام این تصویر فرمود و منصبداران
دران سن در جوانی بچه طرز بزبان فصل و لسان قبول بجز این واقعه دولت نزاد و بنده آمدی امروز و فردا
و دی و حاضر و غایب پیش انچنیان ظاهر باشد اما پیش ازین روزی که کوکبه پاک این شاهنشاه حق و استاد ان
عشق مظهر نور الهی و مطلع خورشید حقیقی است گذشته چون آینده مورد خدمات عالیات و غایب چون حاضر در شرف حضور
که خدا را حاضر و اندوخته تمنی غایب چه کار حاشا حاشا آنجا غایب نباشد ملک شاه ایالت ابو الفضل که این دیباچه

اسباب توپخانه که جزو ممالک روم از آن نشانه نتوان یافت و بسیاری فیلان زبردست که یکی برای برهم زدن
لشکری کفایت کند مولانا شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه در مبارزت نامه حضرت صاحبقرانی که در بهند
بظهور آمد شرح ملاحظات بهادران آن لشکر و عظمت والی هندوستان چگونه بیان میکند و بتفاخر قوم میبالد
که صد و بیست فیل جنگی دران بحر عظیم بقعر دریای دولت درآمده و بر تاریخ دوامان اشتهار یافته حال والی آن
زمان روشن است که بر نسبت همو کدام پایه را داشت و درین کارنامه عبرت افزا کدامین را زیبا گذارش
یافت مدار و ناخن فیل بدست فرمان پذیران بارگاه والا در آمد بسیاری اطاعات ما ازین قیاس می توان کرد و
حشر این و سیاه اسباب و آلات فرمان روای خود کما بنغار درآید و این میدان فتح و نصرت تمامی بمحنت کشتار
کرد حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی سلطان ابراهیم نبرد فرموده رایات فتح برافراشته بودند چنانچه بجلی ازان
در جای خود رقم پذیرفته شد و درین روز بهجت افزای که بتائید الهی چنین فتحی بزرگ روی داد سکندر خان افغان
با جمعی تمامی از اعیان و اشراف دارالملک دهلی از آسیب او باش تعیین فرموده و او صارت
خود و خیلی او نفوس شریره و اشخاص معطله را از زندان و زندگانی خلاص ساخت و ناظم پرگنه کیهای ممالک شد
و قایم قراولان بدست او افتاد و روز دیگر موکب اقبال ازانجا نهضت فرموده بساعتی که اختر شناسان کاردان
گزیده بودند نزول اجلال بر ساحت قدس مساحت دارالملک دهلی انداخت و بنور معدلت و زیور نصفت آن
دیار سعادت پرور روشنی افزای نظارگیان گشت و اکابر اشراف و هنرمندان عرف و نادره پردازان حضرت
طایفه طایفه و طبقه طبقه شرف استقبال دریافته زبان شکر بیان گشادند و مجنون خان قاقشال که اخلاص
راجه بار همل را که در محاصره شاهد خود بود بعرض مقدس رسانید بمقتضای رفعت ذاتی و علو شان
بیدولت یافت و راجه زمان پذیرفته را از زمین بوس سعادت اندوز گردانید نوروزی که راجه و فرزندان و اقربا و امرا
خلعتهای فاخره بخشیده برای رخصت بارگاه سلطنت آورده بودند آن حضرت بر فیل مست سوار شده بودند
و فیل او خرطوم مستی بر طرف میدان میگردانید نوبتی این فیل مست بطرف راجه گان رسید این طبقه را
جون اقتدام کامل بر اخلاص خود و ایستادگی نداشتند دامن نیاز بدندان گرفته بعجز و ابتهال در آمدند
و استخلاص خود را از حضور پرنور بزبان عجز و نیاز درخواست کردند که تا بحال خواهیم کرد همچنان خلاص شدند

مدار و با نعدیل

کرباحضرت گیتی ستانی فردوس مکانی آنظرکه حضرت مذکور شد پیکار نموده شکست یافته بود ازره پیرنا طلبید
و تکلیفات مالایطاق نموده باکز برمیان او ورا در نواحی اجمیر محاربه عظیم روی داد و از حاجی خان مذکور منظور
خان سروانی که وکیل او بود درین جنگ کارهای نمایان بظهور آمد عاقبت کار جون را مغرور کثرت لشکر
شکست یافته حاجیخان آمده باجمیر و ناکورو الخدود را بتصرف خود درآورد جون استیلای حاجی خان صلبه
علیه رسید محمد قاسم خان نیشابوری و سید محمود بارهه و شاه قلیخان محرم و طاهر خان و رستم سلطان و جمعی
دیگر را بجهت دفع او تعیین فرموده جون ساحت ولایت اجمیر میان دوآب از خس و خاشاک اعادی
و مخالف رفت و روب یافت رای جهانکشا جهان مقتضا فرمود که پرتو التفات بر ممالک فرخ بنیاد انداخته آید تا آن ملک وسیع که مرغزار دولت و اقبال است از خبار ارباب فتنه و فساد پاک شود و خویش
درین اثنا بموقف عرض رسید که خضر خواجه خانزاد باسکندر سور در نواحی لاهور جنگ شده و خضر خواجه خان
تاب ایستادن نیاورده بلاهور درآمده است و تفصیل این اجمال آنکه در سوانح احوال مرقوم قلمیان اجلال شده
که جون موکب اجلال از عرصه جالندهر بجهت استیصال همیو دهلی روبه نهضت فرمود بدانخواه اسکندر خضر خواجه خان تعین
شده بود و اسمعیل بیک دولدی و علی قلیخان میرلطف و شاه قلی تاریخی و خان بیردی بیک و جمعی کثیر را همراه ساخته
بودند امرا بانتظام رفته در لاهور توقف داشتند درچنین وقت که غوغای همیو سرمایه آشوب دهلی گشته
و برامرا چنین سختی در حدود دهلی روی نموده ملا عبدالله سلطان پوری که از کربت و زده بازی از افغانان
خطاب شیخ الاسلامی و از حضرت جهانبانی جنت آشیانی خطاب مخدوم الملکی برای خود گرفته بود از فتنه
اندوزی که در سر داشت و آب و رویی که در نهاد او بود بنظر خود را از اولیای دولت ابدقرین وانمود و در
باخانان سری داشت و آب و رویی که در نهاد او بود بسکندر مقدمات زشت و ورا آغوای برآمدن انگیخت
سکندر جمعی از افغانان و بعضی از زمین داران کوهستان پنجاب را بخود فراهم آورده ازانکوه برآمده
و در پنجاب توجیه حال کرد خضر خواجه خان شهر لاهور را بجراست حاجی محمد خان سیستانی گذاشته بدفع او برآمد
و جون حاجی محمد خان سیستانی را اعمال ناشایسته ملا عبدالله یقین شد او را بقتل رسانید و لشکر او را متفرق نموده و ورا
در زمین کرده بعضی از زرهای او که گرو کرده دست بگل بود از زمین برآورد و جون خضر خواجه خان نزدیک بقصبه جهاجهار رسید

تا بیک منزلی فرح آمده خود را پای بند اقبال می ساخت مدعی الخصوص کابل و بدخشان و قندهار روزی نبود
که جمعی کثیر از هوا خواهان قدیم و جدید آمده پیشانی نیاز بسجده درگاه سلاطین پناه نورانی می ساختند
و در اثنای راه از لاهور خبر آمد که در خانه پیرانخان خانخانان از کثرت سعادت سرشت کرا از نرگه خانخانان
بتاریخ ششم دی ماه الهی موافق پنجشنبه چهاردهم صفر فرزندی متولد شده نام او عبدالرحیم نهاده و مجملی از
مقدمه احوال آنکه دران ایام که حضرت جهانبانی عرصه دهلی را بقدوم معدلت آرای زیب و زینت بخشیدند
برای تسلی زمین داران اولیای دولت بفرزندان این طبقه نسبت می کردند از انجمله جانان عزاوجمی خان
پیغامی که از زمین داران سمت هندوستان بود بشرف زمین بوس سربلند گشت او را دو جیبه بود عاطفت خسروانی
دختر کلان او را در حباله عقد خود درآورده او را بمفاخرت و مباهات عزامتیاز بخشیده همیشه خود او را
در حلقه پیرانخان خانخانان درآورده بدو دریوزه لاکه رایات شاهنشاهی متوجه دفع بیمو شد خانخانان
مردم خود را باطراف لاهور فرستاده بود درین هنگام که همت عالیا متوجه فتوحات نمایان است این امیدوار
دستگون گرفته عشرت افزا گشته پیرانخان جشن بزرگانه ترتیب داده لوازم آن بجا می آورد و خاطر شناسان
بزرگی و شایستگی او را از دلایل ذاتیه طالع استقامت نمود و ابلاغ نمودند که عنقریب بتربیت حضرت شاهنشاهی
سربلند شده به پشت گرمی اخلاص خود خدمات عالی تقدیم رسانده و بکارسازی طالع مسعود براتب والا
رسد و سواد خوانان صحایف پیشانی سطور عقیدت از خطوط ناصیه حال او خوانده بزبان می گذرانیدند
پیرایه الهامی اخلاص سرشت شده این توجه حضرت شاهنشاهی که اکسیر اهلیت و کیمیای جوهر سعادت
همان طور بظهور آمد چنانچه روز بروز نوازشها و افزونی اخلاص از پیشانی او خوانده میشود حقیقت
این مجمل در سرجا در محل خود نگاشته قلم تفصیل خواهد شد چون صدور جانسپار خیر اندیش معلی کرا بیگ سکندر نقاره
کوچ ازان ولایت رایت فتنه و فساد افراخته بود خان مزبور را بطرف کوهستان سوالک که مفسدان مهم بدو پیوسته
مقرر داشته بود رخصت فرمودند که روزی چند دران حوالی بسر برد منتظر وقت باشد و موکب نصرت نشان بدافعه صوب
انتقام کیفر کی فساد او را از جهان برداشته بشود دفع او را پیش نهاد همت جهانگشا ساخته و دشواری راه
و صعوبت جا بر خاطر عاطفت مآل نموده عزم رکاب و قصد جزم او دنبال سکندر بجانب کوهستان سوالک

کاملی است دیگر و کریز گاه فرخ سران و کرا بخشان ممالک مذوستان توجه نموده بر مرکب قصبه و یوم نزول اجلال
فرمود و از انجا فضای دلکشای قصبه مهری بوده موکب معلی کلپستان دولت و بهارستان اقبال شد آغاز سال
دوم الهی از تاریخ جلوس سعادت مانوس شاهنشاهی یعنی سال اردی بهشت ایزد [illegible]
دران منزل فیض حاصل سرمایه رونق بیستی جهان و جهانیان و پیرایه آرایش زمان و زمانیان نیز اعظم عطیه بخشش
عالم و پیت الشرف خویش بر کز اعتدال رسیده زمین و زمان و کون و مکان را بنفحات ربیعی طراوتی و نضارتی
تازه رسانیده و حکما که حمل را بیت الشرف برای آن میگویند که درین مقام خاکیان خاکپاره را بتربیت خلاق
تشریف سعادت داده و حیاتی تازه بخشیده و الا پایه آن شرف بخش اجرام علوی و اجسام سفلی پرتو از انست
که مکاز اخطاب بیت الشرفی آن روشنای بخش انجمن هستی داده آید و باجمله این نیر گیتی آرای در شب بخشنبه منتصف
بعد از دو ساعت و چهل و دقیقه شب چهارشنبه نجومی بیت مقتم برج اثنانی سال ترصد و شصت و چهارمی از جشن
جلوس بمنزلگاه حمل آمد و فردا روز جهان افروز عالم آرای گشت و آغاز سال دویم از تاریخ الهی شد سه

شکر افشان بر زبان بهار	گفت بلبل جو مردم هشیار	عنبرین گشته از نسیم صبا
از سمام زمین مشام هوا	دشتها پر لعاب می بالین	باغها پر عروس می کابین
رخ پر نخهای سعلا طوطی	باغ پر قرشهای بوقلمون	مرغ نالان فراز کلبن و گل

است ای مطربان سافر و دل [illegible] جاناکه وقوع چنین نشاطی در پیشگاه مقصدی عالی و دلیلیست واضح
بر حصول مقصد خجسته مایست بغایت مدوشن که کارپیش گرفته سعادت انجام و انجام سعادت یابد جانجه بتقدیر
موقوع این یورش بهادر بار سکندر و دریای معاملات ارباب بصیرت را آگاهی بخشید که باندکی فرصتی فراخ خیال
فرموده بقلعه مکونت درآمد و حضرت شاهنشاهی با موکب گیتی گشای عازم تسخیر آن قلعه فرخنده
تفصیل این اجمالی آنکه دران هنگام که اسکندر از اقبال موکب نصرت قرین راه فرار پیش گرفته بکوهستان مالک
برآمده بقلعه مکونت درآمد و حضرت شاهنشاهی با اقبال کشته پیوسته بفتحی آمد که مطلب آن بدید مکالی آنست که
خاطر گرامی را کشیده و رزمجای تنگ و دشوار دران تنگناهای قلب کرا اهتمام بستیزه بر بندد و حضرت
شاهنشاهی بدین تنگنا نهاده با این تمایه نجیز قرچه فرمود تا مراملک را با جمعی کثیر از بهادران کار

طب بساخت و تاراج ترمین و ران آن کا فرستادند بهادران نصرت قرین در اندک فرصتی به تیزروی
تائید الهی بسیاری از ما یحتاجی آن کوه را تا دیب و تنبیه لایق نموده تمامی اسباب و اموال را از غنیمتهای
وقت شمردند و کوهستانیان بدکوهر که با اندیشهای نادرست با سکندر جمع شده بودند متفرق شدند و سکندر
تفرقه در جمعیت آن بدنیت افتاده و بی بنگ فرار اختیار کرد و حکم حتمی از پیشگاه قهرمان اصدار یافت
که لاهور ران جانب دست بتعاقب این گمگشتگان باید اما بار نشاط بندد و بنیروی بازوی اقبال سلاطین
و بهادر بدست آورند و جمعی از دلیران لشکر انتخار کرده به بعضی از اردوی او رسیدند و اسکندر از تعاقب
تعاقب خبردار شده خود را از راه اضطراب و اضطرار بقلعه مانکوت که بنیاد برای روز بد خود نهاده
داشت انداخت پیش دستان سپاه منصور شتافته اردوی او را غارت نمودند از تحصن این مدبر معزول
بارگاه اقبال را نشانده و قلعه مانکوت قلعه ایست متقن بر بهار قلعه استوار که سلیمان در مکانی که
بقصد استیصال کرده لشکریان رسیده عجایب و غرایب بر کشته بود این قلعه را بطرز غریب بر فراز کوهها
که مقارن هم بوده اند بر سر هر کوچه قلعه بسنگ و صاروج ساخته بود و تمامی آن قلاع بنظر بینندگان یک حصار
زیاده در نمی آید اصل آن جای که اساس این حصون حصینه نهاده اند در حد ذات خود جای است نهایت
لشکر را آنجا وصول مشکل و بر تقدیر وصول دست برساکنان آن یافتن بس دشوار آنجای که آرا فراوان و آذوقه
و آذوق چندانکه خواهند تکلیف کرد در چنین مکانی که قلعه خدا آفرین وصف حال او باشد قلعه حصینه بران اساس
باید بود و را مقصود اصلی از ساختن این قلاع عظیمه آن بود که چون نهضت را یات حضرت جهانبانی جانب
آشیانی بجوب هندوستان شود برای لشکر نجاب مفری و ملجا باشد و بخراب آباد باطن او میکذاشت
که لاهور را ویران ساخته انجا آباد ان سازد و لشکریان را بلوه را انجا گذارد تا در آن امن سر بر و بحافظت این
حدود نپردازند و باعث بر خرابی لاهور انکه چون آن شهریست بغایت بزرگ و بسکن اقسام تجار و اصناف مردم
باندک توجهات لشکرای عظیم را از انجا توان سرانجام داد و چون اردوی فیروزی قرین بهادر در ساعتی از آن جا
لشکر اقبال این دودمان ابد قرین انجا رسیده باستعداد و فراوان بهم رسانند و کار از علاج گذرد و پیش از آنکه
این اندیشه بعمل آید بهان نیت نا پیدا را تنگنای پستی برآمد و با قبله جون فرار نمودن سکندر و متحصن شدن او

شهزاده مذکور ترتیب نمایند که ایکه پیرامون بدی نگردد و بعلی ازین قضیه مانع نگردد چون ولایات نفرت پیرایه حضرت
جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر هندوستان نهضت فرمود قندهار که بجاگیر پیرخان مقرر بود باهتمام شاه محمد قندهاری
که از عقل و اخلاص مهر وفا عتماد بوده آرایش داشت و زمین داور بداوری بهادر خان تفویض یافته بود چون مقدمات
استقلال و امان شده مستقر اورنگ خلافت گشت بهادر خانرا بتهانه ای قندهار بجوش آمد و خیال گرفتن قندهار
در سر پرش افتاد و اول خواست که از راه مکر و فریب کار قلعه قندهار را بتصرف در آرد و از انجا که حرام نمکی خیرات
این دو دنیا بار بی آرد و ازین اندیشه تباه کاری نکشود و شرح این سرگذشت آنکه بهادر خان چنین با زمانبان چین
پسر خواجه قاسم خواهر که صاحب ادبود در میان نهاد و بتدریج جندی اغا و یوانه سران قلعه قندهار را بایراق در خانه
او پنهان ساخت و بروز معهود قرار یافت که این کمین گروه بر آمده کار کنند بانان دروازه با انجام رسانند
و بهادر خان نیز از دروازه ماشوره در آید و با هم اتفاق نموده کار شاه محمد ساخته بر قندهار متصرف شود
و دو روز موعد که این پنهان شده بسر رسید نمک سلاح بودند بعضی از آنکه خاطران جاسوس مترصد ازین
قضیه خبر دار شده بکارسان قلعه رسانیدند در ساعت مردم بگرفتن ایشان نامزد شدند پیشتر از انکه بر سرایشان
گروه بدانجا رسند خبر دار شده سر سیه بدروازه ماشوره شتافتند دروازه مقفل بود چون الماسی داده
بودند اقتدار بر شکستن قلعه نیافتند جندی حرکت مذبوح کرده بخندق پیشتی فرو رفتند و بخی خود را از دیوار انداخته
بپای خود بر سر آمدند و جمعی که بخت در خانهای شهر به پناه بدند آنان دوروی مختفی شدند و باندکی فرصتی شاه
محمد تکاپوی نموده عمر را بپایان رسانید و بهادر خان تیمورای جون در بن حیله اندوزی کاری نیافت از دیوار
بزمین داور آمده سر انجام لشکر نمود و اوباش واقعه طلب باخود همراه ساخته بار دیگر بخیال خام قصد قندهار
نموده آماده بجنگ و جدال گشت شاه محمد چون کمک هندوستان را دور خیال میکرد و استحکام قلعه را دو دلبستگی
بجرمان رو بهی ایران ننهاد و نوشت که حضرت جهانبانی خان قزاق شاه بیگ و دیگر که بعد از فتح هندوستان
قندهار و بلخ و بدخشان ایشان متعلق باشد اکنون مناسب آنست که جمعی را فرستند که ایشان را کمک طلبیان باین کمتر خدمت
هم قندهار بایشان سپرده آید انتظام مهمش بدین سرحد داران کان از یکبار دیگر بدان سمت فرمود که سیر براری
علی یاریک افشار فرستاده بهادر خان ازین لشکر خبری نداشت ناگهانی بر سر او ریختند و جنگ در پیوست

زبان زد و واقعه طلبان باد این سفر قدسی از قوت بفعل نمی آمد تا آنکه چون فتح داغ پریشانی ظلمانی فتنه اندوزان
نهاد و بیرهمور آورده از دروازه آهنین دارالملک کابل آوازه نقاره شادی بلند آوازه گردانید
آزادی خیمه شکر و لوازم نشاط بساط میسر و متوجه این صوب صواب شدند و منعمان که ممالک کابل بنصفت او
انتظام داشت نیز افزونی دولت و فراوانی سامان هندوستان در نظر داشته در ملازمت حضرت
بسی سمات روانه هندوستان شدند نام در راه بدرقه این قافله معلی شود و هم در هندوستان قدمت
نهایت تقدیم رسانیده رونق افزای کارخود کرده و کابل را بکاردانی و سرپرای محمد قلیخان برلاس که بطریق
کمک از درگاه معلی آمده بود سپرده و میرزا محمد حکیم با والده ماجده و همشیره ای اعیانی خود بموجب
حکم حضرت شاهنشاهی در دارالنشاط کابل ماند و خواجه جلال الدین محمود بحوق حکومت غزنین قرار
یافت چون قافله اقبال بحوالی جلالاباد رسید بحکمت سامان بعضی از اسباب سفر روزی چند توقف لایق
اتفاق افتاد درین اثنا میان درگاه قلیچه استیلای پیرالخان و کشتن تردی بیگ خان بتفصیل رسانیده نذر
پیشگاه منعمان فتح غزیمت هندوستان لایق حال خود دیده و حضرات را بدرقه نموده از کوتل سفید
گذرانده و ازانجا رخصت کرفته بکابل آمد شمس الدین محمد خان اتکه و برادران کرامی او و خواجه عبدالصمد
و ملا مقصود بیکالی و جمعی کثیر از ملازمان اقبال در ملازمت حضرات بودند چون منعم خان بکابل رفت محمد
قلیخان را رخصت هندوستان داد و بعد ازان امرا و سایر جانسپاران درگاه در خدمت موج اقبال
حضرت مریم مکانی زمام راهوار عزم و عنان قافله توجه بمستقر خلافت منعطف کردانیدند و از سوانحی
که دران راه بموجب تقدیر ازلی روی نمود آنست که دو همشیره اعیانی حضرت شاهنشاهی یکی در
حوالی جلالاباد و دیگری در نواحی نیلاب در کتل سفید بدین جهان گذرانرا بدرود کردند و حضرت
مریم مکانی و سایر حضرات پیکان از رطب این چکر کرشمای دولت روزی چند بعلت بیکواری درخته
رضا بقضای الهی دادند و شوق دیدار مقدس شاهنشاهی جایکزین غموم و احزان شد و بعد از اتمام این
واقعه ناکزیر متوجه تسخیر اقبال شدند و چون بقریه قدوم حضرات سرادقات عزت و احتشام
ملکوت بساط والا رسید حضرت شاهنشاهی از زین نزدیک دلکشا و بشارت جا تقدیم اسلام جنبان خطبه

ازین سر گذشت بدین آنکه حسن خان شکاکی از زمین داران مشهور منده و ستانست هم از دوی خویشان و برادران
خود کران امتیاز داشت و هم از راه اعتبار فرمان روایان اند در جای مستحکم بوده پیوسته اندیشهای
تباه بخود راه میداد و درین هنگام که رایات اقبال شاهنشاهی بحاصره قلعهٔ ماکوت مشغول بود این کم
مقدور بوقت را فرصت کار دانسته لشکری گران فراهم آورد و متوجه نهب و غارت سرکار سنبل شده چون
خبر سوء رای او بشاه رسید یکی از سرداران کلان افغانان بود با خود همراه ساخت بدین اندیشه تا او معلوم خان زمان
را بامرای پادشاهی که دران حدود نامزد بود مدافعه نموده در خاطر لکسوز بحاربه پیش آمده بهادران
این لشکر فیروزی اثر کار نامها بظهور آورده منظفر و منصور شده لشکر مخالف از پیشتر
بود و سپاه اقبال از هجار هزار کس بیشتر بود و تائید دولت خداداد با وجود آن حال که اندکی از اطوار
سرکشی و نافرمانی بظهور آمده بود این دولت ابد قرین ظفر یافته کام روا شد و غنیمتی از اقمشه
بیرون از حد حصر بدست اولیا افتاد و فیل بسیار خصوص غنایم گشت و از فیلان نامی که بدست افتاد یکی
سبد بلیا و دولت نگار بود که با صورت و سیرت برآمده هم در صف شکنی مثل عدیل بود و هم در کرم روی
صفت یکتائی داشتند یکتائی داشتند و منظور نظر مشکل بسند گشته در حلقهٔ فیلان خاصه شاهنشاهی
چون سرانجام کار خان زمان بوبال و نکال کشید و جوهر بد ذاتی او بظهور پیوست و از سران کروهی اخلاص
گشت کارهای او را اخلاص کرای رخصت یافتند بدرگاه تفصیل نوشته آید عنان جواد قلم ازین عرصه
منعطف داشته اول و از سوانح اقبال که در هنگام محاصره قلعهٔ ماکوت از اولیای دولت بظهور
پیوسته فتح قلعهٔ خان است و مجملی ازین داستان مسرت انجام آنکه قلعه کوالیار که از قلاع مشهور هندوستانست
و در بهستگام نظیر نو کمتر دارد در تصرف میانه خان عدلی بود و از جانب او بهیل خان نام از خلفای
سلیمان بیسر شیر خان بحکومت آن قلعه مکلف گشته بود و چون سایهٔ دولت بر سر عالمیان افتاد حاکم
این قلعه بود ندیم خان از آنکه متوجه کوالیار شده در آمپار قلعه را گذاشته روی به پیکار آورد و دلاوران
بتعجیل رسیده قلعه را دو نبات یافتند و چنانچه مذکور شد در آمدن ماکوت نیز بهمین نهج بود و فرصت
جسته غنیم را برداشت و پیشتر برادر خود را بعدم آباد کرد و بمحاصرهٔ قلعه کوالیار اهتمام نمود و از سوانح بهجت

حکومت او بود و بنا زم چو دولتی است عظمی و غایتی است کبری کہ اولیای دولت کیطرف از اسباب برہم
زدن خانخانان میشوند و خانخانان در یکدیگر آویخت قصد یکدیگر میکنند و معاندت این دو دولت جاوید
نمایند چون این خبر بمتصفان قلعہ رسید یکبارگی پریشان خاطر و پراکندہ باطن گشتند سکندر را غنای اعلام او
روز افزون و شت برگشت خود را چون مشاہدہ کار را گاہ نہ دید تا امیدی برنا امیدی بروند و
آوردنی اختیار از سلک زمہاریان در آمد و بدست مجزو اضطرار جمعی از معتمدان کار دان فرستاد و التماس
نمود کہ حضرت شاہنشاہی یکی از بندگان بساط قرب و معتمدان بارگاہ قبول چلمہ روانہ سازند کہ خاطر بیقرار
مرا تسلی پذیر عنایت ساختہ فیمابین شکر ریزی کردند و آن حضرت کہ معدن مروت و مردمی اند از روی
مراحم پدرینہ انکہ خانزاد کہ بوفور کاردانی و اعتماد از پیشتر قدمان بود باین کار فرستادند سکندر را
روی مخالفت اظہار آن نمود کہ عقل عاقبت اندیش نداشتہ ام و طریق کوتاہ پیش گرفتہ ام دیگر را آن
نماند کہ بسجدہ آن درگاہ روی خود سفید توانم کرد اگر درین مرتبہ بمیامن الطاف بادشاہی چند گاہ از
حضور معاف باشم لایق حالی است اکنون سر خود را بہ بندگی میفرستم و امیدوارم مرا جائی نامزد شود کہ
روزی چند انجا بودہ خود را آبادہ سعادت استانبوس گردانم و بدعای جہان آفرین عہد کردم کہ تا زندہ باشم
روی بیچ ولایت از خط اطاعت برندارم و طوق این احسان از گردن جان انداختہ زیور سعادت خود سازم و خاطر
فرستادہ را بقرب عنایت و مرسوم خدمت رضامند ساختہ بنا مرا ایلک نیز کہ وکالت خانخانان داشت
ملک وکیل السلطنہ بود از نقد و جنس ارسال داشت و شارالیہ از روی دولتخواہی مدرایکان بنام سکندر رشتہ
تملق التماس او را بوساطت خانخانان موقوف بساط اقدس شاہنشاہی ساخت آن حضرت کہ لذت عفو
پیشتر از انتقام میدانند عرض خانخانان را بعز قبول مقرون داشتہ بوجب هزار روپیہ خرید و بہادر را کہ
او معتمد ساختہ بود و بسر خود عبدالرحمن نام بمصحوب خانخانان تورکمان را برای معتمد او بود بدرگاہ فرستادند
پادشاہ کہ خدمت شایستہ اینہا باعث مزید توجہ شاہنشاہی نسبت باو شود بہ جہید غرایم بادشاہانہ
قرار داد و توجہ بفعل آمد و پیشکش بکرایی با چند فیل گزین کہ شایستہ بارگاہ عالی تواند بود ارسال
داشتہ بتاریخ بانزدہم ماہ مذکور آن موافق شنبہ بیست و ہفتم ماہ رمضان کہ قلعہ را خالی یافتہ

آفرید مدام این نهاد، است قدرت رخصت ختم توان یافت واز ملازمان طبقه اقبال که پیوسته در رکاب
سعادت اعتصام می بود تعدادی گران فرموده بهراه شدند و حکم مقدس شد که هیچ احدی در رکاب نصرت قاب
نباشد تا آنکه جلودار و امثال این مردم که وحدت کار، خلوت از کثرت اقتدام این مردم غبار آلود نگردد با
داشته یکانه و تنها با طن با خدای خود به تیاز و بظاهر از مردم ختم آلود از معسکر اقبال بیرون آمدند از اسپان
خاصه حضرت شاهنشاهی طرق اسبی عراقی جیران نام که خضر خواجه خان پیشکش کرده بود و در تیزی و تندی مثال
نداشت و در بدخوئی نیز نظیرش پدید نبود مرکاوه استدی کس بر اهون او نتوانستی نشست و بر شواری بدست آمدی
آن جهان پهلوان آلهی بمقتضای قوت و غلبت فطری پیوسته بر و سوار گشتی درین تهاوری بران رخش معاونت
سوار بود نداز کثرت صوری کمیو شده در نور حضور ایزدی روشنی افزای بوده کرم رفتار شد چون بارگاه
علی شد ناگهانی بجلال آن رخش اقبال متوجه نا شده بکاری فرود آمدند و بوضعی خاص با خدای خود سر از گشته
آن نگاه و آتش خوی با دیها برسم عادت خود تندیها کرده کرم دویدن شد تا آنکه از نظر اندور بین آن حضرت
پنهان گشت چون باز خاطر مقدس بمیل سواری فرموده در ملازمت کسی و نه در خدمت اسبی فتی در اندیشه این کار شد
تا گاه دیدند که سمان سب از دور دویده می آید تا آنکه دویده دویده بارامش پیشگیه در ملازمت آن حضرت
رسیده ایستاد آن حضرت در شگفت غریب ماند، بران وحشی نژاد سوار دولت شدند اسبی که عادت او شد
که با سانی سواری ندهد و در واشدن آن باشد که بد شواری بدست افتد و انگاه چنین محرای شده باشد
واز نظر غایب کرده بلحن توجه شاهنشاهی خود آمده بارامش تمام سواری داده که مرکز با عالمی میسر نمی شد
از عجایب تصرفات این سریر آرای دولت تواند بود آری کسی را که از دیجور در نوازش باشند و محل
این کار شود در وسعت آباد خاطر او از تنهای چه اندیشه باشد و نکته ذات مقدس او چنین نتایج بخشد چه دور اگر چه
بظاهر جان می نماید که دور از خود آفرین جمال عالم آرای آن با دشاه صورت و معنی را بر خود روشن میسازد
چنان از روی معنی برای ره نوردی ظاهر پرستان محقق بین چرا غی چند در شاه راه هدایت می نهند تا جانکه
لدوا خدا و ند صورت و با دشاه نگاه مید انند بهتر و پیشتر از ان زمان فرمانی معنی بذاته رضا مندی
او را محتاج می پنداشته بلکه سرای سعادت جاوید رسند خوشا بزرگی که حاجتش چنین باشد و زهی خجسته

هندوستان آنست که زاده بخت کشته همطرف زانگاه بانی کشند و با مرکه غالب و شورافزا باشد بابرای
و در هنگام شورش روزگار که قضیه ناگزیر حضرت جهانبانی جنت آشیانی زبان زد اقطار و اکناف
هندوستان گشت سکندر سور سر عصیان برداشت و آن کراه سزا کشته در پی آرایش هنگامه اوشد و درین
هنگام که رایات حضرت خلافت مرکز حکومت نبود و کاروبار بر متصدیان قلوب باضطرار گشید بوسیله جلیلهای زمین
آمد چنین شرکشت پیرا خان این معنی بر حقیقت افتاده و آگاهی داشت او را بسیاست رسانده و بجای او برادر
بختیل را که بهوشیاری و دوراندیشی و [illegible] بود مقرر ساخت از اینجا که آئین همت والای شاهنشاهی است
که خود آینده ها را کرچه از روی اعتبار آورده باشند از صدمات قهر محفوظ می باشند و فطرت بلند کهربازان
مروت و فتوت سرشته است تجویز آزار این طبقه نمی فرماید ظهور این قضیه طبع اشرف اقدس نیامد چنان
که شتاب از جمال جهان آرا برنداشته بود ندبطاهر جندان توجهی نفرمودند و چون خاطر جهان کشا از مهمات پنجاب
فارغ شد بهار ماه و چهارده روز کرد از سلطنه لاهور از فرتزول سپاه منصور غیرت افزای سپهر والا بود
تشریف اوقات بخار فیالی و نشاط رانی معروف بود بطاهر در پاس تی پروائی بکاری اشتغال داشته
بود و معنی در غایت پروا بود و عیار ارباب اخلاص گرفته میشد چون کار پردازان کارکاه خلافت از انتظام
مهمات فارغ شدند حکومت لاهور بنجمین خان خواهرزاده مهدی قاسم خان تفویض نموده و در ساعتی میمنت
بخش بیست و پنجم آذر ماه الهی موافق سه شنبه پانزدهم شهر صفر سنه هفت و شصت و نهصد اعلام نصرت اقتحام
بجانب دارالملک دهلی انتفاق افتاد و از جمله سوانحی که در عرصه قضیه جالندر که قلم سراد قات عالی بود توقع
بیوست قضیه انتقاد خانخانان پیرا خان بود بصحبت قباب علیه سلطان بیکم و تفصیل این سانحه انکه حضرت جهانبانی
جنت آشیانی در عهد جهان آرای خود آن عفت نقاب را که خواهرزاده آن حضرت و همسر میرزا نورالدین
محمد بود با مرزا پیرا خان که بعد از فتح بنده و ستان تعلق داشت بحکمای عفت را که با صالت نسب
و جلالت حسب از مخدرات سرادق عصمت و مکنونات معاقد عفت ممتاز بود به پیرا خان بسپارند و چون
وقت مانده بود تا درین هنگام که عرصه جالندر از نزول مواکب عالی مهبط انوار شد خانخانان خاطر بسرانجام
این واقعه گماشته از بندگان حضرت شاهنشاهی استمداد و پیشتر از این تعلق نمود حضرت شاهنشاهی چون در لباس

لی پروای آن آورده راه مدارای سپردند با عضای آن التماس اشارت فرمودند و با آن عذر معلی از دواج
روضه و تمام مستورات سرادق سلطنت خصوصا پیکه مام اکبر درین انتقاد سی موثر بظهور رسانیده خانجه
عفت و زفاف در یکخفته صورت گرفت میرزا نورالدین محمد پسر میرزا علاء الدین محمد ست و او پسر خواجه حسین
بن خواجه زاده جغانیان شهرت دارد بخواجه زاده نمیرد خواجه حسن عطا کرده و ایشان پسر اسطه پسر خواجه
علاء الدین مذکر خلیفه اول خواجه نقشبند اند و پوشیده نماند که خواجه زاده جغانیان بنسبت دامادی
سلطان محمود میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا اختصاص داشته و بشرف یکم دختران علی شکر بیک جد سیوم میرزا خان
که در عقد سلطان محمود میرزا بود دختر او را که از میرزا داشته بود بخواجه زاده عقد بسته حضرت کیهی ستانی
فردوس مکانی بلحاظ نسبتهای مذکور میرزا نورالدین محمد را که آثار اخلاص و حسن عقیدت از پیشانی او
دریافته بودند کرمت فرموده بکبر کی یکم را که جیه قدسیه آن حضرت از انتساب فرموده اند و
سلطان بیگم که بنیک سیرتی و پاک دامنی و فطرت عالی امتیاز دارند از ان قدسیه بظهور آمده و حضرت
جهانبانی جنت آشیانی باین مناسبت آن نسبت خیال فرموده بودند سبحان الله چه عالم تقدیرات
از بنکه سلطان محمود را در باب خواجه زاده جغانیان سهوی رفته باشد که با غیر کنونیت کرده باشند برای
حضرت فردوس مکانی پروی آن نموده نسبت میرزا نورالدین محمد کشتند و بجهت سبب اکنون بر نیت گذشته
این نسبت صورت نبند و آغاز سال سیوم الهی از تاریخ جلوس حضرت شاهنشاهی
یعنی سال خورد از دور اول الفته که بیکل سال دویم از تاریخ الهی مرسم بکام دل و خوش دلی
آویزه گوش روز و روز کار و آرایش کردن ماه و سال گردید و کوکبه بهار سال سیوم الهی بسواطع دولت و
اقبال بلند پایگی گرفت و بعد از چهار ساعت و بیست و شش دقیقه از روز چهارشنبه بیستم جمادی الاولی سال نهصد
و شصت و نهم او زنگ نشین بتخت چهارم خلافت زمانی بخت طارم بیرج حمل تحویل نمود عالم صورت را جوان
بهان معنی طراوتی تازه داد زمین پژمرده را جون امان سیال خورده نظارتی نمی انداز بخشید دل بستان
عشرت بلهو و شغله سعادت این سال این نشاط از سر گرفتند و ارزومندان شوق از نسیم نوروزی مرجع
تازه در قالب امانی و امال در دمیدند سه دیگر عالم از بوی بهاری تازه بوده را خوشتر عود قماری

و سید محمد بارهه و شاه قلی خان محرم و جمعی را بتسخیر جیتارن فرستاده خود بهادران نصرت قرین بزور
شمشیر و نیروی شجاعت جمعی کثیر از راجپوتان گردن کش را به تیغ عدم راهبری نموده آن
حدود را متصرف شدند و عرصه آن حدود از خس و خاشاک ارباب بغی و تمرد پاک شد نهضت موکب گیتی
گشای شاهنشاهی بدارالملک دهلی و وصول بآن شهر کرامت پیوند خون خاطر جهانیان گشته از
مهمات این حدود فراغ یافت موکب عالی از راه ساتهه متوجه صوب دهلی شده و منزل بمنزل لاله و ها
بحضرت کنان را سپرانده و پانزدهم بیست و پنجم ماه آبی موافق جمعه پنجم جمادی الاخر بدولت
گیتی آرای سایه وصول بر تو نزول بر ساحت دارالملک دهلی انداخت بزرگان شهر باداب استقبال
مبادرت نموده غبار مواکب جهان نورد را بپرایه آبروی سعادت خود ساخته انوار نعمت و عدالت لمعات
رافت و عاطفت شاهنشاهی بر ساحت احوال خواص و عوام تافته و بدستیاری مدبر اقبال کارسپای
رعیت بازگی انتظام گرفت و در اتو لاخانان باجمعی امراء ارکان دولت در هفته دوروز در
دیوانخانه خاصه شاهنشاهی دیوان بزرگ میداشت و مهمات و معاملات کلی و جزئی که دران بارگاه دولت
قرار می یافت بعرض اقدس شاهنشاهی میرسید و هرانچه فرمان گیتی مطاع میشد بطرز ادای نقاوی پیوست
و از رهگذر وقایع که بسر خیال بازان زیرده بوالعجبی برآورده داستان عشق و عاشقی عیقلیخان زمانی بیاران
سری بود و بسمع آن جوهر کوهری او روشن گشته تفرین جهانیان هر امور دلپذیر و تحسین بطرز
اجمال آنست که در عهد دولت حضرت جهانبانی جنت آشیانی شاهرخ نام بسرسار بلندی که بخال چین
صوری و جمال ظاهری انگشت نما بود در سلک توپچیان خاص انتظام داشت و خاطر نازپرور بیگانه
نجابت ذاتی و خجالت فطری نظر شهوانی نداشته و این طغیان طبیعت شهوانی و غلیان نفس بهیمی را مقهور
قهر کرده روزگار بسر می برد بعد از واقعه ناگزیر حضرت جهانبانی شاهرخ با خانان خوشحال بیگ که او نیز
از داخل توپچیان بود در جالندر بآستانبوس حضرت شاهنشاهی سرافراز گشته در جمع توپچیان جای
گرفت عیقلیخان زمان از ملی دولتی و تجمل رایی کمان فرستاده با خواجه او بود آن نازی جوهر معنی که منظور
چشم نازی مهوشان بود این را نقش مراد و منظور بخت و دانسته کرخت چه درین و کار با این چنین

او نزدیک کرد و قرابت نزدیک داشت و او را پدر مرحوم سرجا عزیز علی و حرام نمکی موصوف باشد پدر و من او نا کنیز قرب
سعادت نمی برده میکردند و لهذا اسمعیل خان مرحوم مذکور را انداده بمنازعت برخاست سلطان حسین خان مذکور بر
گرجی جنین خود یوقال از زور کرفت و او پناه علیقلیخان برد بلشکر بسیار بر سر او آورد سلطان حسین خان حسین
بهرام خود بیدا فته آنها برآمدو چون از منسوبان این دولت جاوید اقبال بود با وجود کثرت مخالف فیروز
نمی یافت و جمعی کثیر به بدترین مردنها کرد رحرام نمکی جان دادند بخاک نیستی برابر شد و شاه بناه بر قرا
کرفته خویشان نزدیک علیقلیخان از شجعان نامی زمانه بود اما بواسطه عدم شناخت علیقلیخان بمقتضای شرارت ذاتی و بد
نهادی خود جنین جرات کرده سلطان حسین خان روبروشد و یکبارکی از پیراه آزرم برآمده روسیاه ازل و ابد کردید چون
از خرد پروران دور بین او را از این اندیشه نادرست باز داشته در تدارک و تلافی حرکات نا شایسته اهتمام
نمودند و او نیز بنصیحت پذیرکشته در چاره کار خود کوشش نمود لیکن چون او را تمندی نداشت آن چاره کران
بسر را از خود جدا نمیکرد و از سبب امور بعید دلیری دست باز نمیداشت باطن در اندیشه باد و بظاهر روی
در علامیت نمود و صدر الملک پیشه کوشش احوال خسران مآل او کردی و در فرستادن لشکر بر او تعجیل
کردن او اهتمام نمودی و میرا بخان خاطر علیقلیخان نگاه داشته از بزرکمنشی خود کارهای نا بهنجار او را
نمکرده می انکاشت دوستان در خانه او را نصیحتهای کران مایه کرده و خود آن نکوهیده اعمال چون نکردار
خود باز نتوانست آمد خود را بحیله و مکر زد و میرزا علی نام نوکری از معتمدان خود را بدر خانه فرستاد کر شاید
کاری تواند ساخت و شورش در خانه را علاجی تواند انکیخت دران ایام صدر الملک صاحب اختیار کل بود
و بهمات مالی و ملکی برای تدبین او موضع بود و او از حریم قرب لوازم دولت [illegible] خاطر
خاطر میرا بخان نکردی روزی میرزا علی که از مدهوشان مجلس علیقلیخان بود و پیش صدر الملک بر قته بنجانی که از
تازه او بیرون باشند در میان آورد و چنانچه حال [illegible] صدر الملک لطف در آمد بفرمود که
میرزا علی را خلعت بدهند چون خلعت فاخره در آیا و میرزا علی را بزیر انداخته در خانه قدیمی فرستادند
بکفت که این سر را که اکنون منظر اسر خویش کشت و بیخ بنیان او را بتیغ بغاوت کنده و بشته و کینه دوران
دیرینه را بخشته انتقام او را یافت کرداند اخت و از سر [illegible] آن دیار کنده صدر الملک [illegible]

روی نمود و بیاسا رسیدن مصاحب چک بسر خواجه کلان چکت که بسی اخلاص سرشت تا مرالملک لوقی
آمد و جهانیان از شرارت او آسوده شدند و حقیقت این حال بر سبیل اجمال آنست که پسته دل باطل اوگنده
خاطر بود و سرشت او بخبث و خلقت او مجبول و در زمان حضرت جهانبانی جنت آشیانی وجود در مقام طلوع بود و جهان
آرای حضرت تماشای حرکات نابسندیده از و بظهور آمدی حضرت جنت آشیانی او را مصاحب مناسب
میفرمودند جا بجا سابقه گذارش یافت و درین ولا شطری از اوقات پریشان خود را در صحبت شاه المعالی
گذرانده در تبه رائی می بود و لختی از اوقات را بجد و شر قسمه بسر برده از مصاحبان مجلس خاست
علیقلی کشت و بسر خود را همدوش او ساخت و هر دو چنانچه عراوه پرستیدن نزدیک رسیده بود
با ندیشه تباه از انجا بدهلی آمد و درین اثنا پیرا خان او را مقید ساخته مصحوب معتمدان روانه سفر حجاز ساخت
از قدمگاه برآمده متوجه پتنس بود که کار او ساخته شد و قدمش بعدم فرو رفت و باعث این امر
الملک بود و با اهتمام تمام پیرا خان بران داشت که دو قطعه قرطاس بریکی اسم قتل و بر دیگری نقش نجات
نوشته انداخته شد تا هر نشی که از پرده غیب بظهور آید و بر روی افتد آنرا فرموده آنی دانسته کار بندیم و هم
چنانکه اندیشه بود تقدیر موافق تدبیر آمد و در ساعت کسان فرستاده او را بجزا رسانیدند و از وقایع
ناشایسته که درین سال بظهور آمد گشته شدن خواجه جلال الدین محمود بخاری است و مجملی ازین سرگذشت
آنست که او با وشاه قلی بود و تواضع بحدی میکرد و بزرگان دنیا نظر بر رواج کار خود داشته
همه را جا بوس درگاه خود میخواهند بنابران اکثر بکشیدهای این دولت علیا او را دوست نمیداشتند
و با این حالت خیلت و مزاج که بدترین عیب بزرگان تواند بود داشت و با سران زمانه معاشرت
بیکدو پسرهای خود را از کار در لباس ظرفی و ظرافت کرداران آراسته خوش طبعی ندیم نهاده اند بسر می برد
و چنین شنود که خلقی از خلد ستان رفاقت اعلی حضرت شاهنشاهی این هنگام که فرزین باستصواب
خان برلاس با وشاه قلی مقرر شد از باب فرض فرصت داشته هم خاطر شیخ خان را بخود راغب ساخته
ایرنیه او را تازه ساخته و هم در شهر دستان باقی فرید برهمزدگی خاطر پیرا خان شده او را در کشتن
او بجد ساختند آن دو بیلاویک ذاتی بکات که صلاح دولت خود را منظور داشته پنهانی کار آمد فنا

بهت اغراض نفسانی خود بهدف تیر انتقام نپیازند و سود و زیان خود را نگاه نداشت در برنامه کار با
استاد او شوند خواجه جون فتح غربت هندوستان خود ان منعم خان و در مقام کینه کشی در آمدن او شود و
اندیشه دراز فرو رفت تدبیری آمد بن هندوستان که خدیو زمان در نقاب نیابت و پیرایه خان در نهایت
استقلال مرکاه در زمان حضرت جهانبانی جنت آشیانی بحسب حرفی تا علیم کرا زور سنده بود مدار را
فرصت یافته در عالم تنها بدست آورده انواع اهانت رسانید و مغلوب غضب کشته ملاحظه حضرت
جهانبانی نکرد امروز که حال بالعکس رسیده باشد و خدیو زمان در نقاب نیابتی توجهی چگونه پیش آید و بسیم
چشمهای تیره درون چه سیاهیها که نمایند و شد تا منعم خان که برای العین ملاحظه او میکشت بدون کابل
دیدن او را بگذرد قرار نداد و پیوفائی نگر بهبده ترین عالم پیش او بود باخاطرش راه نیافتی که از این
دولت ابد قرین روتافته باجیتی ایکرد و منعم خان جمعی را بتسلی او فرستاد و بعهد و پیمان او را
آورده متعهد ساخت و بعد از آن [illegible] باشارت او نشتری چند در چشم او زدند چون تقدیر نرفته بود
روشنای چشم اخلاص بین او تباه نشد و پس از چند گاه که او را کور داشته دست از او باز داشتند بود
بخش رویه بسر کرد که یکی از بخشیان راه هندوستان پیش گرفت تا بهر وضعی که باشد خود را باستانه دولت
رساند و مرا مانگزیر کار از دشمنان روی و امیدواری در پای قدم صاحب باشد منعم خان آگاه شده جمعی از
تیز روان عرضه تعجیل را فرستاد و او را از خود و جلال الدین مسعود بدست آورده گرفتار بند
و زندان ساخت و در فکر و اندیشه این بود که چگونه آنها را دفع کند تا فوج جمعی را برای تنبیه او فرستاد
و خون آن دو دولتخواه را برای عرض شوم خود ریخت و پیرایه خان نیز فرمانی دریافت کرده بکشتن او فرستاده
بود حضرت شاهنشاهی که برای عبارت [illegible] و حضرت [illegible] دیگر در نقاب نیابتی توجهی نبود
تا این قصه خروش باطنی فرموده و مکافات اعمال سیاه را بصور بایسته بخش جهان آفرین
فرموده بحوصله که داشتند بردبان نیاورده و خدا الله تعالی این متظلم بر دیده کار را برای نظام صورت
و معنی دیرداد و توجه حضرت شاهنشاهی [illegible] خاطر دور بین پرده گزین حضرت
شاهنشاهی که پیوسته در لباس نائب توجهی بوده مهمات ملی و ملکی بجا شتان آن واگذاشته هر روز پرده تازه بروی

بر زمین افتاده و در این وقت که قریب از کون و مکان برخاسته بود و دلهای ارباب اخلاص بکلی از معرفت ذات
مقدس پیغمبر از جای خود جدا شده بای آسمان فرسای حضرت بریسان کردن فیل که بزبان هندی کلاه خوانند
حکم شد و آن حضرت بدستی که کمند بر فلک می انداخت و پنجه که تایید یداللهی در اصابع ربانی آن بود بریسان
مضبوط کرده و با اعتصام بحبل متین حفظ الهی و عروه وثقی عنایت ازلی و واثق داشته قوی دل و مطمئن خاطر
بودند و دران جوش و خروش که زلزله در زمین و غلغله در زمان انداخته بود و فیل از غایت قوت و صلابت
پای خود را از ان مغاک میکشید و کوششهای غریب مینمود و از هر طرف پهلو بزمین همی سایید از یکطرف غریو
عالمیان و از یک جانب کششهای فیل در بر آمدن شخص قدسی نژاد آن حضرت و چنین وقت که خاطر روزگار
آشفته است جمعی از زاغ و غلهاریست اخلاص تیز هوش برجای آمده آن حضرت را از فیل جدا کرده و دل جمعی
عالم آسوده و جان از جای رفته و دران قرار گرفت نمیدانم که این حال آرائی در صورت قوی و بسطت
این کزیده خود بظهوری آورد تا در اندیشهای تباه کار را بدید چنین نگاهبانی کوتاه دست سازد و یا آن خدیو
علامه و باطن با دنیا بصورت و معنی تایید نبی و الهام ربانی دیده و دانسته چنین جلوه میکند تا کوران ناتوان
چنان غلاف آئین و نور افزای مخلصان ارادت گزین از یک کارشکرت از مکمن بطون بمن ظهور رسانده
و باندکی فرصتی که آن حضرت خود را از فیل بر آورد فیل با تمام خود را از مغاک پای خود بر آورده و شروع
در پرستش نموده و آنحضرت بهمان کشادگی پیشانی و شکفتگی خاطر باز بر همان فیل سوار دولت شده بحفظ
حفظ و حمایت حضرت متوجه پیشتر سریر خلافت مصیر گردیدند امرای نامدار و خانان والا تبار چون این صورت
این حال که جانها آفریده و مالکان عالم قدسی را در کشاکش می آرامی انداخته با استقلال پای سریر والا رسیده
تسلیم سلامتی ذات اقدس او دفع عین الکمال نشان دیده کرای فرخ روز کار افشانده و چنان
اعلی و مجلسیان انجمن قدسیت دعا خوانده نظم بوده دولت تازه و ظهور تکمیل همایان پرسیده
تربیت این بزرگ آفاق از ایزد بیسار بخش مسئلت نموده بدرستیدن آنکه بوسیده و نهاده و فیل
فیلی که حضرت تاجنشینی بدولت و اقبال بران سوار شده سربلندی تخت سعادت بوده آنرا دل پسند
افتاده که پیراهن خلعتان آنرا با دیگر پیلان از جمله خدایم ما چوارده بدرگاه گیتی پناه حضرت جهانبانی

جنت آشیانی در سال استقبال وی حضرت جنت آشیانی آن فیل سوار شده در لاهور بحضرت شاهنشاهی
شتافت فرمودند بود و در جوان فیلسواری آن حضرت بآن سرحد بود که تنها بر فیلان والاشکوه توانند
سوار شده بران فیل که کمال اعتدال داشت سوار میشدند و فیلی که در مرتبه اول فیلسواری فیلبان تنها بران
سوار شده میتوانست نام داشت و آن فیل بود که آنرا نیز حضرت جهانبانی جنت آشیانی التفات فرموده
بودند روزی که حضرت جهانبانی جنت آشیانی از ماچیواره بسرمند نزول اجلال میفرمودند حضرت شاهنشاهی
بر آن فیل والاشکوه تا سرمند سوار بودند اول فیلی است که حضرت شاهنشاهی بران سوار شده اند و نام داشت که حضرت
بپیرانخان بخشیده بودند و در جوان بندگان حضرت شاهنشاهی از ساحت دلکشای ملی بسیر قلعه سلیمگر که بر کنار دریای
جون واقع شده میرفتند آن فیل را در میانه راه در سلطانپور دختی بسته بودند از بس که جوهر اصالت داشت در همین مستی
فیلبان را از پشت افگنده بدست گرفته بدامن او می نهاد جمعی که آن حضرت را خوشخوئی آن فیل خوش آمده باو توجه فرمودند
و بر ده فیلی که پهلوی او بسته بودند سوار شده برگرد او سوار شده اند و اول فیلی که حضرت شاهنشاهی
بر و سوار شده بآن فیل مست دیگر جنگ انداخته پچهلیه نام داشته و آن در ایام محاصره قلعه مالکوت بوده بعد
ازان که جنگ در میان آنها بغایت سخت بگریز بامتداد کشیده بود بمقصود بشطرنج مردور اقایم داشته از یکه بیرجدا نشده
و بدان انتظام سعادت التزام گرامی آن حضرت بچارده سال رسیده بود و بعد ازین زبردستی آن حضرت
در سواری فیلان مست بجائی رسید که بر فیل بدمست که فیلبانان کارکرده در سواری آن پشت بزمین مجز
می نهادند آن مورد منظور نظر تخاطی سوار میشد و بجنگ فیلان مست میکداشت و فی تکلف از صد مرتبه زیاده
بر فیلان مست فیلبان کش مردم ربای کوکوب شوی و آشوب لشکری بسیار سوار شده جنگ انداخته
ایزد تعالی این تایید یافته ازلی را افزون و موفور بر او رنگ کامرانی کامبخش جهانیان دارد و دولت
دولت افزا آنست که خواجه عبدالصمد بسرحد مجد سمرقند یا بسرحد دوست قاضی سمرقند بر شده دوست از نامیه او
چیده بود و با سایر خواجهای بزرگ بزرگ منش که در قصبه مکونه بایکدیگر آشنا شده و بیرزا حسن ترمذی و ترا بهادر کاشغری
برسر اویه که در قلعه جوهتهن شده بودند تعین شده این کرده میکوشد بآئین شایسته رقبه از ربقه
عبودیت و اخلاص اهتمام تمام نموده و با اعدای دولت قاهره جنگ عظیم کرده و بیاری سعادت قدیم

وحمت خدا و ذات فتح بزرگ روی نمود و فیاض فراوان بدست افتاد و وجوه نیکو خدمتی و حق گذاری را بیار کرد آمد

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بدار الخلافه و دیگر سوانح اقبال

چون عرصه دلکشای دار الملک دهلی بمیامن نزول اجلال حضرت شاهنشاهی تا هشت ماه دامن عدل و رافت بر
وجنات آن عدو و بروبحی کرد و دولت تلقین فرمود انتظام یافت رای عالم آرا که پرتویست از شعشعه
فروغ مهر عالم افروز و نوریست منتشر از سرچشمه انوار آلهی جهان اقتضا نمود که رایات عالی بجانب دار الخلافه
اکبرآباد از رشک آب و هوای آن بغداد و اندوجله و مصر از نیل در عرق خجلت آید نهضت فرماید و فاطر دریا
نظارهٔ نشستن کشتی و سیر دریای جون توجه فرماید صاحب استقامان صحبت دریا چند کشتی و زورق راست
و رونق داده و نشیمنهای جوبین راتختهای فاخر پیرون و درون کرده شد روز پنجشنبه بیست و ششم
مهر ماه الهی موافق روز یکشنبه بیست و ششم ذی حجه آن شاهنشاه دریا دل و دریای نیل ساحل بکشتی نشست
و حضرات عالی را قدر دریای محیط بخشید و دیگر امرای عالی قدر و مقربان پیرو اولاد سایر بزرگان دولت
کرسایان بحر دریا کرده بودند بآیینی که کارنامه اولو العزم را اجرام توانند بود بکشتی نشستند گویا دریا را
آیین بسته بودند یا لاله و نسرین از آب سر برآورده بود هزاران عیش و عشرت روی غربت بدار الخلافه
اکبرآباد آورد و کشتیها را در دریای ساخشد و دران راه دلکشا روی انبساط بشکارهای و مرغابی داشتند
و مجلس عالی که جدا در دریاییست از جواهر متعنی لبالب بجنبش کشتی باده موج خیز بذل و عطا بود تا آنکه مقدم
آبان ماه الهی موافق یکشنبه مغدم محرم سال نهصد و شصت و شش هجری رایات جهانگیری شاهنشاهی از
مطلع آقابی شکوه طلوع نمود و آن مصر جامع دولت و سعادت مرکز دایره تخت و مطلع خیمه بخت
ساخت حضرت شاهنشاهی لذکی خود را که با دل کوه اشتهار داشته بنزول خاص پایه آسمانی بخشیدند
و بزرگان دولت و سایر ارکان سعادت و یاران اقبال بمنازل تخصیص یافت اقبال دران ساحت راحت
منزل کرفت و سعادت دران کل زمین طرح اقامت انداخت و اندک فرصتی ببرکات توجه عالی این
خجسته دولت اساس کلکونه رخسار بهجت اقلیم شد بهری در کرمی و صفای معتدل آب و هوایش با طبیعت مکان
زمینش با تماشا و خواکه خراسان و عراق موافق دریای جون کم آبش در سبکی و کوارائی کم نظیریست از میانه شهر

بسر برادر میرزا و حسین بیک اینک اعلی بیستجلو للہ میرزا و ولی خلیفہ شاملو را بگرفتن قندهار تعین کرده شاه محمد بیشکی
اقبال شاهنشاهی در لوازم قلعه داری اهتمام نموده و کامران قلعه با متداد کشید تا آنکه شبی از دروازه خوجه ای
بیرون آمده بر موچل ولی خلیفه شاملو ریخته و او را زخمی ساخته جمعی کثیر را کشتند بعد از
دراز شدن سلطان حسین میرزا کار ناساخته از پای قلعه برخاست حکم ایران برگشت میرزای مذکور و علی سلطان
حکم شیراز و ولی خلیفه شاملو را با جمعی کثیر فرستاد تا مرورگی که بالای قلعه قندهار را در تصرف در آورده علی سلطان
گزاف این کار زده بود آمده کوششهای سخت در گرفتن قلعه کرد و بارها تیر بندوق ساقر ملک مرحوم کشت و تفرقه
در لشکر ایران افتاد و هر چند کومک تازه از خراسان و زمان میرسید از آن زمان تا ایام ایزدی دستگیری میکرد
و چنین لشکر با برهم میزد سلطان حسین میرزا را که نروی بازگشتن و نه رای بودن با این حال سراسیمه در قلعه
نشسته روزگار میگذرانید درین حین شاه محمد قلاق عرضداشتی بدرگاه معلی فرستاد و مایستادگان
پایه سریر والا را بر حقیقت کار آگاه ساخت بدین مضمون در جواب او صادر شد که حضرت جهانبانی جنت آشیانی
بیفرمودند که چون فتح مازندران فرمایم قندهار را بشاه بیدهم خوب واقع نشده است که او باین مردم
جنگ کرده و کار تا باین حد رسانیده مناسب آنست که قلعه را بکسان شاه سپرده و عذرخواسته متوجه عتبات
گردد و بازم مروت و مردی را که سلوک از آن جانب درجه پایه و پادائش حق و گذاشت نسبت این جانب
درجه مرتبه بنا بر حکم عالیشان ایالت قندهار را بسلطان حسین میرزا سپرده متوجه درگاه معلی شده و درین سال
باستعداد ملازمت یافت و مشمول عواطف شاهنشاهی آمد و از بدایع سوانح تجرد کنیدن وجوکی خدمتگار قلیچ خان
محرم است به قبول خان نام پسری که فنون رقص و انشی بادی بود داد علاقه خاطری با و داشت حضرت شاهنشاهی
چون این طرز را از مراد ملازمان خود از هیچکس نمی پسندند و میفرمایند که بازی باشد چون متضمن خوشی طبع
اهل هوش بهتر از اند ریشان آرای مطلق بجهت امثال این امور نمی فرمایند آن مغلوبه طبیعت
کار باز نا تمام آن پسر را انداخته جدا گردید و پیاپ بامان پیوسته قلیچ خان از خواهش بشریت نمکی بحرام خود
رسانده او را بجان و مان امان داده و لباس بوکیان پوشانیده گوشه گرفت پیرانیان در لوای شاهنشاهی او نیز
بودند تدارک و تلافی سعی کرده باز بتوجه شاهنشاهی بجانب خود آمده از کرده پشیمان شده و بالطاف بیکران

این سال

[illegible] بهار آمد گل خرم ز رعنائی زبان در نقاب نی توجی بشکر بر و روز بر و نازا قطار عالم اهل فطرت و ارباب استعداد
[illegible] بهار زبان اخلاص گزین و بهر دوران عقیدت کیش و دعا بیان و الا دانش و سپاه همت کوان و هنر آفرین گرد
[illegible] گرد و آمده بمقاصد خود میرسیدند و در گاه پادشاهی محل ارکاه عالی شده هر طایفه پیش از آرزوی خود کامیاب
[illegible] حضرت و معنی گشته خیمه لشکر اقبال بیشه مرد و باغبانان و اهای جهانیان رنگارنگ شکفته خوی و خنده رانی نکشته
[illegible] و از آرایش بود آغاز سال چهارم الهی از جلوس اقدس شاهنشاهی یعنی سال بیل تیر از
[illegible] و [illegible] سال شکر فیاض ذی جلال و مفضل ذی اجلال کرسال سیوم از تاریخ آلهی بفرخی و خجستگی پیری شد
و نوبت بآغاز سال چهارم رسید روز یکشنبه دویم جمادی الاخری نهصد و شصت و شش فرا اکبر و نیر اعظم بیت
الشرف پرتو سعادت انداخت عالم صورت را چون یک معنی نظارت بخشید ابواب نشاط بر روی عالمیان مفتوح
گشت و شد اسباب انبساط در چشم جهانیان جلوه داد و آمد گوکبه سلطان بهار جهانتاب و عالم گیر شد طنطنه موکب
خسرو گل کوش زمین و زبان باز کرد فیض نوروزی روح نباتی با جاده و قوالب خاکیان در دمید فصل ربیع کیمیای
دواوین منزه پرور با فلاکیان تخم رستاخیز نسیم بهاری بر نهادان چمن را جلوه گیک و خرم تر و آموخته شوخی
عالم افسر و کان خاکه را از انتهاض آتش و امتزاج آب بخشید مطلع بسیط غبرا بفرش اطلس و اکسون بی تارو پود
سبزه و گل بدل شد گلهای رنگین بر لی آتش نفس خورشید کرفت منقار فاخته ای کو تمال موسیقار داد لالهٔ منقار
طوطی و سبزه بر دم طاوس خنده ریخت بنفشه سر بر پیش در چشم نظارگیان کشید نرگس در تماشای قدرت دیده
باز نمود شکوفه و سنبل پرده کشای اسرار تفرید و سیاهی شدند شقایق در بین بگذار خلقت کدائی و آلهی گشته سر

بلا از فرد و بس جام آمد ... زرضوان بگلشن سلام آمد ... شده جلوه کو تمال بهشتیان باغ
رخ آراسته بر یکی جوان چراغ ... شده مشکبو غنچه و زیر پوست ... چو تصویر مشکین بیاض دوات
برون کرده سوسن زبان فراش ... همی کرد هر دم بقانضای فرش ... همه بر سر سبزه میلات پسیم
سراغه همی کرد بر کل نسیم ... بر جشم منقار بسیط آب گیر ... چو منقار طاوس زرین بقطع حمید
بر شاخ مرغ ارغنون ساخته ... بهر نغمه گلبن سر انداخته ... بتر لی خوانی بلبل مسیح خیز
تماشای خوارکان کرده خیز ... شبنشه در آرایش نوروز کار ... خزانه بلاله اکبر بر بهار

بسر مذکور رسید چون از وجهان آفرین متحمل نظام سلطنتین خدیو افاق است مرجند که مسند آرای خلافت خود را
پیوسته بای توجهی بهتری بود کار فرمایان ابداع در کار خود بوده محاکمان دولت ابد قرین را یکیک بسزای اعمال
هرکسی را بر یکی خاص سزاوار میدهند گاه اولیای دولت را قوت و اقبالی بخشند و این گروه عالی شکوه را
از اسباب آن بیکره دانند جا بجا از فتح بهبود و تسخیر ملک کوت و غیر آن معلوم میشود و گاه با در محاکمان تیره را بی مخالفت
و منازعت می باز ندتا کید یکدیگر را قصد کرده جا بجا خانه ادبار میرسانند جا بجا قضیه این ساربان بسرست و تفصیل او فتح
او جا بجا نیستی که همین منصوبه بساط اقبال تواند بود آنست که چون علیقلیخان صورت اطاعتی نموده بتلبیس اورا پیش خود
روزی چند دور داشت آن سفله تهی میان پریشان مغز پیوسته دران نواحی با بدمستی گذرانیدی تا آنکه روزی قصبه
سرمزپور رفت که در جاگیر عبدالرحمن پیک بسر موید پیک دولدی بود که در سلک مقربان حضرت جهانبانی منخرط
آشتیانی انتظام داشت و این ساربان بسر از آغاز بدمستی با عبدالرحمن مذکور علاقه معشوقی داشت پرده پوشی که خجالت
او را هرگز نسوزی و نه گدازی و نه مهری و نه محبتی را نه بی حیایی و نه بی آزرمی سپرده باهم نرد دوستی باختی
باین نسبت بخانه او آمده یا او آرام جان کرده خواست که آرام جان را نزد او نگذارد و نبیند بگیرد و قصد آرام جان آنست
که او از لولیان بود و علیقلیخان بشوقی تمام که سرچشمه اش طغیان شهوت است آن کوچه گرد را کرم آغوش مزاکی
بود دل مرد کردنی صعنی را با دو پیوسته عقدبست و در سلک زنان خود انتظام داد و از نبی باکی و بی آزرمی
در مجلس خاص خود که با شام یک داشتی در بزم شراب آن ذکمه را نیز حاضر ساختی تا کوبندگی و نغمه سرایی کردی
و سرمایه فساد و افاکشتی تا اگر رفته رفته نام یک ربا و تعلق خاطری عاشقانه رابطه نفسانی شهوانی بهم رسید
و چون علیقلیخان مغلوب هوا و هوس بود نوکرانه با و سلوک کردی تا آنکه ولایت و بیخانه بیک حصه
یک حصه در بایت خود صرف کردی و آن دو حصه بآن روستا بسر و اگذاشته عشرت خود را بی شایبه آن سفله بدبخت
خواهش خود را در میان آورد علیقلیخان بی حمیت آن مذبل نکاحی را در آورد با و بخشید و تمام یک مذتی شهوت
رانی نمود و دل سرگشته او بوسی از روی مستی و بیخبری این خاصه جلبی آزرم را که نزدی بر داشته بود
بر نجی که خود گرفته بود بعبدالرحمن پیک بخشید و او آنرا از آن خود ساخته در پرده تزویر و اجتناب میداشت
در بنولا که تمام یک مهینه او شد در بین مستی و بیهوشی یاد آرام جان خود و ما ظاهر آنرا ی خود و قبایل حال عبدالرحمن

جشن و عکس از او بسط مزاران کیکاوس کرد انبید مقید ساخت پیرانجان نامر الملک پیر محمد خانزاد خوان سرای دنیا
بلدت بکنی دیده مدان دوربین است و چنان بطور اید نشاران حکمت و معدلت دران و فرنیت نهاده و دست قدرت
دیده باید که پیند و در ارالعدالة او در حقیقی در کار سوی پرشور و شر پیچ دولتی سپری نمیشود و هیچکس را از آسمان عزت
بر زمین ذلت نمی آرند مادام که او خوی خود را نگ که اشته سالک راه انحراف نیکرد و ازینجا در این هنگام که پیرانجان
چار دولت نزدیک پرشدن رسیده بود فتوری در خوی او رفت تا انکه بر سیله فتنه اندوزان نا توان بین
پیشهای سعادت که در معنی با تقاضل تنگ و با خدای در جنگ اند و از کوته فروی بشاهی دیگران اندوه کین شمرد
و بحکینی و اندوه و رزم و پیکار شادمانی میکند خاطر پیرانجان از پیر محمد خان مستوحش شد و از فرط عبودیت و اخلاص
در مراسم دولتخواهی و کارگشای بوده سرانجام مهمات ملک و ملکی نوری و استقامت در درستی و دوستی خود داشته
با چنین پشتیبانی دل بولی کرده بر وی عنفی خدمت گذاردی و چون تاکنون بر این چنین کسی پوسته مرجع خواص و عوام
و محل اتکاء و مهام طوایف عالمیان می باشند و ازین معنی دل پر حوصلهای حسد خون آلود میکرد و از تیره رای مصدر
افتاده و بهتان کشته کارشکنی می نمایند خاطر بزرگان بواسطه افزونی مشغله و عدم عزیمت تحقیق بکنه حکمی
بکس طبیعتان بر سم میجوزد و پیر محمد خان نیز طاق و معاذ جهانیان شده و حسد پیشه را خون در جوش آمده در کمین
سازی و فتنه اندوزی گرامتام بسته و پیرانجان که روز انحطاط او از نزدیک بود و سررشته تدبیر کار میر
سامان آدمی سخن توانمند بود از دست داده و خود را بدست اهل حسد سپرده از کارهای بلند عالی
بمانده بود در توهم شد و تاری که سبب خلل باشد با خوای حسد پیشهای نا توان بین [illegible] حکایت نامرضیان
عرض کو [illegible] و خود را از بای انداخت و تقرب اقدام بر این امر جسته از انکه دوران ایام نظام نامر الملک
روزی چند چار شده و خانخانان بهایت او رفت غلام ترک که دران [illegible] و از روی نا [illegible] نیکی گفت بکرم
خانخانان ازین معنی متغیر شد و پیرانجان ازین واقعه روی تافته شده از خانه بیرون آمد و بزاران توانع
و نجات در مقام عذر خواهی ایستاده با وجود آن خانخانان که بدون خانه رفته مدتها بان باوی گرم نشسته
رفت خانخانان زمانی بروه چون در [illegible] آمده و دیگر نامر الملک خود و قرض کویان نامزد
بن واخطاب زفت یافته خان کفته و مدتها آنها سنج کدا تکی بود و بکدا از او پیدا روز خواجه این [illegible]

شیخ کدائی که بعبادت اشتهار داشت وکیل معنوی بود و جمیع مهمات مالی و ملکی را بپرا خان می‌گذاشت و او هم از باده مردانگی نیاز جای رفته با حوال مخدوم پاکین نمی پرداخت و بکبر که بنیاد انگلن قدیم داشت با نیرو و دولتان بر سد پیش گرفته اسباب نکال خود و مرتبی خود را سرانجام مینمود و باندک فرصتی آثار آن بظهور رسید چنانچه نگاشته قلم وقایع رقم خواهد شد و از سوانح نزدیک بتحریر مقصود که از تغلبهای نایی ممالک هندوستان در فترت دولت صاحبقرانیت بود در ایام تغلب و استیلای افغانان سلیمان این قلعه را بحکومت تعلق داشتند و در ایام انحطاط دولت بابریه بوجود کوس اقبال شاهنشاه جهانگیری بلند آوازه شد این غلام سیه بخت نیز در دولتخانه داشت قلعه را آذاز قوت خود دیده باین اندیشه نادرست که بدست اولیای دولت قاهره نیفتد بدست رای سورجن که از ملازمان رایات او بود سپرد و خود بوطن داشت رفت کارجن در آن قلعه خانها اساس نهاده و پای ثبات محکم کرده مواضع و قریات اطراف را بتصرف و تحکم از مردم خود پر کرد و بعرض خاطر اقدس شهریار توجه فرمود و چون علیخان را با دیگر سرداران کارداران و بهادران بجنوب فرستادند لشکر اقبال رفته کرمت بتسخیر آن بست و باین مخابره محاصره کرده حوالی و اطراف قلعه را آتش پیکار گلزار قتال بود و از مرده خانمان از بیم سطوت اقبال آب میشد چون ایزد متعال فتح این قلعه بیمامن توجه اقدس شاهنشاهی بوقت دیگر بازگشته بود در تعرب این حال تقرب خان بظهور آمد و کارآگهان دولت قاهره ضروری بتر از آن دانسته بآن پرداختند و از سوانح آنست که شهریار پرده آرای عالیه کوالیار تشریف برده از آنجا که همت والای حضرت شاهنشاهی مجبول بر صید ممالک و شکار مملکت است در خلال این احوال پیوسته خاطر همت پیشگاه جهانداری بشکار فرمودن و از اقتناص جمال جهان آرای خود کرانیدن در این ایام خان عزیمت بجنوب زده بود قلعه مانده معطف داشته عزم کوالیار را از قدوم موکب خاص سعادت اجلال بخشیدند و شکار بعضی آهوبیابان و مغربان بساط انبساط بعرض اقدس رسانیدند که سرا شیخ محمد کدائی از شیخان مشهور بوده از برکات کاردانی و حسن کارکنان بکار و شکار بادشاهی باشد مقرر شده امر بدان حکم مقدس نفاذ پذیرفت که جاگیرداران و تنخواه داران و کاردان مذکور را باید که در این امر بعرض بساط عزت رسانند شیخ محمد و خویشان او بیشتر ازین کاردان دار مذاکر فرصت غنیمت شمرده بعرض او بعهده قبول آمده شیخ برای فتح و کامرانی

سال ۵

روز ۸

کامه ۵

آدمی که در علم اسباب جمال خود جلوه بیند بهتر آن که همین ترین طیلسان بر تن ننهد پیروی آن نه سرمایه
استغنای آنی داند و اول چیزی که فرام زادان منعمند را اهتمام باید نمود آنست که در بحث خود و خویش آمد
کوتاه نزارند و اگر احتراز کلی بموضع مردم کار دشوار باشد تا توانند از روی بصیرت و بصارت یکدیگر را
از طعن زبان و آشنایان برکنند تا در خلوات کلاح را که بس تنگ می باشد در ارزه و طلاق اکثری ناکواری
پیرسانند باشند که خوش آمدگویان زیاده از حد و اندازه بمنعم را فرصت تیز خاطر باطل و صواب از خطا گفته و باد
کامروائی هوش ربا از صدمه زیان کامروائی ها باشد که بمزاج حاصلی پایه ایرانی برجا دارد و خانه این عقیده خلل نیابد
ازلی نصیبه خدیو خدا پرور زمان مسعود باست که مرجند کامروائی پیشتر و جهانگیری افزون تر بایه آگاهی قهر رکاب
تمکین کرانمر و خوش آمدگویان اگرچه درین درگاه والا بمقام خویش پیرسند اما شهریار دانش پژوه و هنرشناسه تیز هوش گرفته
بهشیاری دلی میکند اندیشه پرده ناموس ایچ کرده در پرده نمیشود و هم خوش آمدگوئی را اثری پدیدنی ایشان پیشانی
کرده باستانی زمانه از پی توجیه فرمان روایان خوش آمدگویان چه خانها و چه خانمانها کرخواب نساخته خراب
نشده مدار آری بموجب حکمت ازلی در کارخانه انتظام از خوش آمد ناگزیر است لیکن همان قدر که پیش خرد پیشین باشد و آن
هنر دران است که در اصول معاملات فرو گذاشتی نرود و حق گزینه بناکند یاد که سلطان ملک ایران و فرمان روای
عالم اشیاء [illegible] کی از دست ندهد تا خواهش و غضب را کرزمان بران او بند از نی پروای فرمان و انشود
چاپلوسان زاده دیده بپیشگاه آفتاب . تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش . جندین چراغ دارد و پیرا میرود
بگذار تا بیفتد و بپندند سزای خویش . دشمن بدشمن آن زنسبند کاخ خود . با نفس خود کند چه هوای خویش
و از امور نالایق که باثر مصاحبی از پیرانخان بظهور آمد کشتن فیلبان خاصه شاهنشاهی بود و بعلی از قبیله
جرئت بخش انگیز فیل بادشاهی در مستیهای خود تا فرمانی فیلبان کرده یکی از فیلبان پیرانخان متوجه شده و انخان بر
کردوهای فیل پیرانخان برآمد پیرانخان مغلوب غضب شده خان فیلبان را پاسار سانیده و درین کار کرد بودن
از حساب و اوراق خلاص بود و خود را مورد تفرین ارباب بصیرت ساخت و ازین بدتر آنکه روزی یکی
از فیلبان خاصه شاهنشاهی بدستی کرده خود را در دریا چون انداخت پیرانخان بکشتی سوار بود بسیه یکدیگر دو
فیل از اطاعت فیلبان بدر آمده بود روی بجانب کشتی پیرانخان آورده و حالتی غریب بر خانخانان گذشت قریب

فیلبان برفیل غالب آمد و پیرانخان از آسیب ان حیوان بی اعتدال مصون ماند چون این معنی بعرض اقدس
حضرت شاهنشاهی رسید با وجود بی گناهی فیلبان برای دلجوئی و دلدهی فیلبان را بسته پیش پیرانخان
فرستادند خان کرایم ادبارش نزدیک رسیده بود بعد از پاسارسانیدن هیچ ملاحظه نکرد که این فیلبان
از متعلقان دولت است و باز آن حضرت از روی مردمی بسته پیش او فرستاده اند و قطع نظر ازین اندیشه
سعادت افزا نخواندانست که بر مست جرکت خود صابر حیوان بدمست و انگاه بر حسن جبلت عظیم که پیشروی
در حالت بدمستی از فرمان سرپیچد حضرت شاهنشاهی که معدن مردمی و آگاهی اند امثال این امور ناشایسته
گرانمی نیاورده اند بهمان دستور خود در نقاب بی پروائی بسر برده بخاطر اقدس نمی آورند که
همت والا متوجه گردد شاید این مردم عنان اضطراب بدست گرفته اگر براه اخلاص نتوانند قدمی نهاد
سالک راه معامله دانی شوند و این کرده مست سرکار سروری شده توفیق اندیشه درست نیافته روز بروز
بدتر میشوند و تا زمانی که بدستی این ستم اندیشان طغیان نداشت از سختی معیشت صوری که ملک خدیو
زمانرا از و باز داشته بخوش آمد گویان خود بخش کرده بودند و امثال آن بخاطر اقدس نمیرسید و چون
حضرت جهانبانی جنت اشیانی پیرانخانرا اسم آتالیقی برده بودند بارها بزبان مبارک آن حضرت جاری
شده است که من سالها از جوانان دولتمند باکینه خان بابای گذشته آن جهان بزرگی پاس این معنی
داشته امور ناشایست او را میگذرانیدند و بسیر و شکار سرگرم بوده و در تسلیم رضا داشته اند چون خود را
بی پرستیدند تا بکه کار از اندازه بیرون برده باتفاق شوخچشمان خوشامدگوی عاقلانرا هم مثل دیوانه
دانسته در صدد اصلاح کارهای کنونی اندیشهای تباه بخاطر آورده خیالات خام پخته کرفتند و چون باطن نورانی حضرت
شاهنشاهی بر مضامین اینها گردیده کار دولت کاهی یافت پیش از انکه آن کروه کراه بدکردار خیال فاسد خود
را بکار سازند در صدد بر انداختن آنها بر آمده اخلاص پیشهای بکمک همدیگر انکه بعقل و تدبیر و اخلاص آنها
بود دو دم خان و میرزا شرف الدین حسین و جمعی دیگر از آستان نشینان بارگاه قرب درمیان آورده
بخاطر خود دادند که تعالی جندازجال بهمان آرا برداشته نکرار و بحث آرائی نخواهیم کرد پیرانخان
خوشامدگویان بطبع آورا سزای لایق در کنار نهیم تا از خواب غفلت بیدار شده زمانی دراز در خدمت کار کرده شد

سبحان الله با آن استیلای پیرانخان و وفور لشکر او و تغلب و تسلط ارباب خان کجا بخاطر بشری اشتمال این
اندیشها را میداشت لاجرم ایزد جهان آرا میخواهد که از صدمات آن پرده جمال این برگزیده خود یک و دو نحا
برداشته پرتو تازه بر روی جهان افروز او کشد و او را بسریر فرمان دهی و فرمان روائی و اورنگ کشور ستانی
و عالم آرائی استقلال بکمال کرمت فرماید ناگزیر در چنین مقام آن خواطر قدسیه و واردات الهامیه بر دل حق
گزین آن حق پرست حقیقت آئین را بیاد دعوات کشایش دولت افزا در پاشد که بر سم شکار تشریف ببور فرمایند
اتفاق اغاق و ملازمان عتبه اقبال جا از روی عیش و عیشت خاسته که از ستم شوکت پیرانخان کار این بادشاه قلیل الحال
حال بادشاه زمان بعسرت میگذشت و چه بزودی اندک اندک که مقام طوفان باد و موج اغتشاش اندکی ان بسیاری
نشود در اندیشه صواب پیوندند و تمام نمودند و هم انکه این راز سربسته را بشهاب الدین احمد خان که حاکم دهلی بود
و برای تدبیر و حق شناسی و حقیقت درزی ممتاز در میان آورد و تا انکه بتاریخ ششم فروردین ماه الهی موافق دوشنبه
بیستم ماه جمادی الاخری نهصد و شصت و هفت بعزم این شغل که مستلزم نظام جهان و مستوجب زمان امن و امان
از دار الخلافه اکبر آباد نهضت فرمودند و شکارکنان دامن و دامنه ساخته از آب جون عبور موکب مقدس اتفاق افتاد
و در آن شب جون بیکاوله شده بود در منزل حکیم زین مهرت آرای قدس بودند و جون پیوسته پیرانخان اخلاص
تعلق خاطری و توجه باطنی بمیرزا ابو القاسم پسر میرزا کامران میمود و همواره بدلنشان آن قابلیت او را در خاطر
داشتند بموجب استشاره عقل دوربین میرزا را از آن روی آب طلب داشته در این شکار که صید مقصود بدست
آمد سزا دانسته قضای کوربا طنان و حاسدان و عنادورزان و دشمنان آن پیر راه کوبان را دیده نشنیده و نشنیده
پیری شتاب بود و همان طور که بخاطر الهام پذیر القا نموده بودند بعمل در آمد و بجان آن پیر رفته اقبال را در
بقعه جلیسر نزول اجلال فرمودند و از آنجا بقصبه سکندره نهضت واقع شد محمد باقی تقصانی خبر آورد که پیرانخان با
تمام انکه او را طلب داشته هم در کوه بدان فرو بایه نیامده تا زود حیث اتفاق حرمان جست و این
سم اکتفا کرده این خبر را به پیرانخان فرستاد و چون وقت پیری شدن استیلای پیرانخان نزدیک بود و مدتها
کار اکاه و اقبال مخالفان بسعی نقشبندان مقصد بآلی بودند پیرانخان این سخن را مثل همین دانسته اقدام
بآن را نموده در رایات عالی از آنجا شتاب نموده نگذاشتند که نهال اقبال انداخت چون صورت تدبیر ممکن

خاطرہ

کنبان ۵

دارالملک دهلی تشریف داشتند ازین اخبار بسیدن ایشان را که بقدر کمتری طاری مزاج اقدس ایشان بود تقویت یافته
متوجه پیش شدند و در میان قصبه خرجه شده بسرای بخشیل ورود سعادت آثار ارزانی داشتند و درین منزل شهاب الدین
احمد خان بسایر برادران و خویشان تکده دولت استقبال و ریاست و موتر و التفات نشانها شده و ایشان
بقایه دولت ابد پیوند در ساعت مسعود بتاریخ شانزدهم ذی قعده روز ماه آبی موافق سنه بیست و هشتم جلوس
اقدس بدارالملک اهلی بقدوم میمنت لزوم فرحانی یافت و جهانیان کامیاب دولت شده غلغل
شادی بانجام بالا رسانید آن حضرت بفروغ طلعت انوار مانوی مخلصان درگاه نموده بر کارهای سلطنت
و انجمن سامان عشرت اقبال و قدمیان این دودمان عالی مناشیر مطاع شرف صدور یافت که چون پرداختن
از هجوم مشاغل دنیوی از راه صدا انحراف میفرماید و او را از نظر انداخته بدلجوئی نزول اقبال فرمودیم مرکز بحضرت
روی اخلاص و دولتخواهی معاملهفهم است و نجات خود میخواهد و وصول بمقصد اراده دارد و بر سیدن این
پیغام مطاع متوجه درگاه خلایق پناه گردد که هر کدام را بمراتب والا و مناصب کرامی سرافراز فرمایم که اغاز
زمان ظهور دولت ابد قرین ماست خوشحالست بلندی که خود را باین دولت روزافزون متصل گشته
از انجمله شمس الدین محمد خان انکه در بهره بود و منشور عاطفت شرف صدور یافت که چون بعنون فرمان اطلاع
یابد بشهر لاهور در آمده متعرف شود و شهر را بامیر محمد خان خان کلان سپرده بزودی متوجه بارگاه
حضور گردد و مهدی قاسم خان را بملازمت آورد که صورت حال حضرت قرین بین سوال است اورا
بتوانی اخلاص کامل ایلچی حکم شده و بوجهای آورده بملازمت شتافت و همچنین فرمان عنایت عنوان
در باب طلب شمس خان بدارالعیش کابل نفاذ یافت اولیای دولت از اطراف و اکناف احرام این
کعبه اقبال بسته چون شمس الدین محمد خان انکه بشرف ملازمت مشرف شد بنوازش خسروانی پایه افتخار او
از مدارج امید گذشت و بمرتبه اخلاص بوالا بمراتب علیه که از علامت و هم نگذرد رسیده و علم وفاداری
بر افراخت و تیغ بیدریغ را بدولتخواهی نهاد و حکومت و وزارت پنجاب برای تزیین او معوض گشت
اگرچه ازان درست نیت و کمتر سالاری است عقیدت و بجز یکاران معاملهدان از اطراف ممالک حق
بحق روی بدرگاه معلی آورده کامیاب دولت بیشتند شهاب الدین احمد خان بحسب رعایت حزم

واحتیاط شروع در اتمام تلمود دلی درست بیرخ دیاره نموده و تدبیر مهمات ملکی و مالی از پیش خود گرفت
دیرانذکی زمانی اوازه تیز مزاج اقدس از پیرامخان بگوش نزدیک و دور رسید و دستجاده او
فتور راه یافت و مرام او دو جداشدن گرفتند و اول کسی که از خانخانان جداشده روی توجه باورنگ
خلافت آورد و از پیش قدمان شاهراه استقامت گردید قیاخان کلک بود که مدار امی کاروان و
سپاران قدیم انتظام داشت و بعد از و مرام یکیک و دو دو سرکرده متواتر و متوالی باستان معلی
رسیدند و باهم اتفاق شهاب الدین احمدخان بهادر را بعرض اقدس رسانده تکفل و کالت
بود و هرکس روی اخلاص بعتبه سعادت اختصاص می آورد باستصواب اینها بمناصب والقاب و جاگیر
لایق و رعایتهای مناسب سربلند میشد بیدار شدن پیرامخان از خواب غفلت و چاره کار اندیشیدن
و راه صلاح کردن ازان هنگام سعادت پیوند کرایات عالی از دارالخلافه اکبره بنگار اقبال ارتفاع نمود
مانند نزول اجلال بدارالملک دهلی پیرامخان با آن همه دانش و فطانت غافل ازین که قرعه اشیش برعکس برآمده
و منصوبه روزگار بطرز دیگر برآمده همچنان بادلی فارغ و خاطری آزاد کوس استقلال مینواخت و از کمال نشاه
غرور اگر گاهی ازین قسم بگوش او میرسید آنرا باور نمیکرد و اگر صدق این معنی از فحاوی مطاوی پرتوی انداخت
چون باد پندار در سر داشت آنرا وقعی نمی نهاد تا آنزمان که مناشیر استمالت از درگاه معلی بنام سیدان
گرفت و غلغله تغیر مزاج اقدس بگوش خاص نزدیک و دور بلندی یافت و یقین او شد که شکار حضرت نیاز
این بار بطرز دیگرست و دریافت که اورا از نظر انداخته خود بسعادت متوجه انتظام کارخانه سلطنت شده و
سررشته تدبیر از دست داده سرسید شد و خواجه میرزا ابوالقاسم گرفت و امرای بیعت و ارادت
بدست نیامد ناگزیر دست در حیله زده ترسون محمدخان و حاجی محمدخان سیستانی و خواجه امین الدین محمد
که کهن خدمت از درگاه خلافت پناهی بخطاب خواجه جهانی سربلندی یافته بود و بجهته اقبال فرستاده باو نوشتند
قوتی و نیازمندی بانواع تضرع و معذرت پیغام داد که با فیلان چوب زبانی کاری تواند ساخت و
ازانست که کارپردازی ابداع در اظهار این خدیو زمانه نیابت تمام نیاورده و بجلال رایی خود زره در لباس نظام
عالم و عالمیان بنظر آورده و منتظران علامات علی تمامی قدرت بودند از آنچه پیش گرفته اهتمام نمایند و چنین

۵۹

بر صحیفهٔ احوال خود نگشته جمال جهان آرای معنوی حضرت را ندیده و ملاحظه نکرده ان بساط عزت را رونق افزای
سواد هندوستان نمیدانست بنابران پروا از کار خود بر نمیداشت بلکه از چرا مرام رفتن دریافته
در مقام رخصت میشد و دامن رنگین خیال کرده بود و گاه گاه طرح خود این رسانده که چون بهادر خان را
بتسخیر ولایت مالوه فرستاده ام و هنوز بآن ولایت نرسیده من با جمعی از ملازمان خود برایها رفته
رسانیده و آن ولایت فتح کرده و انجا آرام گرفته فرصت کار طلبم و بعضی اوقات اندیشه را بجان جولان مدا
کرده در انخلوت اکرده را که اسکندر از راه بسبب طبیعیا نزا بخود متفق ساخته و بولایت افغانان در امده
چند دران حدود بسبابجمعیت سرانجام داده و گاه گاه این بخود بخود انشاب کرده میگفت که همرو قت داعیه ترکتاز
کرپان گیر من بود که بقیه عمر در اماکن شریفه و عتبات علیه بسر برم دریغ لاکه بندگان حضرت خود بدولت اقبال
متوجه انتظام ملک شده باشند کدام توفیق ازین بالاتر که نیت عیسی قدیمی خود را از قوت بفعل
آورم از درگاه عالی استمدادی رخصت نمایم و همگی مقصود انکه شاید درین صورت بر حال من رحم نموده
مرا برگردانند آخر مصلحت خود را بر همین عزیمت قرار داده بهادر خان را که متوجه مالوه شده بود بر
گردانیدند و او را نیز رخصت زمین بوس درگاه والا دادند و در رخصت مردم این هم اندیشه میکرد که
مخلص و بیگانه من خواهند بود بس امثال این مردم در لشکر بادشاهی بودن مناسب است و اگر سبب جدا
شدن دارند قطع نظر از انکه همراه داشتن این قسم مردم بکاری نمی اید در رخصت این قسم مردم بنام
نامی سرانجام کردن و اهنگ تجرد خود را خاطرشان سکنان نموده است باری بعد از درازی سخن و کوتاهی
آن بنظر مرتبت رسانیده و باطن اندیشهای که بخود راه داده اول بر اسکندر افغان را با فازیچه
تسخیر رخصت داده که رفته در ممالک مجروبه شورش کنند و باطراف مکاتبات پنهانی فرستاده و بگروهی
الوس شتافت که از انجا اهل و عیال را که قریب بکنار پنجاب رود و اگر کار از تدبیر بگذرد و بناگزیر بحرکت
ریاست سامانی شایسته وقت مبارزت ترتیب نماید چون این اندیشه نا بدست بعرض اقدس رسید
از انجا که شیمه کریمه این بزرگ اخلاق را افتاده علی الدوام بکرم و مروت گرمی بازار تمنای بیجا خواهان نبوده
مشتمل بر فنون مردمی و لطف همراهی روانه ساخته و در ان بند نامه اوش انزا که بخط خود نوشته بود

عبارات این نوشته بجهتی که سبب این رنجش و آزار شده اند مشروح نموده بآن حال ملاحظه نموده باشند اولا
آنها بیرون آمده باعث برهم خوردن کلا شده اید و ولد اسکندر را بوفاداری اغوا کرده اید که از ارخت کرده
در تاجیتی شورش نماید و بهدی قاسم خان مکتوب نوشته مطلوب همان که دیوان او فرستاده اید که متوجه
لاهور میشویم قلعه را نگاه داشته بکسی دیگر ندهد و بقتار خان پیغام نموده اید و باطراف و جوانب عرضه
فرستاده اید که از سرطرف خلل اندازند و خود متوجه الور شده اید که از انجا بلاهور روید اگر چنین است که از
کمال اخلاص شما بخود مطلق هیچ یکی ازین امور راضی نبوده بادی نشده اید و جمعی باغوا و ضلالت
شده اید آنها را بگذارید و اما شما خود کوشید که این چه صورت دارد که بعد از چهل سال خدمت با آن همه اخلاص
و ارادت و دریافت انواع رعایت و عنایت و رسیدن بمنتهای عزت و دولت نامی را که بواسطه اکرام
احسان این دودمان عالیشان در کشور معمور عالم بکمال صدق و اخلاص اشتهار داشته بدین
آخر عمر بدنامی برید و از خدای خود و دین معامله شرم ندارید چون با وجود آن رنجش و آزار و امور نا
مناسب نامواد منور خاطر شما را غیر میدانیم و غیریت شما را نمیخواهیم مناسب خان می بینم که چون حالا علاقات
دولتی شما در عهده تاخیر و توقف است اگر شما درین حدود سرحدی دولایتی از زانی دارید که بگذارید ارباب
اغراض باز بما نخواهند رسانید که سبب زیادتی آزار خاطر اقدس خواهد شد بنوعی که عرضه داشت
فرستاده التماس رخصت طواف حرمین شریفین نموده اید بدین نیت عازم جازم گشته متوجه شوید و کسان
فرستید که وجوه نقدی که در بهرند و لاهور گذاشته اید بار کرده بایشان رسانند بعد از انکه بهدایت
و توفیق ربانی این سعادت دریافته باشد و باحرام ملازمت متوجه شوید و دران صورت بروجه احسن رفتار
نموده بدانچه خاطر شما خواهد ارادت و اخلاص خواهیم فرمود و بموجب خدمات شما را ملاحظه نموده پیشتر از
پیشتر خاطر جوئی خواهیم نمود و چون بسعادت آن جماعت فهم باخبر رسید که نام نیک شما در میان خلق بد میکشید
و باین معنی راضی نمیشوید که شما بدنام شوید ترسان که قدم در راه نهاده بگذارید طریق صواب بسخن ارباب غرض
منحرف نشوید و چون بدولت بنهایت مقاصد دینوی رسیدید دلالت ما از مجاهدات اخروی نیز بهره
گردید پیران خانین که با سیاه لوحی و ناداری عقل معاش بخود اعتقاد از حد بیش دانست و از باد مکابره ای

موشح بهای زیب خورده خوش اندکویان بود باین منشور بزرگ کار تعویذ بازوی موشحان و تمیمه گردن دولت منشان تواند شد راه یافت چون کویم در پرام روی تیز گشت و تمام انگیز با فزونی اخلاص و فراوانی عقل انتظام مهمات را از پیش گرفته شهاب خان و خواجه جهان زادست افتخار خود کرده پیوسته در لاسای تایید الهی جمهور خلایق اهتمام می نمود و روز بروز اطراف مملکت امراء و یکه جوانان خیمه موکب معلی میشدند و از جمله سوانح آنست که تمام انگیز بهت مصلحت کلی و انتظام طاهر پرستان معامله ناقهم بهادر خان برادر علیقلیخان را منصب بزرگی وکالت اندیشیده از درگاه بادشاهی التماس نمود آن حضرت مقتضای وقت را پاس داشته این خلعت فاخره کرامت فرمودند بعاریتی بوشاندند اگر چه در مهمات معامله بدان برگزیده کار آزموده سخن دراز کردند و بظاهر حق بجانب انها بود که برای این مهم خطیر و امر عظیم وقوف کامل و تجربه تمام و دیانت وافر و حوصله فراخ و کفایت فراوان درکارست و با این صفات کمال ازادگی باید که از سود و زیان خود گذشته همگی همت در برآمد کار صاحب خود مصروف دارد و گذشته پدر خود را که بکار ولی نعمت می آمده باشد بدیده نیاورده در رویج کار او کوشد و با این همه حالت که عطیه ایست عظمی با جهانیان صلح کل داشته باشد چه بادشاه زمان کرایزد جهان آرا او را از میان هزاران هزار آدمی برآورده چنین عالیشان بادی سپارد و ترتیب چنین طوایف متنوعه و طبقات ملل و نحل برای رزین او موقوف میکرداند اگر وکیل آن خدیو عالم را شایان نباشد نظام عالم چگونه صورت یابد و مذاهب مختلفه و ادیان متنوعه را که حکمت بالغه در اختلاف و افتراق آنها رعایت کلی رعایت حال است و دلیکن در نفس امر چون این مردم از ناقهید کی بود چه این امری بود دستعار برای مصلحت عامه جهان و قطع نظر از ان دفع شور شی مقصود بود که جمعی از ترکان ساده لوح مثل قباخان حاکم سلطانیه حسین طایر و محمد امین دیوانه با او اتفاق نموده در قصد شهاب الدین خان و خواجه جهان و اتباع این مردم شده بودند رای جهان آرای برای اطفای نایره این فتنه اندوزان این منصب و کالت سزاوار دانسته قباقارا بواسطه خدمات مسن قدیم او بجهت ایلچی آن صوب و اورا بخدمت فرستاده سلطان حسین خان و محمد امین دیوانه را که باشتند و محمد امین دیوانه از فرار نموده بجای آوارگی افتاد و چون سنگ تفرقه در میان این برادران افتاده بهانه قباقارا تاوه جا گیر کرده رخصت فرمودند و در این اثنا

مهابت خان را بهم چیده بسعادت تاج که همیشه از اکابر آن دولت را طالب بود و همواره در خلاد اظهار کمال
شوق احرا از این سعادت مبنوا متوجه گردد از ولایت هندوستان هرجا و هر قدر که خواهد باد و مقرر میفرمایم
که کسان او حاصل آن از فصل فصل و سال بسال بسرکار او رساند و تاریخ سیزدهم اردیبهشت ماه الهی سنه
موافق سنه شنبه بیست و ششم رجب رایات عالیات بقصد جهرنزول اقبال فرموده درین اثنا شاه ابوالمعالی
سر بفتنه و فساد بود و باندیشهای تباه خود را بدرگاه معلی رسانید که چون پیرون کاری نتوانست ساخت
در لباس خدمت و ملازمت کاری بسازد لیکن هرگز بدیده خدای اندیشه تباه کند خود را بدخواه باشد
و کارش روز بروز خراب تر شود و برای سیر اجمالی سخن از ابتدای کار چنین شاه ابوالمعالی از بندپسران
گل گرز کوتوال لاهور جانچه پیشتر مذکور شد تا حال بر سبیل اجمال نوشته میشود که چون شاه ابوالمعالی بر سبب دریو
دکمر و تزویر خود دولی پروائی یا بدینی و کرسنه جشن نکاهبانان در سال اولی الهی از لاهور کریخت بوسیله
تمپه یوسف کشمیری که خدمت او میکرد خود را بولایت کشمیر رسانید کال زمین دار انجا معتقد ساخت از حیله
سازی که داشت کرنجته بوشهر که قصبه ایست در میان سنبر و راجوری رفت و کشمیریان که از غازیخان حاکم کشمیر
توریده بودند انجا مدان کرفتند و بعضی از متعلقان او باش پیش او حقیقت کردیم کار شان واقعه طلبی
و کافر نعمتی است سید کمر جمع شد و کشمیریان هم تا مقدمه شتند نوکر و او زام آمد و سرمایه نخوت و پندار
او بشد مدشمی ملک بادوره و خواجه حاجی که پیشتر در ملازمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی نیز بود سید
مظفر این بداندیش را کرم ساختند و دولت بیک حاکم کشمیر که غازیخان مذکور او را کور ساخته بود با جمعی از
سرداران کشمیر مثل فتح بیک و هیبت و موهبت برادرزاده های دولت بیک مذکور و لوهرة اکبر خواهرزاده
دولت بیک و یوسف بیک که غازیخان مسطور او را نیز کور ساخته بود لیکن به تدبیر کشمیریان سلامت مانده
بود و محمد خان ماکری بدر کشمیر که الحال در ملازمت است کرد او مجتمع شدند و از راه پنچ به راه کهاره رو بدهلی
نهضتی که بزبان کشمیری اکوه دیکو کویند بار سول رفت و انجا بسوی پیشتر تاخت و از پیش کذشته
در بلندی موضع پتن جاغیزیان مذکور رنجک شد و چون از قبل اقبال پشت داد و هزیمت یافت و دیار بار
زوی آورد و کار نا ساخته کال تباه از راهی که آمده بود برکشته بهندوستان آمد و نزدیک بود که

خان ۲

آزاد

دست کشیدن را آید که یکی از بهادران چغتای که سر راه او بود از اسب فرود آمد بر تکی نالکوفت
و بیهوش میکرد تا زمانی که تیمور بگذشت و خالی شد کشیریان رسیده از هم گذرانیدند و ابوالمعالی
یافته خلاص شد و دامنکوه گرفته بسیالکوت رسید و اشفته و پریشان تغییر وضع کرده قریه بقریه میگشت
و شورش را طلبکاری بود تا آنکه بدیپالپور که دران وقت بجایگیر بهادرخان برادر علیقلیخان معزز بود رفت و یک
تام از نوکران بهادرخان که سابقه آشنائی با او داشت پناه برد و مدتی بخانه او پنهان بود و اسباب
فتنه گری را سرانجام میداد تا آنکه زن تولک از دل پری که از شوهر خود داشت پیش بهادرخان رفت گفت
که شوهرم شاه ابوالمعالی را در خانه خود پنهان دارد و داعیه کشتن تو دارند بهادرخان در ساعت سوار شده بمنزل
او آمد و آن خانه را محاصره کرده ابوالمعالی را بدست آورد و تولک را همانجا بقتل رسانید و شاه ابوالمعالی را
مقید ساخته پیش پیرالخان فرستاد پیرالخان او را با یک سپر اکبر او را بکجرات فرستاد ولی یک
نور را ازان راه بکجرات فرستاده که از انجا بسفر حجاز رود و شاه ابوالمعالی چون بکجرات رسید از تما
سواری که داشت و دیوانگی که در سرشت بود حرکت نامناسبه را مصدر شد و خونی کرد تا آنکه از انجا
باز گرفته بدیار شرقیه گذارکرد و بعلیقلیخان پیوست که شاید که بوسیله آن بدرون فتنه اندوزی کار تواند
ساخت چون آن کار نخست در خود کامان سری و سروری می بود شاه ابوالمعالی را جای نداد او را
پیش پیرالخان فرستاد و درزمان مذبذب حال پیرالخان رسید پیرالخان برای اظهار دولت خواهی
خود او را مقید ساخته بپایه فرستاد و تا آنکه در بیولاکه بطالع و اثر کوته بجانب الور میرفت او را از
قلعه پایه بندک کرده بر بهوا او دجانبکه گذارش یافت و روایت فتنه آیه شاهنشاهی بگجرات رسید و چون آن بدبخت
بای اوب از بیدولتی تواره آمد کورنش کرد آن حضرت آن لوازمه خیز را بنجیر زمود و شاب الدین احمدخان
بسپهداری تا اندرابسفر حجاز بدرقه نماید و آن جان فتنه اندوزی را درین مرتبه نیز آن خدیو صورت و معنی
بکشکشهای کهنه عمله روزگار برای مراعات وقت خلاص فرمود و ندانیستی که جان معطل او را از زندان عنصری خلاص
میداد و ندانستی که آن بدگوهر همگنان را ازبار کردن نجات نخواهد بخشید و بجزای انچه نفس خبیث را علاقه
جسمانی باعث آمد کشیده و اعمال ناشایسته بسیار بظهور آید موجب عقوبت ابدی پیشتر کرده و هیچ ازین گفته و کرده

بر مقصود پیروز و بر دشمنان عبرت کزین مختی نماند که چون پیر الخان را روز بد پیش آمده دولت از وی روگردانید
بواسوخت و نخست اگرچه بظاهر قبول میکرد اما باطن دل و از کوته بینی و بدین روز کوته تخیم همراهان قدیمی خود
عاصم الملک پیر محمد خان شروانی آمده خاک آستان اقبال تو تیای چشم عبرت بین خود ساخت مشار الیه سنوات بحرات
رسیده بود که بر سر وکی دولت پیر الخان شتافت و چون هوا خواه این درگاه بود بر سم استقبال روان شده احراز
تمهین بهمس نمود و آن حضرت بنوازش خسروانی امتیاز فرموده بخطاب خانی و تشریف علم و نقاره پایه عزت
او را ارتفاع بخشیدند و بمقتضای حسن نیت که بحصول او بود کامیاب صورت و معنی ساختند مراجعت موکب مقدس
شاهنشاهی از قصبه جهجر و فرستادن عساکر اقبال بر سر راه پیر الخان چون از رده
گذرد پیر الخان خاطر اولیای دولت انتظام نداشت و بحکمت این کار نفعت موکب عالی مناسب علو شاهنشاهی نمود و کار
جهان آرا اقتضای آن کرد که ابراهیم خان و شرف الدین حسین میرزا و پیر محمد خان و شاه بداغ خان و مجنون خان
و جمعی کثیر را بست تا کوه فرستاده مذکر آید که واقع چنین باشد که او قصد سفر حجاز ندارد و میخواهد باد از این سفر
خود را بپنجاب که معدن مواد اسباب است رسانده سرمایه شورش کرده در آینه این بهانه
اخلاص پیشه نفاق مت بسته سزای او را در کنار او نهند و اگر نه اهتمام نموده از ممالک محروسه بیرون کنند و تا کور
دانکنده و بجای میرزا شرف الدین حسین مقرر شد اولیای عظام باین شایسته مهم این خدمت سعادت انجام شتافتند
و محمد صادق تکاب بمجرد وقوع فتنه بهر سکندر و غازیخان تتوره کپیر الخان در برآمدن از خود جدا کرده خود را
باین بیدولتان باتفاق متهمین در صدد بر سبیل فتنه انگیز شدند فرستاده ندوا و بقدم اهتمام شتافته باعث تاخیر
این کروه گشت و عساکر فیروزی مآثر را بجهت آرایش ممالک و آرامش فتن رخصت دادند و موکب عالی بدولت و
اقبال مراجعت فرموده بیست و هشتم اردیبهشت دالهی موافق چهارشنبه یازدهم شهر شعبان سنه ثمان و تسعین و تسعمایه
بجهه رایات آسمانی ارتفاع نورانی ساخته بمنزل معدلت اکرت پیوستند و در آن منزل شاه دین پناه
و اقبال گشته پیر الخان در سرکار خود بود که خبر آمدن افواج قاهره و لشکر فیروزی مآثر باو رسید بیکبارگی رنگ
از رخسار او پرید و نشست مردم از هم جدا شدند بیخبر از دلی یک باره و بسر او حسین قلی بیک و اسماعیل قلی بیک که خویشی پیر الم
خان داشتند و شاه قلی محرم و حسین خان و جنتی بیگ کسی نایستاد و جمیع سپاه جدا شده فرار نمود بدرگاه گیتی

خان ۵

پناه آورد و اندرون لشکر اقبال پیوندکین بکین متوجه آن صوب شد یار خان را یقین پیوست که دیگر مجال توقف صورت نبندد
دل را از ریاست برداشته عرضه داشتی مشتمل بر فنون نیازمندی و اقسام عذرخواهی فرستاد و در ضمن التماس
ظاهر ساخت طلب رخصت زیارت حرمین شریفین نمود و جنیدخان و تمن تمغا و علم و نقاره و سایر ادوات
صوبه حسین قلی بیک که بعد ازین بالتفات شاهنشاهی بخانخانان جهانی ممتاز شد فرستاد تا شاید از راه بنده
نگذرد و اندساخت و بازار کار سازی او نا فروخته بود و اندنوشته فرستاد و گریزی جوید تصدیع خود بمیدهد
من خود از دنیا و کار و بار آن دل سرد شده ام و اسباب ریاست را بدرگاه معلی فرستاده ام اگر ازیب خود
بازگشته و حسین قلی در اهلی سعادت زمین بوسپس مشرف شد و بر جهانیان کمال ظهور یافت که یار خان بسفر حجاز
رواندگشت و در همین زمان شیخ که ای فتنه اندوز خایب و خاسر برگشته بدرگاه علا پناه آمد هر چند صوبه
سیاست بود بعنایت پیش آمد و در پیمان بساط عزت کوش بر او از و داشتند که مبادا فتنه پیی باشد و از یک
ناحیتی سر باز کند که تدارک آن مشکل باشد درین میان ناگاه آوازه انصراف او صوبه پنجاب در افواه افتاد
و شورشی بر خاست و واقعه طلبان بدینت قدری خوش وقت شدند که یارب مگر این کرامان بقصد خود
یعنی حریم و رمزیدن یار خان و پرده از روی کار خود برداشته روی به پنجاب آوردن
خانخانان بواسطه رسیدن افواج منصوره از تمالک محروسه برآمد و به پیکاتیر رفت و رای کلیانمل که کمان تمان
حرمین بود و سزاوار این کار بنظر کرامت اثر در سلک فدائیان درگاه انتظام داشت و در دو روز جرگه امرای کمان
آمد و یار خان را دیدند یار خان که جای توقف نداشت معاودت نمود و یافته چند روز دران کل زمین گذرانید
و رخصت یافت که شاید جائی فتنه سر کند و چون با اقبال بادشاهی برتیه پری که اندوخته بود مصاف
آن نیاورد پیش پای گرفت و بجایهای مراحل سعادت اندوخته بعتبات قدسیه و اماکن شریفه رفته روی فرقت بزمین
عذری نهاد لیکن چون از نفس بد سابقه بود قریب خرید بعنی بیدولتان شده مغلوب غم و غصه گشت
باد غرور در دماغ او افتاد و باتفاق شورجنان تیره درون بسمت پنجاب متوجه شد و وقت از جمع تجربه
نگذشته و پرده از روی کار خود برداشته اظهار بغی نمود و برای سرحد نوشته فرستاد که متوجه حجاز
بودم لیکن چون معلوم شد که در تغییر مزاج اشرف جمعی سخنان گفته حرا آواره کرده اند علی الخصوص باسم آنکه

استقصای چیزی بر آوردن مرا بخود منسوب میکرد و اندکونی بحث آنست که یک دفعه آمده سزای بدکرداران داده
و بتازگی رخت کرفته باین سفر جبار کی متوجه شوم امثال این مقدمات دیکی نوشته مدام راطلب داشته خواجه
منظفر علی را که بعاطفت والای شاهنشاهی بخطاب منظر خانی اختصاص یافت پیش از دیش بیک او زبک که
از امرای خانم بخارا بود تربیت کرده او فرستاد و کاورا بامیدواری تمام آورد چون این اخبار بسامع اجلال
او عاطفت والا کرد اشته نصیحت نامه نوشته پیش برادران فرستاد مذکر آنکه بخت دولتمند خواهد بود
پذیرائی این نصایح از عهده برخاسته در حصول سعادت خود خواهد کوشید بحث مزید آگاهی و پند پذیری هوشمندان حال
و آینده نقل آن منشور دولت را انجمن می نماید فرمان جلال الدین و الدنیا اکبر بادشاه غازی
خانخانان بداند که چون او پرورده دامن نعمت و تربیت کرده عنایت عاطفت این دودمان علیشان است
و حقوق خدمات شایسته او درین درکاه خلافت و حضرت بادشاهی جنت و کاه طیب الله ثراه بواسطه
صدق نیت و اخلاص کی از و مشاهده نموده بود ند او را بانتهای رعایت و تربیت رسانیده امر عظیم القدر
اتالیقی ما را با و تفویض فرموده بودند بعد از انکه آن حضرت از تکنای جهان فانی بفضای عالم جاودانی
رحلت فرمود ند او از روی اخلاص بلکه دولتخواهی کمر صدق و جانسپاری در میان بسته متعهد امانت شد
و نیز ملاحظه سبقت آن خدمات و یکانکیهای کرا بظهور رسانیده زمام حل و عقد و رتق و فتق امور ما را
بقبضه اختیار او کذاشته بودیم کمر مزیدی بران متصور نتواند بود و بجانبی از یک بدرجه خواست و ارادهٔ کرد
بعمل آورد با انکه در این پنج سال بجدین امور نهایت از و بظهور رسید که سبب نفور خاطر جمهور بود بعضی قوت
شیخ کدائی کرد با وجود دعوی آن همه زیرکی و دانائی از میان این همه مردم فاضل فضیل باحسب و نسب
او را بصاحبت و آشنائی خود انتخاب نمود و با انکه متعهد منصب صدارت شده بود در هر مقام شیرین
میکرد او را از تسلیم معاف داشته بود و بکمال جهل و نادانی در محافل جنت منازل او را بر جمیع سادات صحیح
النسب و علمای جلیل القدر که بنا بر ملاحظه عظمت شان و مکانت مقام احترام و تعظیم بجای می آوردیم
تقدیم نمود و بهیچ وجه ملاحظه محبت و دوستداری که بخاندان علیین و طاهرین بیچ و خویشی و خوارئی این
فرقه شریفه را انگیخته بزمینه و تربیت کرده خود بکار نمی آید و اصلا مطرح نظر ما نیست بدین ملاحظه که تربیت

آلبی داده ترجیح داده از ارواح مقدسه این همه کان هیچ که نه شرم و آزرم نداشت و الوده بهتر زنده
بود که سوره پیش آید یا مصافی نماید و نوکران فرموده خود را که حالت لیاقت ایشان معلوم بود بخطاب خانی
و سلطانی و علم و نقاره و جایگیرهای معمور و ولایتهای پر حاصل امتیاز داده خوانین و سلاطین دوران و معتمدان
حضرت جهانبانی جنت آشیانی را که احالت و حالت و استحقاق ایشان بهر کس روشن بهت از کمال علی
اعتباری که بتوان تخلج ساخته بود چه قصد خون او ناموس ایشان آنها داشت و از ملازمان و خدمتکاران
پدری که سالها با امیدواری خدمت کرده مستعد رعایت و عنایت شده بودند تجویز نمیکرد و که اقل مرتبه
وجه معیشتی داشته باشند و کسی که در شکار و سواریها در ملازمت میکشتند و خود را بهزار زحمت و مشقت
قرار بخدمت داده بودند در چند روز سیقیها ساخته بخون آنها تشنه بود و انواع فتن اعتدالی و فلاندهای
می نمود که از نوکران او صد کونه کتا مثل خون و دزدی و راه زنی و تاراج و انواع فسق و فجور بظهور میامد
و اسطرلیس و عمامه سر بازار میگذرانیدند و دکه از ملازمان درگاه و اللاندگی چیزی صاف میشد یا کسی نمیکرد
و در قتل و حبس و تاراج ایشان تاخیری نمود و تا خیر شدن انواع جفا و بی ادبی میرسانید و بعضی از
کمال دنائت و لیاقت خود را بخدمت قرار داده بودند و خویش امدی میکشند علی شاه قلی خان ولد
حاجی ذوالفقار و ولک سالاران و او از نوکران آن طایفه را راست کوه دانسته تربیت می نمود و تقویت ایشان
میکرد و بهر جا بخدمت شاه قلی خان ایلچیها که در قزوین نشیند و محمد طاهر آن نوع جواب درشت داد که بموجب
زبان بریدن بلک کشتن شده بود و او نشنیده و تغافل نموده ولک سالاران در پیش جمعی بحضور او بخان
لیطه در شتی گفته که او نیز مثل سایر بود و قولی بیک را خود میداند که در میان قزلباش چه مقدار
حالت و اعتبار داشته و شاه قلی خان ذمیم و اهالی و عالی بهین نسبت که او را داده و بر جمیع
امرای عظام مکدر آمده چنانچه رسید قلی میرزا که بعلویت منسوب بود و انتساب سلطنت مناسب بود و تقدیر او
حسین قلی که تا نهایت ارتفاع نیافته بود مقابله و برابری میکند و خان و عبد الله خان و بهادر خان رعایت
نموده و جایگیرهای آباد داده خواستند این نظام را بکار گیرها بخورند باخت و این او قلات بر اکثر
مجالس از دو جهین آبرو میریخت که با عشقه بخش و اندازه خاطر فیض مآثر بایشان جون خاطر خویش عزیز بود

داور او و تفویض بخش این امور بمیان میدانیم و بر قول و فعل او اعتماد تمام داشتیم این معنی را حال دگرگون
نمود او را و این خیرخواهی و محض نیک اندیشی تصور نموده دیده و دانسته بکرم قدیم در میگذرانیدیم تا درین
اوقات بعرض رسید که او بمن همین جماعه باغیه قصد دارد که معدودی چند که با همراه بوده اند جدا ساخته
او را تنها گذارد بملاحظه دفع این خرافات از ابتدای فراگرد متوجه دارالملک اصلی شدیم و باور نشدیم
که بعضی امور بظهور آمده و بخان بعرض اقدس رسیده که بخاطر شرخ قرار نمی یابد که او درین اوقات تمارض
نموده خود را کرانه آزار بسیار یافته ایم ما او را همنوز بجان دوستر خانخانان میدانیم و میگوییم و بجهت
تسلی خاطر او سوگندهای مغلظ یاد کرده بودیم که قصد جان و مال و ناموس او نداریم و جز تشفی
مهمات جهانبانی بنفس نفیس خود متوجه شده ایم او بحال خود بوده هر چیزی که داشته باشد عرضداشت
نماید بنوعی که لایق دانیم حکم فرمایم چون در بعضی اوقات عرض میدهند که وقت شده است که بدولت
و سعادت مهمات سلطنت پردازیده تصور چنان بود که بشنودن این خبر خوشی از مسند برخاسته در مقام تسلیم و رضا
راسخ قدم و ثابت قدم باشد و چنان بوقف عرض رسید که از کمال میل و توجه که بدین امور داشته و دارد
حقوق نعمت و تربیت خاندان والای ما که جمله سالهاست که در زمره اویست و من الهدای الهدیه پرورش یافته
بالکلیه فراموش کرده کوش بمن این جماعه مفسد ملحق دارد که بواسطه اغراض نفسانی میخواهند که او را در جریده
اهل بغی در آرند و درین آخر عمر از سعادت اخروی محروم گردانند و بشقاوت ابدی مبتلا سازند مبادا که
از کمال شیطنت و خباثت و خودبینی که دارند معقول او ساخته او را بدین راه برده باشند و بولد اسکندر
پیغام کرده که بمخالفت و منازعت پیش آید و تندرخان پنج بیه را نزد کس فرستاده که او را و فرزندان کوچک او را
بدست آورده و دست اندازی کرده از ان جمله و ذرایید و خود خیال لاطور کرده که درین اضطراب و اختلال
و بشاشتوده طرق مخالفت سپرده و اطراف مملکت محروسه خلل انداخته چون دست این خاندان را که
برانداخته فروع ازلی و برافراخته دست قدرت قدیم سرو مطلق سازد و نهالی که پیوسته فرخنده بنیاد و بیخ
کوه ساخته غیر از بندگی چراغی را که خود برافروخته و هر نفس بپف کند ریشش بسوزد و جز خاکساری
اخلاص و اعتقادی که از چهار اجداد و جمله اعمال نموده واضح و لایح بود و این معنی بمشهور و زبانزد و دوستان

چون بگویم که باعث فزونی شورش نوشت لیکن دانند اگر کسی خود را در فلکه پای ناموسی نشناخت و با جمله
از پیرکنه بیکباره متوجه پنجاب گردید چون دران حدود قلعه نیافته که بجایگیر شیر محمد آباد بود و سید جلیم
پسر خود را با اهل و عیال و اثقال دران قلعه نزد شیر محمد گذاشته از همه جا بیخبر بود و شیر محمد
و شیر محمد حق ولی نعمت اعلی را بهتر دانسته از و فرار نمود و تمام اسباب و اشیاء را که در تصرف گذاشته بود
متصرف شده اهل و عیال را بلاریب آورده در پیش خود آورد یک مطرزی را که بطلب او آمده بود دستگیر
ساخته بدرگاه معلی فرستاد و خود نیز کمر خدمتگذاری دولت خواهی نفس آلاری بسته و بیامن توفیق صاحب حقیقی
خود را فهمیده از ولی نعمت مجازی سرباز زده و چون نزدیک بتهاره رسید عزیز الله مغل تهاره را
محفوظ کرده با او وجنگ شد ولی یک تهاره او نگشت یافت آری نمک خورده آلهی را مرگس خواهد که فرد
نشاند خرمن دولت و کامرانی خود را آتش میزند و چون انتظام او بدار بیرا خان بود در هر جا و خود را شیر
زیان میدید و چون غرض پرور بود مصلحت چنین است صلاح کار خود ندانسته اسباب و اثاثی را با بوابجمعی
گذاشته بجانب پیکه با للدرروان شد سه چون غرض او هم تر پوشیده نشد . صدجاب از دل پسوی او شتافتند
فرستادن خان اعظم شمس الدین محمد خان اتکه با عساکر دولت بدفع فتنه بیرا خان و نهضت موکب معدلت مناقب
باین سمت و اشتغال نمودن محاربه میان لشکر با اقبال و بیرا خان و فتح
اولیای دولت دران هنگام سعادت انتظام که دارالملک اهلی نشین موکب دولت و معسکر جنود
اقبال بود خبر غربت بیرا خان از پیکانیر بجانب پنجاب موضوع ایستادگان بساط جلال گشت غرایم بادشاه
که توام آثار قضا و احکام قدرت بران قرار گرفت که لشکری شایسته و بسته مرداه بیرا خان از پیکانیر نگذارند
تواهی لاهور خبار فتنه نتواند انگیخت جمعی از گوشه نشینان بودند که حضرت خود بدولت و اقبال متوجه
شده آماده بجنگ او شوند و جمعی میگفتند که لشکر اقبال تعین باید کرد که حضرت شاهنشاهی بتقضای وقت قبول
سرو رای فرموده قرار دران دادند که افواج قاهره پیشتر روند و بعد از ان آن حضرت نیز متوجه شوند
بعد از درازی سخن ماهم آنکه خدمت لاهور بمیرزا یوسف خان مقرر داشته بودیم خاطر نگاه داشته شمس الدین محمد خان اتکه و
یوسف خان کوکلتاش و مهدی قاسم خان و محمد تقی خان بخشی و حسین بیگ خان و جمعی دیگر

شهاب خان و جمعی کثیر را بجانب پنجاب نامزد فرمودند تا خانخانان را مانع آمده نگذارند که به پنجاب درآید
و شمس الدین محمد خان بالاین امرای عظام تکیه بر اقبال روزافزون حضرت شاهنشاهی نموده بصوب پنجاب
روان شدند و بعد از روان ساختن امرای مملکت کشای خود بنفس نفیس بجهت مزید احتیاط ساماں
یورش پنجاب فرمودند چون از کمال دوربینی داعیه یورش نصرت پیوند که کنون عنان اقدامش بود و بجانب
همت علیا شدند و بجهت انتظام مهمات ممالک خواجه عبد المجید را که بشرف دیوانی سرکار اعلی سرافراز بود و پایه
اعتبار را فزود و بخطاب آصف خانی سرافراز ساخته بدو حکومت دارالملک دهلی را تفویض منصب کرامی وزارت
فرموده بکوشش هوش خواجه را بفتح بادشاه نامه که مشتمل بر حوال احوال و مصالح ممالک تواند بود باز کردند و فرمودند
که معتمد در خود و جاده خود نشوی و پاس نعمت رسیدگی را پیوسته داشته سر بلندگی خود را در فروتنی خود مظهر دانی و در
خدمت راغبانه و ترتیب مادانه جزم و دل و دست و زبان از مال مردم کوتاه داری خواجه پذیرای
تصدیع ارجمند شده پیشانی نهاده خود را بجبهه استان علی نورانی ساخت و دل از خدمت بست و بآئین اخلاص
و عقیدت سرگرم کار شد چون شورش بنی پر افغان در میان آمد بنا بر مصلحت و احتیاط حکم قضا امضا بکرفتن
حسین قلی بیک صادر شد چند روزی او را با دیم خان سپردند و از کمال مرحمت باطنی که بحال او مخصوص بود با دیم خان
فرمودند که اگر گزندی بحسین قلی بیک خواهد رسید باز خواست از تو خواهد بود و بتاریخ سی و یکم امرداد ماه
الهی موافق سه شنبه بیست ذی قعده خاطر مقدس را از مهمات ضروری جمع فرموده از دارالملک دهلی متوجه
دفع این فتنه شدند و چون بمقتضای نبهت حق بجانب توجهی کارهای شگرف که در اندیشه روزگار نگذرد تمشیت
می یابد مرکاب خود بنفس نفیس متوجه شوند پیداست که حال چون خواهد بود و مصداق این مقال بتازگی آن که
فرستادهای اخلاص مند که زحمت یافته متوجه خدمت شده بودند پیش از دیگران که لوازم واقعه طلبان
کهنه عمله باشند پرداخته تا یکه کدام از نواحی پرگنه جالندر که میان دریای ستلج و پاه است بالجمله
در رکاب داشته عنان سرعت باز نکشیدند و حقیقت حال چون از متعلقات اکداریست سر راه پر افغان
بفتنه انگیزی قرن جلندر را اشغام داشت که خبر آمدن بادشاه خان با عساکر اقبال شنیده لوازم غروری که داشت بکار خانه
نظر نیاورده بکمر پیکار استوار شده از روی پندار و نخوت مردم خود را دو فوج ساخته تولی بیک و شاه قلی خان محرم

و برادران ولی بیک و اسماعیل قلی خان و حسین خان و یعقوب سلطان و سبزتاخ و کردی از معتمدان خود ساخته و فوجی دیگر را بسرکردگی خویش ترتیب داده قریب پنجاه فیل نامی در پیش خود داشت و از جانب شمس الدین محمد خان بهشت کرمی اقبالی روز افزون شامنشای معنوف بنوازش برادران کارطلب بهادران کارنمار پیراست و دلاوران بگنجور پیرایان پرخاش جوزا و لداری داده روان شد قول باخلاص و اهتمام او رونق یافت و پرانعام بشجاعت خدمگار نیشابوری اهتمام گرفت و جوانغار بشهامت مهدی قاسم خان انتظام پذیرفت و حیدرقلیخان اندراسی و قیاخان صاحب حسن و بعضی از کارطلبان عقیدت کیش مراول بوده صف آرای این معرکه کارزار گشتند و فرخ خان با برخی از دلاوران در التمش آماده بزد و کشت و یوسف محمد خان کوکلتاش با جوقی از مبارزان میان فول و التمش ایستاد چون انکه خان از مردم همراه خاطرجمع نداشت سوگند و پیمان در میان آورده پیشتر از شروع پیکارخوی دل جمعی بهم رساند با پیرانخان اگرچه مردم بسیار همراه نبود از روی کیفیت لیاقتمندی داشت و نیز اعتماد پیشتر بین لشکر بادشاهی بود و اگر شهباز بدنهادی و بددلی و دوربینی نوشتها میفرستاد مدد چون این دو لشکر در موضع کوناچور مذکور در اواسط شهریور ماه الهی موافق اوایل ذی حجه بهم نزدیک رسید کوششهای دلیرانه از جانبین بتقدیم پیوست اگرچه در اول کارزار فوجی پیش غنیم جان دوری تهور بجنگ آورده که اکثر فوجهای لشکر اقبال راه فرار پیش گرفت انکه خان با بسیاری از فوج خود و یوسف محمد خان با معدودی در میدان نبرد ایستاده اند فاق جویدلی مردم حیرت افزای بود و استقامت از باطن اقدس شامنشای می نمودند درین هنگام که مردم پیرانخان اکثر مردم را برداشته تعاقب نموده اند و پیرانخان با فوج خود بخیال نصرت بتهنیت کنان می آمد فوج انکه خان که در پناه پشته ایستاده بود پیدا میشود پیرانخان بدانعت پیش می اید اول فیلان را که سرکرده آن فیل تخت روان بود میراند و خود از عقب آن روان میشود ناگاه اقبال بادشاهی و تائید آسمانی نقاب حجاب از چهره مراد کشود میان این دو فوج سنان پایه بود فیلان مذکور دران حجم می دهایند و بجز دوری نمانند و مبارزان لشکر نصرت قرین به تیرزدن فیلبانان متوجه میشوند و بعض امدادات فیلی تیری بفیلبان آن سرکرده فیلان میرسد و او از کردن فیل آویزان میشود پیرانخان چون می بیند که جان فلان که اقتضاء او بود چنین شد اراده میکند که از عقب فیلان برآمده شتابی پایه راست راند

خردمندازا افزایش دریافت یفزای
اقبال جوهر کش و عالم طراوت تازه

مغروران خلاص شد بادشاه وقت از دست شرکی تاق سخنشناسان نجات یافت زمین و زمان نضارت
نوگرفت کور باطنان حسد پیشه در مغاک خاکساری فرورفته خاک ادبار بر فرق ایشان ریخته آمد جهان پیرجوان
شد انصاف بزاد معدلت اشعار اکشت یک پرده که از جمال جهان آرای خود خدیو زمان دور انداخت
دیدهای دل کرجه سان شد حال بزرگان جهان و پایه بزرگی در چه مرتبه رسید ازین قیاس باید کرد که
باکرده چند لطیف ترازین از چهره مقصود بردارد و جلوه چند خاص نماید چه کارها که نشود و چه اسرار که
بظهور نیاید اما کرخت اظهار ندارد یا نظارگی در نظر دوربین او درنیاید ما بدولت و اقبال کاما
که جهانرا ازین خدیو بس کرم بدست افتاده است محرر این دیباچه اقبالی ابوالفضل نقشه مقصود برآورده
معروض میدارد که اگر تعلقی نبودمی و لباس نوکری نداشتمی حرفی چند از دریافت خود گفتمی لیکن چون در
رسیمان مخلوطم ازین که کور باطنان ناتوان بین این حرف را از قسم خوش آمدانند پیشتر ازین حرف را
نمیکنم و این اندیشه در فطرت خاندان نیست چه ایخار رسیمان آلوده را دامنی یا بند از طبیعت میکویم لند
فطرت ــ کی گذارد آنکه رنگ روشنی است . تا بکویم انچه فرضا گفتنی است . چون عرصه سپهر ندیم سراد اقبال
اقبال شد منعمخان کرجوب منشور دولت از کابل متوجه استانبوس بود باد یکرا مرا مثل مقیمخان خویش ترکی
خان و قاسمخان میر برد و خواجکی محمد حسین برادر او و خواجه عبدالمنعم مشهور بخواجه باد شاه مربی و مولانا عبدالله
صدر و ملا خورد از کرد پایندهمحمد شکون و فریدون طغائی میرزا محمد حکیم و ابوالفتح پسر فضیل بیک و میرمحمد نشابی
باجمعیت فراوان و سپاهی بسیار بتاریخ بیست و هفتم شهریورماه الهی موافق دوشنبه بجدم ذی الحجه سنه
بساط بوس سرافراز شد و مشمول بتربیت شاهنشاهی کردید و بمنصب عالی و کالت و شرف خطاب خانخانی
خلعت افتخار دربر کرد و باقی امرا و سرداران هریک فراخور مرتبه و مقدار خود براجم بیدریغ سربلند
کشتند و درین منزل دلکشا شمس الدین محمد خان انکه و سایر مخلصان نیکو خدمت کرنیش و نظر رخصت
نموده بودند بزمین بوس اخلاص سرافراز کشته بتفقدات شاهنشاهی شرف امتیاز یافتند و چاه اقبال و جاه
فتحپور از پرتو التفات خان مرحمت فرمودند و بخطاب اعظم خانی شرف امتیاز بخشیدند و بیدولتی که
در عرصه نیز دو سکیر فرمان اقبال شده بود تند جون ولی بیک و پسرش اسمعیل قلی و حسین خان و احمد بیک

ترکمان و دیگر ابزار زنجیر در پای و غل در گردن با غنایم فراوان نبطل اشرف در آورد و علی که برای روضه رضویه
مشهد اقدس بکلل بکجا امر ترتیب داده توفیق برفرستادن نیافته بود و ازین جمله بود و رودآن علم استقا
از فواتح طالعات شاهنشاهی شمرند و محمد قاسم خان نیشابوری و ابوالقاسم برادر مولانا عبدالباقی را خوانده و جمعی دیگر
که پیشتر از جرطیمان بپراهان رفته مولانا کرا بودند و مولانا از محمد قلی خان برلاس تقریر یافته بکجا کیرا این مهم
مقرر شده بود درین هنگام کرشمه الدین محمد خان احکم متوجه استلام عتبه عالی شد بموجب قرارداد مولانا
روانه ساخت و ازکرفتاران روزبهان ولی بیک کز خواص کاری داشت در زمان فوت کرد و برادر نابخت
عزت خلاص بجانب ممالک شرقیه فرستادند و دیکران همچنان در بند بودند تا هنگامی که بوسایل معتقدان
بساط عزت بنجات یافته و دیکر باره بتقدیم خدمات خجسته و اخلاص بدرجات ترقی تصاعد نمودند چنانچه خصوصیات
احوال هریکی بجای خود کذارش خواهد یافت همان الله کریم هرچه خواهد تربود و فتنه انکیز زمان را دست
قدرت چیره و بساط رسانید علی الخصوص ولی بیک که سرمایه فتنه و فساد و باعث چنین سزا یافت که بجای
افزونی عقیده و راست بنیان درست کردار شد بهادر خان را از نخست برکشتکی انچه سرمایه هدایت و سعادت
باشد موجب فزود غوایت و کمراهی او شده و چون سزای مفسد ولی بیک را تواجی بر کرده تا ده کرجا کیرا و بود
رسانند فساد درونی و بیدینی باطنی آن کافر نعمت بظاهر آمده آن تواجی را بشهادت رسانیده و ازان
می بود دولت چنین حرکتی ناشایسته بظهور آمد روزی چند سرا ان هرکزین او را بدیوانکی رهنمون شدند شاید
جانشاد دیوانکی اصلی آن بود که مصدر آن عمل شنیع کشت بس همانا او را از دیوانکی بهشیاری آورده چاره
کار او ساختند و او لیای دولت کرای شایسته دادند و صاحبه نبودند این چنین معاملات ناحق شناسان
پوشیده نیندارد که بعضی از تیره خاطران امثال این امور را از قسم دولتخواهی می اندیشند و در وقت تحقیق
این قسم اعمال را از دولتخواهی عظیم است چنانچه باندک تاملی معاملات فیما بین مخلصانه بر این کار بظهوری پیوندد
در روضه مقدس شاهنشاهی پناه و دیکر پسران اقبال چون موهبتی عظیم روی داد و استیصال پراکان متیقن شد و انکه
خان بشرف مباهات عزت استسعاد یافت رایات جهان آرای اقتضا فرمود که لشکر را کذاشته بر هم نشاط فرما
متوجه لاهور شوند که هم شکار و تفرجه صورت می پذیرد و هم لشکر لاهور بمجدد اهتمام کرای آن حضرت رونق و بهاء

انجامه رامه

می پذیرد بنابرین امر به جواب اعتقاد عساکر فیروزی مآثر را بر کردکی منعم خان دران حدود گذاشته نهضت
عالی فرمودند و بتاریخ چهارم ماه آبی موافق سه شنبه بیست و ششم ذی الحجه سنه شصت و هفت وارد
ملک لاهور نزول اجلال اتفاق افتاد و انکه خان بشرایف ضیافت و جلایل جشن پرداخته بزم آرای
سلطنت گشت و حضرت شاهنشاهی بمقتضای عواطف خسروانی پایه مقدر و اعتبار او را افزوده بر بیست تومان
ولایت سرافراز گردانیدند و خلعه پنجاب باو و برادران مرحمت شده و درین ایام که عرصه لاهور مخیم
اقبال بود خان اعظم را عارضه روی داد عاطفت شاهنشاهی او را در لاهور گذاشته و کیتی خدیو بتائید اقبال
متوجه لشکری گردیدند و گذشتن گذاشته بودند شنبه نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بصوب کوه سوالک و اتمام کار پیرامحان
بون پیش پوست که پیرامحان پیش راجگیس در تکواره کوه میان کوه سوالک جای محکمی است بنابرین جبهه
دران جبال متحصن است بنابران خدیو صورت و معنی نزدیم مهر ماه آبی موافق سه شنبه دهم محرم سال نهصد
و شصت و هشت هلالی بتائید توفیق ایزدی متوجه آن صوب شدند کنار بدامنه کوه و تذویر بار باغ غرض
آن مهم بانجام رسید و جهان بپیمن دولت ابد پیوند آسودگی پیذیرفت و موکب معلی در ماچواره اتساع موکب
عالی می برد که گیتی خدیو با عزمی حق اساس کوچ بر کوچ سایه عاطفت بران جدود انداخت منعم خان
و سایر بزرگان لشکر اقبال مراسم استقبال بجای آورده بدولت کورنش سرافرازی اندوخته و از انجا
توفیق ایزدی متوجه انجام مقصود شدند و در اثنای راه میر منشی و خواجه سلطان علی که در قضیه تردی
بیک خان فرار نموده سفر حجاز اختیار کرده بودند بشرف استانبوس استسعاد یافته و جون حوالی
سوالک مقر رایات فیروزی گردید فوجی از دلاوران عساکر نصرت قرین جون اقبال پیشتر رسیده
ی تحاشی به تنگنای کوهستان در آمده و دست برد داده و بسیاری از جزو و سپاهی و رو ساهی ایشان
از دایان و راجهای کوهی علم مدافعه برافراخته بودند چون این رزم و پیکار بخاطر اقدس رسید
به دکرم شد و از جانبین جمله عظیم بظهور رسید سلطان حسین خان جلایر از لشکر منصور سعادت شاهدان
دریافت و بتائید آبی نکبت بر اجها افتاده بقدم او باز نیامد و بسیاری از ایشان کشته شدند
نجات یافتند بعد ازین عساکر اقبال گشته و چون خطه تردی و دایات نصرت بنواحی کوهستان

پیشتر آمده دریافت و از قرط نجالت رقت نموده منعمان بوانین ایوان استقامت نموده پیراهن را متوجه حضرت عالی
ساخت با بای زنبور روشن دلی محرم دست و دامن پیراهن آویخته بنیاد گریه و زاری کرد که عدالت
پناها غمخوارا منعمان و سایر زنان آدم بر جنده الاسا نمودند سود مندشان نیامده و ما را گرایشان از اندیشه
خود بود و لهذا جون منعمان گفت که شما امشب درین جا بوده منتظر جز باشید و بعد از انکه خاطر شما جمع کرده
متوجه ملازمت خواهید شد این مرا سندا پیراهن را گذاشته و از سرای تلف نموده ماندند و پیراهن متوجه
عتبه اقبال شد شکر بادشاهی که در حدود آن کوه مستعد بوده انتظار می بردند و قوطبان حرفا میگفتند که این غلغله
پیدا شد لهذا نظر بر از شکر بادشاهی برخاست و خوشحالی روی نموده دست انداز از روزا و بارا آمدن
سیاه گشت و از انجا روی بدرگاه معلی آورده در ایران ماه آلی حوالی محرم نزدیک شده و شب روز
در گردون انداخته بعد مدامت و نجالت بجای آورده و سر خاکساری در پای فلک پیمای حضرت شاهنشاهی
نهاده جه از سر درد و جه از شرم کنه و جه از شوق عفو بهایها گریست حضرت شاهنشاهی عذر او پذیرفته بدست
اقدس سر پیراهن را از زمین عجز برداشته در آغوش مکرمت گرفته و خطا از کردن او برداشته اشک
ندامت و کردن نجالت از چهره او پاک ساختند و بزبان مذبر پذیر پرسش احوال فرموده و بقانونی که در ایام
وکالت جای پیراهن بر دست راست تعین بود و بهان قانون در نشستن بجانب راست اشارت فرمودند
و منعمان را در پهلوی پیراهن حکم فرمودند دیگر امرا و ارکان سلطنت و اعیان مملکت باندازه قدر
و منزلت مقام گرفته و بزبان رحمت و مکرمت جندان انبساط و التفات فرمودند که رجاب و خجالت
از صفحه پیشانی او بکلی زایل گشت امامان سخن است که ع اگر کناه بخشند شرمساری ست ما انجا از
بارگاه مقدس برخاسته خلعت فاخره که در برگرامت بر او داشتند به پیراهن التفات فرمودند
و از روی خشنودی باطن اقدس او را رخصت سفر جاندار دادند و بمقتضای باس فرا خور خرم و خوشحال
گردانیدند سر کار خاصه مدار الملک سلطنت برانست ترجمه محمد گان خواجه محمد خان شیبانی را استقبال
کرده اقصای ممالک محروسه بدرقه نمودند از ممالک محروسه بشتاب کذرا خود ترجمان محمد خان و حاجی خان سلطان
از صدور دیگر مراجعت نمودند دریکی از روز ها پیراهن زبان طعن بکشوده و خانی محمد خان شیبانی را که

ارکان دولت وخود مذکر رفع پراخان هم کلا نیست ، دارم که بندگان حضرت خود بدولت متوجه نشوند
صحبت کرفتن آن خیال است چون ارکان دولت چنین مصلحت دیدند بنده زیاده بران دم از نفی کرد نخواهم
عرض نمود که محمد قاسم خان ومهدی قاسم خان رخصت یافته بجانب ملتان ولاهور متوجه اند کی تواند
بود که بنده هم در ملازمت غازیم بطریق قراولی پیشتر رود و عریضی که ظهور یابد روز بروز عرضه داشت
نماید وزیاده العرض بنده دولتخواه در جرقبول یافت حکم شد که باتفاق امرای عظام متوجه پراخان شود
وتیز حکم شد که هزار کس کوچ نویسند از ملازمت رخصت یافته جهانیچ روز در نواحی رهتاس و رکنه هم توقف
نموده از کوچ اشر ظاهر نشد چون کیفیت را بخاطر دیم عرضه نگوده از جمله هزار کس کوچ یازده کس فرستادند
چون اکثری از کنه سواران در میان بود تا زانجا که خیالات سپاه کریست مریک را اندیشه تیز بخاطر میرسید چون
آب ولای موضع باران نیز در میان بود چند روز در رفتن توقف شد و هردم والده ماجد و اسطه ساخته
صد هزار حکایت بعرض رسانیدند که امروز هر روز دو کروه کوچ کرده از ترس پیش نیرود و از دست ما
کار نمی اید جاگیر و علوفه او را تغیر باید داد و والده بسخن هردم علوفه بلاحظ خاطر و حق خدمت پدر عالم
منظور نداشته مرخص میکنند بعرض رسانیدند جا که بحضرت واضح است فرزند عزیز محمد کنیه بسخن مردم را
تاب نیاورده باین دولت خواه نوشت کرای اوده بخان مردم ما را ملاکی کرده نصیب نشده باشد
همان خواهشند بهرحال تعجیل متوجه رفع پراخان شوید این دولتخواه را نست که غرض چیست توکل بجناب
الهی و تکیه بدولت بادشاهی کرده متوجه پراخان شد اکنون که رفع پراخان بدولت آن حضرت ساخته شد
از ملازمان وسلطانیان زاکر تراوده بودند بقتل رسانیده واقربای او بتمام و تسخیر کرده بیکاه آورده
عیاذا بالله اکر جهات برعکس میشد معلوم بود که کار بکجا میرسید و حقیقت آن هم را پراخان خود نیز بعرض
رسانیده باشد و بعد از رفع پراخان مریک اوده دولتخواهان که دران معارکی نموده خدمت مریک معلوم آن
حضرت شده و چندان عنایت و التفات بادشاهی سرافراز یافتند موجب دولتخواهان که در جنگ بودند
یک کس را پرسیده نشد که جان محمد سلطان بسوی راکه در بهروز قلعه جلندر بود و سفارش نموده خطاب خانی
کرفته و بجاگیر و بهره و چند تره و خود سرانیازی یافته بنیه قوت و عمده سرافراز شده بود از عنایت

دولتخواه و فرزند یوسف محمد که در چنین معرکه کمال مشیرزاده رشید مهربانی کرده اند آن بود که سوز اول جنگ
کردند کنام انکه را در فرمان نویسند دعا پنانا این دولتخواه از بیگه چشم داشت مادری ارادت نیکند خدا
روا دارد که این دولتخواه بر دولتخواهی آن حضرت جان برکف دست فرزندانه و از ره سالخوردگی راه داشته
در برابر پرامخان و ده هیبت از قرباق او و ملازمان و سلطانان او در آمده تشیرزندو هیچ یک از امرای عظام
از پرکنه خود کبوک نیاینده و مردم که همراه بودند آن نوع حرکات کنند که کار یک را پرامخان عرض کرده باشد
این چنین سلوک باین بر غلام کنند و جاقو قورچیان پرام خان کجا سوی ملازمت حضرت کماشته بود بدولت
خطاب یافته و کورو پسر کور علوفه بیابند و یوسف محمد خان در برابر پرامخان و بیت خان و سلطان اورده
تشیرزاده اند آن حضرت خطاب خانی عنایت کردند خادیم علوفه او را یک کرده پروانه برادرزاده او را
هم تن تنومند و بنده را که بخطاب خان اعظمی سرافراز ساخته اند یک کرور جلدوی عنایت کردند خادیم ازان
جمله جل یک فیروزپور دیوندعالیها مرحوم این دولتخواه عزیت با برادران و فرزندان امیدواری خدمت
میکنند و اقبال بدولت آن حضرت هر یک بخطاب خانی و سلطانی سرافراز شده اند چون علم و نقاره و طوغ
توغ پرامخان را باین کمینه عنایت فرمودند بعد از فتح پرامخان جاه و اقبال و حشمت و اسباب حشمت
عنایت کرده مرتبه او ندا امیدوار است که منصب او نیز تعلق باین کمینه داشته باشد نهضت موکب اقبال
شاهنشاهی از نصرو و بخاب بدارالملک اکبرآباد و ظل اقبال بدهلی انداختن و از انجا راه دریا بستوقف نزول اجلال فرمودند
چون حضرت شاهنشاهی به نیروی بخت بلند از فروغ رای عالمک آرای یک پرده از روی کار برداشته
انتظام مهمات کلی و مالی پیش نهاد همت والای خود ساخته که تا اندیشان تیره خاطر را دکان برهم زده
آمد بر یک بخرمنده و سرانگنده بگوشه خفتند تائیدات آسمانی خاطر مقدس ازین مهمات فارغ شده بدولت اقبال
خان موکب عالی بدارالخلافه اکبرآباد منصف فرمودند که در امر اسم معدلت توجه افزوده و مهمات
خاطر اوقاتی تازه بخشیده باید و قوانین چند قرار داده شود که دستور العمل خانان عالی و آینده تواند شد
چون رایات اقبال بدهلی نزول اجلال فرمود حکم اشرف بنفاذ پیوست که اردوی معلی را از راه راست
بست لعلی پروان سازند و موکب جلال بعزیمت بخارستوجه گلزار فیروزه شده چون حصار فیروزه مستقر

رایات فیروزی مآثر گشت چابک دوان عرصهٔ شکار بموجب اقدس صادر شد مذکر درین نواحی چیتهای بسیار است که
بزبان هندی چیته گویند و طریق صید کردن آن جانور درنده بهترین فنون شکار است بنابران خیز اقدس که
شکارین هوای بستان صوری و معنوی است متوجه تماشای این بساط شاهد گردید که کیتی مطلع انوار شاهکار باطن
بترتیب این کار شرف اصدار یافت فرمان برآن خدمت در اندک فرصتی آلات و ادوات آن مهیا
ساختند گوی چند که آنرا بزبان هندوی کویند بطرز خاص کنند و چند قلاده چیته آنجا شکار کرده بوکب
اقبال بجانب دهلی منصرف ساختند اگرچه در سرکار اعلی پیش ازین چیته بسیار جمع آمده بود اما اکثر چیته را بحضور
اقدس صید فرموده اند درین مرتبه بود و روز پانزدهم آذر ماه الهی موافق شنبه چهارم ربیع الاول نهصد شصت
و شش هجری دارالملک دهلی مستقر رایات دولت گشت واردوی بزرگ پیشتر بآن ساحت دلکشای نزول
سعادت فرموده سرمایهٔ آسایش جهانیان شده بود از سوانحی که درینولا بظهور پیوست فرستادن جمعی است
بسرکردگی ابوالفتح برادرزاده منعم خان بصوب کابل و شرح آن برسم اجمالی آنست که درین هنگام که بمقتضای زمان
شاهنشاهی منعم خان متوجه پایهٔ سریر اعلی شد کابل را بقی خان بسر خود سپرده و در انجای خود نصب کرده و در تقویت
و تشیید مهمات او جهد وافر بکار داشت که مساعد و معاون او بوده مهمات آن حدود انتظام بذیرد
کوتاه نظری طرفین و دخل مغرضی جانبین ناسازگاری پدید آورد درینولا که موکب عالی بدهلی نزول اجلال فرموده بود عرضه
داشت غنی خان واقعات او مشعون بر قصد درویش محمد خواجه دوست و خواجگی محمد حسین برادر محمد قاسم خان
و جمعی کثیر را بسرکردگی ابوالفتح برادرزاده منعم خان بکابل روان ساخته اند فرستاده رقمه روزی چند در حدود
و موافقت کابیاب امن و امان شده اند الفصه حضرت شاهنشاهی چند روزی در خطهٔ دلکشای دهلی خاطر عدل
فرموده روز آذر نهم دی ماه الهی موافق روز جمعه دوم ربیع الثانی تعیم عزیمت بدارالخلافه اکبرآباد نمودند و از
راه جمنا بکشتی سوار دولت شده توجه فرمودند اعیان سلطنت و ارکان دولت بعد از کسب زمین بوسها
و نذور بها سامان و آرایش داده متوجه گشتند و اردوی بزرگ از راه خشکی متوجه آن سمت گشت و روز
دوازدهم دی ماه الهی موافق شنبه دوازدهم ربیع الثانی در دارالخلافه اکبرآباد رایات جلال

بدرگاه گیتی پناه آمده از رضای
بنابرین بظهور پیوسته بنابرآن
منعم خان را بحضور
و بجهت کوتکی خان

این بحری برسم اجمالی آنست که میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم در عنوان این دولت ابد قرین بی راه
رفته تخم ادبار خود کاشتند اگرچه ایشان را در محاربات اوزبکیه چند مرتبه غلبه بدوی داد که باعث مزید
غرور ایشان شد از انجمله بدست افتادن سرعباس سلطان که پیوسته از حصار از جانب ترخان حاکم بلخ
که عم او بود آمده تاخت نمودی تا آنکه پیش ازین سانحه که شرح داده امد لشکر بر سر حصار برده قلعه
بیرونی را متصرف شدند و ترخان را در کمین محصن شده روز کار تحمل میکذرانید که از اطراف و جوانب
طلب داشته بودی بر دو میرزایان امدن کوک را قریب دانسته از حصار مراجعت نموده به بدخشان
آمدند و در سال پنجم آنچه موافق نهصد و شصت و هفت قمری میرزایان لشکری از نوکر و ایلغار فراهم
اورده متوجه بلخ شدند کارکنان دولت چنین لشکر را حریف نتوانستند که رفتن بر سر بلخ از صواب پرونست
چه لشکر بلخ از بدخشان زیاده و سردارایشان پیش از سرداران ما جاندران کارشناس لشکر اندک با لشکر
بسیار در صورتی تجویز کرده اند که سردار در لشکر کم بسیار باشد و سرکاه در بدخشان از او کس پیش نیست
یکی میرزا سلیمان و دیگری میرزا ابراهیم و در لشکر غنیم پیر محمد خان و چندین سلاطین نژادان دیگر مناسب
نیست که یورش این لشکر شود هر چند حسابدانان سخنان موجه گفتند چون مدهوش باده بندار بودند بکوش
هوش در نرفت بلکه مزید رعونت گشته در رفتن اهتمام پیشتر کردند حقیقت معاد آنست که کار روزان
ابداع میخواست که سزای اعمال ناشایسته اینها که بنسبت حضرت شاهنشاهی بظهور آورده بودند بدستور
انگیزد دست تعدی گشته بدست خود خود را در کوه هلاکت انداختند چون خبر عزیمت میرزایان به پیر محمد خان
در ساعت هم کس بطلب کومک خود روان کرد دوم ایلچی معاودان پیش میرزایان فرستاده دم مصالحت زد و
ساخت که خلعتی و اسپک را پیر محمد خان بمیرزایان گذارد و میرزایان میبایست یک برادر خود را که از
فرستادند که اگر خلعتی و اسپک پیر محمد خان بدهد و اساس صلح بر اصل خود قطع خصومت نموده آید و خود جهان
از ولایت بدخشان برآمدند قرار داده اند که بر سر بلخ رفتن بیهوده است صاحب غنیمت یکی از ما ایلچی فرستاده
دیگر اخطر یاتی بلخ را که با لاحقیه مکاتب فراسانت رفته بخود همراه ساخته بدست خود دهد آوریم یا خود
بلخ با سانی صورت خواهد گرفت و اگر چنین نشود پیر محمد خان قلعه را محفوظ داشته لشکر را از اطراف فرستاده

و انتظار کومک اوزبکیه

لشکر

آورد و آخر باین نیت دامنه کوه کرفته پیش رفت پس کذاشته و سوی چپین نظام خراسان رویه راه رفته
ایاق مخالفین آن حدود را بدست آورده اند زین اثنا خبر رسید که میرزا یک کشته شد و پیر محمد خان
لشکر جز اسم آورده اما ده بزرداست و شرح این قضیه آنست که میرزا یان خراسان رویه قرب پچول زرد کی که میان
چار بیک موسوم است از جرکا زبان کذشته پیش رفته بودند و هنوز غریت پیشتر داشتند که خبر رسید که میرزا
یک از منزل پیر محمد خان لهم سازی کوته کرده برامده بود که با خبار آمدن پیر محمد خان خبر شنیده کردن ایستاده
کرده جز بوئی داده کرد ولایت خود میدانده باشیم و یکی مقصود پیر محمد خان از طرف مصالح روزکذار اندی جمعیت
خود فراهم آورده بود و اکنون کوتل رسید چنین پرانده رفته سر راه میرزا یان کرفتند چون میرزا یان این خبر
می شنوند کلکش در میان نمی اید مردم کار دیده میکویند که عقاب آنست که آریب شده بالغار بر باط میرود و
دار کرده و آیم او زیک عقب نمیماند اکر جنگ شود هم خوبست و روز بروز فتن مناسب نمی نماید میرزا یان قبول
این عذا کرده روز برو آمده اند او زیک باستعداد تمام کنار جبه کاه زان کرده ایستاده بود
آمده پیش خود زا خندقها بریده دیوار کرده به بندوبچی و تیر انداز پستکام کرده آماده جنگ میشوند میرزا یان
بسرعت کوچ راست کرده فاصل ازین پستکام میرزا سلیمان از پایان رویه این آب و میرزا ابراهیم
از بالا رویه نزدیک بسرچشمه میرسند میرزا سلیمان بغنیم نرسیده کاری نمی سازد و چون جای کار نمیداند
زنبکیر دوده احتیاط نمیکند که پیش ولایت خراسان و آن حدود رفتن باین نمط جز کرفتاری چه نتیجه دهد باز کشته
باهتمام تمام از جرنا پیش برآمده از ارقه غنیم کذشته بجانب دشت چولی که بدخشان رویه است روانه میشوند
و روز دیکر سوار خان میشوند و میرزا ابراهیم نزدیک بجبه رسیده می آزماید کار نمی تواند کرفت می ایستد
و نیمه شب سوار خان میشوند و میرزا ابراهیم از دوم خان میشوند محمد علی قتالی تا خته میرسد که چه وقت ایستادن است پدر شما از
رفت میرزا از دوم خود فهمیده که اکنون مصلحت چیست جمعی از بهادران میکوید که برامدن بس دشواریست
کفت که همین جا چیک کنیم تا هوا روشن شود محمد علی در شتی میکند و میکوید که مقرر سیاهیان است که در تاریکی از
غنیم بقدمکان جدا نمی شوند دیکر بدست آمدن او خوارست برای چنین تقریب میرزا را در هلاکت می اندازید
بعد از سخت و کوی بسیار میرزا را از انجا برآورده راه راست می نمایند و در ولایت غنیم می افتند مردم را اندوخته بعد امیدوار

ساقه ۵

سر و ریش تراشیده با معدودی راه پیش میگیرد و گشاید باین طرز تواند بدرفت چون قدری راه میروند
اسپان از راه میمانند پیاده شده دو روز دیگر قطع مسافت مینمایند و بازیابی بهم رسانده بوضعی میرسند
که فکر خوردنی میکنند درین اثنا برادر کل کاغذ میرزا الغ بیگ را شناسنده با تحائف و هدایا مقید ساخته پیش پیلخان
می برد و بعد دو روز مقید میدارد و بعد از انکه خلاص میسازد جنابت مآب را نظر بمناسبت طبیعت پیش میرزا ابراهیم
فرستاده پیر محمد خان مقرر میشود در کشتن استیلا مینماید تاریخ این قضیه را گشت یافته اند کوراکی نام جلادی بود و میرزا
سلیمان کوتل امید بدر تاریخ یافته بود و پشت ازین قضیه بدوروز میرزا ابراهیم قصیده گفته بود که مطلعش
اینست ؎ رفتم بجای حسرت چون لاله داغ بر دل ۔ آرم بحشر پیش داغ دل سراپا ۔ و از غرایب اتفاقات
ازین سفر میرزا ابراهیم بواسطه خوابی که دیده بود پیوسته متوحد گزندی بود و در امید و بیم می بود و صورت این
واقعه آنست که میرزا ابراهیم میگفت که شبی بملازمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی رسیده بودم من
منظور امطالعه کردم درحیرت شده مستغرق آن فرایزدی شدم گاهی آندوی آن صورت بنظر میرسید
شبی درعالم مثال که تابع عالم خیال است دیدم خود را بآن صورت یافته تفکر میکنم چون دست بردی
و محاسن خود می بردم همه را پوسیده می یافتم که از هم میریخت تا که در اندک فرصتی همه محاسن و ابرو و مژه
میریخت درین غم بیدار شدم و اندوه آن از خاطر نمیرود و همانا گزندی بمن خواهد رسید و میرزا سلیمان
از ان جرامی کنده برآمده خوش و بیابان خود متوجه بدخشان میشود و بیانه اختتام مزارجات یا معدودی
اتفاق دو سه تردد های نمایان میکنند و در شجاعت در دیگ کشته می تازد جانکه سی و دو مرتبه بمیرزا راه گرفته
اندوخته تاخته بگات خود راجعت است و چون به بدخشان رسید خبر مصیبت میرزا شنیده و ابواب اندوه
بر روی روزگار او کشوده کشت علی الخصوص حزم پیکر که دختر سلطان ویس قپچاق و طاهر بیگ اتکه تمام آورده
اتفاق داده بجاهای کبود پوشیده و تا بود بآن لباس گذرانیده و یکی از فضلای این رباعی گفته بود ؎

ای لعل بدخشان ز بدخشان رفتی ۔ از سایه خورشید درخشان رفتی ۔ [illegible] چو خاتم سلیمان بودی
افسوس که از دست سلیمان رفتی ۔ آری مرگ قدر صاحب زمان نشناسد و از پادشاه ناکرده نمی چنین میگوید
شود و راچنین بود نه پیش ایدین اولین زلات که پیش آمده اند گوش بمن دهد که در مواضع قطع اعتبار میرزا

۶۴

نخستین نیت که از نقوش ظاهر سپهر باطن ملی را دریابد چون سینه کردی را که بزبده خدمت دارد دیده و عقیدت بنظر
اقدس می‌رساند و بندگی نسب ظاهری نمیطلبد چه سنی می‌شود بفنون مراسم خدمتگاری امتیاز بخشیده پایه
اعتبار بلندی سازند و بدوام حضور مشرف گردانیده مطالب مستبهرانه اجابل میفرماید چه نیت قوای
شناسائی آنست که بجاه مزوری لباس راستان پوشیده در صف خاصان در آید و بتیه رائی او در ارکان
سلطنت قصور و فتور راه و بریخیه مهمت که دانند چنان طور کردم کار دانان بایستی است که از هر کس خوانند
تکلف بر اندازد کردنها و عقل بادر کار هوش او ریخته مست کرده تا آنجا تنگ حوصله از مستی مرجاز نکنونات
خاطر خود را در پرده اندازد مردان باده بجرعه کردند مردما و چون اندیشه خانی باشد چنین باده
ها دون بفتوی دانش اندوزان دور بین محض شراب و چنین عقل مزور را از بای انداخته چیزا و کرفتم
دین جهان آرای است چنان طرز دیدن و آئین این شناسائی جهان آرا آنست که چون میخواهد مدارج
احوال و اخلاق بکیرد اقدام باده و دنیای مردانکن سرشار داده و او را بوادی دنیای مستعار می‌سپارد
و بدیده عبرت مطالعه صحایف احوال او می‌نماید که تا نظران که نظرشان بر مقصود بیفتاده در کوی آبادی
سر کردان نشده و اندر زبان طعن دراز می‌سازند کنای تجربه چندین اعتبار داد این برای چیست و انهاک
شناسائی مراتب تکمیل اندین معنی را مرآت احوال دانسته تا کران این عیار کرفتن باندازه انکه میزند شرف
الدین حسین داکه غریب صوری از اشراف کبار بود آن حضرت بنظر ترقی بخشی دیده بلند مرتبه ساخته بودند
تا اعتقاد سلطنت کرده از انجاکه فرط تقرب و اعتبار میرزا شاهرخ علیان بود بعضی از اولیای دولت قاهره
کانظرشان جز بر علو مراتب ظاهر نیفتاد از درون و بیرون صلاح دانسته عفت قباب دولت پرده نشین
حضرت قدسیه سلطنت بخشی بانو بیکم دا کمشیره قدسیه حضرت شاهنشاهی بود آنچه بزرکان در
جلد ازدواج میرزا درآورند و باین نسبت علیا پایه اعتبار میرزا زیاده از اقدار داشته و ندمان
نزدیکی او با رخصت سرکار ناکزیر همکور و آن حدود و کنجایش دشت [illegible] و فرمودند و از قایمی
درین سال سمت ظهور یافت میرزا اقرد بهادر خان است که برادر میرزا جدید بکر کاشغر و برتسخیر کشمیر چون [illegible]
معدلت کستری و قانون کشور کشائی بر حمیت عادم که هر کاه والی ملکی و حاکم تاجکی بیش و عشرت خود

مشتمل گردد و بکام روائی نفس و هوا و قت کرای معروف ساز و برعیت پروری و غمخواری ستم رسیدگان
و براندا ختن بد پیشگان پرداز و ضرور نباشد که ایزد توانا قدرت تصرف داده کارفرمای جهان و جهانیان
گردانیده است لازم است که بحکمت پاس داری ایزدی در استیصال ان متسلط متغلب کوشیده سکنان آن
مرز و بوم را بداد و دهش خود پرور سپارد و آنرا دیباچه عبادات گزیده مقصود نماید بنابرین معتقد حق
اساس درین سال فرخنده بجون شور و نخیب کشمیریان شور انگیز آشوب پیشه و پیدا دی غازیخان حاکم کشمیر
بسامع اقبال رسید حکم معلی شرف نفاذ یافت که بسرکردگی میرزا قرابها در خویش میرزا حیدر که عارف آن
حدود است لشکری آراسته متوجه تسخیر کشمیر گردد و جمع کثیر بکمک او نامزد شدند درین ایام غازیخان بسرکاجی
چک فرمان روای کشمیر بود که بعد از پدر ریاست کشمیر باو رسید و تحقیق آنست که بسر حسن چک برادر کاجی
چک است چون پایه حسن چک پست شد کاجی چک از طغیان آرزو فرط هوا و هوس یا از جهت انتظام
دنیا زن عاقله او را بعقد خود درآورد بعد از دو سه ماه از انعقاد غازیخان متولد شد الفقه در اهل
چون کاردان و کارطلب نبود بعد از مکث طویل متوجه این خدمت شده در شدت گرما بجوری رسید
و نصرت خان و فتح چک برادر زاده دولت چک و لوهرا انکری و نخی رینا برادر عیدی رینا و یوسف
چک بسرکردگی یکدیگر بجانب او مامور شدند و چون حال این لشکر را منتظم ندیدند نصرت خان
و فتح چک و لوهرا انکری بصوب کشمیر گریختند و به ملاحظت آمدن کمک در موضع لالی کوهرزا یک بهر
توقف افتاد و چون سران این لشکر کهنه عمله بودند دیر تر رسیدند و در امدن بکشمیر ازین قسم نسبت
که باین اهستگی و کران پای میسر شود و چه مسلک آن ملک ازان قبیل است که اگر چند روز پیشتر از
امدن آمدن بکنه والی انجا واقف شده تنگهای راه بگیرد و اگر چه لشکری از هزاران رسم آراسته باشد گرفتار
تنگهای خواهد بود غازیخان که آمدن لشکر شنید و چند ماه بر این گذشت آن طرق و مضایق را استحکام داد
که مرغ بیپر بر ان مقصود جا نتواند پرید و سرانگریوهای مستحکم پیشتر فرستاد و میرزا قرابها در نزدیک
سایور رسیده از مقابله و مقاتله چند روز پشت باز گشت تنها استیلا و استحکام کشمیریان این کار کرد
و هم تب لرزه و آمدن باران و نارسیدن کمک عمده اسباب این گشت چند روز گشت چک غریب

پیوست از یک طرف بند و چیان و از دیگر طرف تیراندازان دست بردی نمودند و مردم با وفا شاهی اگرچه کم بودند
بنا بخود تائید آسمانی پیشی کرده ۱۰۰ و مردانگی داده ندکه جک بهادر نام رستم دلی از پنجاب تره دای نمایان کرکار
نامه دلاوری تواند بود بتقدیم رسانید آخر جون امری مقدور نبود و کار فرمایان کارکاه اقبال فتح این ملک لکشا
موقوف بزمان دیگر داشته بودند که شهنشاه جهان پرور پرده از جمالی عالم آرای خود برداشته انتظام مهمات را
بی حرکت ارباب نهضت و عناد نمایند درین هنگام اسباب فتح و فیروزی جانجه باید فراهم نیامد قرا بهادر لوازم اهتمام
بجای آورده از روی اضطرار بقلعه دانه نزدیک واجوری درآمد و کوجک بهادر راتیر کار رسید اورا زخمی کرفته
پیش غازیخان برد چون رستمی او شاه کشیریان شده بود غازیخان اورا بسیاست کرانیده بامطلب
علاج سپرد و علاج سودمند نیامده معالج را مدتی پیش کرفت و روز دیکر قرا بهادر از انجا برامده بنوشهر
رسیده و درین ایام دولت افزای حضرت شاهنشاهی بمقتضای صلاح وقت بدارالخلافه اکبره و رلباس آکاهی
توجهی از شغل سلطنت مشغول سپاه را بجلابل نهم آبی بود تمکن روز بروز تازه اقبالی و میامن دولت بظهوری آمد
که بهر طرف کشایش ملک میشد و فیروزی فتوحات میرسید و از اطراف و جوانب ارباب اخلاص فوج فوج بهم
می رسیدند دولت و رائ فزایش و بخت در آرایش و عقل کاردور بینی و فهم در عقیدت کزینی اشتغال
اشال این امور کرفتا بهادر را چنان روی نمایند و دران بوم مقدس چه پایه داشته باشد و دران حریم معلی
چه غبار کدورت انکیزد و از سوانح آنست که خبر درکذشتن پراغان بسامع اقبال رسید چون ذات مقدس
منبع فتوت و فردی است با وجود آن سرکذشتها کز اندکی از بسیار کذارش یافت از ظهور این سانحه
عبرت بخش آصف فرهود و امیدوارم که این واقعه یاداش اعمال کذشته او شد و باعث نجات باطن او کردد
اندیشهای تباه بود تا یاد خدا باجابت پیوست یا اکر آن نیک مرد را اهلیت ایزدی از بارکاه جلال خلاص
ساخت و الحق پراغان در اصل نیک ذات و خجسته صفات بود و دو واسطه بد مصاحبی کد بدترین آفات آدمی
زادست اول صفات او بنظرش افتاد و از فرونی خوش آمدی اخیر که نظر بر نیکیها و هنرهای خود دارد
در پیشکاه خاطر او بازار خوش آمدکیان کرم کرده و هر خوش آمدی کا با و علاقه آنرا پایان و اتمام اندیشید تو
پرست خود کامی شود و لهذا پراغان از جون این روز پیش آمد حسن معنوی خدیو زمان کرد بیرو اصغر شن و عدم اشتغال کاه

کلی بود بوشیده ماند از جمله وجوی عیب دیگران بطالع عیوب نفسانی خود نپرداخت و از خوشامد گویان
خانه او آن قدر خراب نشد که از همراهان صحابه ناقص گردد دوستان کوته عقل او بوند باری بعد از زوال
سخن جوان در اصل از کرده بهمراهت بندان بخت بیدار بود بطاوزی دولتمندی کارش در بنی و اطمینان سپری نشد و
همین زندگانی او را بشیمانی حاصل گشت و بسعادت ملازمت بدولت بخشش و نجاتش استعداد یافت و بادشاه
جهان از دور اخی و خشنود گشت و باعرض و ناموس و اهل و عیال و اسباب و اموال متوجه زیارت اماکن شریفه شد
و چون شهر پتن که نخستین شهر گجرات و پیش لذین بنده الموسوم بود رسید چند روز در ان ساحت دلکشا بعزم
اسایش محل اقامت کشاد و در ان ایام حکومت شهر بوسی خان فولادی بطرز استقلال تعلق داشت از طوایف افغانان
بر سر او فراهم آمده شورانگیزی آن دیار بود و ندا از بخت مبارکش نوعانی که پدر او در جنگ ماچواره بسرکردگی پرانجان
بقتل رسیده بود آن دیوانه افغان را در ان وقت اتفاقی بخاطر رسید و قصد پرانجان کرد و تیوزن کشیری
سلیمان بر شیر خان با دختری که از و بود ... درین قافله همراه پرانجان غربت سفر جاز داشت و قرار یافته
بود که پرانجان آن دختر را به پسر خود بگیرد و ازین ره کدورت افغانان ... رش داشتند پرانجان درین ایام
که در پتن بار اقامت کشوده بود سوار دیسر لباس تجمل و مناسب آن شهر صرف روزی بسیل کوتاهی برزگ که بیرکا
دلکش آن شهرت و نیشنی در میان دارد که بکشتی انجا میرود ندرفته بود در هنگامی که از کشتی برآمده سوار میشد
آن جاهل ناحق اساس باسی بجل افغان بی دولت بقصد پرانجان بر کنار کولاب آمد و چنان نمود که مگر بدین آمده
پرانجان آن جاهل را طلبیده چون آن بی سعادت پیش رفت بی محابا خنجر از میان برآورده آن جان برپشت پرانجان
زد که از سینه اش برامد و بی دولتی دیگر شمشیر بر سر انداخت کار را تمام ساخت درین حال کله الله اکبر
بر دو بان آن حادثه خبر رسید ازین عالم درگذشت و بسعادت شهادت گرایید و آرزوی آن می بود و بدعای
خیری میخواست و از اهل الله استدعای نمود فایز شد روزی درین ایام حکومت او یکی از سادات ساداتی در
مجلس او بنشست گفت بود که به نیت شهادت تو اب فاتحه بخوانیم پرانجان تبسم کرده گفت میدانم چرا اصرار است
و چه غرض است شهادت میخواهیم امانه باین زودی الغصه همراهان از وقوع این واقعه نابسند متحیر و متوحش
شدند که کدام بیگانه بیشتاخت و پرانجان در خاک و خون افتاده بود تا انکه جمعی از متعلقان و همراهان غالب خونین

او را برداشته حواشی مقبره شیخ حمام که از مشایخ وقت خود بود بگای سپردند و در اینجا دفن است و دوم من
ماه آلی موافق روز جمعه چهاردهم جمادی الاولی سنه دوشصت و هشت این قضیه روی داد و قاسم ارسلان
در تاریخ این واقعه گفت ؎ پیرام بطواف کعبه چون بست احرام ۰ در راه شد از نهاد تش کار تمام
در واقعه یا تقی پی تاریخش ۰ گفا که شهید شد محمد پیرام ۰ و بعد ازان بیگی حسین قلیخان خان جهان مشهد
مقدس مدفون گشت و دران حادثه غریب او با شان پنج و نی اعتدالان فرق دست تاراج بار دوی پیرامان
دراز کرده و در تطاول چیزی فرو نگذاشتند و از هول این حادثه آشوبی عظیم در مردم آن مرحوم مظلوم روی
داد و محمد امین دیوانه و بابای زنبور دو خواجه ملک عبدالرحیم را که خلف صدق پیرامخان است و دران
هنگام چهار سال بود با والده و بعضی خدمتکاران ازان حادثه گاه برکنار برده باحمدآباد روان شدند و چون
افغانان نمک دولت از دنبال شتافته و مصیبت زدگان تمام آن راه جنگ کنان باحمدآباد رسیدند
مدت بهار ماه در احمدآباد توقف نمودند محمد امین دیوانه و بعضی خدمتکاران بموجب صلاح وقت
عبدالرحیم را گرفته بدرگاه خلایق پناه روان شدند و پیش ازانکه بآستان بوس رسند جزحادثه پیرام
خان بعرض اقدس حضرت شاهنشاهی رسیده فرمان التفات بطلب عبدالرحیم از کمین اعزاز عز ورود یافته
بود در هنگام بی نوائی و ماتم زدگی و نی کسی در حدود جالور فرمان مرحمت شکاری نموده که امیدوار
آستین جاره گردد و حاصل منشور عاطفت انکه از روی امیدواری بدرگاه معلی بیاید که بتربیت شاهنشاهی
شرف اختصاص خواهد یافت و جدگار از حقیقت کیفیان چون بابا زنبور و یادگار حسین آن نونهاد و اقارب او
در اواسط سال ششم الهی موافق اوایل سنه دوشصت و نه در دارالخلافه اکبرآباد بنظر کیمیا اثر آن حضرت آمده
بزمین بوس والا سربلند ساختند و حضرت شاهنشاهی آن طفل روشن پیشانی را که انوار نجابت و حقیقت از سطور
ناصیه او پیدا بود با هجوم بدگویان و بداندیشان بحض عاطفت ذاتی در سایه تربیت خود پرورش گرفته
و باندک فرصتی بخطاب میرزا خانی اختصاص بخشیدند و روز بروز از آداب ادب و رزمی و بزمی و هنرهای
دلخواست او بظهور آمدن گرفت و بتدریج و ترتیب بمدارج عالی رسیده و بپایه اسپهبدی خان خانانی اختصاص یافت
چنانچه در محل خود مذکور خواهد شد و در آواخر این سال دولتخانه از حضرت انجم عظمت بقاب ماسم انکه کوکبان اعلیحضرت

و عبادتی که بر ذمت گرامی خانواده سلطنت لازم است و شکری که در زمان دولت ایشان دادگر جهان بر عموم رعیت
گسترده و در اندیشه آسودگی رعایا بوده همگی همت خسروانی را صرف ترفیه حال زیردستان و تنگ دستان سازند
و بارگران سایستمکاران و فتنه سازان از سر این سوختگان بردارند و لا تبدیر اثاث لایقه تعین فرمایند در
کتاب تاریخ اندیش نمودن و اگر چنین کرده دیده بهم بسته اند از اختلف راهی تعارف کنید که بیزوی خود و زمین
مقرر داشتن و باین طریق از احوال خورد و بزرگ جهانیان دانستن و ثانیا نظر تفرس را که خدوخ آلهی دارد
بکار بردن و در لطف و قهر ملاحظه دولت فرمودن و ثالثا بر روشی که خرد والای ایشان فرماید بیزوی نظر و
پس دو حوصله فراخ بحمل آوردن و ارباب استعداد را کما ینبغی عذب اخلاص بهره مند ساخته قوت و قدرت
دادن و پایه اعتبار شان افزودن و با سیاستی اعتبار خو کردن و از انعام بزرگی چشم خوردی ندیدن و با کرده
های اخلاص از خور عالمیان هر کدام پیش آمدن و ارباب فتنه و فساد را که سر از شوب برداشته بمقتضای هوا
و هوس خود افساد را اصلاح پرداختند بعد از نصیحت تادیب مناسب وقت فرمودن و زمان دوران والا چنانچه این
بچیه عالم اساس در مهوری انکای خود صروف دارند همان طور در ولایات دیگر همت معدلت بر و کار فرمایند
تسخیر ملک و جهان کشائی را بر این بساط آکای ساس خهند تا روز بروز از تتابع این ملکت جهان آرا در عمر
و دولت و نشاط و فراغی مملکت افزونی پدید آید و چون این صفات جهان آرای در ذات مقدس حضرت
خانخانهای خلوی است کسی در این ایام سعادت انوار که صحت مزاج روی داده و در ابتهاج بر عالمیان گشوده
قدری روی توجه باختظام کار کاه سلطنت آورند و بداد و دین عالم تیره را روشنی بخشیدن گرفته و چون حقیقت
ستم رسیدگان ممالک محروسه بپیشگاه کریمانه باز نهاد رکه حقیقت احوال او بعلی پیشه گذارش یافت بعرض مقدس رسید
معدلت شعاران حقیقی آن شد که لشکری را راسته بر سر آن بدست قی نشناس فرستاده و خاطر خلایق
آن دیار را کرده و ایج بدایع آلهی اندازه سیب حوادث روزگار استقلاص نموده و بدیده بصیرتان اشغال سلطنت
بر لیح مطلع انظار یافت که لشکری کردن از رای ارادت کیش شجاعت پیشه باین خدمت علیا کرامت بهند
و چون ایشان که فرصتی بمقتضای اندیشه صواب اساس کار پرداز دولت سلطنت شعار انجام لشکر اجتماعی نمودند در اواخر
سال نهم کمی بادی بهند و شصت و شش بیرمحمد خان و عبدالله خان و قیاخان بکلک و شاه محمد خان قندهاری و عاقل

والا قدره

بود و بتحقیق پیوست بترتیب صفوف بزد و ترتین افواج و غایر نظر لایق قرار یافت اوم خان و پیر محمد خان بهادر
آرای قول شدند بر اطراف بردانکی عبد الله خان و جمی دیگر آراسته شد جوانغار بشهامت قیا خان کمک
و دیگر بهادران کار کرده رونق گرفت برا ول ایشاه محمد خان قندهاری و صادق خان استقبال پذیرفت
و این باز بهادر از چوزه ی ذاتی و پجوهری فطری بهمات ملکی و مالی پیر داخته و باده را که حکمت اساسیان
قدری معین و زمانی مشخص قرار داده بلاحظ ترتیب ترکیب لبقدی نسبته بمعنی طبایع و اعتدال تجویز نفرموده
آن مستغرق لذات بهیمی از اسباب زیر خفت ساخته و شب از روز و روز از شب نشناخته پوسته بامان اشتغال
نموده و بنغو و اسباب طرب که دانش پروران دوربین در مقام کمالات طبع و طلات تمیز کرده از فرط مشغولی
بکلفت و بار خلایق بهم ساز نکبت کب انتعاش طبیعت و انبساط حال توجه نموده اند این معنی مدبران را از مقاصد
عقلی باز نشیده موارد اوقات کرامی که بدل ندارد بآن کند اندی و بخوت مستی و بیخبری صرف نمودن
سعادتی را سرانجام میدادی غافل از اینکه [illegible] اند. درین مجلس خان کن پرده سازی که باید تجنه و شیشه باد کی
و چون مواکب اقبال در حوالی سارنگپور که قصبه سرای این بدست بود رسید آن زمان از خواب گران
بدهوشی قدری بیدار گشته با خمار آلودگی و سیه روئی از سارنگپور برامده پیشه کرده پیشتر تعزل کرده لشکر
فراهم آورده در مقام پیکار گشت قلب را بس تا سر و وجود خود ریزاندوده ساخت سلیم خان خانه خیل که حاکم آنجا
و جنیدی بود کار فرمای دست راست را باو مقرر کرده او آدم را سر راه دست چپ کرده بیدو تا خان خانه
خیل و صوفی را که دو تهور بدو ملتفت داشتند مراول کرده بیدو لشکر با از طرفین بمقابله و مسینه کرده آمده برابر
هم نشستند و پیوسته الاحران ملاحمان رزم آزموده از جانبین بیاد و لوازم تیر و جای می آورده مراسم
احتیاط بر ذمت جزو کاران لازم ساخته آداب مبارزت بتقدیم میرسانیدند هر زمان که [illegible]
کارشناس باهتمام یکی از طرفداران اخلاص مند که بغزونی قتل و فراوانی شجاعت امتیاز داشت باطراف لشکر
مخالف رفته راه آمد شد متاعان علی الخصوص نقل و غله که زبان عمده دستگاه [illegible]
بر لشکر مخالف تنگ ساختی روزی نوبت شاه محمد خان قندهاری و صادق خان و پیر محمد خان بمقابل و شاه قلی
و خواجه علی سلدوز و حسابی خان و محمد خواجه کف گیر بود و پاسی از شب گذشته بتجدید این کار بود و مدتها خلط کرده

او را از میان برداشتند خان زمان اراده مخالفان و خیم العاقبة را دانسته در سرانجام اسپ استقام قصد جونپور
شد و امرای آن حدود را از حقیقت کار آگاهی نبخشید و غیر از سکندر خان اوزبک جمیع امرای آن ناحیت
مثل بهادر خان و ابراهیم خان اوزبک و مجنون خان قاقشال و شاهم خان جلایر و میر علی اکبر و خوشحال خان
ککرو دیگر جاگیرداران اتحاد و فراهم آورد و جون غنیم بسیار زور بود و قریب پنجاه هزار سوار و پیاده
و یا نفدیل همراه داشت پیش رفتن و جنگ انداختن مصلحت وقت ندید مذافغانان تیر بخت فرصت
غنیمت دانسته با لشکری گران و استعداد تمام بر سر جونپور آمده بر کنار دریای کوهی که شهر بر ساحل آن واقع
شده منزل گرفتند و روز سیوم مدهوش باده غرور شده با فوجهای آراسته از آب گذشته
شیر خان و فتح خان و جمعی کثیر بجانب مسجد سلطان حسین شرقی روان شدند و بدست راست خود یعقوب خان
و فتو و سید سلیمان و سلیمان کرواره و جوهر خان و جمعی کثیر را معین ساخته بجانب راست خود روانه
نمودند و بعضی فرستادند و حسن خان بگلوتی را با آدم بسیار بسر فتحی نزد او باشان زیاده سر بدست چپ بجانب
محله شیخ بهلول نامزد کرده روانه ساختند خان زمان بتوزکی و پاسامیشی لشکر منصور پرداخته آماده
پیکار شد و با بینی ثابت و استخوان رزم آراسته کرد جوانان دل بر کف جان ناموس دوا از طرفین برآمده
برآمده چپقلشهای مردانه بجا آوردن گرفتند بهادران والاشکوه پیش استاده و بر سر حسن خان بگلوتی
رسیدند و او از صدمات تیر انداز ان موشگاف مار گیختن را بر خود پسندید درین اثنا شیر خان
با جمعی از دلیران جنگجوی در رسیده بنوعی مردانه نمود و این کرده نصرت یافته را برداشته تا
بکوچهای شهر در آورد و افغانان تیره رای از فتح نومید شده روی گردان متوجه طرف دیگر شدند کردین
میان خان زمان جمعی از بکهتان کارزار را پیش گرفته کار از دست شده را پیش برده از عقب
غنیم تیز دویده در آمد و هنگامه بطلان افغانان را پریشان ساخت و بتائید الهی که موید این دولت
ابد قرینست در اندک فرصتی فتحی بزرگ روی داد و غنایم فراوان و فیلان نامی بدست اولیای دولت
بر آمد مرکاه منصوبان دولت ارجمند کمیاک باطنی درست نیتی متوجه نیستند بعض اشقیا چنین اوقات
فیروزی مرتفع گردانند اندازه فتوحات اخلاص نهاد آن عقیدت گزین کرشمه سدکه تا بچه درجه خواهد بود

بخار نمودن موکب مقدس شاهنشاهی بولایت مالوه و نظم معدلت گستردن بران ساحت
شاه و رجوع بمستقر خلافت ایزد جهان آرا مرکاوقوایم دولتی را تایید آسمانی استقامت
داده بدولتخواهان او را بهر طریقی از پای در آورد نخستین کندم نمایان جوفروش را باعدای ظاهر
و باطن در انداخت تا قاعده آلائم فالائم مرعی گردد اول بی سعادتان صورت و معنی را پایمال
هلاکت ذلت ساخت آوارهٔ خراب آباد عدم کرد اند و ثانیاً ی دولتان معنوی گزرد و با بی بی در
لباس دولتیان اخلاص سند در آمده کار دشمنی سرانجام داده در بخارستان فنای خسران فرستاد عالم را
صفا بخشید و با جلوجوان ایزد جهان آرا چنین فتحی روزی کرد علیقلیخانرا سرمایه بدمستی افزود غافل
این فتح آسمانی را که هدیهٔ الهی بود بدرگاه معلی نفرستاد خاطر جهان کشای شاهنشاهی میخواست که
موکب عالی بدیار شرقیه نهضت فرماید تا مستی او بدیوانگی نکشد لیکن باصلاح احوال ادهم خان که
از فتح مالوه روی در فساد داشت امر دانسته یورش آن ممالک و انتظام آن دیار کرا رموا جب جلیله
بود بخاطر مقدس مصمم شد و حسن تدبیر پادشاهانه که در مبادی حال نظر برخواتیم کار میداشت
و نظر دوربین که در بدایت کثرت حسن خاتمت و نقش نهایت را می اندیشید اقتضای آن فرمود که
نخستین گیران عزیمت بست مالوه و حوالان باید داد تا کار آن تباه را ی از کار نگذرد و لختی دورین
اندیشهٔ صواب نمای بودند که صادق خان خود را بعتبهٔ دولت پناه رسانیده حقیقت کار آگاهی
بخشید آن عزم مسعود مصمم ترکشت و مستحفظان اشغال سلطنت بسرانجام این یورش اقبال مامور شدند
و خاطر جهان آرا ی بمقتضای عطوفت ذاتی باصلاح احوال ادهم خان توجه فرمود و تماشای آن ملک دلکشا
و انتظام مهمات آن حدود دل نشین آن بخت بلند دوربین گشت منعم خان خان و خواجه جهان
وجمعی را در دار الخلافه اگره گذاشته بی انکه با مرای کبار و اعیان خلافت خبر فرمایند با جمعی از خواص
بساط اقبال در ساعت سعادت اساس روز سروش سغدهم اردی بهشت ماه الهی موافق روز یکشنبه
یازدهم شعبان نهصد و شصت و شش قمری از نشیمن اجلال و تخت گاه خلافت بای اقبال در رکاب
کشور کشای نهاده این یورش دلکش را پیش نهاد همت علیا ساخته ند چون نزدیک بقلعهٔ رنتهور که

رای سرجن حاکم آنجا بود بطور موالب کیتی نورد اتفاق افتاد نظر جهانکشای بتسخیر آن نهاده اخته پیشتر نهضت
فرمودند رای سرجن قرب موکب نصرت قرین شتابنده پیشکشهای لایق محبوب مرام کار ارسال فرستاده
آداب بندگی بجای آورده چون ساحت حواشی قلعه کاکرون کرا از قلاع حصینه ملک مالوه است عمل در قرب
موکب عالی شد بطور پیوست کرباز بها در آنرا بیکی از معتمدان خود سپرده و عساکر اقبال بتوزدست
بتسخیر آن نگمارد اندوخان بعرض مقدس رسید کرادهم خان بقصد فتح آن دارد روزی که موکب سعادت
محیط آن قلعه شد و بهادران ملک کشای فرمان پذیرفته آن کمین متانت را حلقه شدند چون حاکم قلعه
دانست که رایات شاهنشاهی با قبال روزافزون ظلال جلال بر تسخیر آن انداخته از انجا که کار دان
و دوربین بود بدستیاری سعادت کلید قلعه را دست آویز سلامت حال خود ساخته بزمین بوس عالی
سربلند و دولت شد و بنوازش شاهنشاهی افتخار یافت و آن حضرت خالدین را بحراست آن حصن
حصین گذاشته در آخر بهمن روز متوجه پیش شدند و شب سرشب قطره فرموده جنگاه که هنگام گشایش
دلها و افزایش جانهاست بنواحی سارنگپور نزول اجلال فرمودند و چنین راه دور دراز با جمعی
نشیب و فراز بالشکر اقبال در شانزده روز قطع فرموده روز بهمن دوم خرداد ماهی الهی موافق
سه شنبه بیست و هفتم شعبان همین سال رایات اقبال ظلمت زدای سواد سارنگپور شد و در حوالی
انکه در همین روز ادهم خان بزیارت تسخیر قلعه کاکرون از سارنگپور برآمده دو پهر کروهی را قطع
کرده بود و از نهضت موکب شاهنشاهی اطلاعی نداشت هرچند ماهم انکه قاصدان تیز رو فرستاده
بودکه از نهضت اعلام ظفرارتسام شاهنشاهی خبردار ساخته اما وعدمات نتابیده کرا نمنداما انغار
آن حضرت آن جناب نبود که سرعان خیال هم تک آن توانند کشت تا قاصدان بایک رفتار رسید
ادهم خان فوج آراسته بخاطر جمع کاکرون زویه می آمد که ازدور گرد لشکر جهان تاب موکب عالی نمایان
شد با انکه معدودی از عیار کاقبال آنجناب در رکاب ظفر انتظام رسیده بودند اما در تمام آن
دشت و صحرا بمقتضای جنود ما لا تعلمون از لشکر عالم غیب و سواران ملک تقدس چندان جمعیت
بنوعی روداده بود که در نظر مکنان از اندازه و شمار بیرون می نمود و چندی از لشکر کرین ادهم خان که

چنان دست و پا گم کرده دید که سرا

بیش بستن ارمی اندر ماکاه بموکب والا نزدیک رسیده چون ایشان بجناب حضرت اعلی اختیار
خود در اظهار ارادت و عرض آداب بر زمین خاکی بوس نهاده ادهم خان که مردم خود را از راه
دور خسته حیران شده که یارب چندین اعزاز و اکرام ملازمان او کیست و درین تجمل تیز تر
اندکی قدری توقف شد و نظرش در شیشه جمال عالم افروز حضرت شاهنشاهی خیره گشته و خود را زده
سال مضطرب یافته از مرکب بر زمین ادب فرود آمد و روی بندگی بر خاک نیاز نهاده و بر کاب
قدس عالی سر عبودیت سود از انجا که آئین بنده نوازی و پرده پوشی مجبول عنصر اقدس است اورا بنوازشها
کرامی اختصاص بخشیده ساعتی همان جای بدولت و اقبال فرود آمدند تا ادهم او استعانت تمام یابد
و هم دیگر موالیان بساط اقدس که با او در شریک خدمت بودند سعادت زمین بوس دریابند و از انجا بر
خنگ اقبال سوار دولت شده روی توجه بسار کیپور آورده بودند و دران محل سرور منزل ادهم خان را
سعادت ورود اقدس غیرت بشتاق پیوسته ادهم خان بر بساط بندگی ایستاده باجناس نفایس و اطایف
جواهر قدسی در آورد و لیکن چون قدر تربیت و عنایت نشناخته باندازه حال بیرون نهاده بود
باطن آنرا که جام جهانی نمای الهی است باو نمی نگفت آین اخلاص آنست که در زمان غیبت صوری
خاطر معنوی را بیاد داده در اکرام و احترام صاحب خود اهتمام لازم شمارد و خواهش خود را
در رضای ولینعمت محو سازد من چه میگویم اخلاص کو مریست لابها بر سر نباشد و بر دل نسپارند
حسادلی کی رفت و طرز سوداگری چه شد در برابر چندین تربیت و عاطفت و کجا تمیز و تلبیس
در راستی آئین کدام معامله کذا رابست بر کرا از بته رائی نزد و خود بساط پاکبازان باخت مآیند
خاک ره بارگاه عرض و ناموس خود کرد چون ادهم خان تملقات سرایانه میکرد و خاطر نکته دان
مزاج نمیشد هر کاری که میکرد پسندیده باطن اقدس نمی آمد از انجمله بیاساعر
ساخته بود که آنحضرت چون از کوه راه رسیده باشند لباس تازه در پوشند و چون اندکی خبر یابی
بر رومی همه مقدس مصحفی از ملکه زاد نشسته بود بر بالین تلبیتی او پر توجه نمی افتاد و ادهم خان زین
حرکت اضطراب و اضطرار می طپید و از فرط بیتوابی بهر یک از منظوران بساط قرب توسل جسته

تصنع و تجمل مینمود آخر کار آن حضرت که معدن مروت و آزرم اند بر پریشانی حال او محزون و به نوازش
و دلجوئی او مشغول شده آزردگی خاطر شکستگی فرمودند
و چون در آن روز از پرتو کیان سراپرده عفت غیب مانده قرین مواکب اقدس نرسیده بودند
آن حضرت در آن شب بر بشت بام خانه با هم خان تکیه فرمودند و آن ذی سعادت بدولت دیدار
منتظر فرصتی بود که شاید آن قدسی نظر را نظری بر حرمخانه او افتد و آن مدبر امر معنی را
بهانه ساخته قصد نماید و خاطر مقدس حضرت که گلشن سرای معنی است از این خیال خالی
قطع فرموده بر بستر راحت استراحت ممتد فرمودند و آن خود پرور عفت سرشت را خبری که
راه نمی یافت حرم خانه شوم او بود و چون حراست و حمایت ایزدی همواره نگاهبان آن بلند
حضرت و معنی است آن برگشته بخت تیره رای قدرت و فرصت نیافت و دور باش سلطنت صوری
و معنوی در آن تنهائی محافظت فرمود روز دیگر نام آنکه محل قدسی را که عفت مانده بود آورده
بشرف حضور استسعاد یافت و جشنی بزرگانه ترتیب داد و هم خان بر همین آن گذرانی کار
دان از خواب غفلت بیدار شده و قدوم خدیو جهان را شرف روز کار دانسته در آداب بندگی و نیاز
ضیافت اتمام فرموده مجموع آنچه از سرکار بادشاهی در بدست آورده بود از مصاحت و مناطق با تمام جواهر
و یاقوت آن ولایان بنظر اشرف گذرانید و آن حضرت بموجب مرحمت عامه قبول نموده بعضی را بامانت
ثبات فرمودند و چهار روز در سارنگپور توقف نموده روز خواندهم ماه ششم خرداد
ماه الهی موافق شنبه دوم رمضان روی توجه براجمیر آورده علم نهضت بجانب مالوه افراخت
برادر خجسته سیر در منزل اول که ظاهر سارنگپور مخیم سراپرده اقبال شده بود به بهانه نخجیر موسوم بود
هم خان اندیشه ناصواب بخاطر راه داده و خجلت آن روزه از دل و اندیشه و چون خاطر باهم آگهی از
قدر و آن خدمت و جوهر شناس بعقیدت عزیز بود و اغماض عین فرموده چندی مرزبانی معدس نگذاشتند
و تفصیل این اجمال آنست که از انجا که نهادی دکور باطنی او هم خان مقرر بود و باجمعی از خدمتکاران
و اندوه خود که خدمت حرم سرائی بادشاهی میکرد در ساعتی وقت کوچ دو جیلو نموده از حرمهای سایر بادشاهی

تازه بنظر اقدس کندرانیده از سراپرده شاهنشاهی گریزانند چنین نقش برآب زدن کار هر چنین
وقتی که هر کس بهوای کوچ سرگرم است هیچ یکی پا بر رشته این کار نخواهد برد با این خیال بیخرد
خیال خیانتی بر نامیه دولت خود بسندیده دون همت آن ابدی بوده شرمنده جاودانی گشت چون
این حرکت شنیع بسمع اقدس رسید حکم عالی شد که امروز کوچ موقوف داشته جابک روان بحث وجوی
گم شدگان بشتابند طرفه دوانان بساط اخلاص متوجه این خدمت شدند و تیز روان خدمت دولت تکاپوی
شایسته نموده هر دو را گرفته آوردند و ما هم انکه بملاحظه انکه هر گاه آن دو عورت را بخدمت بیگمان
حضرت رسانند بروه از روی کار او برداشته خواهد شد و نفاق بسرش از پرده بیرون خواهد افتاد
بفرمودیم آن دو بیگناه را کشتند که سر بریده آواز نکند و خدیو زمان که نقاب از روی جهان افروز خود نهفته
بر نداشته بود از این طور جریده غلیظه تغافل فرموده کرده را ناکرده انگاشت بنازم حوصله دریا اشتمال
[illegible] فراوانی عطوفت و بسیاری دانش چنین خطاهای فاحش را ناکرده انگاشت و از آن وقت که نهضت
[illegible] موکب عالی بامرای [illegible] ممالک مالوه که جابجا متفرق بودند رسیده بوده هر یکی از محل خود روی
اخلاص بآستان سلطنت مآل آورده بودند درین روز که عرصه بیرون سارنگپور مضرب خیام اقبال
بود پیر محمد خان و قیا خان و حبیب علی خان و دیگر امرا و سرداران رسیده بسعادت زمین بوس سربلند گردیدند
و حضرت شاهنشاهی همه را بانواع [illegible] الطاف اختصاص بخشیده پایه سعادت آنها را بلندی
[illegible] دادند و هم خان و پیر محمد خان با سایر امرای مالوه زمین بوس رخصت سرافراز گشته بجاگیرهای خود
توجه نمودند و موکب شاهنشاهی بدولت و اقبال بمرکز سلطنت و مستقر خلافت مراجعت نمود
[illegible] خدیو کوه پیکر جید کنان و شکارافگنان برسم یلغار بمنزل عالی فرمودند چون بهجده رایات عالیات
[illegible] تو جلال بر ساحت حوالی قلعه نمور انداخت در اثنای راه ببری که پتک کردن از هیبت آن
[illegible] سراسیمه تواند بود بهیچ پیشه خود برآمده سر راه بورود نوروان موکب والا گرفت حضرت شاهنشاهی
[illegible] وقت بسداللهی در بازو و روح حراست ربانی در بر و بندقی که با تهانچی داشت بآن سبع آهنین
[illegible] سوی آتشین خوی مقابل شد نمود از شاهد این حال موی بر بازو تن نظارگیان برخاسته بود و عرق از مسام

این شغل کرمی بارزانی و اصافی و ادانی که پیشتری بخیانت و طی و کذب سرشته اند فرا نیافته
و راستی و درستی و طی کرار و رود و بزرگان زمانه کمتر بهم میرسد و زین فرزندان او دن بهت
بکار چشم داشته ایم آن حضرت درین کار پیشتر همت عالی مصروف داشته خود توجه میفرمایند و با
وجود انکه سلطنت متقنی آنست که ذات اقدس زمان روایان جهان آرای در مزار حصار
آهنین بوده ناظم معاملات باشند خدیو زمان باکمیه بر حفظ آلهی کرده و همت از تجرع کزینان خدا پرست
خواسته سپاه و قلعت بطرزی که احدی نشنیده و بلیاسی که کس ندیده برادر بسیر مبعوث فرمایند و در
جنابهای احوال آگاهی یافته در انتظام مهمات عالیان اهتمام دارند و بتوجه خدا شناسان مجرا
تحدد کرنشان عنایت آلهی است از خطرها ایمن را بجون سایر مواقع خوف محفوظ و مصون میباشند
حمایت زاکهن دامان درویش ـ ز صدمت کند قوتش پیش . و چون این مقدمه تمهید یافت اکنون بقلم
غبار آلود اعتراض کوشن بین دار که قصبه برایچ مرقد سالار مسعود غازی که از شهدای عسکر غزنوی
است واقع شده رسمی است دیرینه و بستان که خلایق از اطراف و اکناف علمهای کوناکون ساخته
بمکور فراوان بآن موطن میبرند و همان خلق کثیر از دار الخلافه اکبرآباد در آن موعد برامدن
آن شهدا جایهای خوشی میکنند و از دحام عظیم میشود و مردم از صباح و طلایه فراهم میآیند خورین وقت
سعادت ابو الفضل روزی از زبان اقدس حضرت شاهنشاهی شنیدند که شبی کورنواحی دار الخلافه اکبرآباد
دستگاه کرده بود و بموجب شیمه کریمه بطرز خاص عبور بآنجا اتفاق افتاد و در شبیون احوال جرام خاطر
تماشای بود کنار کاپکی از او باش را شناخته بدیگری گفت چون مدتهاست معلوم شده ام خلق شاهد بیت
کشت و تا نی چشم خود را کرده انیده و کاج تا ساختم و تغییر روی بوضعی غریب کردم و بطوری که آنها
نشناسند تماشای بود و نظار کی فنون تقاضا دیرینه دارم چون آن مرد دم نیک بمن نگاه کرد بحقیقت آن تغییر
پی نبرده بایکدیگر گفتند که این چنین چشم و ابروی با دشاه دار است و من با خود گفتم از این جهت که
برآمده بمحل مقدس آمدم و آن طرز را در چین نقل این حکایت غریب نامعقول بالفعل فرموده تعجب افزای
شنوندگان شد و الحق چنین کاری شرف نهایت بمنع بود و از بهمکنات خدا پرستی ایکه درین ایام در نواحی کره

را تعظیم پیش گرفته سیزدهم و چهارم با جمهور انام از روی ستم و عنف تسلی میکند آن بی
دولت بزعم باطل خود اسباب بزرگی خود را آماده دید و دانست که برای آزار و ایذای خود هر گز
نمی یابد و مصداق این معنی مجدداً احوال علیقلی است که بخطاب خان زمانی اشتهار دارد و جسارت صوری
کرده رو بحضور دران شریک غالب اند آنرا سرمایه ترفع و استکبار خود کرده بود نخوت افزای شده استیلای
خود را اگر پرتو از اقبال صوری زمان بود بخود منسوب داشته از اسباب مزید غفلت ساخت بنابرین
ایامی از بدمستیهای او رفته است درینولا که پسر عدلی را که جمعی کثیر از اوباش افغان بزور کرده آمده بودند
بخت کرده بشکست داد و غرور آن بدکو مزاج دو چندان شد که پرده از روی کار او یکبارگی برداشته آید
عقل کامل و معرفت والای شاهنشاهی مقتضی آن شد که رسم شکار بآن حدود توجه فرمایند بوزمان
اقدس گذشت که اگر بهزاد سعادت دران بدسرشت مانده باشد و از خواب غفلت بیدار شده زمین
بوس موکب عالی مبادرت نماید رقم عفو بر جرایم او کشیده مراجعت فرمایم که تنهائی است که تا حال نشده
پسندیده ترین صفات بزرگان عذر پذیرفتن و گناه بخشیدن است که آدمی زاد محجوبیت از پستی
و شرمساری سرشته و اگر سعادت رهنمونی او نکند و احراز دولت ملازمت ننماید پیش از انکه مرض مزمن شود
و معالجه او بدشواری کشد کار او ساخته آید و ساکنان آن مرز و بوم را از دست بیقراری خلق خلاص کرده شود
بنابرین اندیشه انتظام بخش روز شنبه بیست و چهارم امرداد ماه الهی موافق پنجشنبه چهارم ذی قعده نهصد و شصت
و هشت قمری بدرقه جلوه نمایند آنی موکب عالی متوجه بلاد شرقیه شد حرمات دارالخلافه اکبرآباد بتعیین الدین
احمد خان فرخودی قرار یافت و منعم خان خانخانان و خواجه جهان و اکثری از ملازمان عتبه اقبال در
رکاب نصرت قباب رفاقت خدمت برمیان همت بسته بودند و آن حضرت بنظارت جنگار صیاد طن بکار و کار
خود بوده مصداق فاضه انوار معدلت فرموده باین تماشا منزل بمنزل نشاط افزا بودند چون حدود
کالپی مضرب خیام معلی گشت عبدالله خان اوزبک بوسیله مقربان تبساط اقبال التماس نمود که شرافزایان
ملک صورت و معنی پرتو التفات بحال فرومایگان انداخته کلبه این طایفه را بقدوم عالی عزت
و اعتبار بخشند آن حضرت مراین سرافرازی بخشیده از ذره پروری آنی از اقبال

جمعه هفدهم ذی الحجه نهصد و شصت قرق بدار الخلافه اکره نزول اجلال فرمودند و دیگ و چهار روز این خرگجسته اثر بانجام رسید در رفتن چهار ده روز و برون پست روز و آمدن ده روز و چون سایه چتر والای حضرت شاهنشاهی بر عرصه دار الخلافه مبسوط گشت علی بیمان عنایت طلب بعزم اظهار عقیدت و استفاضه انوار اختصاص لوازم استقبال بتقدیم رسانیدند و هر کدام در خور استعداد خود کامیاب سعادت گشته عدالت را رونق بازاری دیگر پیدا شد چهار ابهاری تازه روی داد زمان و زمانیان را نشاطی خاص در سر افتاد و دیوان دولت را در اکناف و اقطار مملکت سرخدمت گذاری بدید آمد از هر طرف احرام حریم عزت بسته متوجه استلام استانه اقبال شدند و در اواخر آبان ده الهی این سال موافق اوایل ربیع الاول سال نهصد و شصت و نهم هجری شمس الدین محمد خان اتکه که بخطاب اعظم خانی شرف اختصاص یافته بود از پنجاب آمده زمین بوس سعادت بتقدیم رسانید و عبادت قدمشده در ملازمت خداوندصورت و معنی او اکرام و تشریف پیشکش باندازه اخلاص خود گذرانید و بجای تقدمات شاهنشاهی رفعت امتیاز یافت و بتعظیم معاقد مالی و ملکی و انعام مهامات ملکی و مالی برای زرین خوا گرفته محفل آرای عزت اقبال شد و باهم انکه کهن خدمات و تزوینی خزاوفراوانی عقیدت خود را وکیل السلطنه باستقلال می پنداشت ازین معنی آزرده خاطر گشت و در منعم خانخانان بنظاره وکیل بود و اندیشمند وکالت مینمود نیز برهم زدگی باطن را دریافت آن انصاف و کارفرمی خاطر زیبا چهانی مشاغل دنیوی بکلی که وجود این چنین شخصی که بار مشاغل کلی را بر دوش گرفته بر سر خود نهد و مستقل استقلال مهمات کرده از اعظم عطیات الهی دانسته شکر بجا آرد تا درین اهنگام کرخان اعظم برشد و اخلاص عبودیت شاهنشاهی از پیش گرفت منعم خان و باهم انکه این را از امدادات غیبی دانسته از صمیم دل آداب شکر بجای می آورد و هرگز چنین افکار درون نداده دل میکشته چه در هیچ جا انصاف جبلت کار است که خود را مقید کار صورت داشتن تا مان در چه بسنده و گزیده دانشوران عقیده ورزیده که دیگری کفایت این کار تواند شد بظهور رسیده باشد و رضای ولی نعمت را در سر برای مهمات بزبان حال بزبان قال عرض داشته و چون بسان معنوی دریابد که آن خدمت بدیگری معوض شد و خدمت گذاری سرکن کار باهم رسید

دیگر آزرده بودن نی را به رفتن و خود را مغلوب خواهش داشتن است بلکه خود را از بلای نداختن
و بدست خود خراب ساختن و از سوانح ارتفاع اعلام دولت شاهنشاهی که درین سال سمه در جشن
لوحان مستقد سعادت کشیده آنست که چنانچه که حقیقت حین بتصرف اولیای دولت در آمد
والحق زمان زمان کیتی آرای را بزور شکر و خزوی تدبیر کمتر بدست افتد چه پیرونیاز را از ارتفاع
و استحکام دست بدان نرسیده و درونیاز را از بسیاری مآکل و مشارب احتیاج بیرون نشود و بجای
ازین سانحه دولت افزا آنست که چون پسر عمی او از ره یاوه گی او بارشد قلعه چانده کس و دوای
او بود بدست فتونای از خاصه خیلان او در آمد و او آن حصانیع را امن خود انسته در استحکام
در یغ ناکرده رایات اقبال از قصبه کره مراجعت فرمود و بدار الخلافه نزول اجلال نمود و خواجه عبد الحمید
اصفهان بتسخیر آن نامزد شد فوجی از سعادت بهره داشت و قدری بکباب و صعابه میرسید
دانست که روز او بپایان رسیده است ناگزیر جبهی را فرسوده و اظهار عجز و انکسار نموده از
روی مذلت و ابتهال بدرگاه جهان پناه عرض داشت که اگر شیخ محمد دست مرا گرفته نزمین نمی
عتبهٔ اقبال رسانده اینه بدل جمعی قلعه را با ولیای دولت سپرده خود را بآستانهٔ فرشته اقدس
شاهنشاهی میکشانم ملتمس او بموقع قبول پیوست و بموجب حکم معلی شیخ رفته او را بدستبوسی رانجمن
بملازمت آورده و پشانی سعادت او را بعتبهٔ درگاه کیتی ملاذ روشنائی بخشید آن حضرت پایه او را
بتفقدات کرانمایه افزوده مرتبه امارت کرامت فرمودند و بحرات آن حسن علیخان ترکمان ممتاز
شد و از سوانح که درین ولا بظهور آمد سواری حضرت شاهنشاهی است بر فیل هوائی و جنگ انداختن
و او را بجان بخشی جهان آرا روز بروز بروشی نو و طرزی تازه ارتفاع مدارج علیای این دولت
ابد قرین میفزاید و مراتب کمال صوری و معنوی این یگانهٔ بارگاه احدیت را خاطرنشان نظار یان
کرده نظری سازد و خدیو زمان بشکرانه معنوی اکتفا فرموده پرده آرائی صوری بکاری بر میگیرد
بمشیت ایزدی پرده از جمال جهان آرای برداشته میشود بزوغ تدبیر و دور اندیش خود را جنبه
لطیف تر و بدیع تر ترتیب میدهد هم تماشای فنون تقادیر ایزدی میفزاید و هم انتظام جهان را بهتر

ایمنی مبدء باطن عیار اخلاص و فراخی حوصله و معامله دانی جهانیان میکیرد و در نظام رنبکار و جنگ فیل کر
نادران آن را اندتمنای توجهی بامور سلطنت انکارد و دوانا تر از به حکمت علی شاه سند متوجه قتا
در همان نشاء غلط انداز نظام رچنان معتدل امری چند میشود کر جادیتان صورت پرست دانای اختیار شمار راه
عقیدت آورده ممالک مسالک دریافت حقایق معنوی میکرد اند از انجله قضیه بدیعه مذکور است و شرح این
واقعه عبرت بخش کوش هوش کشا آنست کر هوائی نام فیلی والا شکوه کر در فیلخانه خاصه انتظام داشت در تیز
کردی و تندروی و بدمستی و بدخوئی بروز کار پیشینیان خود بود فیلبانان خبردست تجربه کار کر در سوار کردن
این فیلان عمر دراز کذرانیده اند بدشواری سوارشدندی تا بجنگ انداختن چه رسد آن
شهوار عرصه دلیری و شیر شکار پشته دلاوری روزی در میدان چوکان کر پرون قلعه دار الخلافه
اکبرآباد برای نشاط خاطر مقدس ساخته بود تدبر ان فیل مهیب پیکر در بین طغیان مستی و غلیان
خشونت تی محابا بنیروی قدرت معنوی سوارشده کار پردازان عبرت بخش بنظور آورده اند
ازان فیل زن باک کر آن هم در صفات نزدیک بآن فیل بود بجنگ انداخته شد و بر فلخان و معامله
دانان حاضر حالتی کذشت کر بر هیچکس کنجد ر دون ناظران بارکاه حضور آرامش داد این حالت بانکاه
مضطرب شده مجال عرض نداشتندی تا باز از روی حیرت زدکی خاطر چار این کار دران انداشته
بکه خانزاد کر صدر نشین بارکاه اقبال است آورده باتماس و استدعای او آن حضرت را ازین تعلل
بیرون آرند کر از تصور آن زهره شیردلان آب میشد بکذرانند انکه خان سراسیمه رسیده چون صورت
حال را مشاهده کرد سر رشته صبر از دست داده سر خود را برهنه ساخت و چون داد و فریاد ستم رسیده
زاری و ناله میکرد و غوغای بزرکی از اطراف و جوانب دست داده بود سلامتی ذات مقدس را
کر سرمایه امن و امان عالمیان است از جان آفرین خواسته چون نظر شاهنشاهی بر اضطراب
انکه خان افتاد فرمودند کر این همه تنک دلی نباید کرد اکر از این طرز بازنمی آمد حین زمان خود زا از بالای
فیل می انداختیم انکه خان کمال توجه شاهنشاهی درین امر دیده در ساعت فرمان پذیر کشته دلاوری
خاطر باطن شورش زده را بظاهر آراسته قدم آورد و شاهنشاه بشیر دل بتعیین دولت باکار

پیوسته که بعرب ملکزی است در پانزده سالگی پدر بزرگوار ایشان که خواجه حسن نام داشت و بزراعت و فلاحت
مشغول بود در گذشت شیخ ابراهیم مجذوب قندوزی را که بزرگ آفاق و از مبایعین نظر او بود طلب
داشت کیفیت خواجه شد قطع تعلقات صوری نموده بسمرقند و بکار اشتغالت و تقدیری بعلوم کسبی اشتغال
فرموده و از انجا بخراسان رفت و نشو و نما در انجا یافت و در ماوراء النهر که از قواعج منیعه بود ادراک
صحبت شیخ عثمان مرونی نموده و دست ارادت باو زده و بیست سال در صحبت شیخ ریاضات شاقه
کشیده و سفرها و غربتها پیش گرفت و بسیاری از بزرگان وقت را مثل شیخ نجم الدین کبری دریافت
و باجمله از اکابر سلسلهٔ چشتیه است بدو واسطه بخواجه مودود چشتی میرسد و بهشت واسطه باویس
او هم می پیوندد و پیشتر از امدن سلطان معز الدین سام الغزنی بهندوستان رخت بهندوستان
آمده و در اجمیر که رای پتهورا فرمان روای هندوستان انجا اقامت داشت منزل گرفت خلق
خواجه از ارباب ریاضت و مجاهده بوده اند و بانفاس ایشان نیز اعجاز هدایت عظیم روی داده بود
اگرچه خوارق عادت از ایشان بسیار منقول است اما کدام خارق عادت روشن تر از مخالفت نفس
و هوی نفس بوالفضول خواهد بود و خواجه قطب الدین اوشی اندجانی در بغداد در ماه رجب سال
و بیست و دوم در مسجد امام ابو اللیث سمرقندی بحضور شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ اوحد
کرمانی و جمعی از بزرگان بارادت خواجه معین الدین استعداد یافت و شیخ [illegible]
مرید خواجه قطب الدین مذکور اند و شیخ نظام اولیا که پیر خسرو اند ارادت شیخ فرید اند
سخن کوتاه که بسیاری از اصحاب کمالان از زیر دامن تربیت خواجه برخاسته اند قدس الله اسرارهم
و باجمله چون باطن قدسی مواطن شاهنشاهی جویای مراتب حق شناسان و طلب کار مدارج حقیقت
شناسانست درین شکار گاه عزیمت صید معنوی مصمم شده و هر چند معتمدان رکاب اقبال در مذاقت
بعذر راه و نا ایمنی آن حدود و بعید و خراوانی ارباب تمرد مذکور ساختند چون شوق قاید راه بود کوشش
قبول بران نهاده پیشتر توجه عالی مرعی داشتند روز شنبه پنجم جمادی الاولی با معدودی از مقربان بساط حضور که در شکار همعنان بودند متوجه

شدند و حکم مقدس نفاذ یافت که راه وقات عفت را از راه میوات و هم انگهر گذاشته باجمیر آورد
بموجب فرمان معلی هم انگهر بطرف ناگور و جانب اجمیر شتافت چون موضع کلاودی مخیم موکب اقبال شد جنتی خان
که در بساط قرب راه یافته بود حقیقت دولتخواهی راجه بارمل که در التوس پیکوا مه کرده عظیم از راجپوتانه
ریاست داشت بعرض اقدس رسانید که راجه بجوز عقل و نجابت ممتاز وقت است و پیوسته در اداب دولت
خواهی این دودمان عالی بوده خدمات شایسته بتقدیم رسانیده است و در وهلی او را ملک استقبال نموده
خود را از پایستگان فرقای علوی انتظام میداند و مدتی است که از بدسلوکی شرف الدین حسین میرزا
متوهم شده بشعاب جبال متحصن است اگر پرتو نیر التفات شاهنشاهی بر ساحت احوال او افتد و او را از
خاک برداشته از شدائد روزگار نجات بخشند شاید خدمات او بنظر اقدس که اکسیر سعادت است
پسندیده آید مجملی از قصه ستم پژوهی او انکه چون میوات و الخذود و رجا یگیر میرزا شرف الدین
حسین مقرر شد میرزا قصبه انیر را که در ولایت مارواز که جای بتوان بزرگان را جه بارمل
خواست که بتصرف خود درآورد و درین اثنا سوجا بسر پورنل برادر کلان راجه بارمل از شدت
اتی و طلب ریاست خود میرزا را دیده مقدمات شور انگیز در میان اورده میرزا بر سر ایشان
لشکر کشید و چون وقت متقضی نبود و جمعیت جدالی نداشت صلح کونه کرده مبلغی بر سر ایشان مقرر
ساخت بسر راجه بارمل بگنات و راجه سنگ بسر آن سکر و کنکا بسر جگمال برادرزاده ای راجه را
گروگرفته که بزبان هندی اول کو نیدا زا بجا متوجه اجمیر و ناگور شده است و درین سال عزم مصمم
که لشکر از سر آورده استیصال این جماعه نماید چون حکایت دولتخواهی این گروه قدیم الاخلاص
بموقف عرض مقدس رسید عاطفت علیای شاهنشاهی رخصت آمدن راجه دادو چون موکب
اقبال به پویه نزول اجلال فرمود از جهت موکب جهان کشای شاهنشاهی اکثر مردم این قصبه
فرار اختیار نموده بودند آن حضرت فرمودند که ما را بجز عنایت و رافت نسبت بجمهور عالمیان
امری دیگر متصور نیست باعث ویرانی این کروه چه تواند بود و معلوم نیست که این محرانشینان وادی
توحش کجا از آزاری که از میرزا شرف الدین حسین کشیده بودند بران قیاس نموده مراسلان شاهنشاه

آخرهای روز بیعمل بسر رو بسی برا در راجه بهارمل که کلان تر این سرزمین است آمده بوسیله مقربان
بارگاه اعلی دولت زمین بوس دریافت و بعرض اشرف رسید که بسر کلان تر این قصبه سعادت مهارت
دریابد حضرت فرمودند که آمدن او محسوب نیست باید که روبی مقدم گرامی ما را عطیه عظمی الهی دانسته
خود را از استلام عتبه علیه نمایند ناچار روبی خود آمده خاک استانه اقبال را توتیای چشم سعادت
خود کردانیده و بنوازش بادشاهی سربلندی یافت و روز دیگر چون قصبه ساکنانیز معرض خیام اجلال
شد چغتی خان راجه بهارمل را با اکثری از خویشان و اعیان قوم بنیز راجه بکونت و این بسر بزرگ او
که بر سر عیال گذاشته بود آورده بباساط بوس عالی سرافراز گردانید و آن حضرت در انجام
عقیدت و اخلاص از چهره احوال راجه و اقربای او بنظر باریک بین جوهر سنج مشاهده فرموده بالطاف
الطاف حمید خاطر او کرده پایه قدرش افزودند و راجه از درست اندیشی خود و سربلندی بخت جاودان
اندیشید که خود را از زمره زمین داران برآورده از مخصوصان این درگاه سازد برای تحصیل
این معنی نسبی تخاص بخاطر آورد که جبیه بزرگ خود را که فروغ عفت و دانش از ناصیه او می درخشید
بوسیله محرمان عتبه خلافت داخل پرستاران راسراد قبال سازد و از انجا که غریب نوازی شیوه
کریمه حضرت شاهنشاهی است ملتمس او بموقف قبول رسید و آن حضرت او را از همان منزل
با چغتی خان رخصت فرمودند که رفته سرانجام این نسبت که سرمایه مباهات جاودانی خاندان
دولت نموده زود بملازمت آورد و یکی از سوانح دولت افزا و آثار معدلت روزافزون شاهنشاهی
گرداند آسودگی والا مهدگان جمهور ممتوحشان آن دیار شد سزاوار این چیستان است و شرح آن
برسم اجمال آنکه چون حضرت شاهنشاهی شکارچیتها را یکی از نقاهای جمال جهان آرای خود ساخته فرط
میل خاطر ساختی چاکر نشاط شکار انبساط فرمودی یکی از چیتها بانان از ناوانی مغرور شده پای تهور از گلیم
بیرون کشیده کرفته بود صاحب آن فریاد دیگر و اتفاقا آواز او بگوش بندگان حضرت رسید
و حقیقت حال ظهور یافت آن دادگر بیداد کاه از استماع این ظلم در ساعت حکم فرمودند که او را گرفته
آورند و حکم بر میان پای او نفاذ یافت و این معنی باعث عبرت جهانیان گشت و وحشت نهادان محرمات عفلت را

سرایهٔ هوش بدست افتاد و این معنی در آن دیار شهرت کرفت و دیکر کسی را کر یختن و آوارهٔ شدن
بخاطر نرسید و امنایش و آرامش در آن مملکت پدید آمد و چون خبر سایهٔ مرحمت و ایات اقبال
حسین میرزا و ایالت ملازمت دریافت و پیشکشهای لایق کذرانید حضرت شاهنشاهی بکنات و راجه سنک
و کنکار که میرزا ابکره و تجاره داشته بود طلبیدند مذکر یکبارکی خاطر راجه باو صاف از داغ غربت برآید میرزا بقبول این
معنی خود را ماوقت را بهانه نبکذاشتند و حضرت آثار راست پنداشته متوجه آمدن آنها بودند و معتمدان
منزل ادنهم خان از عقب آمده بارد وی معلی رسانیدند و از آنجا موکب عالی بسرعت هرچه تمام تر متوجه اجمیر
کشت و بساحت مسعود آن شهر فیض بخش نزول رحمت فرموده زیارت روضهٔ منور حضرت خواجه
بتقدیم اندوه شویان آن شهر مقدس کامیاب اولت کشتند و تا هنکامیکه محل اقدس را باین لایق آراسته
میوات و راجه آورده بخدمت کرامت توفیق یافت در ای جهان آرائی تقاضای آن فرمود که باستعجال
معاودت واقع شود و شرف الدین حسین میرزا که خدمت تسخیر میرته باو مفوض شده بود برای انتظام تمام
آن و انکاه ستدهای آن قوم که حضرت بشکار آن حدود انهضت فرمایند و چون تا سرکار این اندیشه خاطر نشان
او نشد این خیال اقتضا کرد روزی چند عرصهٔ اجمیر عرضهٔ سراد قات اجلال باشد و چون خاطر قدسی میل رجوع بمستقر
خلافت داشت جمعی از امرا که در آن حدود جاکیر داشته اند مثل نرسون محمد خان و شاه قلی خان و محمد
المطلب بسراو و خرم خان و محمد حسین شیخ و جمعی کثیر را بموکب اعلی مقرر ساخته متوجه دارالخلافه اکره شدند
و حکم عالی باتمام تمام صادر شد که میرزا شرف الدین حسین کروکرهای مذکور را حاضر سازد و چون رایات
اقبال بر حوالیت اجمیر نزول اجلال فرمود میرزا بکنات و راجه سنک و کنکار را بملازمت اقدس اورده و راجه
کار رهیل بعد قابلیتی که داشت سرانجام اسباب اژدواج را بخوبترین وجهی سامان نموده آن جمیعه سعادت نشانه
بخانهٔ سراد قات فخامت و خلافت درین منزل کرامی بدولت سرای عالی بقصد افتخار روزکار خود باین بزرکوار
رسانید و بجهة اتمام مراسم این جشن دلکش یکهفته در آنجا توقف فرمود میرزا شرف الدین حسین را شرف حضور دریافته
و پیشکشهای لایق کذرانیده و اقبال بدولت برابهای سبک خرام کران قدر سوار شده
افتخار نمود و چون عبور موکب عالی نزدیک بسواد دیهی پور افتاد راجه بهارمل با جمیع فرزندان و خویشان

بسعادت زمین بوس سربلندشد و مانسنگ سرراجه بکوت و اس خلف راجه بهارسنگ رزوی آن داشت
که حضرت شاهنشاهی منزل او را بقدم اقدس سربلندی بخشند تا سرمایه فخر و افتخار خاندان او سرانجام
یابد چون آن حضرت عزیمت وصول بدارالخلافه معلم داشتند و کمال سرعت پیش دید خاطر اقدس بود ازین
این سعادت را بوقت دیگر حواله فرموده و راجه متحمل اضاف غایت ساخته رخصت دادند و راجه بکوت
داس و مانسنگ و جمعی کثیر از امرا و اقربای او را قرین رکاب دولت اعتصام ساخته روی توجه بسمت
خلافت آورند و بجایه اقبال آن راه دور و دراز در کمتر از سه روز قطع فرموده منزل در روز
اسفندارمذ بخم اسفندارمذ ماه الهی موافق روز جمعه شش جمادی الاخری بدارالخلافه اکبرآباد نزول اجلال
فرمودند ساحت شهر بفر مقدم عالی ارتفاع آسمانی گرفت و دیده های نظارگیان از پرتو ناصیه اقبال
فروغ انجم یافت و ورود موکب همایون باین شایسته منزل قطع نموده از پل رسید و جمهور خواص عوام
تهنیت قدوم موکب عالی نموده سپاس گذاری این نعمای آورندهٔ خدیو زمان برسند
فرمان روایی نشسته و قایق تمکین آرائی بنظور آوردن گرفت عالم را فراخی دیگر پدید آمد و زمانیان
که اقبال روزافزون رونق افزای سلطنت عظمی است هر روز که نومیدنه دولتی خاص روی نمود بدولتی
بدیع پدیدی آید چون نیت فرمان فرمای زمان نیک اندیشی است نتایج آن عاید روزگار رعایا
پذیرش مینماید و مرحله وزخور قابلیت رواج می یابد و مستعدان آن جهان کامیاب استعداد دیگر
اغاز سال هفتم الهی از مبدا جلوس شاهنشاهی یعنی سال مهر از دور برآمد و دران اغاز که اغاز
بهار ملک معنی است ابتدای ربیع شد و صورت چون معنی بزم افروز شاه و گدا گشت و تحویل نیر اعظم و منور
عالم بیت الشرف بهاران یمن و سعادت باز گذشت سه ساعت و چهل و نه دقیقه از روز
چهارشنبه پنجم رجب اتفاق افتاد و قوت ناهیه در امتزاج آمده فیض بر عالم تازگی باز شد موکب خورشید
از کرده راه رسیده بر تخت گاه چین جلوس نمود و مرغان باغ و راغ نوای باریدی و سرو و نیکسای بلند شاخ
ابر بهاری نورسیدگان عساکر دریا چین را شست و شوی تازه داده سپاه شکر مدل بهار پیش آمد
دل گل داده بر زبان کیاه ... دریا تختهای جان آویز ... اختران نقشبند و رنگ امیز

در رین مرتبه پیر تو نظر سعادت اثر شد
یافته تشرف حضرت و ایمی ممتاز سند راجه

سال نهم

درست ه

شاخ مانند عقد پروانه غنچه مانند تاقه آهو ... واین تحویل بهجت افزا ونزول سعادت بخش عالم
عنصر را بون فلک معنی فیض خاص رسیده وظاهر هر یک باطن کشت عنقوان دانش و آگاهی انتظام
یافت و سال هر که سال مفتم آلهی است آغاز شد و دولت قدرت از چهره اقبال پرده برانداز گشت
امید وار است پنان کردگار کارخانه ایجاد آنست که ایزد متعال ذات قدسی سمات شاهنشاهی را
زمان دراز کامروائی صورت و معنی گرداند سال بسال سرمایه افزونی عمر و دولت سرانجام همه
عالم از تخالف و تنازع زمانیان متعزز روزگار مصون مانده بعدل و داد این یگانه آفاق و شایسته
خلافت کل آثار و اضاءت یابد و حقیقت اسباب انتظام سلسله کونی و آلهی بظهور آید و عبادت
بکری که کنزات رنج پیکون در رشته وحدت کشیدن است بتقدیم رسد سم ملک بمالدوم معرفت
افزاید بکتی روی دهد اخلاص رواج یابد کروبیان و کان محرابهای تمیزی که در اکناف عالم در نقاب
اختفا اند بظهور عرصه تمیز پیرون خرامند استعداد درود بازار کرم شود مستعدان بمنع پیش تقدیم
دست آرزو از جلایل عواطف حضرت شاهنشاهی که درین سال سعادت پیوند لمعه ظهور داد و منع بندگان
عساکر اقبال که در دولت آباد هندوستان در آمده بودند از روی تسلط و استیلا زنان و فرزندان
و عیال و اقارب اهل هندرا اسیر میکردند و بعزوفت و تعرف آن اشتغال می نمودند مقرر
شاهنشاهی از کمال ایزد شناسی فرزند ان پرستی و از فرط دوربینی و نیک اندیشی حکم فرمودند که در
تمام ممالک محروسه هیچ یکی از مبارزان عساکر فیروزمندی بهرامون این معنی نگردد و هر چند جمعی از وحشی
مزاجان معاند نافهمی رای خویش را ذخیره سعادت خود ساخته بجنگ پیش آیند و بمقتضای اقبال روزافزون
شکست یابند اهل و عیال آن گروه از صدمات افواج گیتی ستان محفوظ باشند و هیچ کدام از سپاهی
از خورد و بزرگ بند نکنند و بگذارند که آنها بتراج خانه خویشان و اقربای خود روند و از
اجله بواعث برین معدلت اگر خود پژوهی سر برآرای فرمان دهی درین معامله امعان نظر
فرموده و نگاه نزدیک انداخت که مرتبه کشتن و بستن و زدن مسکینان نخوت مند و تادیب و تنبیه
گردن کشان نافرمان شود و نوعی دارد و تعلق است و حکمای انصاف گزین و صاحبان دانش

در این اتفاق دارند لیکن تعذیب زنان و اطفال پیکانه را تادیب آن پسیکران اندیشیدن بیرون شدن
از قانون معدلت اگر شوهران راه تعاقب گرفتند زنان را جز تقصیر و اگر پدران طریق مخالفت
گزیدند فرزندان را جز گناه علی الخصوص که طغیان معصوم و عورات این گروه از اسباب پیکار این گروه
جون اقلیم میکرنبستند و ضمیر این اندیشه حق نهاد و حقیقت اساس انکه بساحرص مندان کوزدل
بعض تخیلی و آهی یا بجرم افترای بداندیشی یا بسبب طمع خاص قصد مواضع و محال مردم ایل نموده دست
تاراج میکشایند و در هنگام بازپرس نزاری کن ساخته در مقام اعمال تعطیل میشوند پس مرکاه حکم علی
الاطلاق بر ترک این عمل نفاذ یابد دیگر ایلی بجنگان سرکشی پایمال ستم بدذاتان نمیشود و چون نیت
والای شاهنشاهی محض خانیت و معدلت بود بیمن و برکات آن جمیع رعیان و متوطنان
اقطای هندوستان حلقهٔ ارادت در گوش انقیاد کشیده از جمله اسباب نظام عالم گشتند هم
کار دین منظم شد که غلاصهٔ آن معدلت آرای است و هم دنیا نظام یافت که عمدهٔ آن معتقد
شدن جهانیانست و از شرایف سوانح فتح قلعه میرته است بنیروی چپاکر اقبال خلد الله کرادرک
نشین خلافت را ایزد جهان آرائی کرامت فرموده است که حسن آن در کابد خیال نگنجد و در مقیاس
قیاس نیاید و لیکن بندی که نسبت معنوی را کر عبارت از اخلاص درست تقویت بخشد مرکاری که پیش نهاد
همت عقیدت گزین خود سازد بجز بترین وجهی انجام یابد و کاری که فرمان دهان روزکار را
بدشواری دست نداد این طایفه را آسانی میسر کرده و نمی بینی که منسوبان ظاهری کز دولت سرای
اخلاص بهره ندارند چون بکاری قدم برمیدارند از دو تا نا محافظت نیست صوری این مرکزیده
خود فرموده ایشان را کام روا میکرداند و مصداق این حال فتح نمودن شرف الدین حسین میرزا
قلعه میرته را که در آغاز این سال فرخ فال صورت بست و صورت این واقعه دلکشا آنکه سابقا رقم
زده خامهٔ وقایع نویس شده بود که حضرت شاهنشاهی در وقت مراجعت از بلده قدسیه
اجمیر میرزا شرف الدین حسین را بفتح قلعه میرته و تسخیر آن ولایت فرستادند و جمعی از امرای
عظام را بکمک او سزاوار ساختند و دران هنگام قلعه میرته در تصرف رای مالدیو بود که از رایهای

جهات ابدیافته و جمعی کثیر از ارباب خلاف خانه ملاقات جسته مدت جام فنا کشته و چون پرده شب دوران
آمد هر کس سوی چل خود بازگشت و مخالفان شبانه آن رخنه را تمام ساخته اما حصاریان که به نیروی دولت
گرشاسپ دل باشند بحیله بدیشان توان بست و راندگی فرصتی کار بر اهل قلعه تنگ شده و قلعه بدیشان رسیدی
گرشاسپ هرچند جمعی پایان آمده از روی عجز زنهار میخواستند و زاد و بوم شدی جستند میرزا
شرف الدین حسین راضی نمیشد و بعد از آمد و رفت بسیار صلاح دید مرا قرار داد و اندکی اسباب
و اشیاء خود گذاشته تنها بدر روند چون قبول عجز و زنهار یافتند از آب ملک گریست بلوچ قرار
در دلها و ران اخراج قافله از پیش راه برخاسته شد روز دیگر بکمال نیم جانی گرفته بدر رفت
دیو داس از سیه بختی و تیره رای دل بیرون خود تهی داده از روی عناد و بیمی اسباب خود را سوخت
و چون از درخواهیده و از آتش درون پر افروخته از قلعه برآمد و متهورانه با چهار صد پانصد سوار آتش
بعسکر قافله گذشت جمعی از راجپوتان مثل جیمل و لونکرن در سپاه منصور بودند که با اهل قلعه نزاع قدیم داشتند
میرزا شرف الدین حسین گفتند که این مردم نقض عهد نموده اسباب خود را سوخته اند قرار دادن بود
که اسباب را گذاشته بدر روند چون بیابان امان ثابت نماند باین طریق بدرون تیره جاز ابتلا
بداستن در چنین وقتی که مغلوب شده باشند از دور اندیشی دور است میرزا شرف الدین حسین را
این رای پسندیده افتاد و صفها را آراسته کرد در قول خود ایشاد و جوانغار بشاه بداغان
و بجد المطلب برش و محمد حسین نشیخ مقرر شد و بر اغاز جیمل و لونکرن و سوجه و دیگر راجپوتان معین ساخت
از قضا دیو داس درآمد دیو داس چون بر هفت عسکر اقبال مطلع شد از کمال تهور عنان کرد انیده
خود را بر قول زد و جنگی بهم پیوست که از و احتمال رستم نشانی بر روی کار آورد و بلکه آن کمتر از قیاس
درهم چیده برطاق نسیان نهاده و بایان کار از اسب خطا شده بر زمین افتاد و کروهی انبوه بر سر او ریخته
او را پاره پاره ساختند و عسکر منصور بفتح و فیروزی مراجعت نمودند و بعضی گفتند که دیو داس این
جنگ کاری زخمی بدر رفت و بعد از ده دوازده سال ازین واقعه شخصی بلباس جوگیان ظاهر شده باین نام
خود بست بعضی او را قبول کردند و برخی قلم رد کشیدند مدتی در حیات بود و در بعضی از حوالت

وقایع گشته شد والقصه باقی را چون تن بیم جانی ازین معرکه بیرون برده خود را بجالندر رسانیدند تقصیر
میرته با تمامی آن ولایت تصرف اولیای دولت ابد پیوند درآمده داخل ممالک محروسه شد
جشن فلک ندیده و نه چندین بخوبیش این فتحنامه کشاد جهانرا میسرست و مرفع کامران نهضتش منتهای کار
چون بگذری مقدمه فتح دیگرست بجنب بر آنکه حضرت شاهنشاهی بنفس نفیس خود فرمودند آوازه اگر
سزای کیفر را بر اقتضای حکمت بالغهٔ خود بوقتی خاص و تقریبی مخصوص موقوف ساخته جهان آرامست و تامل
دوربین بسر این معنی قدری وا رسیده در افزایش دانائی می باشد و نادان تیره خاطر در غوره این
محرابی ضلالت افتاده و بخیالات باطل سرگردان گشته نادان تر میگردد جنانچه حال روز جهان
افروز که جشن هجدهم المزاج را مورث مزید بینائی گشته اولا با انواع نعم ایزدی شناسائی می بخشد
و ثانیاً برای شکرگزاری شیفته کرداینده پوینده تر و جوینده تر میگرداند و یوم نهاد آن شوم را که چهار
دیدند باعث مزید بینائی گشته کم تحمل نادانی و نابینائی می سازد و شب کهنیض روشنائی
دیده وری بر بست فطرتان کوتاه همت بوم صفت در پرده کم بینی میکرده و کوتهی بخن سکنه قریات قصبه
سکیت کاز و را الخلا و اکره قریب سی کروه باشند در تردد و ناسپاسی عدیل ندارند علی الخصوص مشت
موضع آن پرگنه که مشهور باتهکینه اند در سرکشی و دزدی و آدم کشی و بی باکی و بی اعتدالی جشم روزگار دیگر
ندیده کرم خود قلبند و هم خال و مپاکن قلب دارند و میتوان گفت که نادان آنرا مردانگی شمارد راست
میگفتند سوار و حکام و عمال الکنده را از پیادگی در فریاد داشتند تا آنکه در پنجولا رایات جهانکشای
شاهنشاهی بر سم شکار متوجه ست این قصبه شده و در آن هنگام آن پرگنه در جاگیر خواجه ابراهیم بدخشی
مقرر بود او به نام برهمنی بوسیده قرادلان بار یافته شرح پیدادی این مفسدان بارض مقدس رسانید
که چنانچه بسر مرا کشته و اسباب و اموال بتاراج برده اند باداش صورت و معنی که شکار را برای ارباب
امثال این امور لازم وقت گردانیده باستماع نالهٔ مظلوم بقهرمان جلال در جوش آمده از فرط عدالت
فرمودند که جماعه بتادیب آن فرقه مفسده متوجه میشوم تحرکا بهمین مردم معدود و شکار توجه فرمودند
وجمعی را پیشتر روانه ساختند وقت دمیدن صبح اجلال موکب عالی بحوالی آن قریه رسید جمعی که پیشتر متوجه

نشده بود نداده بعرض اقدس رسانیدند که متمردان خبر آمدن موکب شاهنشاهی شنیده فرار نموده اند
آتش سطوت معدلت برافروخته تر شده حکم مقدس بنفاذ پیوست که جانسپاران تعاقب نموده هر تلکه ای
که متمردان پناه برفدوست باز نداشته از پی شتابان باشند که مانیز بتوفیق ایزدی رسیدیم آن
حضرت نیز پی آنها گرفته رخش توجه بجولان درآوردند در اثنای راه قراتاق میرشکار رسید که من
از پی ایشان رسیدم یکی گفت بکار من ایستاده تیغ آبدار بر خاک فنا نشست و دیگری را بفتراک
دولت بادشاهی مقید ساخته آورده ام چون مرا حکم عالی نبود که پیشتر روم برگشته بملازمت آمدم حضرت
از انجا کرم ترخش سعادت را ماندند یک و نیم پاس روز گذشته بحوالی موضعی ایکرکه پرونکه نام داشت
رسیدند قراولان خبر آوردند که مردم آن موضع فرار نموده پناه باین موضع آورده اند آن حضرت
چون بآن موضع نزدیک رسیدند یکی از ان مردم آمده ملازمت نموده آمدن آن متمردان را اشکار کرد
حضرت شاهنشاهی مقتضای بزرگی خود باز کس فرستادند که این گروه تیره رای را براه راست نمائی
نمایند چون پیمانه عمر این بدستان جام خودسری پر شده بود و در مکافات اعمال چندین ساله در سید
تیغ نودر الحکم ساخته بکلک و عربده ایستادند مقررت کرا زپاده و سوار سر راه موکب عالی را نگذارند
کمتر از هزار کس نباشد و امشب که حکم بر تعاقب گرفته شرف صدور یافته بود و بهادران جانسپار طرفی
رفته متفرق شده بودند و قریب دویست کس از رکاب دولت سعادت حضور داشتند و تا دویست فیل هم معاف
گردیده امده و جمعیت متمردان از چهار هزار کس پیشتر بود حضرت شاهنشاهی اشارت فرمودند که جانسپاران دولت
داد جانستانی و جان فشانی داده کامیاب صورت و معنی گردند که سرکه زده خورد کرم شدند لیکن چون فیلان
بسیار بودند و مخلصان حقیقی در رکاب نصرت کمتر سعادت حضور داشتند کار پیش نمیرفت ناگاه بنظر
قدس درآمد که از شدت هوا و اتشی که در اطراف موضع افتاده بود جمعی از سپاهیان رکاب اقبال
پناه بدرختان برده مطلبکار گوشه عافیت اند قهرمان شاهنشاهی بجوش آمد جائی که آن گروه رافتضاحت بایستی نمود
بمقتضای عاطفت ذاتی اغماض نظر فرموده خود در ان وقت که بدولت و اقبال بر فیل دلپسند نام سوار شده
بودند متوجه شدند چون پیش موضع اتش بسیار بود و در امدن فیل دشوار از عقب آن موضع فیل کوشکوه را ندند

از زبان مقدس شاهنشاهی سامعه اندوز گشتم که نقل آن سرگذشت میفرمودند که چون فیل در تکاپوی افتاد
شیدبنظر درآمد که جیبه نمدی بالای بام برآمده چون دستم خان عم مکرم جیبه داشت بخاطر اقدس خان رسید
که مگر او باشد فیل را تیز تر راندم و خود را از دیگ بام رسانیدم درین اثنا از اطراف تیر و چوب بسمت
من بارید و حیرت ازین که چوشن چهارآئینه شاهنشاهی است و همواره نگاه بانی میفرمایند پیشتر از حراست
جوان نزدیک رسیدم ظاهر شد که این جیبه پوش مقلبان بود که بالا رفته یکی از گرداگردان کشتی میگرفت دیوانه
کرده را از بام بر زمین انداخته و جمعی از امنای اعتمادالدوله دویده بودند که کار مقبل خان را تمام سازند
درین اثنا حضرت شاهنشاهی سرعت در راندن فیل فرموده فدوی هم آواز داده و همدگر بالا رشید بیگ
علی قورچی منعم خان برادر کلان سلطان علی خالدار بالا دویده و بر بام برآمد و آن بی دولتان فرار نمودند
و بسیکی کار فیصل را تمام کرده و در نوبت دست فیل بادشاهی در جا بمنظره در رفت خانجه جهار خان همراه
که عقب حضرت بر فیل سوار بود آمده بر بالای حضرت انخاذ و آن حضرت بزبردستی بدالتی فیل را دوان
مغاکی برآورده سعی نمودند که خود را بآن حویلی که متمردان مضبوط شده بودند رسانند درین اثنا
هیکس از ملازمان در رکاب نصرت نبود غیر از راجه بهگونت داس و راجه بدیچند در همکام
تشفی راجه بهگونت داس آب خود را بملازمت آورده قطار اوربهان کوچه که حضرت شاهنشاهی متوجه فتح
بودند اسدوی شتابیر کشیده نوید و شمشیر انداخت شمشیر بر حلقه آهن گرده فیل رانجه نموده
و بهتکام پوشانندرسیده و از اصطکاک شمشیر برآهن شراره جست و فیل از روی تخیلی شتابیر
درهم کشیده پایمال ساخت و درین اثنا از بالای بامی سر پائین داده حال از اضطراب خود را بر فیل
بادشاهی انداخت جهار خان مذکور میخواست که آدم کذرانند حضرت بعطوفت ذاتی او را نگاه داشته
و چون نزدیک بکوچه رسیدند دیدند که فوجداران خاصه دران حدود رسیده از بسیاری کار متحیر اند
نشانچی تهمت فرموده قصد دیواری فیل را ندند را چوتی تیر انداز می میکرد و مفت تیر بر سپر خاصه شاهنشاهی
رسیده میخورد و ذکر پنج تیر از سپر کذشت پنج انگشت و سر انگشت و دو تیر در سپر بند شده و نکذشت
حرارت انگیزه های سپر دیگر بود که نگاه بانی میکرد و علاولخان فوجدار حضرت را نشناخته از دور تعریف کنان

فریاد میرود که تو کیستی که مجرای تو پیش حضرت بکنم حضرت خود را از تعاقب برآورده تو اندوه آن سعادتمند را
شکر گذار آداب بندگی ساخت تا مقارن این حال تاتار خان فریاد برکشید که پادشاه ما در زیر تیر باران
بجا بیرد و بیدجهار خان باو اعتراض کرد که چه وقت فریاد کردن و نام بردن است آخر حضرت شاهنشاهی را
فیل سوار دیوار را انداخته در دون حویلی درآمدند و پسه چار فیل دیگر نیز باین خدمت پیوسته شد و جمعی
کثیر از آن سرکشان نابکار بقتل رسیدند و بحیاط دولتخانه مضبوط شدند بموجب حکم قضا نفاذ صفت خانه را
شعله آتش در زدند و دود و غبار آن تیره بختان برآورد و ندوز دیک سراسر کس بفروغ شعشعه آتش قهر الهی
بعدم خانه شتافت و بکباس روز نماند بود که از این عجاد پکیری فراغ دست داده و جمعی کثیر از ارباب
بغی و فساد را دیده عبرت بازگشت تعین فرمودن عبد الله خان ازبک با انتظام و الات یافته
داد از جهان آفرین چون خواهد که جمال عالم ارای یکباز بر کزیده های خود را خاطر نشان جمهور عالمیان سازد هم
اسباب دولت روز افزون او را ترتیب داده باردیگر منغیض رحمت عام شده کاوخلایق را که نعمت وجود ارزانی
نموده بدیده عنایت در بین براه راست آورد و در بعضی از نواحیهای ممالک محروسه تفرقه کونه بدید آید
بحسن تدبیر و لطف سرانجام او انتظام یخت لاجرم جهانیان آنرا بر سم و عادت و اتفاق محمول ساخته
بر بدایع عقل و عدالت اندیش اعتراف نمایند و مصداق این معنی مجدد و غرق شدن پیر محمد خان و استیلا
یافتن بازبهادر و منتظم ساختن صوبه مالوه است باردیگر شرح این سانحه اقبال آنست که چون ایلچیان
بدرب انابت شاهنشاهی روی توجه بدارالخلافه اکبرآباد آورده مسرعان اقبال جزآورد ندکه بازبهادر
حدود داو بس آمد جمعیت سرانجام پیدا پیر محمد خان که نشانه تهور و طیش و نجاعت بر عقل و تدبیر او
غالب بود فوجی آراسته روی بعزیمت انجا آورد و بازبهادر پیر محمد خان را کم خیال کرده در برابر آمد
کارزار گرفت بانک زدوگیر شکست یافت و غنایم فراوان بدست لشکر منصور افتاد و پیر محمد خان از انجا
بوجه تسخیر قلعه چاکه رشد در انجا اتفاق خان نامی از ملازمان بازبهادر بود مدت در آنجا مستحکام قلعه کاشت
چون آن قلعه در حد ذات خود برفعت و متانت علامت ظاهره آن با سمان کشیده جوانان کارطلب
مثل جنگ دیوانه و یار علی بلوچ و الم کلتاش و مولانا محتشم ولک محمد بیزار اخلاق تهور نما میورزیدند و خود را بدان

نبرد آزمای آویزشهای

رسانده و بعلاوه عید او نذر روزی محمد کاتب نیم جیت زوجاب تاخت و موجب تحسین همگان گشت تمامی
بحری خروشاه که سردار لشکر پیر محمد خان بود کمندی جند تعبیه کرده بر قلعه فراز شد و دیگر جوان
دیگر بتدریج تا طلوع صبح صادق برآمدند متحصنان قلعه را چون شام ادبار رسیده مست خواب غفلت
اغلب در میدان صبح اقبال بودکه مخالفان حاضر شده روبجنگ آوردند و جمعیت بزد و در میان آمدو آمد
کار طلب کاری بسنجیدند بتقدیم رسانیدند چون کار بر اهل قلعه دشوار شد فریاد الامان برداشته متفرق
شدند در این اثنا اعتماد خان مذکور با یک کس دیگر امان کویان می آمد که خود را به پیر محمد خان رساند تیری
باو رسید و نبود مشتاق مراد او چون حال اعتماد خان را چنین دید شمشیر کشیده تا توانست جانان
بازی کرد و مرد او خود رفت و جمعی کثیر علف تیغ شدند و بقیة السیف امان یافته از آن ورطه جانگداز
برآمدند و غنایم فراوان بدست اولیای دولت درآمد و پیر محمد خان روزی چند بهمت سرانجام قلعه لنگات
نموده بجناب سلطان پور هندی بعزیمت آورد و باندکی جنگی آن دو اهل ملک محروبه ساخت و از آنجا
معاودت نموده باز بقلعه بیجاکده اهل و ران قلعه خبر یافت که بازبهادر بوالی خاندیس همران مبارکپور
پناه برده است و میران لشکر خود را با دو هزار سوار میساز د پیر محمد خان ذوالریاستین اسباب لشکر را داخل قلعه
کرده تا هزار جوان کارطلب همراه گرفته الغار نمود و کاهانی باسیر و برهانپور رفته کار انجا را بانجام رسانید
از آنجا نیز بدو گذشته چل کروه یکشب راند در دو کروهی اسیر قلعه بود و در انجا خبر پیوستگانه بود که
قلعه را در ساعت بدست آورد و فیل را از ضمایم غنایم کرداند میران از قلعه اسیر جمعی را بانجمت و قلعه
قلعه خرسناه بود در وقتی که پیر محمد خان قلعه را فتح کرده متوجه برهانپور بود و در خاندیس که جانشین خاقان
تا کار لشکر غنیم از دور سیاهی کرد پیر محمد خان خسروشاه و یار علی بلوچ را از خود جدا ساخته بدفع آن مرد
فرستاد و نام برد تا بازد کی فرصتی آن جمعیت را پراکنده ساخته بسیاری را از تیغ گذرانده مراجعت نمودند
صبح آنروز بر برهانپور دراندند و در آن شهر عظیم نهب ... و تاراج کردند و نقد و جنس فراوان بدست
هر کس افتاد میران در قلعه اسیر محکم بود پیر محمد خان بموجب صلاح وقت معاودت نموده در این هنگام
خبر رسید که بازبهادر با لشکر خاندیس نزدیک رسیده او لشکر را با خود همراه ساخته بقصد بیجاکده

رفته بود چون دران حدود رسیده خبر یافت که پیر محمد خان با صد و دی تیز دستی نوده تعاقب اسیر و برپا پور
رفته است در اندیشه فرو ماند و متوجه آنصوب شده و در چنین وقتی که مردم غنیم را بدست آورده
معاودت نموده بودند و جمعی مستغرق شده و خبر قریب باز بهادر در خلیج کشت پیر محمد خان ارباب خبرت را
طلب داشته مجلس آرای کنکاش شد اکثر مردم متفق شده گفتند درین وقت جنگ صلاح نیست به قطع
عظیم کرده ایم و فتوحات روی داده و بمکس کرانبار غنیمت شده است مناسب دولت قاهره آنست که جنگ را
مرجح داده از آب نربده بگذریم و بهندیه رفته نفسی براحت کنیم و مردم تازه زور فراهم آورده متوجه کار
شویم چون تقدیر رسیده بود پیر محمد خان بخان صدق آئین ارباب خبرت را گوش نکرده دل در جنگ
بست همراهان لوازم همراهی بجای نیاورده و باندک بهکی که واقع شد پای ثبات بجای نگذاشته پای علی الوجه
جلو پیر محمد خان را گرفته از جنگ گاه بعنف برآورده که دیگر به جای تو قحط جون بکنار نربده رسیده نزدیک
شام شده بود پیر محمد خان گفت که غنیم نزدیک است شب اینجا باید بود اما چون وقت تنگ زیر رسیده بود
ان اجل بیقرار ساخته او را برانداشتند که از آب نربده پار شتافته بگذرد و هم او را غلبان تشنگی
راحت رفت و هم بخن حسابی خبر اندیشان بگوش هوش او جا نگرفت بخان سوار شده پسر اسپکی خود را
جلو آب نربده انداخت اتفاق در میان آب قطار استری تیز میگذشت نزدیک رسیده پای
او پهلو زد اسپ نیز چون محمل او از جای رفت پیر محمد خان از اسپ جدا شده در آب افتاد جمعی که باو نزدیک
رسیده بودند از بدرونی در برآوردن آواز آن ورطه هلاکی دست و پای نزدند بمجازات سعی
که درین یورش کرده بود یا بمکافات اعمالی که در حق پرتو بیک خان بظهور آورده بود یا بواسطه
دیگر که مرغیب دان داند غریق بحر فنا شد و بسر نوشت آسمانی چنین مخلص کاردانی جوان مردی عالی همتی را
این واقعه پیش آمد بجای که تقدیر زور آورست تو اناتری ناتوانست چورها آورد در گریبان
دوجنم جهان بین کند خیرگی ولیکن ابا وجود مکث و اسباب شوکت نیز راه تدبیر رفته بجای خویش درگذشت
بدرگاه اشتاد قیا خان کلک و شاه محمد قلاتی و حبیب علی خان و جمعی از امرا که دران صوبه جاگیر داشتند دل از
دست داده متوجه درگاه گیتی پناه شدند و هر کدام جدا جدا فراخور تقصیر خود سزا یافت و بیازجها کار بر دلوه

دست تصرف یافت اقبال جهان کشای شاهنشاهی جانب صلاح وقت دید که یکی از امرای عالی قدر که با وفور
شجاعت، حسن تدبیر با کمال نهایت شمول عدالت داشته باشد بضبط و ربط آن ولایت مامور گردانند تا
بران عبدالله خان اوزبک که در سلک جانسپاران بزرگ منسلک داشت و پیشتر هم انجا رفته بود
و بطرز انجا آشنا شده و بتسخیر مالوه مامور شده و بحکم عدالت پیرای قرار یافت که امور سیاست و دیگر
برای او مفوض باشد و خواجه معین الدین احمد فرنخودی را که برشد و کاردانی از وزرای ایران
بیوتات ممتاز بود بخطاب خانی سرافراز نموده نیز همراه ساختند که نسق و نظام آن ولایت و تشخیص
جاگیرداران و تعیین محال خالصه شریفه نماید و جمعی کثیر همراه او ساخته باین خدمت والا رخصت فرمودند
و حکم عالی شد: بعد از آنکه عساکر اقبال عرصه دلکشای آن ولایت را از خس و خاشاک اغیار پاک سازند
عبدالله خان همانجا بوده در ملک گشائی کوشیده و معین خان رعایا و وقایعین و سایر ساکنان آن ملک
از وضیع و شریف باستمالت عاطفت شاهنشاهی قوی دل ساخته و بتلافی تفرقه که از عبور و مرور مواکب جهان
نورد راه یافته باشد پرداخته با مراء و سایر ملازمان بادشاهی که باین خدمت تعین یافته اند جهد
دولت ابد قرین باشد تقسیم جاگیر نماید و بعد از فراغ این کار باستلام عتبه علیه متوجه شود و بموجب
عبدالله خان با امرای عظام بسامان شایسته در اوایل این سال روی عزیمت بتسخیر مالوه
بهادر از نهضت عساکر اقبال آگاه شده با کمی ثبات از دست داده تاب مقاومت از خود نیافت پیش از آنکه لوای جنود دولت سایه امن و امان بران بلاد اندازد ولایت مالوه را بجز
گذاشته بگجرات کاهافیت شتافت رجوع دولت شاهنشاهی و مهابت شوکت عساکر اقبال و شهامت مواکب
نوجوان بلند آوازه است که از نهیب آن سلاطین عظمت آئین در هراس افتاده پیوسته کمر خدمتگاری
بر میان جان بسته اند چنانچه بمجرد انکه تاج عاقبت ریز بلاکرده دو تیر باران نشسته بیارد لشکر ظفر قرین بولایت مالوه در آمد جمعی
از جوانان کارطلب از روی پیش بینی باز بهادر را تعاقب نموده بسیاری از لشکر او را بقتل آوردند و
بهادر خود را در پناه تنگناهای کهپره ورخت انداخته عمری بآوارگی بسر برد چند گاه با پرتاب رای
پسر رو روزگاری میگذرانید چون مظنه غریب پروری و حمیت تربیت خاندانهای بزرگ و شمول عاطفت

شاهنشاهی در اکناف ممالک انتشار یافت عاقبت کار بهمنوال سعادت از تفرقه سرای سرکشی بجمعیت ابابا
معلی رسید و بنوازشهای خسروانه سربلندی یافت جایگه در محل خود معروض مستعفیان این روزنامچه
افغانی خواهد شد و بالجمله ولایت مالوه بتازگی در قبضه تصرف و حیطه اقتدار اولیای دولت ابدپیوند
قرار گرفت و عبدالله خان بموجب حکم اقدس بشهر مندو که پایتخت سلاطین مالوه بود بروساده حکومت
بر طریق استقلال ممکن گشت و بلاد و قصبات و قریات آن ممالک فراخور رتبه و حالت بار اتقیم یافت
و اولیا بآئین و سازگبور و دیگر محال جاگیر رفته رحل آرام گشودند و معین خان بعد از سرانجام ولایت و التقاط جاگیر
روی توجه باستان بوس عالی آورد و بشاه راه ارادت شتافته بادراک ملازمت کامیاب سعادت شد و مورد مرحمت
قدر و علو حال گشت و از سوانح اکنه راجه کنیس زمین دار کندوان که از ولایت پنجاب در کوهستان میان دریای
بیاه و ستلج است بر سر جان محمد بهسودی که جاگیردار برکنه پرگه دران نواحی بود از تبه رائی امداد و اعوان در اصل
بهادر و توفیق نیکوکاری نیافت بمال و ناموس خود درین کار به باد داد و اسباب و اشیای
بتاراج رفت و زن او که بحسن اشتهار داشت اثری از و پدید نیامد غالبا بکشتن جشان نی سعادت میطلع مال اولیا
نرسیده فرستاده باشند و حاکم کانگره چون ترک بحمایت مکافات اعمال آینده فرستاده بهستاجون بامرای
جالندهر خبر رسید خان کلان و قطب الدین محمد خان و جمعی دیگر بسر او رفته تنبیه لایق نمودند و او آواره شده
بسلمه راجه تودرمل پناه برد و او نیز نوازشات و مشمول عاطفت گشت و در تخلفگاه پیش پیری شد و از سوانح آمدن ایلچی
خان روای ایران شاه طهماسب صفویه چون رسمی است قدیم که بزرگان دولت منش از برای تحصیل تمکین
و تزیین و تیموجاه و خصوصی فقاصد صوری و معنوی با بزرگان اقبال مندبخت او رد و اشتباب جسته مبانی یکدلی
و یکجهتی را بپایه تکمیل میرسانند و اکبر کوکب طالع خداداد و اقتضای محقق است در تشیید قواعد آن انتساب میکوشند
و سرمایه نظام دولت خود را باین طریق بدیع سرانجام میدهند لهذا شاه رفیع مکان شاه طهماسب که از ایران بمکه
معظمه میرفت او لی افروزش بموجب ارتباط جمعی که از زمان سابق درمیان این دودمان علوی ارکان
و آن سرچشمه قدسی نژاد سعادت و وثوق داشت بسرعم خود سید یک ابن معصوم یک را که در بساط عزت و
منصب و کمالات ممتاز بود بجهت پرسش و مزاحمت بحضرت جهانبانی جنت آشیانی و مبارکباد جلوس اشرف

بعد از ان در ذکر ای

اقدس شاهنشاهی برسم رسالت فرستاده تحف و هدایا از آتش تهماسبی و باد بادبان عراقی
و رومی و نقایس اقمشه و بدایع اشیا معجب او ساخته بودند چون ایلچی کوالی مسقط خلافت رسید بحکم حضرت
چندی از امرای عالیشان باستقبال رفته او را با عزاز و اکرام در منزلی لایق فرود آوردند و سفینه جهاز
یک دهم نقد که موازی صد تومان عراق باشد با دیگر اجناس برسم اقامت فرستادند بعد از چند
روز گذاران بندگی راه برآستان سدره رفعت بار و بکرنش یافته بعز بساط بوس معزز و محترم شد انگاه دعای شاه
سایبده کتوبی که از فاتحه تا خاتمه بارقام محبت و اخلاص نگارش یافته بود بدو دست ادب پیش آورد
برکوشه تخت نهاد و تحف و هدایا بترتیب لایق از نظر اقدس گذرانید حضرت شاهنشاهی از کمال مسرت و انبساط
بزبان تلطف و تودد احوال گرامی شاه پرسیدند و ایلچی را بنوازش شاهانه و انداز مخصوص ساخته سیاست
و دستم خان بمعدلت شعار شاهنشاهی ایزد جهان آرا چون خواهد که یکی از بندگان عالیجاه بساط عزت برابر آستان
ارجمند بزرگی بخشیده بمنصب والای سلطنت طهماسبی سرافراز سازند نخست او را بعقد نکاح دختر
نامدار و تاج ملی بخش او باشد انگاه بحصول فراغ کتاب پرداخت چندین تا ملایم روز کار داشته
کراهت میکند تا بمساعدت فراغ حوصلگی از دیدن ملایم سر رشته تدبیر از دست ندهد پس کوشش
معدلت می نخشید تا استماع یکانه دلربای دریک میزان داشته می گذاری اغراض نفسانی معاملات کارخانه
ایجاد و دریافته باطن مقدس را دارالعلم سازد بسا دانایان که در عیار دانش قصوری نداشته اند
و بهنگام حوادث از کوته حوصلگی تنگ دل شده عنان گذار از دست داده اند و در جولانگاه تمیز از
پای افتاده و چون شناخت و برداشت بر وجه لایق صورت بست آثار عدالت از قوت اعتدال کارخانه
نهاد دست قدرت فکر و تامل بظهور آمدن میگیرد و لابد است که این جلایل نعوت اشرف مقامات
مطهره و جلی حضرت شاهنشاهی است کز لایش تعلم ظاهری و آزایش استفاده بشری از دانش خانه
اضافه آلهی فایض شده لیکن آن دانای رموز آفرینش بمقتضای حکم خود را در نقاب اختفا داشته بلباس
لاتعینی زیبت می نماید و بچندین نقاب اکتفا نفرموده سوار را در سر انجام پیاده چند دیگر بست کرده
تا دران دو رین بآن نتواند برد امشیت آلهی غالبست چون خدای خواهد که عالمیان را از حسن معنوی

گاهی بخشد شباب آرائی جسو اکند مرآیند او را چهره کشای امثال عالم آرا کرد اند گاه او را ماند کان قصب کاه
سعادت بدولت سرای ارادت رسیده صدر نشین بارگاه قبول گردند تمثال این معنی اظهار رجلالت و فاخته
حدا حضرت شاهنشاهی است که باین عقل کامل و صلاح ملک و دولت در دارائی ذاکره بوقوع پیوست
و شرح این واقعه انکه ادهم خان پسر غوره عفت قباب ماسم انکه کرنه عقل درست داشت و زبخت سعادتمند
مست جوانی و مدهوش دولت شده همواره بر شمس الدین محمد اتکه خان حسد بردی و منعم خان خانخانان کی
ترا زین بیاری در دمند عظیم داشت پیوسته مقدمات دور بطوری کرکس کنر پی برد در میان آوردی و ادهم خان
شنیده و صدر تحریک نمودی تا انکه روز انتظار ندیم فرخ فرا د ماه آبی موافق سه شنبه دوازدهم رمضان کاسنوز
اعتدال اردی بهشت در بسیط زمین سریان داشت غرب امرا باز اعتدال دور سر برزده روز دیوان عمومی خانه
بادشاهی منعم خان و اتکه خان و شهاب الدین احمد خان و بزرگان دیگر نشسته مشغول مهمات کار گاه سلطنت
بودند ادهم خان فاتحه الفاتحه باجمعی از دنی اعتدال تر نگهان در ان بارگاه دولت در رسیده و عاطفان
مجلس تعظیم او برخاسته و اتکه خان نیز قیام نمود بخجر او رسیدن دی مجابا دست بخنجر کرده متوجه اتکه خان شد
منعم خان دزبک که از ملازمان او بود و دیگری با کان که باین خیال کمر فتنه چست بسته بودند خشم آلود داشتند
که او را بجایگاه رسانند خود خنجر کشیده زخم کاری بسینه آن صدر نشین دساده سعادت زد
اتکه خان از کمال اضطراب سراسیمه بجانب دروازه دولت سرای بادشاهی شتافت و متصل آن خانه پیرای
رسیده دو مرتبه شمشیر انداخت و آن بزرگ دولت در حجره دولتخانه بدو جه تنها داد رسیدن این حادثه
بایلغار خبر عظیم در بارگاه دولت افتاد و حشتی غریب در ان فضای آسمانی شکوه ظاهر گشت و آن مدبر
خون کرفته با وجود چنین بی باکی کستاخانه با اندیشه تباه که بدست آزمایان راه گذر نباشد متوجه حرم سرای
مقدس شد و حضرت شاهنشاهی در قصر سعادت و کامرانی بدولت بیدار خواب کرده بودند آن سیه بخت
تیره رای از دولتخانه بیالای صفه کذار بیرون قصر از هر چهار طرف بارتفاع یک و نیم قد آدمی بلاس ماخته
شمشیر در دست برآمد و قصد درون نمود خواجه سرا که نزدیک در بار ایستاده بود در ساعت در را
بسته مقفل ساخت و آن مغرور مردم انکی و بیشتجل فرزندی هر چند بآن خواجه سرای درشتی نمود که در بکشاید

تجاوز نمیکنید این دو پاره سر را به بندید آن دو کس دیگر فرمان پذیرفته او را بستند حکم عدالت آئین شرف
اجرا یافت که آن پاره از اندازه خود بیرون نهاده را از بالای صفه سرنگون ساخته پاره از اندام این جرم باز
بیاندیشی و ملاحظه کردی ملاحظه کن ای جهان هزار بار بهتر جایگه لایق باشنده نداخته ندیم جانها باقی بود باز حکم
داد تا آن سرکشته بخت برگشته را باز بالا آورند درین مرتبه چون موی کشان آوردند بوجب فرمان قضا بالتمام
سر جون انداختند جایگه کرد ان آن خود سر نگشت و بنوعی آن فاسد دماغ پریشان شده و باین طرز
بیباکی همتای از روی عدالت بقصاص مکافات یافت بخت آن جهان پهلوان آلی خان رسیده بود که
جانی کز ان اکاه نبودند بزخم کز اشتباه داشتند منعم خان خانخانان و شهاب الدین احمد خان که
در انجا بود از صولت غضب شاهنشاهی بیهوش شده راه فرار پیش گرفتند و یوسف محمد خان بهادر که
اکثر خان از واقعه پدر کار ای اکاه گشته و با اکثر خیل مسلح ... سر راه آدم خان و بایم اکبر گرفتاران
فاقل را بصورت و معنی دار و معدلت داده و نسبت بایم اکبر را منظور نداشته آن خون کشته را
سیاستگاه فرمان سلطنت بجز رسانیده است و چون حقیقت عدالت عالیه شاهنشاهی کما برتر
نامه بشری بعرض خاطر نشان بندگان عالیان عظیم رسید ستم پیشها در شبستان خمول پنهان
ساز دستم رسیده ما را روز بازار خوش پدید آمد و کامران با دیه ضلالت را چراغ دانای پیش راه
نماوند تا بر بزرگی صوری و معنوی صاحب عالمیان اعتراف کرده پیشاه را با اخلاص عقیدتی شدند
که خیلی منسوبان نسبت آدم خان قرب و قرابت دارم اکبر را برابر داشته و این سخن از اراجیف پنداشته
در کمین انتقام بودند ما چون بر تباهیها اقدام نمود بوسیله مقربان بساط حضور التماس نمودند که چون این
عدالت بظهور آمده آن سیه روی دین و دنیا را بهمان مرده بایا بیند تا خاطر بشری از وغدغه پاک شود هم
پذیرفت حرکت کرده آن دانای رموز آفرینش طلسم ایشان را بموقف قبول داشته و شیخ محمد غزنوی از طرف ایشان
نزد بخشیگری پیش دیده و شورش خواطر این طبقه دولتخواه و سلسله سعادت منش فرونشست و هزاران سپاس
داری و شکر گذاری بجای آورده عالمیان بکنار کار از شور شرارت انگیزان کور باطن نجات یافته و زمانی
راحت رحل پیچی کشاده لالی برای این معدلت خلق آگر آفرین آسمان تحسین زمینیان پیوسته و واحد کی

عنایت آب عنایت اندوه کین شد و خلعت فرمودند و باین اعزاز و اکرام تمش امید انیز بدلی فرستادند
و بعد از چند روز مقدمی چند برفقت تمام مشایعه این تمش فرستادند و تمامی اعیان سلطنت و بزرگان باین معنی
عالی بوازم تعزیت و آداب مصیبت پرداخت و بموجب انشاء اقدس عمارت عالی سابق بر مزار ایشان
و ادهم خان بنا کردند و همچنین در مقام دلداری خان اعظم اکبر خان و تسکین خواطر فرزندان سعادت پیوند او
و برادر کهتر ای و التیام جراحات قلوب تمامی قبیله و تربیت این طبقه عبودیت طراز و ارتقای
مدارج این سلسله اخلاص کیش توجهات عظیم فرمودند [illegible] اگر از جنان غزا داری کسی را
بدین میل خواهد شد بسی و [illegible] و روز دیگر از سنوح واقعه خان اعظم و ادهم خان جز فرار رستم خان
و شهاب الدین احمد خان بمسامع جلال رسید چندگان حضرت شاهنشاهی حل بر سبک رائی و کوتاه اندیشی
آنها فرموده و اشرفی خانزاد با مثال عاطفت و منشور و اسپ و خلعت فرستاده و مقرر شد که این مغلوبان سلطان
و امرای معظمین ساخته باستلام قوایم سریر اعلی سر بلند ساخته و بافاضه عنایت شاهنشاهی عزت
و حشمت ایشان را بر روی کونین بدل شده تربیت فرمودن اعتماد خان خوجه سرا و انتظام ممالک
و اصلاحات باو تفویض فرمودن حضرت شاهنشاهی ازان مقام که سنوح این سانحه ناگوار را بحسب اقتضای
حکمت ایزدی روی نمود بموجب شناخت طبیعت زمان و دریافت مزاج زمانیان بانتظام مهمات
ملکی پرداخته عالم و عالمیان را روی دیگر بخشیدند ذکر چه پیش ادعای مخمور و مغرور را رونق بازار کساد
پیدا شده با مستعدان اخلاص مند کرانه ی انصافی بزرگان دنیا دیگ خمول بود ند بفروغ دریافت
شاهنشاهی بظهور آمدن گرفتند از انجمله اعتبار یافتن اعتماد خان خواجه سرا بود و شرح این حالت
مقطع آنکه متصدیان اشغال سلطنت از وزرا و قوشی یا پیشی یا بدنیتی در معموری خانه خود کوشش نموده بکجها
برای خود سامان می نمودند و در تحصیل خزانه معموره شاهنشاهی تاخیر و تکثیر آن جریده اعمال
میکردند و حضرت شاهنشاهی چه بواسطه آنکه در پرده نشینی بودند و چه بجهت آنکه مخاطب بهت
نمی افتادند این مقوله حرفی نمی فرمودند و دران باب قانونی انتظام نمی یافت باوجود آنکه مقربان
و بیوتات عالی را منقضا و مدتها باید رسید که کشایشی این کار را بوقت دیگر حواله فرموده باپشانی گشاده

غرب نورنهادست اول طبیعت که نه تیز دارد و نه جسم اوم عقل دوربین کارشناس و پیشنهادی ازین چه دارد
کرفتار اندیشه تباه شده خود را کار فرمای صلاح اندیش است معزول ساخته فرمان برداری طبیعت میکند و کار
کردشمس بعد تکاپوی تزویر نشواند سامان داد یک کشوری برای خود بهم میرساند و تمثال این حال تباه رای
خانخانان منعم خانست که با وجود جلایل غایات بادشاهی که پایه اقرانی مسرت او بود و از انجلوب انواع کمال
بخود این جدین اعزاز و احترام و تشریف خطاب خانخانانی و دیگر القاب عالی و منصب و مکانت و حکومت
کل قدر این همه نعمتهای کرانمایه شناخته و از همه قطع نظر نموده بخارخار این بیم که در واقعه خان اعظم و اعتماد خان
او، بعد از فرو نشستن این آتش متهم میداشتند با خود قرار بودن نمی توانست داد و جانکه دران روز سنم قرار
نموده بود اکرچه عقده آن بود که بعد ازین واقعه از معاملة نافهمی بر خود این معنی را بسته بود که حل و عقد
کار کارها این دودمان عالی در قبض و قبض جمع مهمات ملکی و مالی بشرکت احدی محیط اختیار و اقتدار او باشد و این
حاصورت نمی بست تا جزم نموده بهوای خام بخت و قربت ناصواب منعم میاحت کرا زرکاب کیتی پناه
بولایت بنکاله و متعلقات آن صفحات اقلیم است کرنجینه خود را بعشرت آباد کابل که بسرش غنی خان در آنجا حاکم بود
منتقل سازد و دران بهارستان عافیت باستقلال کامیاب فراغ باشد تا اکه در امر داد و ستد مالی باین بیت
دولت از دولت الخلافه فرار نموده راه دامن کوه پیش کرفت و محمد قاسم خان میر برسر او بود چون این
قضیه بسمع علیه رسید آزرده تغی فرستاده فرمود تذکر منعم خان خانی خیر و بازنو و خواهد آمد و هر چند ساعات
بسعادت وقت یافته و ضبط اسباب و اموال او بایا و تفویض عمده داشت نموده فرستاد بزرکی منشی و فراخ حوصلکی
و قدردانی مجدد بجهان خواهش ارباب صنعت صورت نبست و بدولت فرمودند که اکر غرض منعم خان بکابل
رود، آن هم ملک ماست و او ملازم این درکاه تنک دلی اقتدا بر بین داشته شاه دولت
خواهی اکر نیامد اسباب و اموال او را از عقب او روانه خواهیم فرمود باید که فیضی بیرا مون
شاه او کذارد و تعاقب را بعد از تکاپوی شش روز از جدین کوه و بیابان نورد بدر طالی پرکنه
سروت رسیده جا بکیر میر محمود منشی بود و اتفاق نجوم رایشان افتاد و قاسم علی سیستانی نوکر میر محمود کرشقه اد
آن پرکنه بود دریافت که دو کس از امرای باغیانه میکذرند و آثار خوف از ناصیه حال ایشان پیدا

باتفاق بعضی از اهل قبه سر راه گرفته ایشان را بخواهی نخواهی معتقد ساخت و سید محمود را بعد از
از میان خدمات بسندیده در جرگه امرای نظام منتظم یافته از بزرگان بساط عزت بود
دوران نواحی جاگیر داشت از این قضیه اکاهی یافته آمد و منعم خان را بخانه خود برده و قدر
غنیمت دانسته و آداب مردمی و فیر اندیشی کوشید و با عزاز و احترام همراه خود
عازم حضرت شاهنشاهی آورد آن حضرت برخلاف اندیشه مختصر اهل روزگار و نقیض خواهش
بد اندیشان زمانه که مرکز دایره ازان تیره عقلان خالی نباشد او را بعواطف پدران افتخار بخشیده
وبهمان منصب و القاب وکالت و خطاب خانخانانی اختصاص داده نوازشهای بی اندازه
فرموده دل پرهم خورده او را اطمینان حاصل شد فتنه اندوزان بد اندیش کنار کرفته و عالمیان را
آرامش دیگر پدید آمد و چرا چنین نشود برتارک کسی که تاج سیادت متوقع جهانیان بود و تاج هدایت خداوند
داز سوانح آمدن تانسین است بدرگاه مقدس شاهنشاهی و تفصیل این اجمال آنکه چون از مقدمه
حضرت شاهنشاهی جامع مراتب صوری و معنوی و حاوی مدارج کونی و آکهی آنجا که در زمانه
وظهور معالمه صاحبان عرفان را کمان آن میبود که ذات مقدس غیر این فن بامری
وهمکی همت عالی صرف این کار شکرف شده آن حضرت در دقایق موسیقی چون سایر فنون دانش
چه از اقسام نغمات و شعب قارض و چه از اصناف سرود هندوستان از روی علم و عمل بکمال
اوج ارتفاع رسیده و از هندوستان میت تنوپرداز تانسین که از کلاونتان کوالیار در صوت و عمل منفرد زمان
بسمع عالیه رسیده و مذکور مجلس اقدس میشد که او را بدیه آسایش خیال کرده در پیشکاه
راجندرا چه پیشه بسری برد خاطر اقدس توجه فرمود که او را در سلک غنیمان عزت سرای قبول
جلال خان قوریی را که از معتمدان این بساط قرب بود بهمراهی آورده تانسین با منشور التفات
پیش راجه فرستاده مذکور را از التفات شاهنشاهی سرافخار بر اوج عزت رسانید همچنین
فرستاده را بپرایه سعادت خود دانست و مطرب او بپخشهای شایسته از فیلان و غیره
کرامی بدرگاه کیتی پناه روانه ساخت و باین بسندیده تانسین را سامان لایق نموده طال رخصت

پیشکش خود فیالفور در دربار سپهر اقتدار بوسهٔ زمین بوس افتخار یافته کامروا شد و حضرت شاهنشاهی
خویش وقت شده نقود انعام و راه من امید او ریخته شد و کلاه عزت او از کهکشان برافراخته
چون فطرت مستقیم و جوهر قابل داشت بدوام ملازمت و حضور بساط نشاط شاهنشاهی ترقیات
و در نغمه سرائی و مضامین بستن ترقیات عظیم او را روی داد و اغاز سال بیست و یکم الهی از طلوع
موکب نوروزی یعنی سال آبان از در اول دینجولا که خاطر همیشه بهار حضرت شاهنشاهی بنشاط نغمه
پرداخته دوستداران این مشرب را انبساط بخش بود نغمه مقدم نوروزی بدلکشایی و جان
افروزی بلند آوازه شد و عشرت بزبان حال ترانه زن این مقال گشت که

وقت که بوستان زدم نوش زند ۰ صد نغمه تهنیت بهار در گوش زند ۰ از آتش گل که باد صبح افروزد
خون در رگ مرغان چمن جوش زند ۰ طبع رگبات بفیض جان پرور بسایط در اهتزاز نشود نیاید
مرده مرغان چمن در گوش گلهای بهار چکد ساقیان وقت جرعه شوق بتازگی در کام روزگار تخمشد
بلبل بستان نیم مست بمضراب منقار بربط نوازی اغاز نهاد و دسته بهر شاخ مرغ ارغنون ساخته
نغمه سلیمی سر افراخته ۰ ازان نغمه کوتاه سرشار هوش کرد ۰ معنی ترنم فراموش کرد
نقاره خانه بهزاران فیض و اقبال بعد از انقضای نه ساعت و سی و هشت دقیقه از روز پنجشنبه
پانزدهم رجب منعقد و منقاد بیرج سلطنت تحویل نمود و اغاز سال آبان الهی که سال بیست و یکم
تخت نشینی شاهنشاهی است بسعادت و اقبال اتفاق افتاد و عالم و عالمیان را طراوتی تازه و نضارتی
دلفزا روی داد و بدین اندیشه و بدین مقتضی این سال فرخنده بنا پیدایش جهان آفرین که چراغ افروز دولت
بدقرین است خواجه عبدالمجید آصف خان را در چنگ رایه را بلند و نوازشی خان تونر نصرت
روی داد و ملک پیشکشت تائید یافته او منقح گشت و شرح این قضیه دلکشا آنست که خواجه
عبدالمجید دیوان را که از وفور کاردانی بخطاب اصفخانی خلعت امتیاز یافته بود و از طرف بیسته
تعلقه نمود و در سلک جامعان سیف و قلم و صاحبان حل و عقد انتظام داشت سرکار کره که
ولایتی است وسیع جایگیر فرمودند او بمقتضای کاردانی و کارطلبی خود در تقام آن شد که ملک

تاب ماه بیگ پیکم والده میرزا محمد حکیم را بزنی اعتمادالی غنی خان اطلاع بخشیده در براوردن او از
عشرت سرای کابل تکاپوی بتقدیم رسانیده برآوردند منعم خانرا اطایق میرزا محمد حکیم ساخته بکابل برد
فرمودند و تفصیل این سرگذشت انکه فضیل بیگ اگرچه خویشش از پیش بره داشت اما در گرفت و خیرات
همدم جشم بود و از حکومت برادرزاده خود پیوسته پیچ و تاب داشت و غنی خان و لد منعم خان در
اصل از هوشمندی و سعادتمندی نصیب بود و با این همه سرمستی ریاست اورا از بای اعتدال نخداشت
بود و بد مصاحبی که بدترین آفات آدمی زاد است بخدا دبار اورا از فراز سعادت آورده بود تا انکه
در شب شقاوت میکشید از انجمله میرامانی و کل بابا بهرزه کوئی و ژاژخای سنگ راه سعادت او بودند
تا انکه آن جماعه مهد علیا بیگم را با خود متفق ساختند و در اوایل شهریور ماه آلهی بسال منعم غنی خان لشکر
تاخیز بجانب زمه رفته بود و شهر را اسپتکام نموده دروازها بر روی او بستند و او بسپیل ارسته در بر
دروازه دلی آمده بر پشته سیاه سنگ ایستاد و کاری نتوانست کرد پهلوان عبدی کوتوال را
رسالت فرستاد اگر شاید بلکه و تدویر کاری بساز انام بردلی جواب داد و گفت تو از جانب حضرت
شاهنشاهی بحکومت اینجا متعین نبودی مردم از پشتکاری و نی اعتدالی تو بتنگ آمده بودند اکنون صلاح
انست که بسلامت بدرروی و گرنه اینجا که باز بریاست این ولایت برسی بدرگاه جهان پناه رفته عبار
خود را درست کن و منشور والا از دیوان خلافت گرفته بیا تا بموجب آن عمل نموده آید درین گفت گوی
بود که مردم از و جدا شدن گرفتند و چون ایستادن او با مداد کشیده دانست که رفتن درین شهر
صورت نمی بندد و نزدیکست که گرفتار شود آخرهای روز بره نونی جمعه عرب و یوغیث از دروازه بوری
بجانب جلال آباد رفت و تمام اسباب و اموال او را در شهر غارت کردند و باعث دلیری کابلیان بر بیدار
گذشت تولک خان توچین است و شرح آن قضیه برسم اجمال انکه غنی خان که فتنه جوانی و اقتدار او را همیشه مقتدا
داتی شده بود سود خود را در زیان دیگران دانسته و بیتره کاری و مزوره درای بسر بردی و پایه قدر مردم
ندانستی و بد مستانه سلوکی کردی از انجمله تولک خان توچین را که از دلاوران نامور و از مقربان بساط
اقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود دلی سیبی گرفته با جمعی از خویشان او در بند کرد

بدباد تکرار مرکه بد کرد ۰ آن بد بتر بجای خود کرد ۰ تا انکه بعضی ارباب صلاح درمیان امده خاطر
کردند و تولک خان ازین معنی ابروی که روی داد بموضع ماغاتون که بجای کبیر اوست رفت
و برای جرات در دامن صبر پیچیده فرصت انتقام میجست در خلال این حال قافله از جانب هند می امد غنی خان
خبر قافله بجاز بکاران شنیده با معدودی باستقبال قافله و انتخاب اسباب بیرون خواجه سیاران
که سرمنزلیست خاطر فریب بهانه ساخته از شهر بیرون رفت و انجا بزم بدمستی ترتیب داد و تراز
خوابستی ساز کرد چون تولک خان که گاه و بیگاه در کمین انتقام بود از برآمدن او اگاه شد فرصت را
غنیمت دانسته با جمعی از خویشان و نوکران از پی شتافت شبگیر بر سر غنی خان که خود بشراب و تن
بخواب داده بود رسید بخت بکام و صید بدام یافت اورا بگلون بر قراجه خانزاد مسکین کرده و از پشت
کشید و بسر زنش زبانی دل شوریده خود را که از شوب نم و غصه پر بود خالی ساخت ایکان انکه چون حاکم
بقید در اورده شاید شهر هم تواند گرفت از انجا ان تاب شده و احشام کابل را با خود متفق ساخته و موضع
خواجه رواش گرفته از دره کوه کابل است فرود امد فضیل بیک و ابو الفتح پسر او و مردم غنی خان
در استعداد جنگ شتافتند تولک خان دریافت که قصد او بجای نمی گذرد دست او بشهر نمیرسد خصمان
شده و حرف صلح و تقسیم ولایت بمیان اورد فضیل بیک نیز بسبب استخلاص برادر زاده این معنی را غنیمت شمرده
اکابر شهر را قرب ساده و از حضور ی با نهار تا حد محاکی و بامیان که قریب بحدس کابل است با وسلم داشت
و اظهای نایره اشوب کرده غنی خانزاد از جنگ خلاص کرد سه در اندیشه ای حکیم از کار بایه
که پایان کار چون باشد سرانجام ۰ سلامت بایدت کس را میازار ۰ ادب را در عوض تربیت بازار
غنی خان بکابل جای گرم نکرده و قدر عهد و پیمان نشناسیان که داشت بجمعیت تمام با قصد
انتقام بر سر او رو انه شد تولک خان صلاح وقت در بیرون خود ندانسته با خویشان و مردم خود در
بدرگاه جهان پناه تهماسپ شاه راه هندوستان پیش گرفت غنی خان با لشکری گران تعاقب نمود چون
تولک خان تاب نیاورده راه گریز پیش گرفت و قریب بموضع نرالک از گذرهای آب غوربند لشکر کابل
بدو رسید و جنگ در پیوست آخر تولک خان تاب نیاورده با پسر خود اسفندیار و معدودی از خویشان

و لشکریان مرد و زن از آن میان جدا شده بدین لشکر برآمده و بابای توپچی و مسکین توپچی و جندین دیگر از ملازمان او بقتل رسیدند و از آنجا غنی خان کامیاب برگشته بکابل آمده بساط حکم و ترفع مبسوط ساخت و دست تطاول بر رعایا و سایر اهل شهر دراز کرده بخودرائی و خودآرائی پرداخت با آنکه حقیقت بی سامانی هر کار میرزا محمد حکیم معلوم او بود بهوای آن نگردید مردم میرزا و سپاه اهل کابل ازین معنی متنفر شده باتفاق فضیل بیک و برش ابوالفتح کرمت بدفع او پیشدستی اتفاق افتاد در همان ایام در قریه معمور خاکپرا بکمال رسیده بود و هوای سیر خاکپرا از خاطر او سر برزد و غافل ازین که کفت اند بهوای توخرزه خود ترا بجایزه بخارا چون هنگام او بآبرا او رسیده بود بسیر خاکپرا روان شد و نیز طرفین توقف کرده ابوالفتح بیک و دیگر نامداران شهر فرصت یافته میرزا حکیم را بالای دروازه آهنین او برده تعاریف و تهنیت بلند آوازه کردند و غلغله عظیم از دمامه و شهنائی برخاست غنی خان از استماع این خبر سراسیمه بسعدوی که همراه او بود بجانب شهر شتافت چون بآن حوالی رسید و بدانسته بطوری دیگر نشسته ابواب موافقت مسدود دانست بداخل مخالفت منفتح و کارها از پیش نمی تواند برد آن بیک تر اید بحتمل که همراهان او که حال ایشان درهمرست او را تنها گذاشته بروند بگک دستگیر کرده بهندوستان و مضطرب بوشهٔ سیاه تنگ تنها مانده و ایستاده اهل قلعه توپی بجانب او انداختند بحسب تقدیر تیر آن بشاهیاز رسید غنی خان از مشاهده آن مراسان شده بصدای حسرت و افسوس و هزاران درد و آزرد و ارمان دل از خان و مان و حکومت کابل برکنده روی بجانب هندوستان آورد و بعد از رفتن غنی خان غفت قباب عهد علیا ماه بیگم بهمات کابل را ممتثی ساخته و کمال مقتدر حکیم را با مزد فضیل بیک نموده و چون نظرش از سر همپای پروی نداشت ابوالفتح برش بنیابت پدر بهمات و معاملات فضیل بیک و او را بمجرد تمایل بکلی دخل و عقل دوراندیش معاملهدان ندارشت در تقسیم جاگیر و قطع معاملات عدالت منظور نداشته بجز دو سه نفر بسیار بد و از همه بدتر آنکه جاگیر چیده را برای خود و موافقان خود مقرر ساخته و جاهای خوبان را برای سرکار میرزا نامزد کرده نظام غریب برای خود سامان نمود و از انجمله غزنین را بمیرزا خضرخان که از سرداران مزاره بود داد

سید قاسم که بزرگ امرای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی و حضرت جنت
جنت آشیانی انتظام یافته وکیل میرزا اندیشید برای انتظام مهمات معتبره ساخت بخت میرزا
بدرازی کشید و باطل چون شمع برآورد و غنی خان کیفیت نامرد سامانی مهمات کابل معروض بارگاه
جمعی شد بخاطر نگذشت از این دو برین حضرت شاهنشاهی رسید که منعم خان بودن کابل را بسیار میزاید مناسب
گزاد و اتالیق میرزا حکیم ساخته روانه کابل باید نمود که هم انتظام بسزا خود را بکشد و هم تدارک پریشانی احوال کابلیان
نماید و هم قدر فطانت و درجت نشاهنشاهی بهتر ازین ظاهر باید بنابرین اندیشه صواب انتظام منعم خانرا
که بر سر راجه مذکور تعیین فرموده بودند از تاتوه باز گردانیده بدین خدمت عالی رخصت فرمودند
و جندی از امرا مثل محمد قلیخان برلاس و حیدر محمد خان اخته بیگی و نثار و حسین خان نکدری و حسن خان
برادر شهاب الدین احمد خان بخشی گری و جمعی دیگر از بهادران و دیگر جوانان نیز تعیین شدند منعم خان بودن توپ
زرای قلعه دولت حضور نمی شناخت تا پایه عنایات شاهنشاهی بیک درجه نمی یافت و از کابلیان اعتبار
نمیگرفت این نقش را فوزی عظیم دانست و بیمحابا در خدمت بسرعت تمام متوجه کابل شد و از روی استعجال طی
منازل و قطع مراحل نموده بجلال آباد رسید و چندان توقف نکرد که امرای کنگ بتمام باو
ملحق شوند و محمد قلیخان برلاس حاکم ملتان که جمعیت تمام داشت کودکی از و پدید نبود و دیگر بایستی
آمدن منعم خان با یحیان کابل کشاکش کرده قرار دادند که اهل کابل را از سپاهی و ایماق فراهم آورده
میرزا ابراهیم را گرفته متوجه پیش شویم که در لشکرکشیها بخت صورت بندد اگر در مصاف غالب شدیم ازان
به بهتر و اگر نه کرنجیت خود را بقبایل مهمند و خلیل میرسانیم و از انجا بدرگاه توجه بملازمت حضرت شاهنشاهی
می آوریم و خود را بحمایت درگاه والا می سپاریم و اگر نه خانخانان بسیاهتهای ناکرده تا کون انتظام بادر و بسر
و برادرزاده خود خواهد کشید چون منعم خان خانخانان بدین خیالات رسید فرستاد که عبدی سرعت بجلال
آباد رفته بدستحکام انجات تمرکز خواجه کلان و جمعی را بر سر عبدی فرستاد و عبدی قلعه را محکم کرده بجنگ
پیش آمد روز دیگر خانخانان متوجه محاصره جلال آباد شد درین اثنا خبر رسید میرزا حکیم و لشکر کابل رسیده
جابر بردی یک را که در زمره نامداران حضرت فردوس مکانی انسلاک داشت و درویش شده

غزی میکند را مذکور این سفر همراه شده بود پیش میرزا فرستاد که شاید طی جنگ مهم صورت یابد و اگر
صورت نیابد قرار داده که جنگ روز دیگر باشد که ستاره رو بروست تیمور یکه اند فوج همراول جدا شده آمد
غنیم اندکی است بفوج نشینند از تدکست باید غنیم شب بجائی بدرود و کار دراز شود خانخانان بگوشش
خود و اهتمام حیدر محمد خان کرده و عاشق کابلی و مغرور بشجاعت خود بود اندرا و جنگ پیش گرفت درین اثنا
خواجه کلان که سردار همراول بود کشته شد میرزا حسن که در جوانغار بود از جای خود بجنبید و قاقشالان
وجمعی که در جوانغار بودند نیز توفیق خدمت نیافتند و ابوالمعالی تونجی که کابلیان با و خطاب رومیخان
داده بودند در کرداب خود تعبیه آتش بازی کرده بود تیری ازان پاره حصاری رسید و ازهم گذشت
چون از کشته شدن خواجه کلان دل باکی داده بودند درین مرتبه خان اتالیق داده بای ثبات
در رکاب نماندند و نزدیک چهار باغ در مقام خواجه رستم این مصاف روی داد و بجهت مجازات
و مکافات ناداستن قدر جان نعمت باد افزاده غرور کریمه تمیده ترین خصلت انسانی است شکست
بر منعم خان افتاد و جمعی کثیر بی تحقیق نموده بکابلیان ملحق شدند و تمامی اموال و اسباب منعم خان بتاراج رفت
بایزید بیک کریکی از معتمدان منعم خان است تقریر میکرد که معتمدان لک تکرار جنس و نقد همراه من بود
که بغارت رفت و اکثر مردم بتاراج مشغول نشدند منعم خان هم کرفتار شده منعم خان بال و پر ریخته بکرام
آمده و چند روز در انجا بوده صلاح کار خود چست آخر یاران توابعی باشی را با عرضه داشت بدرگاه
گیتی پناه فرستاده التماس نموده که روی آمدن بجنبه طلبه ندارم امید که رخصت که معتکف بام که کرده
تقصیرات خود را در ان ارض مقدس با کی ساخته شایسته آستان بوس کردم و چون از پیشگاه قدرت
بادشاهی نداشتم دیدم انچه دیدم و اکر از بنده پروری رخصت نشود امیدوارم که چون در من ملی
سالفی راه یافته چند کاه در پنجاب قدری جا کیر رحمت شود تا سامان کرده تو انم شرف زمین بوس
دریافت و چون عرضه داشت را روانه درگاه ساخت و بکرام نتوانست بود از انجا بکنار سند
رسیده و از اندیشه ای غنیم از سند عبور کرده در حدود ولایت لکران آمده نفس راست کرده چند روز
چند روز در حدود توقف نمود سلطان آدم لوازم آدمی کما بجا آورد و خانخانان در مقام حیرت آمده تا روی

رفتن و نزای بودن داشت سراپیه روزگار کامیکدرا ندحضرت شاهنشاهی راجون پرتو اطلاع بر حقیقت احوال
او تافت و برخلاف خطاهای کوتاه اهل روزگار منشور عاطفت فرستاده بفتایح کرامی و مراحم گرانمایه
او را از کلفت برآورند و در جواب عرضداشت او در باب جاگیر بنجاب حکم مقدس بنفاذ پیوست
که از روی عواطف بادشاهی جاگیرهای سابق که کمتر از جاگیر بنجاب نیست از سرکار حصار فیروزه و سرکار
اتاوه و نیز آباد و شاه پور و کلانور و جلندر و اندری و غیرها تغیر ندادهایم و اگر معاملهپرستان کلگران
درمیان نمی بود در لاهور هم هیچ مضایقه نیرفت اکنون بحضور رسیدن فرمان متوجه ملازمت گردد و منعم خان
بعبودیت بادشاهی مستظهر شده متوجه استلام درگاه معلی شد چنانچه در اواسط سال هشتم آلهی واردات منعم
و سقاوقری بشرف بساطبوس استعداد یافت و عاطفت شاهنشاهی او را مشمول بحر مرحمت و مخمور بروا مستان
ساخت و از چهره حالت کدورت و غبار حالت باکی ساخته بنوازشهای بادشاهانه اختصاص
بخشید منعم خان ثنا سرای مدایح کمال شاهنشاهی شده اندیشه خود را بترفتن کابل از سویدای خیال
برآورده و یکدل و یک روی گشته کرمت بخدمت والای شاهنشاهی بست خاطر مقدس شاهنشاهی بدان
منعم خان راضی نبود و او از ناشناسی و ناسپاسی دلنهاد و ایخانه نبشد آخر پرایه ملال خود
دریافته بصد نیازمندی معتکف عتبه اقبال شده سعادت کورنش دوزافزون گشت و بدرجات
دولت خطابی ارتقاع نمود و از سوانح آنست که خاطر عزت پرای حضرت شاهنشاهی متوجه شکار جانب
متهره شد با جمعی از خاصان بآن صوب نهضت فرمودند و فنون شکار دلخواه شد از انجمله روزی هفت
شیر شکار آن شیر شکار شدند نخستین را بتیر و تفنگ بخاک و خون برابر ساختند و یکی را آن سرمایه افتخار
دلاوران و دلیران بدست خویش زنده گرفت و باعث هزاران تعجب گشت و دیگر یوا جمعی از
بهادران بدل اتفاق نموده بدست آوردند درهمین شکارگاه جادهٔ را با عظمت بکرنگ ساخته متوجه
آرای بودند که بموقف عرض مقدس رسید که اندیربازست که در هندوستان رسم شده که ازین
طبقات که در معابنجت اقسام عبادات و تقربات می آیند حکام آن سرزمین باندازه حالت خود
بطنی مخصوص میگیرند و کمی نامند بفتح کاف و سکون را شاهنشاهی عزیز و شاه و از فراخ حوصلگی بور

۹۶

عادت است بحمت توجه سرمه پیمای غبار آلوده دیدگان کوتاه بین که همیشه بحمت معاصی کونا کون عالم را زیر نظر
پرداشته بکاری و دور و زمان گذشته نیز دو واقعات قدسیه خدیو زمان خود را رقم زده و کلک
تشکیل میکرده اند و بجده و اجتهاد این سال مبارک بظهور آمده موجب مزید اکاهی دیده و باعث دیده
وری گونه نظران گشت تیغ لک گران است کرمیان دریای سند و بهت در شعاب جبال و اطلال
و اغوار واقعست بدورزمان پیش سلاطین هند با لشکرکران و استعداد فراوان زمانها جولان
صرف حصول این امنیت نموده اند چون خیر نظام آرای پیشه نداشته اند و نیات ایشان بهمت
نپیوسته بود مراد و نشان برنیامد و این عقده باهتمام شان کشوده نشد چنانچه ایما بدین گذشته
رفته است و اکنون که عالم بچنین نیت و صفای عمل حضرت شاهنشاهی زیب و زینت یافته است از
وجود جهان آرای افلاکیان مقدس و خاکیان نیازمند کامروای صورت و معنی آمد این کار بزرگ
کرا زهره فرمایان هند پیش رفته بود بوسیله اهتمام اقبال شاهنشاهی بروجه دلخواه بصورت گرفت
و آن ملک بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد و شرح این عطیه کبری آنست که چون الوس لکر پیشه
لاف دولتخواهی و یکجهتی میزدند آن معدن سروت و فتوت چشم التفات بران ملک نگماشت
هرچند در اداب خدمت آنست که بزرگان دیار پیوسته اکر در ملازمت نباشند کسته بضاعت
زمین بوس استعداد یابند سلطان آدم و کلان تران آن ملک که مشمول مراحم شاهنشاهی شده بودند
اجلا لوازم خدمت بجا نمی آوردند لیکن آن حضرت پاس اندک خدمتی کرده وقتی از سلطان ادم بظهور
آمده بود داشته چندین تقصیرات ازین طوایف میکذرانیدند و ازان باز که اورنک جهانبانی بفرق
اقدس حضرت شاهنشاهی آرایش پذیرفت کمال غلبه تقضای سابق خدمت و سابقه محبوبیت این
دودمان عالی کرنقش نکین این مردم بوده روی عزاعت بدرکاه معلی آورده و ارکان محبوبیت
صورتی را بوسیله زمین بوس والا بجد و اتمام رسانیدند و دوام باعتصام رکاب نصرت قرین خود
و پرتو عنایت بروتافته جاکیرهای لایق یافتند مقام کماربه خان زمان که با پسر عمدی روی
در سرکار لکنو پرکنه منصوره و فتحپور و دیکر محال جاکیر او بود و نیز بموجب حکم معلی جمعیت شایسته

۹۸

پسر کهتر مشهور ست بخواجه تخلف نموده بود و مدتی خواجه جوان اعتبار بسر خود امیرزا شرف الدین حسین انداخته
پیرون شتافته درین سال عزیمت حج و سیر و سیاحت زیارت کعبه استان مقدس ساخته متوجه ممالک هندوستان
شده و میرزا شرف الدین حسین از ناکوره که از جمله جاگیر او بود باستقبال شتافت و مراسم پدر بدرگاه
جهانی متوجه گشته چون بحوالی دارالخلافه اکبرآباد رسیده بموجب اشارته والا اکثر امرا باستقبال خواجه
رفته و چون بشهر رویک آمد حضرت شاهنشاهی بقصد بیتوا برادر خواجه را ازین اجلال و اکرام کامیاب
سرور ابدی ساخته و بعزت تمام بدارالخلافه آگره رسیده و منازل احترام فرموده و بکارم شاهانه
مراسم درویش نوازی بتقدیم رسیده و خواجه نقایس امتعه خطا و کاشغر بنظر اقدس درآورده و مدتی پدر
و پسر بشمول عواطف قرب کامران بوده و از سوانح عبرت افزا فراوان نمودند میرزا شرف الدین حسین
از درگاه گیتی پناه قاعده ایست قدیم که بزرگان آلی و فرمان فرمایان دیده و دل از درویشان بودوشان
نزدیکان را بانواع تنعمات بدست آورده اند و این قسم سلوک را که هم پیوش از بروی مروت انگیخته است
هم نوش در وی اهلیت کاسه بلاحظ اشباب رای کرام این مردم و کاسه بواسطه عیار کرفتن جوهر حقیقت
خود شان نسبت باین طایفه ظاهر ساخته اند و اکر بدیده انصاف نظاره کرده شود بر هوشمندان ناکاه عالی
پدیدار کرده که بغیرت و مرام شایسته ای که بر نسبت حسین پدر و پسر بظهور آمده مردم مذکور منظور نظر
دوربین بوده است و لهذا او را مذکر فرمتی انجمن ارایان اقبال پرده از روی کار میرزا شرف الدین
حسین برداشته [illegible] و عالیان بظهور پیوسته چون ایزد جهان بدیده منحوم
کرسانیده [illegible] ابدالدهر را از تیره درونان بدنیت باکی ساخته بود و خلصان باکعقیدت
آرایش داده نقشی که بزار تدبیر [illegible] و بالنود خود بآسانی صورت نمی بندد و اصحاب نفاق بچاکی
کوشش خود از عهده اقبال رفته مراد بادیه نشناد از انجمله حال خسران آل میرزا شرف الدین حسین است که از
باده مرا انکن دنیا ثبات پای نورزیده از جای رفته فیضات جنون و اعتدیشهای ناخوایا در سرشان افتاد
و بتاریخ بیست و سیوم ماه آلی موافق سه شنبه [illegible] بعد و هفتاد و یک هلالی جوهر محض و اقتضای خبث
باطن که طینتش بدان مجبول بود از قبضه قدسیه که طاز بزرگان هفت اقلیم است کریخته بجانب اجمیر و ناکور که جایگاه

ادعوربواشناف یعنی تاجیخ این ساخورا شش صفر یافته بودند و چون این حرکت شنیع صورتش بارکا
معلی شد کمال تعجب و استبعاد فرمودند و مرجند فقرا این وحشی عرب از حدمان دمنشیان او
فرمودند و فیرا از جشت و دون و خبط و بی ادبی امری دیگر از پرده بیرون نیاید مگر را بر زبان حقیقت ترجمان
که مارا زده قوبت او پیش ازین داشتیم اما حوصله تنگ او تاب برداشت آن نیاورده زود از هم رفت
بعیار جوهر حقیقت او کرفته آمد انکاه صلاح دید ضمیر منیر پرای حضرت شاهنشاهی جنان قرار یافت که یکی از
خاصان بساط اعتماد را بجهت کار ناکور تعیین فرمایند که بیاده خواجه زاده بدست لاجوردی خوش ادا
کریبان خانه برانداز رفته دران ملک بر باکنده و غبار انگیز تفرقه خواطر سکنه آن ولایت کرده و چون پایه
قدر مخلصان افزوده و ان اعلام دولت بلند ساخته است و برانداختن سلسله کافر نعمتان نشانده زود
بهمین جمهور رعایا کاروایج بدایج ایزدی اندیشان بکسان سیه روزان تیره رای راسخ عنایت
در شاهراه که داشتن بحضرت شاهنشاهی حسین قلی بیک برولی بیک ذوالقدر راکه در پیشگاه بساط قرب
معزز بوده و بدقایق مزاج دانی و آداب خدمتکاری امتیاز داشت پایه اعتبار افزوده بمنصب عالی مفتخر
ساخته و جاکیر میرزا شرف الدین حسین را باو کرمت فرموده کوشش نعمت نیوش او را بفتاح دولت
آور خود افزاینده ساخته بجانب ناکور که معتمد میرزا بود رخصت فرمودند جمعی از مخلصان صفا
کیش مثل اسمعیل قلیخان برادرش و محمد صادق خان و محمد قلی توقبای و میرک بهادر و جندی دیگر از بهادران
جانسپار را بکمک او نامزد ساخته و حکم معلی نفاذ یافت که بعهد خطا لازم نشناسد بشریعت اکر میرزا از
جواب غفلت پیدار شده راه انکار و ابا بجا نیاورد خود جفت زده باشد او را مستحق للطاف شاهنشاهی ساخته
بدرکاه مقدس آورند و اکر دماغ ابا و انکار داشته باشد سزای او را در کنار
او نهند تا این معنی عبرت افزای سایر کوته اندیشان کردد حسین قلی خان اهل و عیال خود را بقلعه جالی
بردند و این خدمت عالی شده با آیین شایسته متوجه ناکور کشت چون لشکری موید باقبال رسید
آن میرزای نادریافته راه فرصت سرانجام فتنه که اندیشیده بود بدست نیفتاد ناکزیر قلعه اجمیر را بتصرف
دیوانه کرا از معتمدان او بود سپرده بجانب جالور که در تصرف خود آورده بود رفته انتهاض فرصت

بخواجگی رسیده قلعه را محاصره کرده مذکور را پاک کرده پیشتر متوجه شوند ترخان دیوانه عاقلانه پیش آمد
بهمدو قول واقعی عسکر منصوره شده و حسین قلیخان قلعه را بمردم معتمد خود سپرده پیشتر روان شدند
الدین حسین میرزا که دین و دنی را بشت داده بود و بروی ایستادن را بخود قرار نداده از ممالک
محروسه بدر رفت و ساحت آن ولایت از غبار لوث صاف شده و قلعه پیرته که از محکم ترین قلاع انجاست
و تجمل باستصواب میرزا انجائی بود نیز بدست حسین قلیخان افتاد و بموجب فرمان بادشاهی آن قلعه بکمال
سپرد و چون خاطر اعلیحضرت دولت ابد پیوند نخوی از کار میرزا اشرف الدین حسین جمع شد همت در تسخیر قلعه
جوده پور که مستحکم ترین قلاع آن مملکت بشمار بوشیده نماند که رای مالدیو از اعاظم راجهای هندوستان
جاه و افزونی نوکر و بسیاری ولایت ممتاز بود و جای نشست او این قلعه بود و بعد از انتقال او از حصار
هستی جندرسین پسر خورد جانشین او شده این قلعه را داشت امرا رفته بمحاصره پرداختند و رام رای
پسر کلان رای مالدیو آمده داخل معسکر اقبال شد و از انجا باستیلام عتبه عالیه کبوسه کاه سرافرازان
افاقت سربلندی یافت و معین الدین احمد خان ترخانوی و منظور معقل و جمعی دیگر را همراه ساخته بکمک
حسین قلیخان فرستادند تا بمدد مجیی در اندک فرصتی آن قلعه مفتوح شده از سوانح آنست که بایه قدر
خواجه منظور علی تیرتی بخطاب منظر خانی و خلعت و وزارت دیوان کل ارتفاع یافت تفصیلش انکه چون
بیامن معدلت دولت افزای سعادت مقرون و حسن توجه و رزانت رای و متانت تدبیر حضرت شاهنشاهی
سلسله ابد پیوند سلطنت انتظام تازه گرفت و خلاصه امور جهانبانی و نقاوه مهام جهان کشای سامان و انجام
یافت با وجود کمال دریافت مزاج روزگار رجاعیت مراتب کونی و آلی و عدم طالی در اشتغال مهمات
صوری و معنوی و احتیاج مندی بوزیر و وکیل بجهت پرده گزینی و اختیار رسم پیشینیان که سررشته جمیع امور
بوجهت دور بینی و مزید احتیاط رای جهان کشای ممالک ارای مقتضی آن گشت که مسند الای دیوان
بوجود مردی خلاص نهاد خدمت دوست معاملهدان مزین گردد و تا ذات مقدس سبحانی در نقاب
ای توجهی که بهمین طرز بیمار گرفتن جهانیانست بروه مهمات ملکی و مالی و تصرفات فعلی و قولی برساق
حق و رسیاق صواب فیصل یابد و ساحت ریاض ممالک محروسه از رشحات کلک کفایت رقمش طراوت

خلایق او را بکلی منظور نداشته و ندیدنی دانسته از اماکن شریفه که بایستی حسنات تحصیل کردی شرارت را در
خزینهٔ اعمال اندوخته بامور دنیات گشته باز با ندیمان ناموافق بممالک محروسه که بانوار دولت
حضرت شاهنشاهی منور بود روی آورده و بخیال فتنه انگیزی و فساد طرازی در کجات توقف نا گزیده است
اگر دولتی روا نه کشته و چون بکالپور رسید میرزا اشرف الدین حسین را که او با را یافته این دولت
بود دریافته در فنای خود تیز تر شده و در تحریک باطل سری و سرکشی پیشتر اهتمام نموده و شرف الدین حسین میرزا
با او هم عهد و پیمان گشته تا بدینکه خوب خود را همراه او ساخت مثل یار علی و نظیر علی کولایی که رفته در میان
ولایت شوری و آشوبی انداخت فتنه برپا کند و قرار داد که اگر در همین جا هم پیش رفت من هم خود را بمیرسانم
و اگر اینجا کاری از پیش نرود خود را بکابل رسانده و آن حدود را مامن خویش دانسته فرصت جوی شود
سادات بوالمعالی بطلان ذاتی و اغوای شرف الدین حسین میرزا متوجه حاجی پور شدند که عیال حسین قلیخان و سایر
امرا انجا بودند چون بگوالی حاجی پور رسید قاپوی دست برو نیافت جا حدیک و اسکندر یک خویشان حسین
قلیخان بموجب رخصت درگاه معلی از عقب انجا رسیده بودند و این جوان پریشان و بخت برگشته چون به
حاجی پور مایوس شدگان فتنه بجانب نارنول تاخت و دران هنگام نارنول از تغیر خالصه شریفه بشجاعت خان متعلق
شده بود و تقویم خان بسر او حکومت انجا داشت و میر کیومال خالصه در صدد آن بود که جزوی خزانه بادشاهی
که انجا بود برداشته بدرگاه معلی آید و بر سبیل اختلاف کاشتهان معمول و معمول لوازم احتیاط از دست
داده بغفلت بگذرانیدند تا انکه صبحی که تاخت انجا در خواب غفلت بودند آن کافرنعمت با چندین
اوباش رسیده آمد تقویم را اسیر کرده و هار یکفتن زر خود بستند و میر کیو توفیق جان نثاری یافته کشته شد
جزوی از نقود بدست آن مدبران قلاب افتاد و شهر را نیز غارت کردند و حسین قلیخان چون از آمدن آن
بدسگالان شنید عاون خان و اسمعیل قلیخان و جمعی را باستعجال روانه ساخت که بهادر اسپین باغ رفته که در حاجی
پور رسد و سادات را با تمام خود در چون بگذرد و حاجی پور رسانیده تاخت کرده که آن بخت برگشته بجانب نارنول
شتافته است بآن صوب متوجه شدند حدیک و اسکندر یک بفوج منصور رسیده خود را بعسکر اقبال رسانیدند
چون بدوازده کروهی نارنول رسیدند خانزاده محمد برادر بوالمعالی که او را بزبان عامه شاه ولدان میگفتند

بدریاب کذب و ریا آگاهی یابند و بمقتضای دولت بیدار لوازم پاسبانی جهانیان بر وجه اطمینان صورت بندد فوز فیروز
کرغدا انگیزی شاه ابوالمعالی بمباهج اقبال رسید روز آسمان بیست و سوم ماه آبی موافق شنبه بیست و سوم
جمادی الاولی موکب گیتی گشای بجانب دارالملک دهلی نهضت فرمود روز آسمان بیست و نهم ماه مذبور موافق
بیست و پنجم شهر مذکور آن بلده فاخره بنور مقدم شاهنشاهی فروغ آسمانی یافت و ابوالمعالی از فرط سطوت شاهنشاهی علی
الاتصال روز افزون این دودمان عالی در هندوستان زیاده برین قرار نگرفته انگیزی نتوانست داد و بار ادبار
بکمال رسید و فتنه که بود بچشم بیدار نشنوده بود بخواب گران رفت و جهانیان بدعای دوام دولت روز افزون
دست بدامان افلاک زدند چون روزگار کج چشم در معراج باطل و رونق ناحق شناسان کمین جوی
و فرصت طلب پیوسته بزرگان پاک سرشت و پاکان خداشناس را از ان بداندیش چشم زخمی نرسد و بحفظ
الهی از مکاره آن محفوظ بوده سعادت ازلی در ترویج حق بر رغم بداندیشان اهتمام فرماید و سنت الهی بران رفته
که هرگاه خواهندگی بدایشادی نای نهتا اختصاص دهند و بدولتهای بلند و مرتبهای ارجمند ارتفاع بخشند
نخستین او را مورد اندوهی و مظهر دردی گردانند تا شکر نعمتهای ایزدی بهتر ادا نماید و آن غم بسپندجان جهان
آرای او باشد و از ظلال این معانی انکه موکب حضرت شاهنشاهی در دارالملک دهلی نزول اجلال فرموده
مسرت بهرای خاطر اقدس بود که روز پنجشنبه دویم بهمن ماه آبی موافق چهارشنبه بیست و ششم جمادی الاولی
بزیارت مرقد منور شیخ نظام اولیا قدس سره توجه فرموده بودند از انجا مراجعت نموده بودند یکم اقبال
داشتند چون بهار سوی شهریار دولت رسید یکی از خون گرفتهای نزدیک مرسد بام انکه استاد
بود چون ازان بدخواه بداندیش پیشتر توجه فرموده بود تیغ غدار بکان فتنه برکش کرده بجانب آن قبله عالم
بشتافت و پناه دولت و اقبال است انچه خواست جانبازان بر سر آن خطاپین کج نظر ریختند و میخواستند که تخفیف
حال او نموده آن بید دولت را بخاک فنا نشانند اشارت عالی بنفاذ پیوست که او را زنده از هم گذرانند که مبادا
جمعی از خلق او را از تعلق اخلاص را دریین امر متهم گردانند در ساعت آن خون گرفته را پاره پاره ساختند و خلق
خاطر اصحاب اخلاص بیک الهای معاطره دوستان ظاهر بین شیرین شده در چاره سازی اضطراب داشتند

او آن پادشاه صورت و معنی برسیده وقار و تمکین بوده تسلیم بواطن اخلاص نهاد ان میسر نبود و مترجمان رکاب جاه و جلال باشارهٔ معلی تیز را بر آورده او را از بان اشرف شنید ام که میسر نبود مدتی جان متحمل شد که کسی از بانی دانسته شخصی ریزه سبکی انداخته باشد و با وجود چنین نعم کمال نجابت مزید بر بستگان سابق برسنه گران رکاب سوار بود و تمنا نه توجه فرمودند و چون حراست ایزدی و دعای متقیان آلهی حافظ و یار بود زخم کارگر نیامد و جراحت قوی نیفتاد و خان عیسی دم بچاره سازی و مرهم پردازی متوجه شد و بعد الخصوص خواجه خان و حکیم همین الملک باهم اتفاق نموده آن جراحت تازه را بچنگ بند قرار دادند هر روز فتیله تازه می نهادند تا انکه در یکهفته روی باندمال و التیام نهاد و صحت کامل بمقر قدسی رکاب نمود و از غرایب امور قصه سگ بادشاهی است و آن اینست که بوهو نام درین برآمدن از دار الخلافه اکبره در محل مقدس بی بود و از تاریخ شروع این قضیه تا بدا ثار طلای دو هشت از و بظهور می آمد و منشور این قضیه چنین رسیده بود و کرا کاهی یافته خود را تا هفت روز انخوردن و اشامیدن باز داشته بود و منظر چنین حقیقت دوگانه آری مرکز انظار جهان آرای [illegible] به جهان افتاده باشد اشال این امور از و بدیع نیست علی الخصوص از سگ که حقیقت دوفا مشهور است چه دور باشد اگر به حضرت [illegible] بمقتضای دور بینی و بوشی فرمت آن نداده تشخیص حال این تبه کار نموده ایدا این قدر تشخص کرد این بی باک آهنی دل از غلامان پدر شرف الدین حسین میرزا بود و قتلق فولاد نام داشت و آن بی بحرام اورا از جالور باندیشه تباه همراه [illegible] ابو المعالی ساخته بود و چون او از هندوستان فرار نموده روانه کابل روبه میشد این بی سعادت را باین کار فرستاد و برای هلاک خود تا و کی فتنه برکان قضا نهاد اسباب شقاوت ابدی سرانجام داد و غافل از ین معنی که هر که ایزد بیند و نواز نواز دا اندیشه تباهی دون را در سراوق عیانت او چه مجال گذارد بند چگونه هر چه از بدا اندیشی بخاطرشان راه یابد و بال و نکال آن هم در ان نشاه با نها رسد و چگونه رسد که اثری از ناموس و عرض گذارد و نه قدری از جان و مال و خان و مان فرصت دهد چنانچه دیده و دران انصاف مند که در دولت ما چه سلطنت می کرد این ضعیف بعقد مستعرات مطالعه کرده اند حال فرزندان این دولت خداداد و رعیت را نیکو دانند که چگونه نموده و سزا کرده تا بلاکشان

وماه بوجک پکم بعد از اطلاع بر فرمای عریضه از روادی او با مردم اعتماد کاخود کشایش نمود چنین که تا
اندیشان ناقص تدبیر و صاحب غرضان بی دولت خیانت در مشورت نموده مخالفتان پکم کرده بگاه شاه
ابوالمعالی از سادات کرام تر نشت و فرمان روایان مغولستان و سلاطین کاشغر بآن سلسله پیوند
کرده اتفاق دولت آنست که چون او به پناه باین دودمان عالی آورده است اسباب التجا و استظهار
تمام بخشنده و سر رفتنش با وج عزت و احترام رسانند بگذری که فرزندان عزیز و کران قدر شاه میرزا خود را
که همشیره زاده اکیم است با و نسبت کنند تا او این خانه زاد از خود و نسبت بندگی و دولتخواهی بخشده و کار را بر او تیره
خیر اندیشی و مصلحت گزینی از دفتر تعرف عاری ساخته بکاذب جهیت و زخایت آورده و دل سیاه و پکم از
سخنان فریبنده این مردم بدین اندیشه خلاف دست میل کشت و کلمات طیبات بیجان در جواب شاه
ابوالمعالی نوشته با عزاز و احترام تمام بکابل آورد و ندانی انکه حقیقت حال بدرگاه خانخانی عرضداشت
نماید از پیش خود با فرستاد پکم عقد خلاص صورت داده ندوآن سلاله دودمان دین و دولت را بآن ناکس
خوی بد اندیش پیوند کردند بنتایج سوء ثمرات آن دراندک فرصتی گرفتار شده مدور کمر زوال پکم از
آن دولت ناعاقبت بخیر حیات خود را از چپ بتاکم کردند و تفصیل این مقال آنست که ابوالمعالی کهوار
انار کوته قوی و تنگ و صلکی و سایر خصایل ناستوده از قبح شمایل او ظاهر بود بوجوه دران خانه صاحب
اختیار و قدرت در پیش حوصله خود نگنجید و از مصاحبت اهل انوار بمقتضای طینت اصلی و فطرت جبلی خود
خبث برخیاست نمود و از پکم و منتسبان آن سلسله اصلا پروا نمیگرفت و از مضایع کما نمایه پکم پند پذیر نشده
در ایجاد حق شناسی و حقیقت ورزی از نه بظهور نمی آمد و بعضی منتسبان تیره رای مثل شوکون بسر قراوله خان
و شاه دان که سابقا از پکم رنجشی داشتند در پیوستن با بوالمعالی پوسته و جنان وانمودند که تا پکم
در قید حیات باشد ترا در ظهور ملک و تثبیت کار استقلال صورت نخواهد بست بدرستی که فرصتی مثل فضل بیک
و پسرش بوالفتح و شاه ولی انکه ترا مطاع خود ساخته کار دولت تو آنست که پا بجرات در میدان فنا نهاده
پیش دستی کنی و میرزا اکیم را که هنوز خورد سال است موافق ارادهٔ خود نشو و نمای دهی تا به کابلیان مرافقت
برخط متابعت تو نهند آن گزیده سرشت ناعاقبت اندیش کوش بخان بدآموز داشته باین چنین کاری

نابسنده اقدام نموده جاکلید عقلی که نداشت در تیجهات کرد و فرمن حقوق این دو دانزا بیاد عقوق لا دوا نها
از بیکم راپشت بازده بقصد خان که بدترین انواع عقوقت در کمین نشست الحاصل آن بیدولت شوکون
واقعی زده و قلب غیبیه مادر المهزرا با خود یار کرده روی بمنزل بیکم آورد و ابوالمعالی از رای دان
دولتی سعادت از رای دیگر بیرون خانه در آمد چاه از عورات دران خانه بودند تغلطی با نوی را خون
ناحق ریخت ند و جون ظاهر شده که خطا کرده اند و بیکم نبوده اند باز از پی تفحص بیکم شده خود را بجانب ابوالمعالی
کشیدند و بقصد اتمام متصدی شدند بیکم بر حقیقت حال آگاهی یافته در خانه بروی ظالمان بربست ابوالمعالی
باتفاق این دولتی سعادت در را گشت و باندرون در آمده بیکم را بشهادت رسانیده و باین تیر رای
رایت ظلم برافراشت و این سانحه عبرت بخش در اواسط فروردین ماه آبی موافق اواسط شهر شعبان بظهور
آمد و بعد از خونریزی بیکم بتعجیل میرزا محمد حکیم شتافت و او را از میان خورد سالان آورده در دیوان خانه پهلوی خود
جا داد و مردم در خانه میرزا خوانی پیش او رفتند روز دیگر حیدر قاسم کوه بر را که پدر بر پدر در دین
دودمان عالی از امرای بزرگ بود و او در نیولایت در خانه میرزا بمنصب وکالت یافته کارکذاریها
کلی بود و خواجه خاص ملک بعضی دیگر را بقتل رسانیده برادرش محمد قاسم را میعاد کرده ترددی محمد میدانی
و باقی قاقشال و حسن خان و محسن خان برادران شهاب الدین احمد خان با جمعی از ملازمان بیکم اتفاق کرده بر
ابوالمعالی کردند عبدی سرمست از میان این جماعه خبر بابوالمعالی رسانید او با موافقان و ملازمان
خود سلاح پوشیده ماده قتال شد و آن غیرت مندان از روی قدرت و استیلا از راه رابت بقلعه در
آمدند و از پنجاب ابوالمعالی پیش رفت و در میان نقش جنگ نقش کشش و کوشش بسیار شد و از جانبین
خلقی بقتل رسیدند و چاه ابوالمعالی غالب آمد و آن مردم را از قلعه بدر کرده و شب پرده ظلمت را
بین الفریقین فرو هشته هر کدام را بجایی متفرق ساخت قاقشالان بغور بندشتافتند و میدانیان
طرق میدان سپردند و حسن خان و محسن خان روی بکلال آباد آوردند و محمد قاسم بواسطه حیدر قاسم که
در بند بود و نجات یافته راه بدخشان پیش گرفت و عازم کابل و فتنه انگیزی آن بیدولت میرزا سلیمان
رسانیده او را بآمدن کابل برانگیخت و میرزا حکیم با وجود خورد سالی از واقعه واله و خود سر سیه و غمناک گشته

بتعجیل او التماس نمایند پنهانی کسان پیش میرزا اسلیمان فرستاده چاره جوی اشتغام شد و استدعای آمدن او کرد میرزا
اسلیمان بعد از اطلاع بر حوادث کابل کمر عزیمت بسته سامان رفتن آن نشاط آباد کرد و از آنجا کوچ کرده طرح آن برباد
میزد و آرزوی حکومت از کابل بر لوح خیال او بود پیش از همت خود ساخت و لشکر و خزینه بدخشان
جمع کرده باتفاق حرم بیکم روی بکابل نهاد و ابو المعالی خبر عزیمت میرزا اسلیمان شنیده از جا رفت و لشکر و اهالی کابل
جمع ساخت میرزا حکیم را از بخارا طلبیده بود و مکتوب آویزش خود دانسته تهیه پیش رفتن نموده و پیش از آنکه
میرزا اسلیمان بکابل رسد پیش دستی کرده از شهر برآمد و بخرآب فرو بندر رفته و سر پل را گرفته بر ساحت انتظار نشست
ازان طرف میرزا اسلیمان با لشکر بدخشان طلوع بزرگ رسیده و فریقین مقابل همدیگر فوجها ترتیب داده صفها
آراسته و در خلال این حال فوجی از جانب کوتل بان از جانب میمنه سپاه ابو المعالی از سپاه کابل جدا شده
آن فوج روان ساخت و بعد از درآمیختن بسیاری از طرفین فرشکست کابلیان بابو المعالی رسیده و میرزا حکیم را
در قول مقابل میرزا اسلیمان نصب کرده خود بکوک غنیمتیان رفت در چنین قابو مردم میرزا حکیم فوت را غنیمت
دانسته جلو اسپ میرزا را گرفته باز دند و کرم شناخته بمیرزا اسلیمان ملحق شدند و تمامی سپاه کابل فتح
این حال پراگنده شده هر کدام روی بجانبی نهاد و ابو المعالی چون باز آمده و بر حقیقت حال اکاهی یافت از
غایت حیرت و اضطراب زبان آزمای ملامت برکشاده مزید پیش گرفت و بدخشیان بیاپیروی تعاقب او نموده در حوالی موضع بهاریکاران بآن مدبر خاک پوست شده و او را اسیر کرده پیش میرزا اسلیمان
آوردند میرزا اسلیمان باستبشار تمام با حکیم میرزا بکابل در آمد و بعد از او روز آن فی الحال را تعیید و مسلسل
پیش میرزا فرستاده میرزا فرمود تا آن حرام نمک ناشناس را روز آورده خرخره او را بدست
موافق عید رمضان بکمند مکافات از حلق برکشیده تماشا نمودند

بچشم خویش دیدم در گذرگاه
که مرغ دیگر اندکار او ساخت
کزو مرغی بجان مور کی راه
چو دیدی جزای این زآن
کواجب شد طبیعت را مکافات
در انجام حلق کشیدن چو مرغ

تا پاک او بنظور امید عفو و زاری پیش آورد کی تواند بزاران خواری و نکونساری بچند روز زندگانی گریبان از
مردن باشد کامیاب کرده اما بغیر از ظهور جوهری جوهری اوری دیگر بران مرتب نگشت و قالب ناپاک

او را شفاعت بعنی عزیزان در حوالی درقد غزان بقلب تاخت او پیکم و مهدی خواجه مدفون ساخت و الله
الحمد که عالم از وجود خبیث او پاک شد و بجای سعی و اهتمام خود بکوهستان شتافت مرکه قدرت نداشت
دکفران نعمت کند او را باین ذلت و هوان نیست و نابود کرد، هنگامیکه از چنگال او بیای دولت در
رود و بمقصد یابان اقبال نخواهد نزد بوکالت بعضی از امرای خود بکوهستان او را برانند بعد از آن
میرزا سلیمان در مقام سرانجام مهمات کابل و تربیت میرزا الغبیگ شده کسان به بدخشان فرستاد و جمیع
خود را بکابل طلبیده بعتقاد از دواج میرزا الغبیگ بلدآورد و اکثر ولایت کابل را بهرام بدخشان جاگیر کرد و لیکن
کارهای عمان امرای او بود بوکالت میرزا الغبیگ تعین بود و محل اعتماد خود ساخت و خود به بدخشان مراجعت نمود
چون یکچه بجد بود که میرزا الغبیگ را سراه به بدخشان برد و کابل را به بدخشیان سپارد میرزا سلیمان این معنی را
قبول نکرد و که مجالت لاقت صورت یکجائی ندارد و بهر دو را یام صورت خواهد شد خواهد شد حصه ولایت کابل
بهرام خود و جاگیر کرد و جاهای چهار دانها داد و یک حصه زبون میرزا الغبیگ و کابلیان مقرر ساخت و این
معنی را توطیه کرفتن کابل دانست فتح ولایت که هر کشکه به تیغ الفت خواجه عبد الجبید آصف خان
خواجه عبد الجبید اصفهان اکرچه تاجیک بود و از طبقه اهل قلم اما با مقتضای این دولت بد قرین کارها
از جنود ظهور آمد که ترکان پیش از و پشت دست نهاده ندای دولتمندی آن ماکه تعلیم ذات بلند نمایند بکار
داده اند خاصان از نبت جنم پوشیده و در جوهر عال می نکرند بمقتضای اعمال شایسته یک ذات میکویند
و با جلوه اصفی نژاد از حسن خدمت و لطف عقیدت و اعتقاد بر دولت بد قرین توفیقات آنی مساعد روزکار
دولت کشته فتح ولایت کوهستان کوهستان جولان اهتمام او میسر شده و تفصیل این مجمل آنکه در ممالک فسیحه هندوستان
ملکیست که آنرا کوندوانه کویند یعنی جای آباد ان شدن قوم کوندوان که در ایام پیشتر ازین بسیار بوده اند
بسر برده و مدتها توطن کزیده و در ماکلی و مشاریب و مناصب سرکرم باشنده و آن قوم بمرور زمان و تعاقب
عهد آن جاها را زبون شمرده بیرون از قوانین و آداب دین و دنیای خود دانند مشرق آن ولایت
متصل است برتن بور که داخل ولایت جهانکیرند و مغرب آن اتصال دارد بدیسین که از مضافات صوبه
مالوه است و طول آن صد و پنجاه کروه باشد و شمال آن ولایت ملک پته است و جنوب آن دیار دکن است و عرض آن

مشتمل بر حصون و قلاع متین و قوی
ربط و ضبط معمور چنانچه ناقلان صحیح القول روایت کرده اند که مدتی
بود و از انجمله کدهٔ مشهور کلان است و کشکر نام موضعی بوده است و آن ملک باین دو اسم مشهور است
دار الحکومت آن بلاد قلعهٔ جوراکده است و ولایت آن ولایت از زمان باستانی یکی نبوده بلکه چندین
در ایام انجا بسر برده اند و امروز که آن ملک بواسطهٔ حوادث روزگار بآن نظام و نسق نمانده چندین
مثل راجکه و راجکرن و راجه هریا و راجه سلوانی و راجه لاکی و راجه کهتو لا و راجه کهیه و راجه
و راجه دیو بانده و راجه لاکی و پیشتر ازین ملک پادشاهی با شکوه سوار کمتر از اوایل ظهور اسلام کفار
و لاشکوه تسخیر نموده بتاخت کرده اند با وجود امتداد عهد دولت ایشان طایر فتح بیکی ازین تخت نشانان
گرد شرفات آن قلاع متین و حصون رصین نتوانست برید و خیال ایشان جهان کشایان در فضای تسخیر
آن ممالک نتوانست زمین سای شد و رنجوا که اصفهان جاگیر او بسرکار که بدکشت و فتح ولایت پیتهوره
ولایت آن ملک بدرگاوتی نام زنی که مشهور برانی بود رسیده بود در شجاعت و تدبیر و تخایه بلندی
و بوسیله این صفات کرده و تمام آن ملک یک قطعه ساخته بود و از مردم با وقوف که ایکا بوده اند شنیده ام
پست و سه هزار موضع آباد از قصرف او بود از انجمله شصد هزار نفوس او دو لک و سه هزار موضع بود بنیه ایل مطیع
بودند کلان تران او بی نافرمانی او نمیکردند و خزراجه بها بامن راجپوت و مهوبه از قوم جندیل است
و راجه ذکور از ایبیرا من و اس و پست نام نسبت کرده جنداو از قوم اهیل بود لیکن چون دولت صوری
داشت و راجه ها بامن و او و نزدیک پیش آمده بود تا کزیر این نسبت تحقیق کرفت این امن و اس را سلطان بهادر
بکراتی جوق فتح را بین معاونت شایسته بجای آورده بود و مرتبه اش افزود و بخطاب بکرام شاهی امتیاز بخشید
بود او بسر از جن یاس و او بسر سکین داس و او بسر کوردکداس و او بسر کوپی است اکرچه از قدیم زمانه
خانه حاکم کده بود لیکن چز اعتباری نبود این کوپی بعقل و تدبیر از بزرکان دیکر آن ملک پیشتر کی یافته چنانچه
میکرفت و با صد سوار و ده هزار پیاده او را فراهم آمده بسر او سکین داس تدبیرات پدر را بکار برده و بر
خود افزوده و با نصد سوار و شصت هزار پیاده او را جمع شده و از قوم راجپوت بسیار با سوار و پیاده نکاه داشت

جمع شده بودند الی بر جنگ نهادند روز دیگر خبر رسید که سرکریوه را که محل در آمده است نظر محمد داق محمد
و جمعی کثیر از بهادران بزور گرفتند و از جمله پیش که فوجدار فیلیان بود و در انجا بود و انکی سفرهم
پیش گرفت رانی سلاح در بر و مغفر بر سر کرده بر فیل سوار شده با بهادران مستعد جنگ باین لایق
است آسته می آمد و بیران و دلاوران سپاه خود میگفت که تیغ جلوی بکشید و نگذارید که حریف در میان
دیده تا از هر طرف آماده جنگ او شدند لشکر را بر داریم بجان که اندیشیده بود بظهور آمد و جنگ عظیم در پیوست
و از طرفین بسیاری بجای افتادند تا سیصد منقل شربت خوش گوارشهادت نوشیدند و رانی غلبه کرده
تعاقب گریختها نمود و از سرکریوه برامد روز آخر شده بود اعیان ملک خود را طلب داشته مشورت نمود که صلاح
چیست هر کس از خود دریافت و مقدار مردانگی خود سخن در میان نهاد رانی گفت صواب آنست که شب
بران لشکر شبیون آوریم و کارا و بسازیم و اگر این را قبول نکنند همین جا که آمده ایم شب بروز آورده با او
جنگ باشیم و اگر نصیب لشکر کریوه را اصفهان خود آمده خواهد گرفت و بتوجه نه انجام خواهد داد و کار
آسان شده مشکل خواهد شد رای هیچکس بران قرار نگرفت آخر موافقت جمهور کریده از همان منزل که آمده
بود برگشته رفت و بپرسش نام رسیده های خود پرداخت و چون بجا نه آمد بعضی از بجهتان خود انده شبیون
در میان نهاد و هیچکس را اهلیت خود نیافت چون صبح شد همان طور کرانی برای حساب خود دریافته بود بظهور
و اصفهان با توجه نه خود آمده سرکریوه را الحکم کرده و عسکر منصوره و رکوه را مدرانی با مستعدان جنگ بر
فیل گران سرسبک پای سارمان نام که سرامد فیلان او بود سوار شده برامد و بارایش صفوف پرداخت فیلان
مست را بهر جا در مقام خود باز داشته آماده پیکار گشت و بعد از التقای افواج کار از تیر و تفنگ گذشته
بخنجر و شمشیر کشید راجه پیرساه بسرانی که اسم راجگی بر بود و جلهای مردانه نمود و کار جهای قریب بجای
آورد و شیس خان میانه و مبارکخان توغ دست بردهای دلیرانه کردند تا سه پاس روز با تواریزد و خورد نوشته
گرم بود که اگر شرح وقایع آن پرداخته آید بمبالغه محمول شود سه بار راجه پیرساه فوج فیروزی مآثر را بر داشته
در مرتبه سیوم زخمی شد رانی چون برحال بسر اکاهی یافت بر دم اعتقادی خود فرمود که او را از زیر فیلها برآورده
باستی رسانند فرمان پذیران امتثال نموده او را بگوشه بردند و بدین سبب جمعی کثیر از عسکر که برآمده فتوح

دوباج قلعه لکین داشت بآمدن عساکر اقبال بجنگ پیش آمده باندک مقاومتی قلعه مفتوح گشت وراجه رو از فرورفت
وبجهت انتظام مهم جوهر بهوج کایت وسیان بهکاری رومی را مقرر ساخته بود و جوهر هم را بهای هندوستان است
گرد رجپتن قتال از جوب و آهنین خس و روئین و امثال آنجای نمیه بمکنند و عورات دا خواهی نخواهی آموزند
و آنزا جوهر نامند این دو نوکر قلعه کرباسبان ناموس لوندان قدرت بتقدیم رسانیدند و هرکه از کوته قلعه قاعده می
موجب رسم ایشان بهوج مذکور ازهم میکذانید و از عجایب قدرت آنکه بعد از چهار روز که دران محوطه آتش زده
بودند و آن خرمن کل همه خاکستر شده بود جون درآنرا کشادند دو کس زنده برآمد که جوانی بزرگ عاقل آنجا
از آتش دقایت کرده بود و کلاوتی نام خواصرانی و دختر راجه پیراگذه که برای راجا آورده بودند و هنوز باو
نرسیده بود این دو زن که از ان طوفان آتش زنده برآمده بودند جون بوسی عتبه شاهنشاهی ابد پیوند
یافتند القصه جون قلعه مفتوح شد از قسم طلا و نقره و زر مسکوک و غیر مسکوک و مرصع آلات و جواهر و لآلی و سایر
و تماثیل و اصنام مرصع و مکلل و صور جانوران که تمام از زر ساخته بودند دیگر نفایس و اجناس خارج از اندازه
حساب و قیاس بدست اصفهان و مردم او افتاد و از راویان ثقات مسموع گشته که از جمله اموال و خزاین
جوراکه که اصفهان تنها بران دست تصرف یافته بود صد و یک پاره الماس شرقی علائی بود و جندین اسباب پادشاهی
دیگر که از حیطه احصا و احصار بیرون بود و جون اصفهان بسعادت بخت بلند که از پرتو نظر اقبال بخش حضرت
شاهنشاهی بود جنین دولتی روی نمود و آن جان کمتی میسر آمد که صاحب خزاین و جواهر بیقیاس شد بدرجه
اعتبارش زیاده از انچه در تصور کنجد بهم رسید جون عقل درست نداشت این باده موش ربا جو صلا در داد
ساخت که بکبارکی جوشکله راه جواب گذشته که این جواهر و آلالی را اقبال تاراج دولت و افسر سعادت
گرداند خود را درمیان دیده غبار او بار برفاقت خود بخت و آن تیره بخت نادان که لوح خاطرش از نقوش
اخلاص ساده بود و بکباز قوم اتصاف حرفی بلکه نقطه بران ننهاده و از جمله بیکباز زنجیر فیل که بدستش افتاده بود
بمین و دیست فیل برسم پیشکش بدرگاه معلی فرستاد دیگر همه نفایس و لطایف را خاکی بوش کرده و بروی باد داده
کرده و کمه کنیه زده عزم بنغت میکذانید حضرت شاهنشاهی بموجب عفت جهانبخش نظر بران اسباب نموده از
نجابت و اخلاص عین فرموده و جون نفحه رایات جلال مرتبه سیوم بتعدد تادیب علیقلی خان زمان بسب جوبر

توانست بود بدرگاه گیتی پناه آورد و دوازدهم ربیع‌الاول مرتبه‌گذار الملک فراگز بمنصب وزارت و لقب خلافت شاهی
بدولت ملازمت سربلندی یافت و بعنایت و رعایت ممتاز و فائق شد و از انجا که نهاد و ماده بنا فاعتدالی
سرشته بود و بعد بدنامی با کی و بدنامی نداشت بی‌پرده کشای جاه و عظمت خود گشت پیر اخان درین مقام بود که
آورد ابولی بکسب پارا که از راه بگجرات روانه سازد درین اثنا تقرب آوردی نبود و خواجه بوسیله
انتساب این اودمان قدسی رعایتهای عظیم یافت اما بدست خوی خود گرفتار بود و بعدنی اعتدالی پیش گرفته
میکرد تا انکه روزی بطیبی خاطر کار و پیکی حضرت جهانبانی رفت اشیانی بود و در سراوق آسمان مکان حضرت
شاهنشاهی نیز پایه اعتبار داشت بود مرد اخاد خراد و در خانه خواجه بود و پیوسته از بدجنسی و بدخوئی او
در رنجان بلا بود و از دست میکشید بزاران اضطراب آمده استعفا نمود که خواجه منجم الملک پرکنه رود و دختر
خود را همراه برد و اندیشه‌ای و بدگمانی که در طینت اوست قصد آن عفیفه پاکدامن کند و گمر این حرف بر زبان
آورده و در الحق فراز معدلت شاهنشاهی اندیشه نمود و مرتکب این امر نیست اکنون که او را بکلکتر
طلب خواهد بود آن حضرت بر زبان حق‌ترجمان قدیم الخدمت توجه فرمود و تسلی بخش خاطر پیقرار او شدند
و بر زبان اقدس گذشت که ما بدولت فرزند شکار داریم بخاطر تو از درخانه خواجه خواهیم گذشت و چون
بدربار آمده ملازمت کند فرصت او کمتر و حاجتها از زبان مانع خواهیم آمد بعد از زمانی آن حضرت از راه
شهر بهفت اطاق برکشتی سوار شده و از آب جون عبور فرمودند و بکارخانه خواجه معظم با خصوصی چند گرانمایه
بیت کس زیاده نبود و روان شدند از انجمله رستم خان و طاهر محمد خان میر فراغت و قتلق خان معتقدان
و غیاث خان و پیشرو خان و حکیم الملک و جمعی دیگر از خاصان بساط قرب بودند چون بکهواری خواجه معلوم شد
میر فراغت و پیشرو خان را پیشتر فرستادند که خواجه را از مقدم عالی آگاه ساخته شاه را باستقبال آورند
و رستم خان و معتقدان نیز بعد ازان روان شدند که خواجه بعد از خود در مقام دیوانگی باشد معاون طاهر
خان شوند آن دیوانه‌ی اعتدالی از طاهر محمد خان و پیشرو خان شنوده که حضرت باین روی آب گذشته اینها را فرستاده
اند بشورش درآمده میگوید که من پیش حضرت نمی‌ایم و خنجر آورده متوجه حرم سرای خود میشود و زمره اخاد از حرم برآمده
در جاده خانه لباس تازه‌ی پوشیده که خنجر کشیده و کار آن عاجز بجایی رسانده که تمام میکنند و سرانجام ابدی خود در نظر

دمو خان و جمعی کثیر با لشکری آراسته از قلعه رهتاس فرود آمده ولایت بهار و بعضی از اعمال متعلقه خانجهان را
در تصرف درآورده و بسر سلیمان که آواز خان نام داشت بردوری گزیده سر شورش برداشته خانمان و دیگر
امرای آن صوبه و مثل بهادر خان و مجنون خان را بهم خان متوجه تنبیه ملحدان گشته شد و چون افغانان پرزور بودند خان
زمان جنگ را صلاح ندیده کنار دریای سون محل اقامت ساخته و اساس نهاده و اسپ پیغام داده بود و در پیغام
داری و ملا عبد الله سلطانپوری و شهاب الدین خان و وزیر خان از درگاه معلی آمده بجهت رای جهانگیری
شاهنشاهی اقتضای آن فرمود که بعضی از جنود رحمانی خانزمان بشاهراه سعادت توجه و بعواطف خسروانی
اختصاص بخشیده، در مسلک عبودیت راسخ گردانند سلیمان کرانی حاکم بنگاله که خود را از منسوبان این درگاه
ساخته بخانزمان پیوسته بود خطر شاهنشاهی خوانده او را نیز بمقتضای الطاف بیدریغ گردانند و اگر
مصلحت وقت باشد باستانبوس این درگاه کبیر اهلیت صوری و معنوی رسانند این فرستادها بآن
قلعه بخانزمان رفته نوید عنایت رسانیدند و بصورت و معنی تقویت او فرموده او را در چنین اضطرار
بفتح و نصرت مژده کرده نوید دادند در روزی این فرستادها پیش خانزمان نشسته بودند افغانان
تیره رای لشکری آراسته و فیلان مست موکب برهم زن را اقتضاد خود ساخته متوجه قلعه خانجهان
شدند و او نیز آراسته موکب آرای میکرد که تهور نهاد آن بدسرشت مذکور در رسیدند و بجرد
آمدن ارواح خانزمان را بر داشته در هم نوردیدند و لشکر تمام بخیبت و افغانان بتاراج منازل
و اموال ایشان مشغول شدند در این هنگام که کار برین نخوت مندان دشوار گشته بود اقبال فیروز
افزون شاهنشاهی حفظ انتساب صوری این کرده بدرگاه معلی فرموده ارباب نگاری زاده
و مجلی آرین نادره نگار آنست که خانزمان با معدودی در پناه ایوار قلعه خود در کمین فرصت بود
که کاری بسازد و یکباره گیرد که حسن تهتی بر فیل بخت بلند نام سوار شده با جمعی روی بروی شده و فرار نمود
او با چند کس که مانده بودند قرار مردن بخود داده پیکان بروج آن قلعه رفت و دیگی که در آن تبیه کرده بود
جان کرده پیش آن فوج مغرور که چون فیل مست غرنده کنان می آمد تو ب راسر او سر اندون تو ب همان بود و سیلان
گولی بر سر فیل همان فیل را کرده افتاده بر زمین هلاکت انداخت و این فوج روبگریز نهاد و از تا بیدار ی خانزمان

بتخلص خود سرافراز منگ حوصله کامیاب دولت شده از حواشی سریر دور رفته باشند تا پیشتر از انکه کارشان
وحال آن ملک بفساد انجامد بفروغ تدبیر سلطان را سایه آن نموده باید دانسته باشد که این بشیر عظیم ذات
مقدس خدائیش بر وجه اتم و اکمل شرف ظهور دارد و خانجهان تا در نیابت آن عاجز آید پیوسته استیلای خیالی
ملک میفرمایند و هرچند بنگارد و اشتغال آن بظاهر اشتغال دارند اما از پرده احوال خود ساخته قطع نظر
کرامی را از انهام این ولایت فارغ نمی گذارند و همواره در لوازم خدا پرستی و مراسم رعیت پروری اهتمام میفرمایند لهذا
چون لدیه لامع اقبال رسید که عبدالله خان ازبک که ملک پرور این دیار است از مالوه
سر تسخیر دارد و از تنگی ظرف بار طاقت کبری را نمیتواند برداشت کفران نعمت ورزیده بنابران خانجهان را
پیش نهاد و قریت ساخته بورش مالوه بقاطر اقدس مهم ساخته شد و بتاریخ آنروز که روز شنبه بیست و یکم ذی
قعده در موسمی که فیلان کوه خرام ابر از مستی و خدمتی جوش و خروش در زمین و زمان انداخته بادهای زمان
زمان از مستی چکیده و سیلابهای روان ساخته نشیب از فراز نمیدانستند و از سرکشی گردون فرازی فرمان
پذیر جلگ برق نیست ندرایات عالی بجانب نرور و سیر بحکم پیشهای فیل دارد نهضت فرمودند و چون ساحل
دریای چنبل مخیم اردوی نصرت قرین گشت از کثرت بارندگی آب دریا در طغیان بود بحکمت عبور اردوی
معلی قریب دو هفته سراپردهٔ عظمت را اقامت فرمودند تا تمامی خلایق بگشتی گذشت و دران هنگام که
خلقهای فیلبان خاصه الوان دریا کاطوفان خیز مستانه میگذشتند فیلی کمند نام از فیلبان تامی در چین پیشانی
باب فرود آمد و از انجا وحشه کنان بلیار مخیم موکب اقبال شد و از انجا فضای جان پرور حوالی قصبه نهر مضرب خیام
ملک ارتسام گشت و چون پنجه فیل ازان مقام قریب بود ترتیب شکار فیل نمودند و ملازمان عتبه اقبال را بجهت
اعتبار فرمودند و بهر فوجی یکی از امرا را سردار ساخته چند زنجیر فیل مطیع منقاد و رام کرده و طنابهای سخت
پستور کار زور کشیدن این کوه پیکران داشته باشند بلکه کمند فیلبان اطلاق نتواند نمود تعبیه فرمودند و حکم شد
منقاد چنان است که هر جا فیل وحشی پیدا شود این فیل منقاد اهلی را از دنبال او چندان بدوانند که فیل صحرای
از ماندگی دست و پا گم کند انگاه از دو جانب فیل وحشی فیلبانان سوار فیل اهلی یکسر طناب در گردن فیل وحشی
اندازند و سر دوم طناب بگردن فیل اهلی مضبوط سازند و باین دستور در قید آورده فیلبانان فیل خود را بر انند

از ان علمای خوش کوار سیر میشدند و در این سبزه زار شوق کستر ستانه کام میزدند حضرت شاهنشاهی قاطر اقدس
از شوق شکار پرداخته اردوی معلی را در آن محل منزل نشاط آرای گذاشته و جندی دیگر از امرا را بران گماشته
خود سعادان دولت و اهم رکاب اقبال بر توسن سبک خرام مطلوب مذکور آن خود سر بوادی بغار فرمودند در
آنجا سید اشرفخان و اعتقاد خان پیشتر فرستاده تا عبد الله خان فیروز جنگ را که از اعمال ناشایسته خود متوهم و خائف
بود عنایات بادشاهی داده بملازمت آورند و نگذارند که آوازه مخالفی شنود و بخیال تعجیل
از قلعه کیهار بلده سارنگپور که نخستین شهر مالوه است و پست و بیخ کرده مالوه را از اهل کرده معمول اولیای
دولت ساخته اردو در بیرون آب و گل یک منزل نهضت والا فرمودند و بگذرد سارنگپور محمد قاسم خان نیشابوری
که حکومت آن نواحی باو تفویض داشت بتارکاب شتافته دولت استقبال دریافت و از آن حضرت التماس سعادت
قدمبوسی بمنزل خود نموده بجواذم مهمانداری پرداخت و قریب بمنصد اسب و استر از خود و ملازمان خود از
نظر انحراف گذرانیده و آنها بر امرا و خانان موکب والا که درین یورش نصرت فرجام بتدریج میرسیدند قسمت
نمود بسعادت پذیرائی دولت و هنگام ظهور رسیده صبح که محل اشراق نور و رفع حجاب ظلمت بود است سوار شده متوجه
راجپوتانه که در اوایل ایام تحکمات ملوک مالوه بود گشته و عرصه آن شهر بیامن قدوم موکب عالی غیرت فزای اعیان
گشته و چون هوای دلپذیر و موکب والا عطر بیز گردید اشرفخان و اعتقادخان از نزد عبد الله خان آمده ماجرای
او معروض داشتند و بظهور پیوست که هر چند این خلعان دانشور کرم تنفی کرده باطن اخلاق کرای او در تحریف
هیچ کوتاهی نیافت و بنده و بار خود را از قلعه بیرون فرستاده تا شام توقف نموده از دنبال هردم خود را
قدم زنوی خاطر جمعیت و اطمینان بخشیده ایشان را از سر خود دور کرده مثل اینکه عزم مالی و جانی باو نیست
و اطمینان مند و بدستور سابق باو منفوض باشند و تنگدلی پیدا نشود و چنانچه و ایشان نجتی را باو همراه گذارند
سنتهان خانخانان و توقد بر عفوشاهی و اهم کامل نموده و التماس عفو تقصیرات او کرده حضرت شاهنشاهی از فرط
عاطفت رقم عفو بر جرایم او کشیده ملتمسات او را بموقف قبول رسانیده منشور عالی متضمن پیشگاه عهد
و ایفای مقاصد و مطالب باز مصحوب اعتقادخان دربار خلایق مقرر ساخته شد و درین هنگام که ظلال جلال بر
متوطن قصبه دار گسترده شد ظاهر این قصبه معسکر والا گشت یکی از عورات بستم رسیده بفریاد آمد که محمد حسین قوریکی

عبد الله خان انواع ستم بر دختر نابالغ من کرده و خانه را تاراج برده است حضرت بزبان قضا ترجمان فرمودند که خاطر جمع داشته باشند زود باشد که عنقریب امر ایشان عظیم خواهیم رسانید از قراریکه در پیشی حضرت خانخانان الحمد اول کسی که قدمشرف شد و بساط عدالت گستری خود یافت او بود و درین شهر بوقت عرض معلی رسید که کوچ اجزای غفار رکوب عالی عبد الله خان رسید از انجا که خاین خایف باشد خاکی خود را یقین پنداشته و خود را معلول گمان کرده قدم از جاده عقل بیرون نهاده روی براه گریز آورده و از سنه و جانب لوانی شناخت حضرت خدایگانی بدولت و اقبال توجه اقدس از صوب مذکور معروف فرموده حضرت در تعاقب آن مدبر گماشته جمعی از پیرایان اخلاص نهاد مثل میر معز الملک و حکیم خان و حاجی قاسم خان نیشابوری و شاه فخر الدین و شاه قلیخان محرم و دستم خان و معصوم خان و محمد قلی قدمخان و خرم خان و قلیچ خان و اعتماد خان و محمد خان و جمعی دیگر را بر سبیل هراول پیشتر روان فرمودند تا کرم شتافته سر راه آن گمراه بگیرند و خود نیز بذات اقدس با جمعی از مقربان سریر اعلی در ایلغار شتابنده ترکشتند و آخر روز دوشنبه چهارم امرداد ماه الهی موافق شعبان پنجشنبه ششم ربیع الاول سنه هزار و بیست و یک هجری وقت شام بموضع لوانی نزول اجلال فرمودند و در اثنای راه حاجی خان و دربار خان که برای جلو فوجی از لشکر نامزد شده بودند در رخت یافتند که آن گم شده بیابان ادبار را در نصل هوش افزا از مسالک مسلک شاه راه سعادت بگردانند و صبح آن روز لوانی بیشه واقع شد و در اثنای راه فرستادگان برگشته آمدند از انجا که روزگار او بار بود حرف موعظت را بر قدر نیت خیال کرده از اقبال روی گردانیده است اخلاف ناپاک فتح و نصرت نام یزدانی را که بر هم منقاد نامزد شده بودند بموضع باغ پایت فرود آمده از انجا مطلع شدند که آن شوریده بخت بنزدیک بارخود را پیشتر فرستاده خود توقف نموده است فدارا دوگم هراول را بسرکردگی دولت خان و خواجه عبد الله و میرزا ولیخان و سید عبد الله پیش رفته کار طلب بتوپ و تفنگ و تیر و شمشیر گرفتند و عبد الله خان بتیره رای غافل از جنون و جنی از بخت برگشته بجنگ آمده با همراهان خود گفت که موکب عالی در چنین وقتی از راه دور و ایلغار کرده و بکس کم رسیده است ما مردم بسیار و پیرامون بسته بتوپ بیکار شویم و باین اندیشه نامصاب روی بجنگ آورده و باین جاده راه سپرده و کار زار پیش گرفت

شده بیشتر توجه فرموده، نذر بیوقت غنیم شکوه بادشاهی و حمله موکب ربای شاهنشاهی کوکبه تاب بیقرار و برای العین
دیده بنای آرجای و دل از دست داد و فراگی و شکوه ایزد کارسمان این شهواران میدان همت بود آن
ای کوه توان سپه گلیم را برداشته زیروزبر کرد و جندی از مردم معتبر عبدالله خان تقی رسیده و بسیاری
از ایشان تیره بختان بزداران خونخواری و کفنداری و دستگیر قوی دستان مهر کرامت اقبال شده و فتحی که کارنامه تاریخ
داد و دادار است بمن جنبش اقبال بظهور پیوست و درین روز فتح معلی بجز از ملازمان عتبه اقبال و اعیان معتبر کزین
سزای کرده همراه موکب منصور رسیده بود ندارد سید کس زیاده و نبود مثل منعم خان خانخانان و میرزا عزیز کوکه
و اسفندیار کوکلتاش و منعمخان و محمد قاسم خان نیشابوری و میر جمله و معتمد الملک میر علی اکبر و شاه فخر الدین و اشرف خان
و اعتقاد خان و خان عالم و اصفندیار و لشکر خان و شاه قلیخان محرم و اسد خان و معصوم خان فرنخودی و قلیچ خان
و رحمان قلیخان محوض بیگی و فرهاد خان و قتلق قزاق خان و خواجه عبدالله و حاجی محمد خان سیستانی و عادل میرشاه
محمد قندهاری و مطلبخان و چنتی خان و راجه تودرمل و رای تبراسن و خانجهان و وزیر خیل و مراد بیگ و دیگر
امرای لشکر منصور و رعایت کی جان راه در چنین وقت قطع کرده بر سر مبارزت آمدند و لشکر غنیم الجزایر و بوقتاسقا
تمام آمده بود از هزار سوار زیاده بود و بیفزود تا بمیدانی که فیروزمندی روی داد جایی که اقبال نگارخانه دارد
باید کثرت لشکر را در چشم همت بیمقدار نماند و زنهاری که کارزاریان ابداع در آمدند یا شدند خاکیان خاکسار را
یارا که در برابر توانند در آمد لاجرم بعد از انهزام آن مکتوب آلی و استعلای لوای فتح حضرت خلافتی خود
بدولت شب دران منزل اقبال فرو آرگرفته جندی از سرداران جانسپار را بسرکردگی قاسم خان نیشابوری
بتعاقب آن بدبرگمراه فرستاد و چون دران شب باران عظیم بارید چنانکه نادر این حادثه شده بود
نتوانستند که پیش از چهار پنج کروه را قطع نمایند در اسکام ظهور نمود صبحگاهی خود بدولت کیوان فرسود و کسان مخدوم
پیش فرستاده نذکر مرتبی که باشد دست جلادت از استین جرات کشید بجای نرسیده پیش اندیشه جانسپاران کام سرعت نذ
روی بمت بفراه اطاعت آورده نذ و صباح روز هشتم از مقام دولت آباد نهضت و ششم ماه مزبور دولتخانه بیشه
زی جهانیان همایون در صباحی شهر سیوم بآبی رسید نذ که میر جمله الملک که براه آبی موفق آمده بود از شرف
ملازمت آورده و استقبال شده بملازمان حقیقت مذهب ملحق شد و درین روز که کلوزمان ظهور بیاز کارزاری مراکبی

پذیرفته

وحقیقت مندکه مردم بود تیوریکه بیشتر ولی نموده خدیو جاه او را باب فاره مرحمت فرموده بخزاردن پیش تعین کنند
آن نالی جوهر را همت یاوری نکرده و چاری کدیخ را عذر نامسمی خویش کرد و شید پاسی از شب مانده خدیو بهمان
سوار دولت شده چون هوا کرم بود و زمانی در زیر درختی نزول رحمت فرموده خوش خبر خان را تعین نمود که
بزودی رفته از مردم پیش خبر آورد و همانجا بدولت تشریف داشتند که خوش خبر خان مژده نصرت مندی
اولیای دولت رسانیده و خلاصه سخن آنکه زمین داران آن ناحیت از روی ناچاری و تنوا سی همیه لشکر فیروز مندی شنیده
ولی در خدمت بسنده لاوران افواج قاهره مورچل بی انداز مندوز دیک کریوه که چاچا پیرانه ان می نامند برآورده و کلان
عبدالله خان بیرز مندوآن سیه روی بی بیت بطلان سیه شده زنان خود را از محراپ تاخت و برخود را همراه گرفته
ازمیان پریان رفت امرای عظام تمامی بنه و بار خصوصا جواهر و فیلان او را گرفته و دران منزل توقف نموده و میر مملک
باتفاق جمعی از امرا از بین فوج جدا شده تاخت کرده و دیگر این بی دولتان را تعاقب نموده و این موبدان اقبال تخت
و بخت شتافته باو رسیدند و بسیاری از مردم او را جدا ساخته میر معز الملک و جندی ذخیمی شده سر خروی کشته
و آن بی سعادت غایب و خاسر نیم جانی از آن مهلکه مردانه بای پرون برد و چون شب نصف چند از آن تیره بخت باقی بود
پرخذ سیاه و روزگار تباه خود را بسرحد کجرات انداخت و چون حکم کبنی مطاع بود که اگر فرصه جولانگاه جنود اقبال
کرده و لاجرم چهار منصور بفتح و اقبال دران نصرت گاه توقف نموده چون این بشارت بمسامع علیه رسید بهمانی اقبال
هم رکابان نصرت متوجه پیش شده بآن سرزمین که مورچل فتح بود رسیده شکر آلهی بجای آورده مدد امرای دولت
اخلاص اندیش به بهانپور بمجلس حضور شریف بلندی یافته و غنایم فراوان از توپ و فیل و اسب و دیگر تحف و اجناس نفایس
و اشیا که بدست اولیای دولت قاهره افتاده بود تمام و کمال از نظر انور شرف گذشت از انجمله فیل آب روپ
و همین بود که مرکام منشا کمال توجه عالی شده و الحق هر یکی کار نامه فوقیتش بود حضرت شاهنشاهی لشکر و بهاپور
ایزدی نموده با نشان منزل بدولت و اقبال کوس مراجعت بجانب مندو بلند آوازه کرده و دران مسافت را
سه منزل کرده بتاریخ روز مارا سفندیبت و نهم امرداد ماه الهی موافق روز بخشنبه دوم محرم سنه صد و هفتاد
و دو قمری منازل دلکشای قلعه مندو را بمیامن نزول عالی مورد فوز سعادت ساخته شدند و از انجا فتح نامها بجانب
محروسه خصوصا بدارالملک اکبرآباد که خواجه جهان و مظفر خان انجا بانتظام کارکاه سلطنت اشتغال داشته فرستاده شد

بهادران عقرسعادت مدد مستقیم بوده انتظام آن ممالک بطریق فهم اقبال خداوندی و ملازمان درگاه معلی را بقدر
تردد و خدمت پایه قدر افزوده کامیاب دولت ساخته از انجمله مقیم خان که در این یورش اقبال تردد های پسندیده
کرده بود بخطاب نجابت خانی خلعت افتخار پوشید و بجون ظفر انتخاب رایات نصرت آیات و ولایت
مالوه گردانیده و صدای کوس اقبال کوش زمین و زمان را باز گردانای سران و سروران الکند و دیگر مزاحمان بساط
اطاعت آورده و جمیع رایان و زمین داران بزمین بوس و الا تارک سعادت خود را افسر دولت و اقبال
ساختند اجلال معروض بارگاه معلی شد که عبدالله خان منهزم شده پیش چنگیز خان کوران ولا در گجرات سر بشورش
برداشته بود رفته است رای جهان آرای اقتضای آن فرمود که یکی از کارداران بارگاه معدلت را پیش چنگیز خان
فرستاده بشنود تا آن مدبر منکوب رابسته بدرگاه معلی فرستد یا ازان ملک نیز اواره سازد لاجرم حکیم
عین الملک را با منشور جهان مطاع فرستاده و چنگیز خان منشور عالی را تا قریب چانپانیر استقبال نموده باقسام
چاپوسی بجا آورده و پیشکش لایق با عرض داشت متضمن عجز و انکسار از معتمدان خود بدرگاه والا ارسال داشت
مضمون انکه من بنده با دست خام و از فرمان پذیری گریز ندارم از انجا که حضرت خطا پوش خطا پاش اند از گردن
مرتبه گناه او را بخشیده نوازش فرمایند تا او را بدرگاه عالی فرستم از بنده نوازی دور نیست و گرین اثنا
پایه قبول نیابد آنزمان ناگزیر آن نامی سعادت را ازین ولایت بدر خواهم کرد بعد از یکروز رایات اقبال از
منزل سعادت اثر بفتح و فیروزی مراجعت فرموده بدار الخلافه اکبر نزول اجلال فرمود حکیم عین الملک پیشکش
چنگیز خان او را که زمین بوس والا نمود از جمله سوانح انکه جان قلی نام یکی از معتمدان نجابت عبدالله خان که او را
در سرکار هندیه گذاشته بود معروض شد که هنوز سمانجا در ورطه بیم مانده است اگر بشود بجانبخشی سربلند گردانیده
در سلک غلامان درگاه در اید موجب سعادت دارین است لاجرم فرمان استمالت از مکمن افضال صادر شد و آن
منشور دولت را حرز جان و تعویذ نجات ساخته با جمعیت خود متوجه استانبوس شده سعادت پذیرائی
بندگی گشت و از جمله وقایع انکه مقرب خان که یکی از امرای کاردان بود از اداره ولایت برار کربندگی بر میان جان
بسته و بفزونی اخلاص شناخته سعادت زمین بوس دریافت و بانتظار عواطف شاهنشاهی انقضاص کرفت درگاه
معلی بجایگیره او مقرر شد و از جمله سوانح انکه میران مبارکشاه والی ولایت خاندیس که از قدیم الایام با سلسله

دارالخلافه ذاکره بشرف استلام بوس استعتاب یافته الحق قرب یکماه قلعه مهنده در ظلال رایات عالی مهبط انوار عطوفت
گشته و چون خیر انتظام بخش شاهنشاهی از عمده ضوابط و روابط این ممالک معلوم شده و یقین اقبالیان بدین
علامت این صوبه انتظام جدید پذیرفت در ساعات مسعود کرسعادت سعادت را موافق با مقدمین اواسط ثور
دالی او اخر محرم بدولت و اقبال بکاب دارالخلافه ذاکره خان توجه نمایند چون ساعت قطعه نجوم
موکب عالی شناخت ابهار خانزاد دیگر امرای عظام و خانزادان اقبالمند پرورد دولت ابد مدت مقرر ساخته و فرمان
اجل مطاع شرف صدور یافت که از خانزادان بارگاه و الاهرکس درین ایام از سرای موکب اقدس محروم متقلی
بوده باشد تقصیر پیشه خدمت بسندیده است مجازات و مکافات او سزاست که در مقدمه سراپرده قرار یابد خانزادان
بوده بخدمت آمده و قیام نمایند و چند گاه از بساط حضور محروم مانده و روز دیگر بترتیب انتظام این مهم در آئین
توقف اتفاق افتاد و در مقدمه سیوم در همین بارگه که بدولت و اقبال گیتی ستانی راحت بخت دارالخلافه بلند اوازه گشت
و همان سیوم بساعت محمود موکب عالی شد و در اثنای راه بندگان حضرت شاهنشاهی اکثری بر فیلان همت سوار
میشدند و این کوه پیکران چرخ دست را بخوب نیروی غلبت صوری سعید (صفوی) اشتهار شده و روزی بر فیل کماندی را که
در بدستی و زبردستی و خواسری و بدخوئی سیم و عدیل نداشت سوار شده عازم منزل پیش فرمودند آن
فیل آسمان شکوه را که فیلبانان قوی دست را در هنگام سرکشی و گردن فرازی او پای ثبات برجای نمیماند
روی اختراع عالی بکجاک بچه پسر ده دوازده ساله آزاد سرفرو برده دسته اش بر پشت فیل استوار ساخته
و بجای دیگر بردست تائید یافته خود را نشسته در وقت سرکشی بر سر او میزند و باین دو تنبیه قدرت او را
از حملهای بدمستی باز داشته روی براه می آورند و باین روشنی قطع مسافت نموده بمنزل رسیدند اقبال
فرمودند حاضران صفوف عزت که از نظران بدایع قدرت بودند در مقام حیرت آمده و این معنی را بمحض تائید
آنی که آن فیل با مور فرمان پذیر تقدیر راست داشته زبان باخلاص بدعای دوام دولت ابد قرین گشودند
بعد از قطع چند منزل اهل طوفان خیز و طی جبال سیماب ریز عرصه این مخیم عساکر فتح شده و از انجا چهار منزل که در بساط
نزول اجلال فرمودند یکهفته دران بساط نشاط مانجش کامیاب عیش و عشرت بوده از انجا ساعت قطعه کشور ارا
سرو موکب گیتی فروز ساخته و در دو منزلی آن کوه پیکر پیشانی غرب و شیخ آنبو پیش آمده و دو روز آن مرز بهان

در ساعت سوار دولت شده روی بقلع مسافت عدو و آورند تا کنار آن کوه پیکران بنظر اقدس در
آمدند قریب بهفتاد فیل در رفتار بوانه دران میان فیل مست در غایت خوفی در خانهٔ گرانمان فیلبان
بهادران کمایت جرم برق کردار از اطراف در آمده راندن گرفتند و آن فیل از غایت مستی و غرور
نگاه نمیکرد و هر فیلبان از گرد جدا شده قصد و فاد در ان اقبال مند میکرد و ندرین اثنا ماده فیلی
دویده محمد طالب برادر کلان سعید بخشی را از اسب انداخت و زیر دستانه زیر کرده برنشسته ۲۱۵
بالش داد و نظار کیان را یقین شد که اپستوانش سرمه شده باشد درین اثنا دیدند که سواران رسیده ماده
آن ماده فیل او را بدمن و خرطوم گرفته دویدن سواران نزدیک رسیدند او را انداخته تیز شد
انداختن عمان بود از خاستن و دویدن او عمان این معنی باعث تعجب بمکان شما چون نظر فرمون
قدرت الهی انداخته شود تعجب را گنجایش نمی ماند و باجمله همت علیا در گرفتن فیل مذکور معروف بود حکم
شد فیلبانان پیوست که فیل مست بجنگی از فیلبان خاصه شریفه آورده بآن بجنگ اندازند و او را ازین سرکشی فرود آورند
بیرون نام فیل که قرین آن فیل بود آورده بجنگ انداختند حلقهای عظیم و صدفهای قوی در میان آمد و هر دو
بیرون تر و دبار کرده بود روی خود کرده نیزه و بعد تدبیر آن فیل محرای را از و باز داشتند درین
اثنا بخاطر الهام پذیر طرحهای عجیب و طریقی باین رسید که با سهل وجوه شکار فیل توان کرد و آن چنین بود
که مدکار و کلو فیل نمایان شود سواران تیزدست از دور کردکنند چندان که فیلبانان مردم نظر
و بآواز طبل ی اگاهانیده باشند که چون در عقب اند و فیل انس گرفته را فیل بانان ایشان بطور
کرنمایان نشوند سوار شده بگله که میخواسته باشند که بروه آن فیلها را در قید آورند آماده
باشند تا از تعلیقی که در طبیعت جانداران سرشته اند مر آینده آن گله فیل آن دو فیل را دیده دران
میشود و بسی خویش را بانجا رسانیده های بند میکرد و چون چنین تدبیری شایسته که تا حالا بخاطر هیچ کس
از بزرگان نگذشته بود بخاطر باطن اقدس شد باعث انشراح عظیم گشت و حکم اشرف صادر
نفاذ یافت که افواج غلت اقتدار از اطراف و جوانب در اینده و آن فیل محرای را بآن گله
درمیان گرفته راه ار دوی معلی پیش گرفته و من خدمت برزندجون بقلعه سپیری

بدولت و اقبال انتظام بخش عالم صورت و معنی و بایه افزای این دولت بود اندازه لطف و
بان بخش جهان آفرین دو کوهر نایاب از یک صدف ظهور کرد و دو اختر جهان تاب از یک مطلع طلوع نمود و چشم
سرور بلا یافت دو کوشوار اقبال افتخار گرفت و دو عقد نین در خشید و دو بازوی قوت پدید گشت
و دو پاره مقصود ظهور نمود و دو ابروی حسن باشارة در آمد و دو گوش بشارت باز شد یعنی دو شاهزاده
قدسی پیکر روحانی منظر بطریق توامان سعادت و ولادت یافتند جهان جهان شکوه دولت شگفت
و چمن چمن گل عشرت خندان شد بساط امتاط از گران تاکران کشید عالمیان از ابتدای نشاط خاندان آوازه
گوش شادی نیوشان گردان چند و نوای ارغنون کامرانی در خروش آمد عالم اقتضا
چنان کلبانگ و شادنوش برکشاد که صدای از صفیر هوش اندوش رخت و دانحضرت شگفتن این دو گلبن بوستان
عشرت را تفاءل بر سعادت دو جهانی گرفت آداب شکر گذاری بتقدیم رسانید ندیمی را میرزا حسن
دیگری را امیر تواضحسین تسمیه فرمود ند قاسم ارسلان در تاریخ ولادت این دو کوهر شاهوار گفت سه
شد شاه یگانه را دو فرزند خلف ۔ آمد دو گهر ز درج مقصود بکف ۔ دوران پی تاریخ ولادت بگشت
بنمود دو ماه روی انوار شرف ۔ و این دو گوهر یکتای دریای قدس بعد از نیکاه ولادت باز بنفس گرای
عالم قدس و نزاهت آباد مقام نیک فرجام شدند و تقدیمات خود در آثار پدر والا قدر کردند و آن حضرت
از رحلت این دو باکوره قدسی سرشت قدری قرین هموم و احزان گشته کلکت بهارستان را بتسلیم
فرمود و بعد از دو سال بجوار رحمت پروردگار پیوست و بجنان جاودان شتافت و دیگر
مقصود نماند از سوانح نظم منظور نگردید چون اندانحتم و جوکان نشاط بدست یاری اقبال یاخت است بعمارت
خانه بدایع خانه و هندسه نگارین سرای صنایع کبری وجود اقدس اعلی حضرت شاهنشاهی را همیشه کامل و قرین
جاه و جلال خواسته است که در هر آنی نظر کمال امانی کرده اند و در هر مکانی فعال بیچون را بطرح ایجاد و ابداع عالم آرای
نابرین قاعده حقیقت اساس خاطر جهان آرای آن حضرت بآراستن و پیراستن صفحه خاکدانی تو جه نموده
آن کل زمین در لطافت آب و هوا و طراوت زمین و گوارائی نظر و بسیاری از سرزمینهای دلکش امتیاز دارد
و از آن مقام تا دارالخلافه اکبر آباد یک فرسنگ راه است و در نیولا بیشتر جان بود که سر کار موکب عالی بهم

در کابل گذاشته رفت و قدر حقوق نعمت این بادوران مقدس ندانسته در لباس دوستی کار دشمنی را
ترتیب میداده سوار شده در مقام آن بود که کابل را بتصرف خود درآورد میرزا حکیم را دیگر از خیالهای خیلین
داشته باشند کابلیان حقیقت شناس اگرچه بقدری پا برادر میرزا سلیمان می گزیدند اما چون اموری دور
از کار بود یقین شان نشد تا آنکه میرزا سلیمان بهمان مردم پیش آمده بود چند دیگر را بتدریج ترساند
گرفت و منشی عبدالرحمن چک بسر میرزا تولک قدیمی را با جمعی فرستاده دفعه شیخ علی پسر قوش بیگ را با جماعتی روانه
ساخت کابلیان گمان خود را یقین دانسته در معالجه کار اهتمام نموده ندعه ارباب اهتمام خواجه حسن نقشبندی
و باقی قاقشال و سید ذکی و علی محراب و بنده علی میدانی با سایر میدانیان و خواجه خضریان و یار محمد
اخوند و فیروز و خلیفه عبدالله بودند حقیقت معامله را بمیرزا حکیم که بسن تمیز رسیده بود رسانیدند میرزا که از
تنگی معاش و بد سلوکی بدخشیان بتنگ بود و این اندیشه را بسخن داشته در اخراج بدخشیان اهتمام نمود و
خزینه که میرزا سلیمان بقراولیم و ابن حسین کابلی داده بود آنرا تغیر داده بقاسم بیگ پروانچی داده و بکش و این
معنی را از مراد خواجه کشیکچی آغا ملازمان خود نموده و بلال آباد و الخدود را تا تیلاب که میرزا سلیمان
جانخان و منعم خان و مبارز خان و بهاءالدین خان داده بود گرفته بخالصه خود مقرر ساخت و بتدریج
گذرتسلط بدخشیان از ولایت کابل گسسته همه را از آن ولایت بیرون آورد اهالی بدخشان مکتوب
و مخدوم را رو ساخته بخدمت میرزا سلیمان رفتند و غازیخان در کوتل هندوکه با میرزا سلیمان که متوجه مدد
کار کابل بود ملاقات نموده بشرح و بسط انچه گذشته بود گفت میرزا سلیمان سرعت نموده متوجه کابل شد
و چون خبر آمدن میرزا سلیمان بمیرزا حکیم رسید قلعه کابل را بباقی قاقشال سپرده و طایفه از مردم کار دیده تجویز
یافته کوچ اعتماد بیوذ همراه او ساخت و خود با جمعی از اخوانان بطرف جلال آباد و پشاور روی
غربیت نهاد میرزا سلیمان چون بکنار آب باران رسید سه چهار روز در ان منزل مقام کرد لشکر از
تردد سفر برآسایه و چون معلوم او شد که میرزا حکیم بجلال آباد رفته فکر کردن کابل بوقت دیگر موقوف داشته اورده
عنان بقصد دستگیر کردن میرزا بطرف جلال آباد حرکت نموده و چون میرزا محمد حکیم بلکذر رسید خبر غلط شهرت یافت
که میرزا سلیمان از عقب نمی آید میرزا حکیم برگشته بکوه ماران شتافت و خبر میرزا سلیمان که در جلال آباد

حضرت شاهنشاهی از فرط دانش انتظام بخش کشورستان بروت و مراجعت کرد تاریخ فرمود قطب
خانزاده بعقل و تدبیر و اعتبار امتیاز تمام داشت باین منصب و الا اختصاص بخشید زود حکم بعقد نکاح
خانم یافت کرخانزاده لشکر بنجاب برگردانی میرزا محمد خان بمیرزا حکیم رسیده او را بکابل رسانیده بر مسند
حکومت آن ممالک متمکن سازند و بعد از تمکن و استقرار میرزا قطب الدین محمد خان در کابل توقف نماید و امرای بنگاله
خود باز گردند و مناشیر مطاعه بنام میرزا محمد خان و امرای کرام مثل محمد قلیخان برلاس حاکم ملتان و قطب الدین محمد
خان و مهدی قاسم خان و جان صوفی سلطان و جان محمد بهسودی و کمال خان گکر و فاضل محمد خان و محمد قلیخان
و کلانتران آن دیار اعزاز اصدار یافت کرکرم شتافته برکنار تلاب بمیرزا ملحق شوند و بهرامی او بر سر سلیمان
رفته مزاحمت او را از کابل دفع نمایند و عاطفت شاهنشاهی سامان لشکر بزرگ فرموده نقدها و اقمشه فراوان
همراه با دیگر اسباب خوشحالی و اسباب فراغت ترتیب نموده سراپا ایلچیان روان ساخت و چون منشیر
اقبال بامرا رسید کراطاعت برمیان اخلاص بسته با عساکر نصرت قرین متوجه ملازمت میرزا شدند قطب
الدین خان و کمال خان و فاضل خان و محمد قلیخان و جمعی پیشتر آمده بمیرزا پیوستند بوصول تفقدات بادشاهی
و رام چیدوانی احوال میرزا را بجانب و فرو دیگر یافته او از گذرگاه بنارس گذشته متوجه کابل شدند
و میر پیر محمد خان و سایر امرا با سامان شایسته نزدیک دولت آباد برشاه میرزا رسیده هر یک از
امرا فراخور حالت خود پیشکشهای مناسب بمیرزا گذرانیدند و از انوار تفقدات بادشاهانه کامیاب گردیدند
احوال میرزا ناقه بود جهات میرزائی رونق و طراوت گرفته هر گز میرزا را در خواب و خیال در نیامده بود
پذیرفته او را روی قدرت و استقلال بجزم درست روی امید بجانب کابل آورده تا جلال آباد عنان
مبادرت باز نکشیدند و چون میرزا سلیمان قلعه جلالی آباد را بتعجیل تمام از کسان خود سپرده بود میر محمد خان
لله او ساقی ترخانی و عارف پیک را بخدمت فرستاده او را بدولتخواهی گردون اقتدار طوق اطاعت بگردن
خون گرفته جامل بر جان خود بخشوده بهادران لشکر منصور تیغ حصار متوجه شدند میان قلعه گیر بخشان
قلعه گرفته شد و بقوت سعی و زور بازوی مردانگی این عقده مشکل آسان بگشودند و از سر طرف
مردانگی او ندند بقدم همت و علم نصرت بر معابر قلعه کشائی طریقه فتح پیش گرفته زبانها بدست رفیع مرتب

انبساط تمام فرموده همان وقت بجانب آن صید گاه عنان تاب گشته آخر روز پنجم از گاه آن کوه پیکران رسیده
بموجب اشارت عالی جمیع طازمان رکاب دولت آن فیلان را گرد کرده بست پابوه را نداده سوئی مهتاب گشته
ابو دکه درون حصار رسانیدند و بحکم اقدس کربلیق عموم جریان یافت خانه موکب عالی عرض بزرگی گرانیا
کتاب نهاده از سیراب توانگر و کنده و از آب زلال مالا مال ساخته شد و آن یکدم خوبان دلربا اشام را از جرعه
سار فیض که پیشتر فیل را اخاصه بوکیل است شاداب گردانیده و این وحشی نهادان را بطناب رفق و کمند
مدارا بحیله فرموده جذیره اطرف نزدیر و جذیره اجانب کویا یار و بیاریر یا یار دوی سفلی روان ساخته شد
و بتقریب انتظام این کار دو روز مرحله پیما بارگاه اقبال بود الحق از سنوح این سانح نشاط افزا
که درین عرصه دلکشای هندوستان نزدیک بآن نشان نمیدهند انواع شکفتگی و فنون تعجب بر ناظران این
بزم مقدس روی داد جد تدبیر والاست و جدای کمال خدیو عالم این مقدار وحشیان کوه پیکر آسمان سیر را
در قید در آورد و از انجا بجانب اردوی مقدس که در حوالی کره مقام داشت عنان تاب گشته و قریب
روز آن سرزمین جولانگاه موکب عالی بود و چون ایام امتزاج فصلین بود و هوا زوی بخارت داشت و بنا
بآن خاصیت آب و هوای آنجا و لایت کرمسیر فیل خیز مواقع افزوجه و طبایع آدمیان نبوده اکثر اهل اردو را قدری
تغیر مزاج و تکسر طبیعت بهم رسید آن حضرت نظر رحمت بر عموم خلایق انداخته کوس مراجعت بلند آوازه
ساختند و بعضی از طازمان حضرت اقبال را بشکار بقیه فیلان گذاشته بدولت و اقبال بشکارگاه
منزل بمنزل بنهضت نموده بکوالیار نزول جلال فرمودند و آنجا بواسطه مخالفت هوا و کثرت قطره بعد چند
طاری مزاج اقدس شده و در اندکی زمانی انوار صحت و جانبت از مطلع طلعت قدسی سرشت تابان و افتان
بمنزل شده و نبض اقبال بسعادت کرایده و مزاج نشاط انتظام پیوست بعد از پنج شش روز انتقال موکب
عالی متوجه دار الخلافه اکبر آباد شده و بساعت سعادت پیرا بینی که گزین انجم و افلاک بود نظل ورود و نزول
بران مصر اقبال انداخت و از سوانح اوایل این سال میمنت افزای بنای قلعه رفعت اساس دار الخلافه
اکبر آباد تاید صحار اقبال است بر ظاهر رقم بسامان مهندسان دراک و جدول شناسان عقرنس افلاک
بخشی نماند که جون ایزد جهان آرا وجود مقدس شهنشاهی را بجهت تکمیل طبقات موجودات ابداع فرموده

آرایش زمین و زمان میفرماید پیوسته میخورد و باین امر اهتمام دارد که هر فردی از افراد موجودات از امکان
قوت بظهور فعلی آمده رنگ ایجاد گرفته و اقعه برای حیات جانداران زمین را باصلاح زراعت و تخم
ریزی و آب دهی کمال آن رسانده باسباب امیری سرانجام میدهد و قطعه جهة حفظ اموال و اقوات و حراست
تامه خاصوص و نگاه بانی بقای خزاین و انشای قلاع مستحکم ترتیب داده و مواد دولت صوری و معنوی تحصیل
میفرماید بنابران در نیولا و در الفذاکره را که بسنه ای مرکز هندوستان است بجهة مصالح ملکی و مالی باساس
قلعه عالی که در خور آن باشد و لایق حال این سلطنت تواند بود اشارت فرمود و امر مطاع نفاذ پیوست بر
قلعه پیشین که بر ساحل دریای جون در سمت شرقی شهر واقع بود و بواسطه توالی نوایب زمان و تصادم
حوادث روزگار ارکان آن باختلالی انجامیده بود فرمان رفت و دران محل منیع حصن حصین و حصار رصین
ترتیب داده اساس نهند که چون بنای دولت این دودمان عالی استوار و چون اساس دعوت این اقبال مؤید
پایدار باشد بنابرین در مبانی کرنجات کار و اساس حصار را محکم آورده و معماران دانش
طرح این بنای اعظم کشیده و کارفرمایان از هفت طبقه زمین گذرانیده و بنیاد نهاده و ندوض و دیوارهای کرد
باره نشاسی مقرر شد و ارتفاع آن بشصت گز رسید مشتمل بر چهار دروازه که بلندترین آن در بنای دولت
برجهاذکن عالم کشاده شد و هر روز سه هزار و چهار هزار کس از بنایان چابک دست و مزدوران قوی
بازو و دیگر طبقه و فعله و عمارت بر دوام کار میگمارند و از اساس تا کنگره بسنگهای تراشیده و سرخ اتقین
کرمیکی در صفا آیینه گیتی نما و در رنگ گلگونه رخسار اقبال نوازنده بود جان بام وصل یافت که سر بفلک
در برج آن راه نبرد و این حصار عالی که مثال آن مهندس خیال ندیده در عرض هفت سال باگنگره و فصیل
و سکنا نداز با تمام انجامید چون قاسم خان میر برو بکر بیزنی و فیروزی صورت ارتفاع و نقش
اختتام گرفت و درین سال رای جهان آرای اقتضای آن فرمود که بمنصب جلیل القدر صدارت شخصی که بدانش
و بینش و راستی و درستی و صلاحیت ذاتی ممتاز و بعبقیت و اطلاع اوراق مخصوص باشد نامزد کرده
احوال بوسیله او باصحاب فقر و فاقه و ارباب استحقاق و احتیاج باستلام صدقه علیه استعلام
یافته در خور حالت و استعداد بوظایف و انعامات شایسته کامیاب دولت شوند و باین طریق خواطر

این طبقه قناعت کرین کرشکره مایند بکیفیت کرایه و بدل جمعی در اطوار عادات و عبادات خود و نیابت قدم
بوده و جویای حقیقت کار باشند و در تحصیل مطالب حقیقی فتوری در راه ایشان نیفتد اگر چه این کمترین
باشند و هیچ اقلیمی از این طایفه خالی نباشد اما در هر دهه دوستان از همه جا پیشتر تند اگر یکی که متصدی خدمت
این طبقه باشد اول باید که سیر جشم بود تا این منصب عالی را بسیدا نفند و جز نسازد و در حال فقیر
تنبیه و اگر چه بر حق هر کس نظر آزادی خود را بحرمه عام و خاص کرده اند نست و جدای سعادتی که زیبنده
حال و حرص خود را خواهد کرد سیر کند دوم باید که کار دان مردم شناس و شناسای مراتب و اشخاص
باشد بسیار بس پسکران و شناسای مردم و فهمیده که خود ترجیح مرجوح را نشود و هر کدام در خور استعداد استحقاق
یافته در مقام افزایش کار خود کرد سیوم میزان طبیعت باشد تا او قات شریف را بطالبت و کسالت گذارند
و مهمات خلق را در پرده توقف افکنند یکه جدا آوری باشد که روز از شب نشناخته انجام هم پسکران قابل
گزیده ترین عباد و قاشناسند چون این اندیشه حق اساس بر امون خاطر مقدس گذشت و جویای این چنین
شخصی که بصفات مذکوره آراسته باشد تا بمکث آراستگی داشته در نگاهبانی اهلیت پیقرار باشد شد
منظر خان که حل و عقد مهمات سلطنت باستصواب او میشد از تحقیق و احوال ناوقت و حرف مرایان
ظاهر بین از جای رفته باین کار بزرگ که شیخ عبدالنبی را مقرر ساخته بموقف عرض مقدس رسانید و آن
خدمت شریف را برای او التماس نمود پرخدیو زمان از حسن نیت و یک ذاتی که در حق مراد غیر از نگاه
نیک نمیفهمد مایند برد و نشر منظر خان اجتهاد فرموده این خدمت را با و نامزد کرده و او کان خود را بتقبیل
آراست و خدیو زمان که جز اکرام حسن ظن اقامت داشته نشاط آرایی بود توجه فرمود و خود را بکمال
فرصتی بهوم خوش امد کویان عرض آلود و استیلای نادانان کوتاه بین طالب علی او بلای فروخته امد
و هم ظاهر او بهم باطن تبدیل یافت او یک واسطه بر شیخ عبدالقدوس است که اهل هنر را آگاه ولایت بود
و جون ایزد جهان آرای ذات مقدس شاهنشاهی را که جوهر عالیان ساخته است جهاندار این مرد پیر نگر فرمود
آمد و پرده از کار خویش برداشته شد جنانکه در جای خود گذارش یابد نهضت موکب سریر شاهنشاهی بر فرخ فرشته
خان زمان علی قلی و دیگر سوانح اقبال که دامان بار بیش عالی روی نموده بر دیباکشان خامه

باده

خان بود رسید چند از انجا پیش علیقلیخان شتافتند و مخبر تیره باطن خیالات دور از کار پیش گرفته
و دولت خواهی مصلحت ساخته و باطنان عصیان خفی و اظهار اطاعت غیر مبادرت نموده از جانب جاپوره
شرم پرون آمدند و با خود در میان آوردند که درین ایام موکب معلی مسافت بعید طی کرده بلشکر خیل توجه
دارد ما دو برق میشویم اسکندر خان و ابراهیم خان را زود لکهنو تجوز شتافته در انجا دخل مخالفین
و علیقلیخان و بهادر خان برادرش از جانب مانکپور بر سر مجنون خان قاقشال که جایگیر دار انجاست
رفته نایزه اشتعال میدمند و بدین تدبیر شاید کار ما پیش رود چون کلمات دلرای خلیل این بیخبران شتافته
برین هوای فاسد آورد و اشرف خان را در میان خود و این مجرمان پاس عهد انگشته و بدین راه شتافته
ابراهیم خان و اسکندر خان بلکهنو و علیقلیخان و بهادر خان بجانب کره و مانکپور شتافتند و بخاطر
جمعیت عصیان حرام نگان و اتفاق این شوربختان باعث گردید رای آن سرحد مثل شام خان جلایر
و شاه بداغخان و امیر خان و محمد امین دیوانه و سلطان قلی خان از دهلی تو اچی و شاه علام بخشی
و برادرش شاه خلیل الله و کدا علی توپچی و فاخر خان پسران دیوسف طغای و دیگران شتابند
سامان جمعیت نموده سر راه بر باغیان گرفتند و میدان ایشان و اسکندر خان و ابراهیم خان در
نواحی قصبه بیکاراتش کشته بالکرخت و محمد امین دیوانه بر قول سپاه بیراه تاخته چند زانجزمین را
از خاک و خون در عین تاخت و باخت اسپش اسکندری خورده و او از پشت زین بر روی زمین افتاده قضا را
از دحام نموده او را دستگیر ساختند و شام خان و شاه بداغخان اگرچه از معاینه حال محمد امین
قدری دل باد داده بودند اما چاره کار آن بود که قدمی چند جلادت پیش نهند و کوشش
در کشش نمایند ناگاه اختیار پیش آمد و بزودی مردآزمای نمودند چنانکه دلاوران کارطلب از جانبین
در جنگ گاه افتادند و چون کمک مرادان در عقب و زیاده بود خدا مرای عظام بموجب مصلحت متوجه
قلعه نیکارکشته بدان تحصن جستند و صورت ماجرای را معروض عتبه والا داشتند و علیقلیخان
و بهادر خان عنان بصوب مانکپور تافته دست فتنه دران حدود بنهب و غارت دراز کردند و مجنون
قاقشال که مرد معرکه دیده مجرب کار بود چند معدود باخود گرفته و آن لایق حال ندیده بتعجیل مانکپور متحصن شد و قاصدان

فرموده روز پنجشنبه دوم خورداد ماه الهی موافق بیست و سیوم شوال پای دولت در رکاب سعادت
آورده از دریای جون عبور فرموده چون موسم گرمای منفرط بود و لشکریان بوی شبهای کوچ میکردند
آنکه مرحله برحله طی نموده سواد قصبهٔ مخیم اقبال شده مهم خان خانخانان که بطریق منغلای پیشتر میرفت
منزل رسیده بسعادت زمین بوس سربلندی یافت و بقیخان که از قلاع ناگفته و در مرتفعات عاصیان دره
بود بالا درین مقام چون دولت ازان بیدولتان روی گردانیده بپایه شفاعت خانخانان بسعادت پای
بوسی والا استعلا یافت از انجا که شیوهٔ جانبخشی فطری آن حضرت جرایم او بگرداب عفو انداخته
بدلنشینهای مرحمت آمیز نوازش فرموده از بارگاه تفضل دلداده بپایه اعتبار سابق رسانیدند و من بعد
بحرمهٔ ساحل کنک فرود آمده روز بتقریب گذشتن اردوی معلی از آب مقام شد درین وقت منهیان
دولت خبر آوردند که اسکندر بیگ با آنکه طلیعهٔ نهضت موکب والا در گوش او رسیده همچنان قدم
شقاوت افشرده در لکهنو بر جای خود است از استماع این جرات و جسارت قرمان قهرشاهنشاهی سطوت
ظل الهی برین داشت که ایلغار فرموده سزای آن خون گرفته را خود بتیغ تفنگ در کنار راه نهند بنابرین
اندیشه صواب خواجه جهان و مظفرخان و معین خان و جمعی دیگر از امرای عظام بسرداری معلی که داشته نهم
شب بیرلان اشهب جان نورد یکتی خرام ایلغار فرمودند و یکشبانروز بدولت و اقبال در راه تاخته
گذشته و روز آینده که سیزدهم از افق شرقی برآمد غبار موکب والا از عرصهٔ لکهنو برخاسته توپخانهٔ
اقبال شد و حکم والا شرف ارتفاع یافت کریوسف محمدخان کوکلتاش و شجاعتخان و برخی از بهادران اخلاص
گزین بتعاقب بهراول رفته باشند و اسکندرخان که از تهی مغزی و پریشانی در لکهنو بای ثبات
افشرده بود از خبر ایلغار بادپای دولت دریافته از طلیعهٔ کوکبهٔ موکب والا خاکسیلد وار بر فرق سعادت
خود پخته راه گریز پیش گرفت بندگان حضرت تا منزلی برسواد لکهنو ظلال اقبال انداخته سرپا سایگی یافتند
و جند سراز بهادران کارطلب را بجانفشانی تا بزه فرمودند و این شجاعت پیشگان اندونبای شتافته بر گردنان
ایشان رسیده بخت بی پیوستند بشهر آباد خاک در کاسهٔ سر او دیگران مسکندرخان نیم جانی بسلامت
برده راندند و خود را بحلی قلیخان و بهادرخان رسانید و بهادر از ماندگی اسپان یا عنبر پیشتر

تسلیم بتقدیم رسانیده سرکرم خدمت باشند علیقلیخان والی ایران بار یافته نزدیک جایی چوردوبروی آب جای
قلب رفته پیشکش شده و با خانان سیه بخت جون سلیمان کرانی که بحکومت بنگاله با درجه عالیه بود و فتح
قبی و چیستان برادر او که ایالت رهتاس داشته استظهار نموده و این طایفه سعید و زکاوه مخالف آمده
شده بر کریه عناد و طغیان ایستاده در اینجا دولت خواه متقی آن شده کریکی از معتمدان بساط عزت را بسلیمان
کرانی بنگاله فرستاده او را از معاونت و مظاهرت علیقلیخان تخویف نماید لاجرم حاجی محمد خان سیستانی را بطایفه
رسان کرده که بنگاله رانی و بخن پروازی انصاف داشت چون او بنواحی قلعه رهتاس رسید چنانی از خود و سران افغان
که با این طاغیان هم بختی میداشتند او را از رفتن بنگاله مانع آمده پیش علیقلیخان روانه ساختند و چون حاجی محمد خان با علی
قلیخان سوابق روابط بود و مقتضای رابطه قدیم و حق انکه از دوستان باشد یا شود بعزت و حرمت پیش آمد چون اثار خیر
سعیدی از ناصیه احوالش نیافت و خود از آنجا که بعید دولتی دامن گیر او بود او را مقید طرح کرده بعد حاجی محمد خان سیستانی
حقیقت و بهندگی از دست نداده پیوسته نفحهای سودمند بگوش هوش او میرسانید و انصاف انکه توقف حاجی محمد
در میان باغیان بجهت تخویف و تحذیر سایر انتخاب امور محظوره و الاهمت بر جاده مستقیم اطاعت و خلیم اشت
جنابخه عاقبت کار او را بانجا خود همراه ساخته بقیه والا مرد ان ساخت جنابخه بعد ازین نگاشته قلم
عرض گردد و از سوی فرستادن چیستان خزانچی است بولایت ادیسه که در واقعی سمت شرقی جنوبی سوادا عظم
هندوستان واقع شده و انان منکلم که بهندوستان فرستاده پرتوالی هیچ یکی از سلاطین بران سواد
و هموار فرمان روایان ولایت ادیسه بجهت بسیار اقتدار ممتاز بوده اند خصوصا راجه که درین هنگام فرمان روای
ادیسه دریا خان بهت خودی نشانده و لیکن در خت ایدشان بار و رنیکشت چه در حواشی آن عمارات خونخوار
و کوههای بلند و پست و کشتهای بیحد و مرو پشتهای سخت دشوار جندان است که دست تعرف بدامان آن ملک
رسیدن متعذر و خاک آن زمین تا پیر عساکر شدن متعسر است بلکه مرکاه کسی از معارف ان ولایت بنگاله پناه
براجه جنابت می برد والی بنگاله را بدو دستی نگهدارد و ایراهیم سور که در وقایع سابق نام او مذکور شد براجه جنابت
پناه آورد و ان راجه نامبرده را ادیسه را بطریق مساعدت او مرجد سلیمان کرانی با تفاق بان تسلط بهد نموده دفع او نتوانست
میکند پیوسته از و مراسم مندی بجا اورد و درین هنگام که بلده جاجپور هوکب والا کردید خیر مواریهای حضرت شاهنشاهی

ادیسه بود الخ آنست که فرقه افغان دست استیلا
بر بنگاله دراز داشتند پیوسته تخلص تمار
صحیح ط ۴

جنابخه

نمود و بتوهمی و ادای کرکیت بجانب کوه رفت و مجال این قضیه انکه ازان هنگام که آصفخان ولایت کوه
برخود این جوار کرده متصرف شده و از کوشش خود و خدمت نفس و کفران نعمت از بادشاه و مربی و ولی نعمت که
بدولت او از ظلم بعلم رسیده بود و بوشیده و آزاد از ضیر او بار خود ساخته بود و همیشه بکوه توهمی راه میداد
و مرجع آن معاندان نافهم بمقتضیان اشتغال سلطنت رخوتها دست داده از انجا که معده طبع این مردمان خر
خاکی پرفساد و بوی مندیاد هموار نمکدان تباه معانی پرمزه را نمیگفتند در بزنگاه که لشکر شایسته بنظر آمده
آورده بمنظر الطاف عاطفت شاهنشاهی گشت حسد بزرگان یعنی در حرکت آمده پیوسته در تسویلات
و تدویرات اتمام میکردند و دستان ناقص در کار معاندان نافهم و فتنه اندوزان کهن ساز دورویه
یکی را مدار ساخته با اصفخان پیوسانیدند تا در شب سیوم مهر ماه الهی موافق یکشنبه بیستم صفر سنه
و سبعماه و دیو بچگان فاسد دوره نونی ما بنجلیا با برادرش وزیرخان و بعضی از مردم موافق بقصد ولایت
کدهدکه پناهیت قوی خیمه و اسباب گذاشته فرار نمود و یکسر تا بقصد خان باز تاخت جماع دولت
خواهانی که همراه او نامزد بودند از صورت حال مطلع شده معروض درگاه والا ساختند و عرضداشت
این مردم در گجراتی دکنشای جونپور وقتی که حضرت شاهنشاهی بانشراح شکارگاهستان بودند بوسیله
ملازمان رکاب دولت بندره عرض رسید حضرت باقتضای رای ممالک آرای منعم خان خانخانان را با
کلات لشکر نامزد ساخته و نجاعتخان را با جندین بهادران کارطلب بتعاقب آصفخان تعین فرمودند
نجاعتخان باکپور رسیده متفحص احوال آصفخان شد انجا خبر یافت که بقصبه کره رسیده درصدد
آنست که خود را بکوه رساند نجاعتخان کشتیها گرد آورده خواست که از آب بگذرد سپاه منصور بکشتیها
برآمده و از انجا آصفخان از آمدن نجاعتخان خبردار شده با لشکری که همراه داشت برگشت که براب
آب سر راه بر نجاعتخان بگیرد کشتیها نزدیک بساحل رسیده بودند آصفخان راه خلاف پیش گرفت
درمیان او و جمعی که در کشتی بودند مخالفه نزدیک گرم شده و از روز تا شب جنگ بادیر و تفنگ بود و چون حجاب
ظلمانی شب بره کش عالمیان شد آصفخان فرصت غنیمت دانسته خود و شبانه راه کوه پیش گرفت
نجاعتخان دیگر باره کشتیها گرفته از عقب آصفخان شتافت بسرعت تمام در کشتی نشسته از آب عبور نموده بجلریز

که در میان دریا باد و موج کس فراهم آمده قرار جمع نمایند بنابران علیقلیخان این مژده را فوز عظیم دانسته
اهل و عیال خود را در همان لنگر گذاشته با لشکر و کشتی متوجه گذر چوساشد و بمقام بکمر که آن طرف آب
کنک بود در برابری اردوی خانخانان فرود آمد و چینقتن تبتی و سلیمان مکلی و کالاپهار از امرای خانخانان
همراه او بودند و بارسال رسل و رسایل تجدید لوازم یکجهتی از طرفین بظهور آمد و بمقتضای قرار داد
دیگر از آن طرف علی قلی با سه کس خود یکی شهریار کل که از طبقه کردان بود بمزید نجابت اختصاص داشت دیگر
سلطان محمد بیرآب و یک قوربی او که آهوی عرم نام کرده بود سوار شده متوجه اردوی خانخانان شد
و ازین طرف خانخانان نیز بر کشتی سوار شده با سه کس میرزا غیاث الدین علی و بابا بیگ و میرا خان
غلام سلطان محمد قبچق که پیش منعم خان اعتبار داشت متوجه ملاقات علیقلی خان شد و از دو طرف
دریا عساکر فوج فوج و قشون قشون ایستاده معرکه آرای بودند چون کشتیها در میان جزیره آب زده یک
بهم رسید علیقلی خان برخاست و گفت کیفیت ایلغار سلام علیکم و جسته جسته خود را بکشتی منعم خان انداخت
و با یکدیگر مراسم معانقه بجای آورده نشستند زمانی محبت گستر سالوس گذشت و باره در ذکر خدمت
فروشی گذرانده و ملتفی در بهبود دایمان طرف شد بعد ازان قرار یافت که میرزا غیاث الدین علی
بملازمت حضرت شاهنشاهی رفته حقیقت حال را عرض داشت نماید که آن حضرت خواجه جهان را که
مدار مهمات سلطنت بر رای رزین او بود نیز فرستادند تا خاطر علیقلی خان بالکلیه جمع شده هر کدام
بهبودی پیمان دولتخواهی را از صمیم جان استحکام داده باین قرار داد از یکدیگر جدا شدند
هر کدام بار دوی خود آمد و این واقعه در اوایل دی ماه الهی بظهور پیوست میرزا غیاث الدین علی
بشرف ملازمت رسیده هر گذشت را بموقف عرض ایستادهای بارگاه مقدس رسانید حضرت
شاهنشاهی بموجب التماس منعم خان خواجه جهان را فرستاده بعد از ملاقات علیقلیخان روز دیگر منعم
خان نجیبی مخصوص را آب گذرانیده بخانه علیقلیخان رفت شاهم خان جلایر و میر منشی و حیدر محمد خان آخته
بیگی و کوچک علیقلیخان و تیمور بیگ و جمعی همراه بودند علی قلی جشن بزرگانه داشت و مراسم مهمانی
بجا آورد بعد از تقدیم لوازم ضیافت منعم خان بجستجوی خود آمد و بعد ازان خواجه جهان را

منعم خواست که با اتفاق خواجه جهان باز بمنزل علیقلیخان رود خواجه جهان تقاعد نموده در جواب گفت که علی
قلیخان جوان مغرور است و من ناخوش رفتن خود را بمنزل او مصلحت نمیدانم اگر بسیار پیچ و تاب کند
برای مایکیرید تا بهم برویم منعم خان و ابراهیم خان او زبک را بکروی از علیقلیخان طلبیده آورد روز دیگر
منعم خان و خواجه جهان رفتند در منزل علیقلی بحجت ها شش شد روز دیگر در منزل ابراهیم خان بحجت
ها شش شد و مجنون خان قاقشال و بابا خان قاقشال و میرزا یک تیز درین مجلس حاضر شدند و میان خان
و علیقلی اشتی دادند در رفتن علیقلی دراز کشیده فایده نکرد و از جمله تلبیس که در سر داشت
بدستاویزی قرار نتوانست داد و گفت چون از من ناسپاسی چنین بظهور آمده یکبارگی بان دیار
اقدام نمی توانم کرد باید رفت و والده خود را و ابراهیم خان را بکریش سفید دست میبوسم
و بعد از تقدیم خدمات لایقه باستلام عتبه علیا مشرف خواهم شد بعد از گفت و گو بسیار همین معنی
قرار یافت روز دیگر علیقلیخان والده خود و ابراهیم خان را با فیلهای نامی و شتر بال سندر
و اچیله که از فیلبان مست زیردست مشهور بودند با دیگر فیلان برسم پیشکش همراه میرهادی و نظام اتکه
فرستاد و عابس خان سیستانی را که مقید طرب بود نیز فرستاد خانخانان و خواجه جهان افواج قاهره را
بر کنار آب در مقابله گذاشته والده علیقلی و ابراهیم خان را با پیشکش همراه گرفته روبکار
معلی نهادند و ببارگاه مقدس رسیده خانخانان ابراهیم خان را تیغ و کفن در گردن انداخته
سر و پا برهنه ساخته در بساط حضور آورد و بوسیله شفاعت او جرایم گوناگون این شوریده بختان قلم
عفو کشیده آمد و بزبان اقدس گذشت که اگر جفا رعایت است که این دو از گون طالعان بهمدیگر
وفا نمایند اما چون خاطر تو عزیز است تقصیرات ایشان بخشیده آمد و جایگیرهای ایشان بپسر تو
بخش مرحمت شد باید که تا زمانی که رایات اجلال شاهنشاهی در بنجند و دلیر و شجاعت پیرای
خاطر باشند علی قلی از آب گنگ باین طرف عبور نکند و چون دولت و اقبال فرا گیرد بستور سابق اقبال
شود و وکلای اینها آمده بساط جایگیر خود را درست نمایند و بموجب آن بمنشور اقبالی محال جایگیر
خود را متصرف شوند خانخانان بعد از ادای مراسم دعا بدست بوسی شاه تاجدار مباهات بوج عزت رسانید

حکم دادن بتعرف خانه پیوست که لشکر خان و راجه تودرمل با مردم خود در لشکر منصور رفته اگر صلاح حال
در جنگ پیشند خود نمیدانند عساکر علیه باشند و اگر صلاح و مقرون التماس آن جماعه باشد از فضل و رحمت چنان
امیدوار نماند و این دو دلخواهی پسر نصرت قرین پیوسته بآن بیده و ایشان پیغام فرستادند که
بجز از حرف عقیدت و اخلاص بر زبان نمیرود و کرا از انواع صدق و صفا یاری و یزدی درست و خلل
مطلق متوجه استانبوس گردند و اگر نه وقت گذراندن و دست در حلیه زدن کار مردان نیست
چون ایشان باز بان موافقت برداشت سعادت رهنوردی نشان نشد و دولت یاوری نکرد از هر یک
خود در قرای خیرآباد بای ضلالت چای جرات را در ولیری افشرده عساکر دولت را چون
حقیقت احوال علیقلی و ملاقات فرمودن شاهنشاهی معلوم نبود و لشکر پیش در جبارزت مهلت
نموده بود راجه و لشکرخان تواریخ داده و ترتیب صفوف و تعویه فوج ها کشیده
قرن بیرون ملک و اعتماد خان خواجه سرا و میر علی اکبر و راجه تودرمل و لشکرخان و دولت خان
فوجدار و جمعی از بهادران نامور انتظام گرفت و برانغار بجلادت قیاخان و چنگیزخان و اخته و شیر سلطان
و راجه مترسین و کرمسی و مهرعلی و لدا ستاد یوسف و بخی از جانسپاران دیگر ترتیب یافت
و جوانغار بباقی خان و شاه بداغان و مطلب خان و فتو و ناصر قلی اوزبک و چندلی زدیرانی
نظام پذیرفت و هراول بحدامین دیوانه و معصوم خان فرنخودی و قلیچ خان و شاه قلی
رحمت اوزبک و قلماق بهادر و طایفه از مردان کارروتق گرفت و التمش خان عالم و مندو و
و رایسال در یاری و دای تیزدامس و داؤد خان فوجدار و طبقه دیگر از جانبازان بپیشگاه
از جناب باغیان سه فوج شده بودند فوجی بامتام بهادر خان و فوجی بسرداری اسکندر خان فوجی
بسرداری محمد یار برادر زاده اسکندر در هراول مقرر ساخته آماده جنگ شدند و از میان هر دو
هراول جنگ گرم شد قدری هراول مخالف غلبه کرده بود که مردم التمش داده داده
داده هراول را برداشتند محمد یار که پیشانی لشکر ظلمانی او بود و بشمشیر برق لمعان بر خاک
هلاک افتاده و بسیاری از خانان بچنگال فنا شتافتند و اسکندر که با فوجی گزیده از بنگاله این خواهد

خواجه معظم بود و بعد ازان بهبرا لخان پیوست و پیرا لخان بواسطه حسن صورت این عزیز را که از زمره
اقربای بود بتقریب خواند امتیاز داد و در زمان اقبال او اعتبار یافت و از ایام دولت بار ملک سلک
بحقیقتی گشت چنانچه مجملی ازان در جای خود گذارش یافته و چون ذات مقدس شاهنشاهی معهد را لفوائد
سرجلدان عالی حقیقی محمد دولتخواهی آن حضرت بود و ما بجون این سعیده دیده در آذان نگوهیده ترین صفات
بستد طبع هرچی بسند نیاید و منظور رعایت نگشت چندی در قصبه سهاوه بسر می برد درین ایام که علیقلیخان مرحوم
بحضور نمی توانست رفت و در زیر سایه اقبال متوجه اطلاع نایره افساد شد این بخون کرفته بیدولت
از او باسی خشته اندوز زر افزام آورده دست فرصت یکشاد علاء الدین محمد ترخان که فوجدار آن حدود
بود بیرودوست محمد نام شخص را در سهاوه کذاشته بود که سرانجام مهمات آن پرکنه می نموده باشد روزی که
بخت برکشته نامه ران این دوست محمد را برسم مهمانی بخانه خود آورده در اثنای صحبت بیکانه نهوتان
میکرده مجلس میداشت که ناکهانی تیر را در خانه کان نهاده بر سینه آن بیکانه زده و کار او تمام کرده
و اسباب و اموال او را که در آنپرکنه بود بدست آورده بجانب پرکنه مالپوره شتافت و شعار
آن پرکنه را که بخالصه شریفه منسوب بود نیز کشته از اموال انجا در آن پرکنه بود بدست آورده
با دو باشان خاصه خود و اتفاقطلب کرد او پیشتر شده نزد و ربیان و ولایت خود تاخت میکرد
تا انکه علاء الدین جمی را با خود متفق ساخته کرمت بدفع او بست و در موضع دهنوری کنار
هندون سامانه است آن دیوانه بی سامان بغارت مشغول بود رسیدن علاء الدین خبر شنیده
و ازان اعتباری نکرفت با معدودی متوجه او شد و بفوج علاء الدین در اثنای تاخت اسبش بر تنه
درخت رسید و افتاد و جمی پیاده رفته او را دستکیر کردند و علاء الدین دیوانه بیدولت را بقتل
رسانید و حقیقت حال بعرض اقدس ارسال داشت و در جونپور عرضداشت او بموقف عرض مقدس
رسیده مورد عنایات خسروانی شده و از سوانح بعرض بخش انکه رایات همیون از جونپور بعزم قلعه
چنارکوه نهضت فرموده و از انجا که فطرت قدسی مآثر حضرت شاهنشاهی بر عقوبت جرایم و صفح ذلات کرایم
چنان مجبول است بر سید الاولیا و شفاعت منعم خان خانخانان قلم عفو و صفح بجرایم و اثام علی

قلی خان و سایر ارباب عیان کشیده هوای سیر بارین و تماشای قلعه چاکر از قلعهای مشهور هندوستان
از خاطر جهان کشای سرزده و بموجب این عزیمت دولت افزا روز دیگر پانزدهم بهمن ماه الهی موافق
روز جمعه سیوم رجب انزفان را بجا گذاشته موکب والا نهضت فرموده بمنزلی
شهر بارس که بر ساحل دریای گنگ جلوه نماست نزول اجلال فرمودند و اطراف انوار عدالت بر خواص
و عوام آن ناحیه سعادت ورود واقع شد و اردوی معظم را حکم توقف در انجا فرموده باخاصان
رکاب مقدس بتفرج چنار توجه فرمودند و درون و بیرون قلعه را ملاحظه فرموده مسرت بیپایان
ظاهر و باطن گشت و درین میان فرزندان نشانه پام نوید عشرت آورده از پیشهای فیل که در نواحی
قلعه بوده خبر دادند حضرت شاهنشاهی عزیمت شکار را پیش نهاد همت اقبال صید ساخته با بعضی از مقربان
رکاب دولت و مخصوصان موکب معلی در ان پیشها نزول فرمودند تقریب ذکر وجه تسمیه
بکلفیل رسیده و پرتو اشارت علی بران تافت که علت آن بساط حضور از عرض رساند این کمترین
گذارند بدستور معهود بعرض اقدس رسانید که در ایام اقبال بوده فیل دوالاشکوه را در میان گرفته و گرانهای
این وحشی طبیعتان بطناب مدار بسته و با فیلان اهلی هم تک ساخته بقصد چاکر اجهت نموده اند
جانبکاب بارس کوکبه عزیمت بلند کرده بارد وی معلی که منتخبی است از امهات اقلیم ورود سعادت
فرموده اند و از سوانح مدت اقامت اظهار فرمودن حضرت شاهنشاهی است بر سرخان زمان
از ابتدای کرو جود مقدس حضرت شاهنشاهی که طلسم نود و دو ام آگاهی است از مبدا فطرت انسان
تقدیر و پیمان مشیت آمده هرچه از حقایق کونی و دقایق است پیش از انکه جلوه ظهور یابد انوار
اطلاع و ظلال قدرت بران پرتوی انداخته و در ان وقت که منعم خان زبان تقرب کشوده
شفاعت جرایم بیقیلیان میکرد و برزبان تقدیر پیمان گذشت که ما خود عفو میفرمایم اما بجهت کواهد
رکاب سعادت شاهنشاهی ثابت قدم ماند و همین در اندک فرصتی بظهور امده و دران هنگام که بموجب
استدعای مقدس خانخانان بعلی قلیخان و بهادرخان جاگیر مکرمت شد قبول التماس او مشروط
باین بود که تا موکب اقدس در پنجند و باشد خانزمان از آب عبور نکند و چون رایات اقبال برگزا

اورنگ خلافت برسد و کلا بدرگاه معلی امده سایهٔ دولت از دفاتر عالمیان بکذرانند و بر جایکیرهای خود
مستقر کردند درین وقت رایات عالیات بجانب بنارس و چنار طلال ارتفاع یافت معاودت افتاد
علی قلیخان خان روز از آب کذشته بمحمد اباد رسید و کسان را بغازی پور و جونپور روانه کردکه
معلی از شکار مراجعت فرموده بساحت بنارس نزول اجلال فرموده بود اکر بعرض مقدس رسید که
آن ولی سعادت برخلاف شرط رفته عذری از جاده حکم انحراف نموده از آب کنک کذشته است فرمان
قضا جریان شد که از شاهنشاهی بجوش در امده در تعاقب این سیه بختان کوشند و بهر نهجی که خاطر
باطن اقدس کرا آینه کیتی نمای دولت جلوه کر شود در مقام سلوک منعم خان را مخاطب ساخته مامور
سیه بختی آن تیره روزکار را از بر زبان اقدس آورده ندخانجهان از کمال انفعال سر در پیش نهاده جواب
در زبان کفتار بسته و رشته جواب کسسته یافت و خواجه جهان و معتمد خان در اجابه بکوشیدند اس
وجهی دیکر از برای حقیقت اساس را بر روی نصرت طراز کذاشتند که آهسته آهسته منزل بمنزل
بیایند و خود بنفس نفیس بعزیمت تادیب و تنبیه علی قلیخان شب دیکم بیست و سیوم بهمن ماه الهی
موافق شب شنبه یازدهم رجب پای توجه در رکاب دولت آورده بطریق اینغار راه نوزده نعرت
شده و قریب کزیدان بساط اقدس و سایر فدائیان موکب معلی کردانچی والا بوده بریکدیکر ملتفت
نموده کوی سرعت از شمال و صبا ربودند جعفر خان تکلو و قاسم علیخان را بر سر خانه ی پور تعین فرمود تا این
بهادران چون بدروازه قلعه غازی پور رسیدند بعد از بیان آنجا کاه کشته آن برجی که متصل بدریا
کنک بود خود را در آب انداختند و بمحمد اباد رسیده علیقلیخان را از آمدن آکاه ساختند
علی قلیخان دست و پا کم کرده از کمال سراسیمکی کرکیخته جون برسر اب سر راه رسید کشتی چند
که بر کنار آب برای چنین روزی آماده میداشت با جمعی که با او بودند در آمده جان سراسیمه را
بساحل سلامت برد و موکب مقدس آن شب کروان شد از دریای جونپور بر فیل سوار شده بجانب
و آخرهای شب زمانی بر فیل توقف نمودند و سحر باز کرم رفتن شدند مقدری از روز کذشته بود که
بلده ی اوپ ستقران بدنها [illegible] راه کذاشته راه کریز پیش کرفته بودند پرسیدم

راه بیرفتند فیل تخت او مست بود چست درآمد و از آنجا لجبون خان قاقشال و میرزا لطف الله خان
و جمعی را پیشتر رخت فرمودند روز پنجاه شده بود که ازین پیش فرستاده بخبر رسید که علی
قلی خان در مقام گذشتن از آب سروار است جوان راه بسیار داده بودند روز اندکی مانده سواری
موقوف شد تا بخواب دولت شبدیز اقبال را تیز رانند درین روز آوازه خان بر اسلام خان و برادر فتح
حسین خان از غنیم جدا شده بموکب اقبال پیوسته و فوج پیش از و تیاری آن مدبر بساحل آب رسید
کشتیها پر از اشیا و اموال که علی قلیخان و کسان او در وا نه ساخته بود مدار مقابل فتح دانسته کوفته
و از اهل کشتی سر گذشت علی قلیخان تحقیق کرده موکب معلی ساحل آب سروار گرفته نهضت فرموده
موضع کرهت منزل بود ادوی دیواری را در نوردیده و ازان گذشته مجاری ابار نشانی پیدا نشد و جان
از ثقات استماع افتاد که علیقلیخان بیخبر در محمد آباد بود و اگر امشب شب کرایت اقبال بآن حدود رسیده
بر و راست رانده بجرا باد میرفت آن مدبر بدست می افتاد و معلوم نشد که منعم خان این نزدیکی باخود چه
رواج بازار خود پنداشت که او بدست افتاد و لهذا گذاشت که امان شب بر سر او بروند تا او را
خبردار ساخته بگریزاند و معلوم شد که علیقلیخان از راهها کاپر درخت قلعه علیحده رفته فرود
آمده است شهریار دانش پژوه اغماض نظر فرموده بروی نیاورده فرود آمدند دیگر موکب مقدس بواسطه
آنکه کشتی پیدا نشد که گذر کنند معلوم نشد که آن دریای زخار را بعبور توان کرد ازین رو بآب
دربرابر جلو پاره نزول اجلال فرموده بنده قهار از طرفین سرداران بجون علیقلی دانست که بکنار خود
خود بدولت پرتو اقبال انداخته اند بودن را بخود قرار نداده پیشتر روان شدند و روز دیگر
موکب اقبال ازان منزل کوچ فرموده و کنار دریا کرفته بتعجیل تمام نزول اجلال فرمود درین
راه غریب زرخت زاری بنظر موکب جهان نورد شد انواع سباع و وحوش از بر و بحر نمایان
میشدند و جوانان صاحب قبضه صید میکردند و اقسام جانور بنظر اشرف پادشاه میرسانیدند
بنده از اخبار حال میشد که بخدمتگاران دولت نشان شکار کرده باز پس انداخته و وقت
مرور راه دریای عالم شکوه جانوران دریایی مثل نهنگ و سگ آب بیرون آمده بساحل دریا نمایان میشدند

جون از دور گرد لشکر برمیخاست بآب میخزیدند و بعضی جانوران از آن قسم بودند که تیر و تفنگ بر انها کار کرنی آمد
بجلد موکب معلی در رسیدند و آن طبقه بودکه خبر آوردند که بهادر خان درین نزدیکی خود را بجونپور رسانیده
در خود را محکم ساخت و اشرفخان را مقید ساخته قصد آن دارد که بار دوی معلی رفته دست برد نمایند
بنابران موکب مقدس از ساحل آب سردار بجانب لشکر اقبال معسکر اقبال معلی عطف عنان فرمود و تفصیل این مجمل انکه
جون طلیعهٔ ابطال موکب معلی بقلعهٔ علیقلی خان بسکندر خان و بهادر خان رسید و قضیه کرفتاری
و قتل علی قلی خان و جونپور بدست اشرفخان معلوم کردند و دانستند که اشرفخان لشکری جندان ندارد و کرفتن
قلعه جونپور بغایت آسان است از جای خود کرم روی کرده بجونپور رسیدند و جون اشرفخان در استحکام
مبانی قلعه داری اهتمام ننموده بود دروازه را سوخته درون شدند و طایفهٔ ترا با نها بر دیوار قلعه بنای
برآمدن اشرفخان و قتی خبردار شد که مخالفان بقلعه درآمده بودند بهادر خان اشرفخان را کرفته
مقید ساخت و والدهٔ خود را خلاص کرده همراه برد با وجود انکه جونپور کرمی در جایکیر او و برادرش
بود و چندین روابط با اهل شهر و حقوق خدمات ایشان همه را پایمال انصاف کرده دست اندازی غریب
نمود و بسیاری از تاجر انرا تاراج کرده به بنارس شتافت و انجا هم قدری دست بغارت برد و از انجا
بدهن بنارس که بزمانیه مشهور بود رفت و در ان حالت خبر رسید که رایات عالیه کرا از تعاقب علیقلی خان مراجعت
نموده بسکندر بهادر راه کذر زمن که مقرر بود و ایشان بود پیش کرفته از آب کنک عبور کردند
جون علی قلی از صدمات عساکر اقبال بدر رفت و شورش سکندر و برادر راه جانبه کذارش یافت
بسامع اقبال رسید موکب مقدس از کنار آب سردار خان معاودت منعطف کردانیده متوجه
اردوی معلی شد که مبادا شبخون آرند شب این مقدار از زمان نشیب بنشاط جمعیت آن رسید و شور بخشان
باستماع توجه رایات اقبال فرار نموده بودند اهل اردوی معلی را طغیان دیکر بهم رسید
و از انجا بر توجه بجانب جونپور نافت و روزی که قصبهٔ نظام آباد پیشتر موکب جلال بود فضل خان
اشرف اقدس ترتیب یافت و جشن و کلش فراهم آمد و فتوحکرامی بر و من امید ریخته شد و بهادر خان
از فیض عام شاهنشاهی حفاظ یافت [illegible] و خلعت و دولت میراب زیان شدند و بعد از

مرتضی و مولانا عبدالله و معین خان فراهانی و ترکمان علی قلیخان رفته ندامت او را بتوبه پیشگام دانسته و بنوید
بخشش و نوازش اطمینان بخشیده و خود با اهالی دولت و اقبال فتح و نصرت اقامت جوئیده فرمود که موکب
دولت را بعزیمت معاودت معظم گردانیده در روز دوشنبه چهارم اسفندارمذ ماه آلی موافق
دوشنبه یازدهم شعبان نهضت رایات والا از جوشقان بدارالملک قزوین واقع و اردوی معلا
یک هفته از جانب بلده مذکور آمده ساحل دریای کنگ فیض سرا و قلعت اقبال ساخت کارکنان
بارگاه سلطنت بحکم مقدس در یک روز بر انجنان دریای عظیم پل بسته تا اردوی معلا بآیین لایق عبور
فرموده و درین ایام که رایات اقبال مراجعت فرموده متوجه دارالملک بود جنید کرانی برادرزاده
سلیمان بیگ حاکم بشرف عتبه بوسی استسعاد یافت و بشمول عواطف خدیوانی گشته آخر سال یازدهم
آلهی از مبدا و جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال بهمن از دور اول عز ورشکر کوکبه بهار
دولت تازه شد و کوکبه نوروز جشن آرا از کشت عزم عالم تازگی روی با عتدال آورد و طبیعت
عنصری قوت نو گرفت ... خاک چمن نمد زابر مشک تاری ... آتش گل تیز کرد باد بهاری
قرعه کامگاری بنام شاخ شکوفه ... سنبل مشکین بسوخت عود قماری ... از پی دوشیزگان حجله گلشن
سبز صفت خاک کرد آینه داری ... دور نظر بازیت اهل پرستی ... وقت گل افشانیت باد یکساری
غنچه و نرگس رسیده واندرو اهم ... کوش کر اول رابیت ایدسپاری ... نسیم بهار چون سروش غیبی پدید
جدید از نصرت و اقبال دولت و دولتخواهان دقیقه یزدانی بر زمان وزمانیان باز شد و بزودی فتح آسمانی
اولیای دولت ممتاز شدند و بعد از پنج ساعت و پانزده دقیقه روز دوشنبه هژدهم شعبان
تحویل بیت اعظم و شرف عالم برج حمل سعادت ظهور یافت و آغاز سال بهمن یعنی سال یازدهم از مبدا
جلوس شاهنشاهی از دور اول بوقوع پیوست و تا دو سه روز عرصه شهر که جولانگاه موکب اقبال
بود و دران فضا جا نفزا مراسم جشن نوروزی و آداب عشرت بهاری بنحو زیبای جاری شده
آنجا خانخانان منعم خان و مظفر خان و دیگر اعیان دولت و ارکان اقبال را بحضرت اعظم مهم عالمیان
آمدن جمعی که پیش خانزمان رفته بودند کذا شته بکابلی نهضت موکب اقبال اتفاق افتاد و ازانجا

کابل برآمده بیشکره و غوربند رفت و میرزا سلیمان بکابل آمده قلعه را محاصره کرده و بعد از چند
روز کمند قدرت خود را از کنگر قلعه کوتاه دید و بر حال میرزا اطلاع یافت که در غوربند آمده
توطن است که بوسیله تجهیز حرم بیگم کاری تواند ساخت باین رای ناصواب حرم بیگم میرزا سلیمان
بر حوالی کابل گذاشته خود بجانب غوربند متوجه شده و مردم بخن سنج را پیش میرزا حکیم رسالت
تعین کرده پیغام کرد که شما میدانید ما را از فرزند علیا عزیزتر نبوده و نیست و صلح میان آن
شده باشد همگی خاطر متوجه آنست که کمال یگانگی و یکجهتی ظهور یابد و اساس روابط اتفاق تشیید
پذیرد و درین مرتبه غرض از آمدن ما آنست که ملاقات شما را دریابد و پیمان ارتباط استحکام یابد
و عهد و میثاق که از اختلال و انحلال مصون باشد در میان آید میرزا حکیم از تزلزل بیگم فریب خورده
مقرر ساخت که در قریه قراباغ که دوازده کروهی کابل است او را دریافته سوگند عهد و ارتباط محکم سازد
و چون عزیمت ملاقات مصمم کرد و امرا معتمدان خود را پیشتر فرستاد که شرط و عهد را تشابیه
کنند و فریب در میان آرند چون فرستادگان بتبلیغ رسالت نواب بیگم سوگندان غلاظ و شداد
یاد کرده که در مقام فریب نباشد و زبان با دل یکی دارد و دل بقول موافق کرداند و مردم میرزا را که از
بیگم سوگندان نشنیده نداز گوناگون مقرر ساختند که میرزا را بقراباغ تحریص نموده بیگم
ملاقات دهند و عقد فرزندی و عهد یگانگی را بکمال وثوق بربندند بیگم ثبات غداع را داشته
فاصدان را پیش میرزا سلیمان فرستاد که من با کسان میرزا حکیم قرار آوردن او بقراباغ داده ام
صلاح آنست که شما رود و بعضی سپاه را در کنار قلعه گذاشته با معدودی از سپاه بایلغار
خود را بدروازه قراباغ رسانیده در کمین گاه وقت باشید که چون میرزا برسد شما از کمینگاه برآمده
دستگیر سازید میرزا سلیمان از استماع این خبر محمد قلی شغالی را که از امرای معتبر او بود با جمعی بر
سر او روانه کابل گذاشته شبانه خود را رسانید و قریب قراباغ در بیشه کمین کرده ایستاد و
چون فرستادگان میرزا حکیم که از پیش بیگم سوگندان غلاظ شنیده بازگشته نظر بر ظاهر انداخته و از مضمر
باطن غافل بودند احوال حسن عهد و ما جرای مجلس را بمضمون خاطر خواه بیگم میرزا نمودند و تمام کسان میرزا

زمین بوس دریافتند و بساعت سعادت و اشاعت منتظر بهمن ماه آلی موافق منتظر رجب سنه ۱۰۰۱ ایل
دران شرفیض ورود اتفاق افتاد و منازل مهدی قاسم خان بظلال رایات شاهنشاهی مطارح انوار
عزت و معالی کوکب اقبال شد و فروغ امن و امان از کران تا بکران رسیده و لشکریان که در
ایام مخاصمه و مخالفت با جنود اصحاب طغیان آداب جانسپاری بتقدیم رسانیده بودند بدرجه پذیرائی
درآمده پایه ترقی قواعد نمودند اگرچه اولیای دولت برین بودند که عقاب کابلیان نمودهای
لایق درکنار نشان نهاده ایدا ما ازانجا که ذات مقدس شاهنشاهی معدن عاطفت و رافت بر کوتهی خود
میرزا حکیم بخشوده عقاب در توقف افتاد و قطب الدین خان و کمال خان و جمعی دیگر از امرا را مامور
فرمودند که تا اقصای ممالک خراسان رفته و اسایش و آسودگی عموم رعایا که از آشوب کابلیان نصیب
یافته بودند بپذیرایند که بدین صورت اخراج میرزا بروجه احسن میشود و این دولت اساسان حکم
حال را کار بسته متوجه جلادت شدند و آن حضرت در لاهور بانتظام مهمات طغیان پرداخته
نشاط آرای بودند و عساکر اقبال بکنار رسیده و مراعات احوال رعیت نموده و انجا ظاهر شد که میرزا
حکیم کابل را از میرزا سلیمان خالی یافته متوجه قندهار است و سرکشت میرزا سلیمان که دران هنگام
کربقصد میرزا حکیم اظهار کرده محمد قلی شغالی را با جمعی کثیر بجانب قلعه کابل گذاشت معصوم خان جندی
مهتار شجاعت از قلعه پروان فرستاد که کار نامه تهور بنمایند این دلیران عرصه بزد با محمد قلی دست
نمایان نموده او را هزیمت داده مواشی بدخشان بغنیمت بردند و تفرقه عظیم در اهل قافله
افتاد و محمد قلی و دختران میرزا سلیمان را که این یورش سرانجام بودند بجاده دیوار باغی که در اوایل
بود درآورده خود را مضبوط ساخت و اهل کابل محمد قلی را گرفته و خبر بمعصوم فرستادند که اگر
می شتابی او را دریاب و میرسانی اینها را در شکنجه گرفته ایم دستگیر کردن آسان است او در جواب نوشت
که بودن دختران میرزا سلیمان اینها را در سلوک با ایشان از آئین ادب بعید است دکسان خود را طلب
داشته میرزا سلیمان از تنگدلی که میرزا حکیم اندیشیده بود خرم و شاد بوس باز گشتی
کابل آمده در مقام محاصره شد و معصوم هر روز فوجی شایسته از قلعه پروان میفرستاد و با خبشی

چتر سپهر ظلال حضرت شاهنشاهی بر ممالک شمالی سایه گستر بود و عهده داشت مغم خان خانخانان از ایالت
اکره بدرگاه معلی رسید باین مضمون که بهران محمد سلطان میرزا و الغ میرزا که بنظر تربیت از سایر علویان
عبده اقبال ممتاز بودند در سرکار سنبل جاگیر داشتند راه عصیان پیموده و بای طغیان فشرده و بزرقیات
و حواشی دملی دراز دستی نمودند و بنده بمقتضای آن کروه تادیبی برانگیخت که آن مدبران رابدست
آورد و ایمن گردد تا پیشان این معنی را شنیده براه هند و فرار اختیار کردند ابن محمد سلطان میرزا فرزند
رشید سلطان ویس میرزا ابن بایقرا ابن منصور ابن بایقرا ابن عمر شیخ بن حضرت صاحبقران
امیر تیمور کورکانست و والده محمد سلطان میرزا دختر سلطان حسین میرزا بایقرا و میرزا ذوالنون برادر
خود محمد سلطان میرزا را که بمیرزا او بود و در ظل تربیت میداشت بعد از واقعه ناگزیر سلطان حسین
میرزا چون تفرقه عظیم بخراسان راه یافت محمد سلطان میرزا بملازمت حضرت گیتی ستانی فردوس
مکان پیوست و مشمول نظر عنایت و رعایت شد و چون اکلیل سریر آرای حضرت جهانبانی جنت آشیانی
رسید آن حضرت نیز بدستور سابق در ظلال مراحم و عواطف میداشتند و او را و دو پسر بود یکی الغ میرزا
و دیگری شاه میرزا او همراه و در سلک ملازمان آن حضرت کامیاب دولت بودند باوجود آن چند
دفعه اتمار خلاف و عصیان ظاهر کردند و آن حضرت بموجب مکارم ذاتی مطلقا رقم اغماض کشیدند تا آنکه
الغ میرزا از تاخت لشکر هزاره مکافات یافت و از او دو پسر ماند سکندر میرزا و محمد سلطان میرزا آن
شاه میرزا اخطاب عنایت فرمودند و چون او رنگ خلافت بگشود و جلوس بجا نیاورند حضرت شاهنشاهی
عزم آرای شد آن حضرت بر سلطان محمد میرزا با بابر و عنایت او نظر عنایت انداخته کار روای فرمودند
چون محمد سلطان میرزا را آبروی دریافته بود از حسابهای کری معاف داشته پرگنه اعظم پور از سرکار سنبل
بخرج معیشت او کرمت فرمودند که در همانجا آسوده بوده باشتغال دعا مشغول باشد و از او در گذشت چند
پسر ماند اول ابراهیم میرزا دویم محمد حسین میرزا سیوم مسعود حسین میرزا چهارم عاقل حسین میرزا و از انجا
که شمول الطاف حضرت شاهنشاهی از بدو نظر فرق از دور و نزدیک کامل عام طبقات عالمیان است
هیچکدام ازین میرزایان را بمقتضای بیت جاگیر بلحاظ این مکرمت فرموده بودند در جمیع یورشهای قرین کمیت

برگشته‌ی مدبستوا اس رسیده بود که فوجهای میرزایان بفلور را و او نیز در ستوا اس پنا و برادر ابراهیم حسین
میرزا بجا مره آن پرداخت درین اثنا محمد حسین میرزا مندیه را منصرف شده قدم جانب کشت و جون سر
او را کنار قلعه ستوا اس آوردند مغلوب خان بیدست و پا شده آمده دید و حسین خان نیز بدرآباد نزد
حسین میرزا مرجند تکلیف نوکری کرد حسین خان قبول نمود و بعد انکه حضرت شاهنشاهی متوجه استیصال
علیقلی خان بودند آمده بشرف ملازمت استسعاد یافت القصه جون این خبر بسامع اجلال رسید منشور عالی
صادر شد که محمد سلطان میرزا را از اعظم پور تقلید نیابت نموده محافظت نمایند اغاز سال دوا
جلوس مسعود شاهنشاهی یعنی سال اسفندارمذ از دور اول درین هنگام که عرصه لاهور بورود کوکب
سعادت اقبالی بود و حضرت شاهنشاهی بکرو آدری خاطر اشتغال داشته صید قلوب میفرمودند فرش
بهار اطراف روی زمین گردونسایر اعتدال از کران تا کران ورزیدن گرفت صبایق و بساتین جولانگاه
نظارگیان بدایع صنع شده و شقایق و ریاحین بجلوهای مستانه بمنده برانظار دیده و جدان انداخته سر
برنیزه کبر جلوه گر طاوس بهار، برخاسته ظرف باغ کلابتک نزار، برسبزه تر خاده هر سو گل سرخ
یا بر پر خود نهاده طوطی منقار، بعد از هشت ساعت و یازده دقیقه از روز سه شنبه بیست و نهم شعبان
نهصد و سبعین و جهارم تحویل میرا عظم و مهر عالم روی نمود و سال دوازدهم آلهی از جلوس مقدس
شاهنشاهی یعنی سال اسفندارمذ از دور اول اغاز شد در رفت خاطر اعتدال سرشت شاهنشاهی شکار
جرگه صید فربه کردلکش ترین انواع شکارست بظهور امده و حکم معلی نفاذ یافت که از اطراف کنار لاهور از
صنع سنتد که ساحه یکفرسخ متصل یکدیگر بوده و طرف دیگر کنار دریای بهت اتصال داشته وحوش
و طیور را بمنده مرجا بیکی از امرای عظام سپرند و بخشیان و تواجیان و سزاولان از اطراف
و نواحی بهمراه جانب سزاولی میکرده باشند و جنیبه از پیاده از قصبات و قریات لاهور فراهم
ساختن شکاری معین ساخته و در پنج کروهی لاهور محرای وسیع جون ساعت سوم از دل شهریاران
آورون شکاری انتخاب کردند در حضرت یکاه کرامراه دیگر خلایق از خواص و عوام سرکرم راندن
شکار بوده اند آن حضرت در لاهور اکثر اوقات کرامی بصیدوری خاطر و باطن اشتغال فرموده

بلند اساس می ساخت تا آنکه بروجه دلخواه شکاریان جرگه و ابزار بیجا نوران قرقه هم رسید و عید گاه
دست اجتماع فراهم داد اول حضرت شاهنشاهی با این شایسته شکار گاه رسیده بر دور جرگه
گردید و بضبط شئون آن دایره انبساط را از محیط تا مرکز نگاه داشته و هر کس از بزرگان دولت
و سایر ملازمان بساط عزت بر این خدمت نشاط پیوند بقدم اهتمام گشته بود نوازش یافته
یافته گوشه جبهات بر اوج اعزاز رسانید و انگاه بای دولت در رکاب سعادت آورده بر
شیر بیدآهو خرام را در نخجیر گاه جلوه دادند و بزخم تیر و دم شمشیر و نوک سنان و قرب بندوق بنیاد
شکار کردند در آغاز عزیمت شکار دولتی جوگه بیرون کرده بود روز بروز قرقه پیش می آمد و دایره تنگ
تر میشد درین میان گاه بگاه رخش گرم رو شکار را از زمین می ربودند و گاه بگاه اندازی
آهوان برق پای را بند میکردند و از انبساط طبیعت نشاط پیرای انواع شکار الکنی بظهور آوردند
از خاصان بساط قرب بیرا قرنیگو نگاتش در میان قرقه در آمده در رکاب سعادت بود و او را در پهلوی
رجلهای خود سراپرده کشیده روز بفروغ دیده و شب بمشعلهای ماهتاب پاس شکار میداشتند و از
صبح تا شام و شام تا صبح محفل شوق و شکار مطرب گرم بود بعد ازان که حضرت شاهنشاهی بنوازش
بندوست و اقبال با قسام شکار کامیاب عزت گشته بآرای عظام و مقربان حریم قدس پرتو اشارت
ساخت که عید گاه درآمده شکار را دایره کنند و مرتبه مرتبه ملازمان عتبه والا بوجب حکم اقدس در
میان آمدند تا آنکه کار بجدی رسید که آهو و خرگوش از پا درآمد و هوا از درآمد کلهستان عرصه شکار گشت
و از سوانح شکار بود قوچ پیوست آن بود که عید بکری از میان اولیان بارگاه مقدس بدر پیشه
کرده پیکی از ملازمان درگاه والا تیز در کمان نهاده پرکش کرده بود و آن کس در کمین فرصت بوده
در شکار گاه مصروف داشت سطوت جلال بادشاهی اقتضای سیاست فرموده و از کمال غضب تشنه قاتلش
شده خان دوندگر این خود سری اعتدال را از بارگردن نجات داده مشارالیه دوان دوان تا آن اقصی
باره راه انداخت و سر موی آزرده نشده و بزبان تقدیر بیان گذشت

اگر نه عالم بخت بد زجای ببرد ز کی تخواهد بادت خدای وازین معنی سر قضا در یافته جانبخشی

حضرت شاهنشاهی جمجاه انکه منشور و منبسط بود از مجالی عرضه یافته درخواست تغییرات آصف خان
خود آن حضرت قابل عفو بر زلات او و برادرش انداخته منشور عنایت بنام آصف خان صادر
فرمود و بمکه که استظهار بسته در حدود ماکپور با تفاق مجنون خان قاقشال در اداب دولت مجراعه
ثابت قدم باشد و چون موکب اقبال مستقر اورنگ سلطنت و اجبت فرمایه دولت زمین بوس دریافت
معروض حواشی شاهنشاهی کرده و باجلاه موکب معلی بعد از انتظام مهم حضرت انجام شتافته
قرعه مساعدت زده بدریای راوی که لاهور بر ساحل آن واقع است و بهابت عالی میگذرد رسید
حضرت شاهنشاهی رخش همایون کرده چون نوروز اعیان توکل بدست داشته بدریا عبور داده و ندانست آن
باد پای اتش خوی چون نسیم کبر آب بگذرد و سبک بگذشت ملازمان موکب والا معلی و ملتزمان رکاب
مقدس که تا کنار حواشی رایات اقبال بودند اب سواره خود را باب زده و سه عبور نموده بساحل
سلامت رسیدند مگر خوش خبر خان میاول و نور محمد ولد شیر محمد که غریق گرداب فنا شدند و چون بر
کرامت آیه فرخنده لاهور منتقب شد شرایط اوقات باتنظام مهام و ترویج قواعد معدلت کوشیده
آن حضور است معروف بود و از سوانح که تعین محمد امین دیوانست و تفصیل این اجمال انکه
از بکیه جوانان موکب معلی بسیاست و تهور علم امتیاز می افراخت و پیاده بدستیاری داشته با اعتماد
معاشرت میکرد درین ایام که در لاهور بود در عالم عشق یکی از نوجوانان کربزخیل خاصه
سوار بود او را جارشد و تیری از کمان خانه ای اعتدالی پرکشش کرده بکتاب او مانده خون این جرات
معروض بساط اقدس گشت از بارگاه عدالت حکم قتل او صادر شد مظفران حریم قدس در وقوف
شفاعت امده زبان قتل برکشادند و حضرت شاهنشاهی بموجب استدعای ارباب اخلاص
جان بخشی فرموده بکتاب ادب تنبیه آن بیخرد فرمودند و او از اقبال بارگاه خویش پراند معاودت نمود
شب قرار نموده پیش علیقلیخان که پیشوای قشقه اندوزان بود رفته و از سوانح انست که چنین
گمراهی که سعادت ملازمت یافته مشمول مراحم خسروانی بود از بندوبن که بجاگیر او مقرر بود بتوطن اصلی
قرار نموده بگجرات رفت تا انکه در نهاد بجنبید دولت آمد و او نیز از بارگاه دولت و اقبال

برده بر یکدیگر یورش آوردند بعد ازان کروه پریان برگران بسنگ دوی بپیش آمدند چون پریان
قلیل بودند تاب مقاومت نیاورده از مردی که جنگ سنگ دانند و بچماق های توران و چتره های هندوستان کار
نمی آید از ان طبقه چون سایر طبقات در حوالی موکب معلی می باشند اشارت فرمودند که
کومک پریان باشند در حمله پریان برگران موافقت نموده انچنان زور آوردند که گران
مصادمه نیاورده روی هزیمت بکوه نهادند پریان از دنبال در افتاده جمعی کثیر ازان خاکسار بادیه
بر باد عدم داده به پرده سر حلقه ایشان که اندنام داشت رسیده آن سوخته بخاکستر کینه
یکسان ساخته و دیگران پراکنده شدند و خاطر اقدس را که بدین کار گماشته بودند از تفرج
آن بسیط عظیم روی نمود و در آن روز از عرصه تهانیسر نهضت رایات عالیه اتفاق افتاد و
دار الملک دهلی مخیم اقبال شد انجا میرزا یوسف رضوی که در لاهور داعیه ایجاد خان یافته بود
در کمین فرصت بود از حبس گریخته و جان بافی از دنبال او بکام جست و چون
و چون بدست نیاورد از پی تغلبه بدر گاه معلی بود بعد تقدیم خدمت شایسته بانعام
مراقد او لیای آن مقام فیض انتظام توجه فرموده بحضرت خواجه اقطاب بختیار
آن بقعه شریف فرمودند و تا ارکان کلهوت شهر داشت معروض بساط اقدس گردانیده که محمد
امین دیوانه کرا ولا مور گذار نموده بود بقصبه پوچهور رسیده و شهاب الدین خان جاگیردار آن
قصبه چند روز بمنزل خود جهان کرانه و بمساعدت کوشش و خوش پیش آمده بعضی و عیالش را
ساخته است از استماع این خبر وحشت اثر فرمان جلال شاهنشاهی که نوابر سطوعش جز مهر لوای عدالت
نتابد بلند کی گرفت و شاه فخر الدین مشهدی با حضور آن بیدولت دربار گاه عدالت محور امر عالی شد
دیگر ایام موکب معلی کرچه فرمودند و چون عرصه پکپال مخیم اجلال شاهنشاهی گردید فخر الدین بزمین بوس سرفراز گشت
و آن بی سعادت را بموقف جلال آورده و انچنان چنگال سپرده شد و در حال منزل بمنزل بیاسار رسید
و چون طلیعه موکب معلی در کوش شطرنان دوراهه فرا گرفته بود و شعشعه مجلی رایات
والا بران حدود تافت خانخانان با جمیع دولتخواهان استقبال نموده بدولت زمین بوس

با پانصد کس همراه موکب
شاهنشاهی سند فرخنده

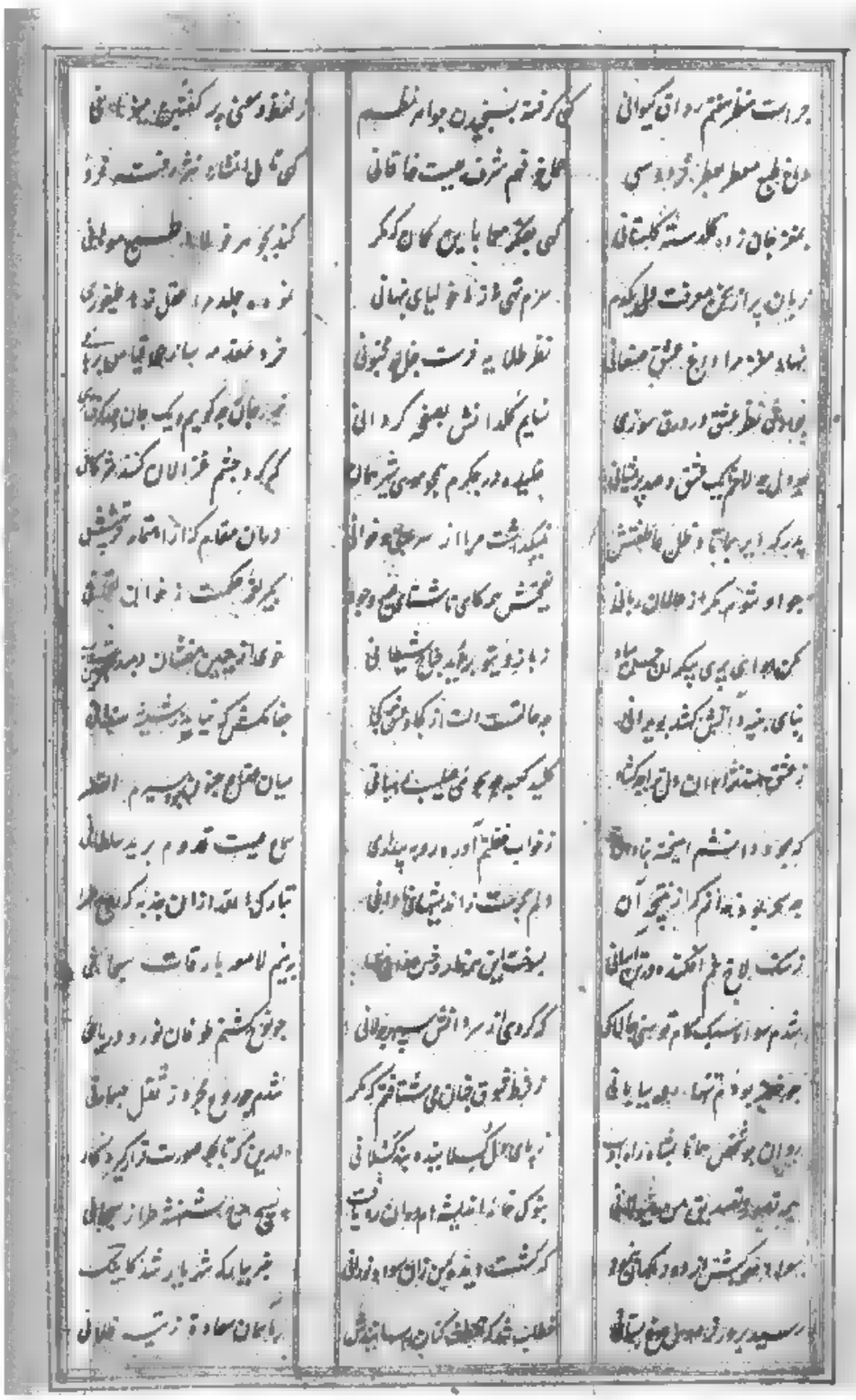

کشیده قامتی دلدار و دلستانی ... بهوی بارگه حضرت جهانبانی ... تخت بوسه زدم خاکی استان یابم
بخشد سایه رسانم نشانی ... چنین بسجده شکرانه بر زمین نهم ... همین نه با در دولت بپیش روی بانی
پرسکویم از دولت سرای اقبالش ... نوید قرب بارگاه بزرگوار دهانی ... نه بارگاه جهانی که بود در شورش
متاع لطف و عنایت بعد فراوانی ... مجاوران حواشی آن رفیع مقام ... جهانکشان سعادت کرا چنین دانی
زلال دانش و بینش بستان مذاکره شان ... فروغ گلشن بستان مناظره شان ... نشسته خسروان اقلیم تخت یونانی
بتارک کاشه از آن ملک کرانه طی ... چراغ بارگه دولت قرخانی ... درخت دولت و اقبال و بخت سلطانی
اشاره رفت که در پیشگاه مجلس انس ... شکفته دل چو نشنید و شوق تو نشانی ... بگو پیش پایه او رسم ثنا بنهم
زبان ناطقه لب ریز از ثنا خوانی ... فشاند گر بر او خجلت بر سر سخنم ... سخن وران جواهر اقرا و پرفشانی
یکی ز روی تحیر گریست این معنی ... که میکند سخن تخمیل لولوی و مرجانی ... یکی برای تعجب کرا بیشگوف کرد
پرید رنگ ز گلهای بوستانی ... که تا ز کدام صفیری هزار همدستان ... که تا ز کدام مغنی صفیری هزار دستانی
زبان بپرسش خیالان بداد شه بدهن ... گروهشت کاخ ضمیرم بلند چیدانی ... طراوت نفس از کرسی جواب نرفت
که بود بر لب فیضش زلال فیضانی ... بگو بگونه تفقد شهنشهم بنوازت ... که پایه پایه فزود و دمدم ز جیحانی
زبان بپرسش من گشود کای طوطی ... ریاض نطق ترا از که بود رضوانی ... سواد نقطه خیال ترا که داد نمیا
اساس نظم بلند ترا که شد بانی ... بس از ادای زمین بوس بندگی گفتم ... گدای پیر مطیعت بامر او خانی
امان عهد تو آشفته و هراسان است ... که لوح بیداد اب است طوفانی ... وگر سبب طلبی اوستاد من پدرست
بوحی که نعمت پیغمبران بزرگ تعالی ... زبان بذوق سخن تا ز انگبیدست ... بنعت پدرم بود پیغمبر دندانی
ز سبه ز سخن بر اهل بانقات طی ... بره نمایی دوره نمود و درمانی ... دگر گفت کز من نا خوان مخن سخن
بپیشگاه که خواند ز جنس رحمانی ... کدام پایه بود راست بر دوات زنم ... که نیست در قدمش خطه های جهانی
کدام جا و نهد دست تا ملک وهبی را ... که بینش تحیر به تیه حیرانی ... بوهن خامه سعادتم کرا چنان دانی
صریف طایفه شعر نیست پایانی ... سخن وران کز این پیشه تر محل کردند ... که سوز از لب ایشان نکشتا و اصحابی
سر حکیم مزاجان باکمال بودند ... وجود و دولت ایشان ز لوث نقصانی ... کطیبه و تقوش حقایق بر رود هشی

باد حدیث جهان برابر آورد ان — در حکایت شد بدین گاه پایانی — جهان یکان سر بر بستر فنا نهشتند

کشیده بر سر خوان طبلسان کتانی — دران حجاز که این کشتهای زر نشست — بر جاتی شعر فلانی در نظم بهانی

کنون بگاز شعر این شعار ماتولی — گزیده بر یکی گیرد دار سکبانی — بجز کلب فرد ماند در نگه دور حی

بجاک ریخته صد آبروی نانی — بخشم خیره بسیه کار نقش صورتهای — بخس تیره کل اندود جاه خذلانی

بچار سوی مملکت که خاک مرده — امیر وبیر و شرای متاع خرد انی — کی در شت او ای زلب بیرون کرده

که لفظ بر تن معنی نموده خلعتانی — کی خیالی خلق بر ده در عبارت کرم — جمال آب سرد بگرد ماه زرینه تانی

تراش کرده و نرخ ریزهای چیده — نهاده قیمت فیروزه بدخشانی — جان درشت که مرکز دل نپسندد

حدیث شان بسر رشته که کهربا — بجویک خاکی فشان بجان برآید خلق — هفت دریا کز نظم شان بجنبانی

سخن نوازی ست بستان که در صدف گوهر — کر در شهوار یابد متاع تالانی — سواد نسخه کفتار شان بچشم خیال

سپهر کیسی خرسیر تاج ستانی — بلک آهن نی نی بجاه کلاس — کشیده بر بروی حق خطوط بطلانی

دلی که کوک حیرت نظشان جوید — بر خیزان طلبید لالهای نعمانی — بروی حشان در کلمه ابسته پیکان قلم

بجای که بیخت بکلها زجاک دامانی — چو کس نماند بعالم من ما کم امروز — که تذکره کند سخن را تازه دیوانی

غریب ملک معانی درین مرباط م — زکار دان سخن با تمام سامانی — کنون کلید نشان سپه دلبر

بذال کشایش و از سین مکل جنانی — بشتیان لطافت برای کلکت — معانیم همه حوری کنند غلمانی

نگاه داشته حرمت نگار لوح و قلم — زبان کلک مرا از هریز بهتانی — حدیث من بنهشت و بهند پرور و بر

جواهر ای سخن کام نکیم عمرانی — هفت بفزود علم از قلم کشن کلموز — سلامت ترم کشور سخن را نی

زبان طبقه بجنبان کلد مایع نظم — نزدی تبوانی است جانی — جواهر ریست بیشتر رشتا ثقت

کرنگ حی بدانه کار نامانی — رسید حکم کز نکته پسنی شعرا — بحرف ما بر سان آنقدر که بتوانی

زبانوری که دکر با تو در سخن بچد — سزا بدست ادبیک دستی بچانی — بجویم طبع نکوتر زین باس نه ای

بزر کرفت بر ابای من زغرانی — بجویم آنکه بجای خاک بر شیده مرا — سلام بلندست ز جاه بای بوکانی

بجویم آنکه زخیبه ای انعامش — سفید و سیه بی زبانه خنم پیمانی — بجویم آنکه زلطفش بر طرف بر بستم

نه بشنا... کمال تو ی شناسد و بس | گر قدر کاه امید خدا شناسانی | بهوا هیچ کیست بر همه انیان دولت
درین سخن تو را اختلاف او یانی | چرا نه قدر اقبال من شناسی | گر روی دل تو لاف زند قاقی و دانی
بشکر نعمت تو چو پر ثنای من کو یاست | حدیث کفر مرا به کز خلاف گرانی | اقلیم نعمت خرج کی توان دادن
بقید حرف نیا سوده وجدانی | بود رهدل تو از تا و پو دمی بی لفظ | بدوشش ماه نهادم لباس کتانی
بکعبه گر ندهم راه طوف آن دارم | کن هشت کنده پیش منی | زشام تا بسحر میخلد بسینه من
عروسیش مجلد خاطر نا پرستانی | با خلیدن ذهای حاسدان دارد | خدنگ ملک مرا حرف پذیر یکانی
میفروشم بر اید نظیر ان خیال | چو نکته قلم شکند بر دانی | بجنبش قلم ملک سخن زند
لوای شاهی کاوه صای چرمانی | بگفته نگین کز قلم بر ان ریزم | رسد دولت مرا دعوی بخدانی
بزن بسیار نیض زوال ملک شاه | برو ما نخورد سر از خراب دیانی | زبان خواهش من از ادب نمی جنبد
عنایت اکرمت کرکنند اجوانی | بر آر آرزو یم ایخان کار خود دانی | بیا تمنا یه سوی ملک تکلانی

کجا بود مشار الی کن و ملاشکوه بیرای بکی آورد القصه چون کیهان خدیو را این پرورش نیت چنانکه
مبنی بر عموم عاطفت بود تا انکه اعظم بخیج لشکر با شود امرای والاشکوه که خدمت دار اس الملال جلالت
خود میدانستند در ملازمت جم جاه نزول اردوی معلی از جوم چاکر فیروزی سنه عالی دیگر گشت فیرت
ذاتی مقتضی آن شد که آن حضرت بنفس اقدس نهضت فرموده متوجه تنبیه و تادیب رانا شوند کردی
از امرای نظر اعتصام را روانه ملک بالوه ساخته عمده از اراضی فتح و ضاد فرزندان محمد سلطان
میرزا پاک کردانند و این خدمت بنام شهاب الدین احمد خان افاده شاه بدانخان و مهابت خان و
محمد خان سیستانی و اضافی ایشان را در صوبه مالوه جاگیر کرده بسالاری این کار بر خدمت تعیین سعادت
اعلیخان مرجوع داشتند و این مردم از حوالی قصبه کاکرون رخصت یافته از معسکر والا روی بمقصد کرده
و بحوالی سمت شتافته تا حوالی جین خان کش عزیمت نگشته و میرزایان پیشتر از انکه عساکر فیروزی مآثر
بانحدود آیند فرار اختیار نموده راه بکرات پیش گرفتند تعاقب انکه در وقتی که خیمه نهضت موکب
عالی باین سمت کشید که از سیصد کروهات منزل بمنزل پیش میرفت میرزا کرد برادر جین بود و در تعجیل می فزود

درخاسته پیش ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا که در اجین بودند رفت که کجا شده و در تدبیر برادر خود
کوشش نمایند و چون بآن شورنجتان خبر وصول موکب مقدس بحوالی قلعه کاکرون رسید از راه مصلحتی
در آمده روی بمنده آورده و در اینحال فیروز از استماع آوازه کوشش اقبال قالب تهی کرده و دیگر برادران
طاقت مقابله و مقاومت با عساکر منصوره را در خود نیافته بفرار پرداختند و بعقب ایشان بگرات قزاولان
و تفنگچیان خان کوکلتاش سلطان محمود بگراتی بوده بعد از وقوع محمود دست استیلا دراز نموده بعضی از
قلاع بگرات مثل چانیر و پروج و صورت یافته حکومت را فی میکرد متوسل شدند و انجام سلوک ایشان
نمود و اظهار انگیز نفرت نموده اند تا آنکه بعد از فتح بگرات خاک هلاکت برفرق خود پاشیده جانجه شرح این
کارنامه اقبال بوقوع خود گزارش خواهد یافت و با جمله افواج قاهره عساکر ظفر مآثر از جانب این سیه
روزگاران مصفی یافته بجاگیرهای خود رحل اقامت انداخته و عرایض نصرت طراز متضمن ادبار
اهل یغی و آوارگی آن طبقه از ممالک محروسه بدرگاه معدلت پناه ارسال داشتند

عاصره نمودن حضرت شاهنشاهی قلعه چیتور را

و در این هنگام که موکب مقدس را بترتیب سامان لشکر مالوه و ظفر مآثر گردون توقف اقامت داشت آصف خان
و وزیر خان که در بین عدد و جاگیر داشتند بموجب حکم معلی پیش رفته قلعه ماندل را که از قلاع مستحکم مالوه و محل
رادت بودی بواسطه استحکام داشت بسطوت اقبال شاهنشاهی فتح کرده و موکب مقدس شاهنشاهی بعد از
سامان لشکر مالوه و باکثر موکب قاهره از عساکر منصوره کتیبه همراه بود دست تا بیدآبی در یافته بعضی عساکر
را که تعلقها بدیشتر نصرت نمود که شاید دانائی عساکر اقبال شنیده و از شعاب جبال بیرون آید و کار
او بیکبارگی ساخته گردد و آن سیه بخت چون دانسته بود که اسباب قلعه گیری همراه موکب مکرمت ایست
بخیالی که بقلعه مقدس تیز قلاع نخواهد تافت درین خیال فاسد اساس نهاده قلعه چیتور را که بکوهی
پنان محکم است و بتکرر وقت او نتوانند رسید معهود ساخته از چند سال ترتیب داده و چون خود را قوت
تجاوت بر شت رانده ناموران ناموس پرست دران قلعه گذاشت و اطراف و نواحی را ویران کرده انکه
کیاه و گیرا نماند و خود را به تنگنای کوهستان کشیده چون موکب معلی نواحی قلعه چیتور نزول اقبال نمود

نقب‌ها می ساختند و موسبل دیگر با کارد انی شجاعت خان و رابطه تو در دل و تا سیمان ریز بر و بحر مقرر بود
دوبرابر رجل از یک تیر انداز مسافت در حین بازدکی از کرکو که قلعه آن بود اساس ساباط
نهاده و محور رجل سیم بهده امتام خواجه عبدالمجید اصفهان و وزیر خان و حسی دیگر از بهادران معارف
منش و جوان در آوردن دیکهای بزرگ از محال خود کار بطال میکشید و یکی بزرگ که نیم من غلوله اورده
بحضرت شرف ریخت چون اهل قلعه بران حال که مرکز دایره بود و خیال ایشان گذشته بود و مطلع شدند و وجهت
دروغ آشفته ایشان پیچیده و نشد که اساس استیصال ایشانست کرد روز بروز سیاهان می پذیرد و بنا بارت
و صیه و ترویج نمودند و نفوذ نماند سلاح دادند و مرتبه صاحب غازی ساخته آمین تفرج گذاری پیش گرفتند
که خود را در ملک فرنگان بردارند ان قدر که معلوم دانسته پیشکش هر سال قرار دهید یعنی اولیای دولت را
این سخن مستحسن آمده بعرض اقدس رسانیدند و باین قرار داد و فرمان آنین شش تا فتح مطلع دیده ندکن
عبارت سلطنت قبولی این معنی نفرموده غلامی را منظور در آمدن را نساخت هر چند بزرگان ارادی صلح از
ترددهایی به تنگ آمده و بر خاستن از این معرکه کوشش نمودند فایده مفید نیفتاد و آن بهادران
قدردولت عازمت ندانسته باتمامی ایمان بحفظ قلعه بر بالای برج و باره جمع شده مکابره مردانه
ساختند تو بجیان با یک دست در میان ایشان فراوان بود همواره بر سر کلکاران و مزدوران
بزبان میکردند و کارکنان را سپر از چرم گاو تعبیه نا کرده در ساختن ساباط تیزدستی
و بخته کاری می نمودند و باین حد احتیاط مرعی در تقریب اولیت فتح بجای نمی افتاد و روز بروز
پیش می بردند و نقب سرانجام میدادند و فعله و عمله این اساس نصرت را فتح و انعام دادن
امید بر نخاستند و نمیدانستند خاک بهانه بود و از دو طرف بطوری که تقریب کار نکنند دیوار کلین را
مانع برداشته و ره برای اجلاک آن اقامی منشان مقارب مرتفع می پوشیدند و از دیگر طرف تقیان
دلاور بکار پیش برده از دو جانب ساباط را بپای حصار رسانیدند و از قلعه دیوار را متصل بام
مجوف ساخته در یک لحظه صد و بیست من باروی تفنگ انداخته بودند و در یک فرو ریختند
من حکم مقدس بغازیست که مجاهدان خدمت کنین و نیاوران کار طلب صلح و کمل مترصد باشند

ابزوی سهمگین نزدیک جل کس بخاک تان قدم برابر شده لرجون بدیگر مبارزان نبرد آرای این سانحه
معلوم شد فوارا رسانده بود زده کیر کشا و قدو غلامان تیرهای از یکطرف جانبی سپه و بندوقیان از انکه
در برآمدن دیوار جدی نمودند تا انکه در اندک فرصتی دیواری عریض بهمان ارتفاع برآورده بندوقیان
همین بالا در رجل آصف خان نصب افروخت نداشتن خوبند کرفت و از غلامان تاسی کس بقدم فرو
شدند بهمان لشکر اقبال را اکرچه آسیبی نرسید اما کاری هم نتوانستند از پیش برده رجند جای آن بود که
عنان تاب از رجم عزت کشوده توسل بجزو زاری نمایند لیکن چون در لشکر اقبال امری که بظاهر سرایت
کرده باشد نبود بوجود آمده بود این معنی را راست آویخت و بسکبار ساخته و حمت خروانی
این را باعث مزید توجه دانسته پیشتر از پیشتر توجه نمود و این طایفه که بدفرجامی امر با جل خود فروشند
و چماز پستی این کرده پیشه بود با پایه اخلاص در رتبه سعادت ایمان افزوده و اکرچه اهل قلعه تا سه
بظهور آورده امید مرحمت شاهنشاهی کرده لیکن آن قلعه نوبتی پیروز و تسخیر بود اطمینان پذیرفت
و نیز چون جلوان معسکر اقبال را بدایتی شد کرتیز و پیشتر در امثال این امور بتمامی و سرانجامی باید مقبل
آن کوه و دامن یکطرف و دکنی قلعه یک جانب و آزوق کیسو دره و آن جنکی جای رای شاهنشاهی باتظام جهات باکر
بهترین روشهای قلعه کیری بهمت قرار کرفت و پیشتر از پیشتر در اتمام آن کار شکرف اهتمام رفت و آن حضرت
بارا نیساط و زدیک بقلعه شتافته بندوق اندازی فرمودند و تماشیان نمایان نزدیک از دلکشا روزی
آن بیشه رشته غلت کرد حصار میکشت چون زدکی مورچل لاکر تا بحور اقدس اقتدا غازیان نصرت انتظام
بنا ساخته نوازش نامه و تقدیم میرسانید آن حضرت در پناه دیواری ایستاده از روزنهای دیوار بندوق
اندازی میفرمودند طازمان عتبه دولت کرخدمت بسته مشرف حضور داشتند و چون اسلام قلی
ایستاده بود و سپر خود را بدیوار پناه داده اندکی بسر کناه قدر اندازان قلعه میکرد و غازیان کاه
کاه در این مواضع اهتمام داشتند از قدر اندازی و کم خطائی یکی از توپچیان قلعه که در مقابل و لیرانه هر کرم کاه
خود بود و کمکه میکرد یکی از غازیان این معنی را بسمع رسانده است بکاه و کمان بندوقی کم خطا
جهان را بپیش نظر داشته بندوق انداخت دلال بیان کرخت او کشته و جندان بسمع رسید بر زبان

بر صورت حاشیه نگشته و طاقت مقاومت ایشان نداشته بود و تا آنکه سحر دیگر باز روی امید آورده
آنچه از پیشینه بیت بیخ شبان آن قلعه فلک اساس متقوض شده و شرح این سانحه بجمل آنست
که چون قلعه اقبال بنده بود و آنست که در شب گذشته که بیخ نصرت در پای داشت از اطراف و جوانب
قلعه بجوم آورده جنگ انداخته و چندین بار خنده و ایشان قلعه افتاده و علامت شکست ظاهر شدن
گرفت و نزدیک بود که بابا ویرانی صف شکن بازنگ شکست پیش آمده بسیاری از دیوار استوار قلعه را پیش
ساخته بودند و جان نثاران جان نثاری بجای آورده بعضی از شب گذشته بود که مخلصان قلعه در شکاف دیوار
هجوم آورده بکلیف جان بیاد فنا میدادند و بکلیف کمال پیشه بیزم و رزم آورده پی ساخته
کار بجایی رسیده خازیان تند خوی آتش داده نگذارند که کسی بکار توانند کرد و درین اثنا بنظر اقدس آن شخص
جبهه فرا رسید که در برکه علامت بزرگی باوی بود و در میان شکاف آمده جا می نمود اما معلوم نیست که کیست و از
بهکام حضرت شاهنشاهی بندوق بسکرام نام که از بندوقهای خاصه است گرفته بجانب او انداخته چنان
خان و راجه بهگونتداس فرموده اند که من از شاهی و بیگی ام است که درین زمان شخص بطوری یا بندوقی یا بزم شکار
بندوق من باین مرد رسیده باشد خان بهان طرف رفته دیده که این مرد اشپانیا نگذاشته که آمده بقلعه
اکبار از اسپ زیاده خاطر جمع بوده که از هم گذشته است ساعتی ازین واقعه گذشته بود که جمعی از یورشیان آمده
در خانه خواجه نظام الدین کسی نمانده است و سپاهیان این حال از درون قلعه از چند جا آتش برداشته بیاده های
بادشاهی و راجه اعلی و ران باب تیاری میکردند و راجه بهگونتداس عرض داشت که این آتش چه وقت جای
درنگ و توقف نیست که چون کار بدین پیش میآید خرمنی از عقل و هوش و فهم آن در خرمن سر انجام میسوزند و اقدام
بر جنگ و یورش جهانی سازند و معتمدان معتبر شتابند و سپاهیان دل بر جان و ناموس خود نهاده بیکبار
همین که حضرت متیقن میشوند که مردان کشته میشوند و سپاهیان جانان آن پیکانها از آتش آن آتشکده
خانه سپری سازند و الحق این مصلحت که نسبت بخواجه دولت و زیدشخص شده که بندوق خاصه شاهنشاهی بتعجیل برداشته قلعه سیده
دکان راه و قلعه ساخته بود و آن آتش چون بر بود و در خانه پیدا از قوم سیده آمده از خواص راند و در خانه
راجه دران کرسیدار صاحب خان بود و در حال چون آن آتش بر کرد و کاسه آتش چون بر عظیم شد و تا سیدان

درانش از بارآن سرکشان نوخت و در جندآن شب در نگاهداری کسی نماند و از گشته شدن جمیل بر سیمک دل
بدوست داده خود را بکنج انزوا بر کشید لوازم احتیاط را مرعی داشته بهادران صف شکن و جانبازان
جان نثار خویش را از هر طرف آماده ساخته آرزو مندکه هنگام ظهور پرتو اقبال
درون قلعه در آیند و چون سفینه بحر دولت و امید از اطراف مرجانهای خود جوانان کامل
و دلیران عرصه دوست در دون قلعه فرا آمده در کشتن و بستن کوشش نمودند و راجپوتان سرشته
تدبیر از دست داده بجنگ کردن کشته های خود نکوشیدند و حکم صلح بنفاذ پیوست که از مقابل سپاه و فیلان
یک دست آزموده را فرا آورند تا اول کرد بازداده کرتا سر پل را آماده نمایند و بعد ازان دیگر آمد
و آمد و بس ازان فیل جنگیه و سبذیله و کاوره و درآمدند و هر کدام کاری چند کرد و کرا زنهال بیرون باشد
سپاه و لشکر سنها برافراختند کمینها گرفتند و صف ساختند همه آهین چنگ فولادسای

نخستین فدائیان آهن قبای	بیاراستند خرطوم فیلان بتیغ	یکی جان سپار دیگی در کمر بر
بیاشفتند خرطوم فیلان بتیغ	تو گفتی همی بار بارد ز میغ	سپهدار بر زنده پیل دمان
همی تاخت آورد بر زخمگان	بتیغ و سناتها یکی کینه توخت	کمی دل دریدو کمی سینه دوخت
زغبخوش نالهٔ کارنده بود	زدوز یلان جلد بارنده بود	و هنگام سفینه بحری که طبع اقبال

اولیای دولت و شام را بارا عدا بود و حضرت شاهنشاهی بر فیل آسمان شکوه سوار دولت متوجه قلعه شدند
و چندین هزار کس از جان نثاران دلاور در رکاب عزت پیاده بودند و از غرایب اتفاقات
چنان که از دلیران قلعه بود فیل مذکور را بدیده در نیافتند که این چه نام دارد و چون نامش گفتند
ساعت متهور را نه تیز دستی نمود و سر یک دست دندان او گرفت و بدست دیگر چند زده و گفت بجرای
پیش آن قدر دان جهان آرای خواهید کرد و این فیل جنگیا کارنامها بظهور رسانده از انجمله راجپوتی را دیده
شمشیر بر خرطوم او زده قلم کرده بود و خرطوم بریده که نوشکی دشوار است و عربدهای آشفتگی برکشته
در گذشت تا یکی کس هزار و چهار صد آدمی را پشته از شمشیر رسیدن انداخته بود و چنان فیلی را کس را بجدا از
خرطوم رسیدن و از فیل مذکور تیز کارنامهای شگرف بدید آمد و ما بعد انها غریب کرد و از غرایب

امور انگر فیل کار آمد درون قلعه در آمد اضطراب بنود و از شور و غوغا گریبت آفاق گشت چنانکه زود
بروی جمعی کثیر از خویش کرفتها کرتن بهادر داده بجانب سنگ خانه آمد دید که بهنگ او
عمر را بحال تباه و بایمال کرده متفرق ساخت و بتایید غیبی چنین موهبتی عظیم روی داد و مظفر خان
که بر دو سوار بود زخمین شد بعد از چند روز از ان زخم در گذشت حضرت میفرمودند که درین هنگام
بالای دیوار قلعه ایستاده و در انتظار کی تائیدات ایزدی بودم فیل بسیدلیه درون قلعه در آمده در
کشتن و در انداختن راجپوتان متوجه شد راجپوتان بجانب او دو سه تیر انداخت اندکی بروی
رسیده و پروا نکرد او را بخرطوم گرفته بر انداخت درین اثنا دیگری روبروی او شد سیدلیه
باو روی آورد و شخص اول از چنگال او خلاص شده بازار بروی تهور شیر بی از عقب او انداخت
و الحق بسیار خوب جنبید و آن حضرت میفرمودند که درین زد و گیر یکی از بهادران کرمن اورانی
شناختم بنظر در آمد که راجپوتی از مقابله دیوار خود را بالای خود طلبیده و او نیز کشاده پیشانی
مستعد او شده یکی از دلاوران لشکر منصور که او را هم نمی شناختم بمعاونت و امداد آن بها در دیگر
روان شده و او با تمام منع کرده که رسم دلاوری و آئین مردانگی نیست که او مرا به پیکار خواسته باشد
و تو بیک بار بی من پای بصدا مقام آورد از آمدن باز داشت و خود کارزار نموده کار او را
تمام کرده میفرمودند که مرحبا این مرد انه بردت نشان جستم پدید نیامد تا کسی از مردان غیب بود
که بتایید این بزرگ صورت و معنی پیکر جهانی بوشیده بخدمت قیام داشت اما بیل فتح بشتاب
کوبندگی رسیده بودیم که فیلبانی فیلسوار تهی را بایمال ساخته و در خرطوم پیچیده بحضور اقدس آورد
و بعرض اشرف رسانید که نام این را نمیدانم تا از سران این حصاری نباید جمعی کثیر در کوه و اجان
فتح جنها کردند آخر کار شد که تا بود که بایمال ذلت و هلاکت کشت باین مقام که بلندیست
آورده بودند رمقی باقی بود بعد از زمانی در گذشت راجپوتان بگریزی که در ان قلعه فراهم آمده
بودند قریب بهشت هزار کس بود ما از رعایا که آنها هم بوده اند از سران کفایت بانی و خدمت گذاری و قبیله
فروگذاشت نمیکرد و تعداد از جمله خود کس زیاده بر قدر زمانی که ریاست و الا تعلقه در ان قلعه بعضی

بجا فیل و او لغزا سیدلیه فیل در
حصار و بود و اعدا را بایمال ساخت
میفرمودند که شد دیگ بجا

معبد و مقصد بهادر کی ایشان بود اجتماع نموده تن بشتیبانی داده در فرو آوردن را چاره نیز کردی
انجوه شده کرد بهتی خود بر باد داده و ندفتحی عظیم کرطراز فتحهای دولت لوده اتوا نمود شد از کمن
اقبال بظهور آمده کرد کمتمان مقدوستان را یکبارگی سودای نخوت از سر بدر رفت و بهوش خاص
بنه کی از سر کرفتند و از صاکر اقبال دین روز بغیر از ضرب علی تواضع یکی جام شهادت نکشید
و حضرت شاهنشاهی ادای بجدات شکر نموده بمعاقل نصرت و سم رکاب فتح بعد از نیم روز بارد وی
مقدس متوجه شدند و تا سه روز دیگر بترتیب انتظام بعضی امور توقف نموده تمامی آن سرکار را بخواجه عبدالمجید
آصفخان بکرمت فرمودند و جون در بهای این فتوحات والا نذر فرموده بودند که بعد از حصول
فتح پیاده متوجه روضه منوره خواجه معین الدین چشتی قدس سره کردد بخیر و کرمت توجه فرمایند تا
کرانقدر جیتور مراجعت فرمودند پرتو تمیز آن شاه سوار دولت بایهای نذری که از صدق عقیدت مرکوز
خاطر اقدس بود تا کاروی ظفر قرین پیاده آمدند و روز فردین نوزدهم اسفندارمذ
الهی موافق سنه سبع بیست و نهم شعبان کوس مراجعت بلند کردانیده ساخته از اردوی معلی بکنان پیاده
قدم صدق در راه نهاده منزل بمنزل در شدت حرارت هوا و تفسید کی ریک بیابان بقدم شوق
راه قطع می شدند با انکه تکلی بود کر عساکر اقبال سوار می آمده باشند اما معتقدان بساط اخلاص را از سعادت
مواظبت کرنیز و جندین هزار خاصان حریم عزت در سایه حضرت پیاده میرفتند جون قبه مذل مضرب خیام اقبال
شد شکوه جمشید دل که پیشتر با جیر رفته نوید آمدن رایات اقبال رسانده بود با برات آمده و از منزویان تجرد
کزین آن دیار مقدسه عرایض بدرکاه جهان پناه آورده کر حضرت خواجه در خواب درآمده فرموده اند کر شما
صورت و سیرت از خیال اندیشی و خدا پرستی من ظن بمن مستکین کرده پیاده عزیمت زیارت ما دارید شما
دانند آنچه ما را بسالار را حقیقت را از این اندیشه باز دارند کر اکراه قدر بندکی خود و انستکی نظر
بر من خاکنشین کوی طلب انداختی جون این عرایض بمسامع اقبال رسید آن حضرت از آن منزل سوار
و دولت شده نزدیک آسمان بیست و هفتم اسفندارمذ آنجا موافق کشته بقدم معتقدان خدا با جیر آورده
اقدس مطلع انجل کشت و از یک منزلی بازکشته بدیدبوسی متوجه دیلت شدند و چون آنجا بدولت

سرای نیم اقبال نزول فرمایند آنگاه در اطراف روضه قدسیه توجه فرموده آداب زیارت بتقدیم
رسانیدند و خیمه مجاوران و متکفلان آن حوالی قدس را بابراهیم اشتیاق و اقبال کامیاب ساخته
و تا ده روز در آن حظیره فیض انتما متوجه بعبادت قیام بود و باستفاضه انوار صوری و معنوی استمداد داشته
و از جمله سوانح اقبال که در ایام اقامت قلعه چیتور روی نمود آن بود که سلیمان حاکم بنگاله ایلچی خطیر با نامه
حضرت شاهنشاهی میخواند و بمنعم خان خانخانان ملاقات نموده مکرر گفتگوی کرده شرح این کشمکش بدین
گفت که از آن باز که جلاله خان گریخته بعدلی نامزد آن بوم و بر گشت کار دفعتی نموده مدتی فرمان روایی
شد تاج خان کرانی با برادران گرفته بهار را مدتها در آن ایام که محمد خان حاکم بنگاله سر بشورش داشت و چند
بعد از و در زمان بهادر پیوسته کوبت و نفاق را رواج بخشیدی تا آنکه بعد از کشته شدن عدلی
در جنگ بهادر بعد از مدتی بهادر در تیر برکی جلیسی درگذشت و برادر او خورد جلال الدین او عرف بایزید
بنگاله و بهار گرفته تاجخان را برادر کلان در مخالفت و کاه در موافقت بسر برده و طرح آشوبی و اشتباهی
بجان زمان انداخته نفاق آرای بوده و بعد از سرگذشت بایزید جلال الدین نیز درگذشت و
بنگاله و بهار بتاجخان قرار گرفت و بعد از اندکی فرصتی که بغوث رنگ و ریو تاجخان بر ولایت بنگ
و بهار استیلا یافته بود رخت هستی بربست و سلیمان برادر خورد او بحکومت بنگاله و بهار آنچنان
استقلال یافت و با خان زمان طرح دوستی انداخته در ثبات کار خود کوشید و باستقلال تمام
بهم ساز انتظام ملکی سرانجام کرده و فراهم آمده و خزینه جمع کرده و فیل فراوان بدست آورده و چون
خان زمان بکمر و ادای خود کرفتار آمده بسزا رسید حضرت شاهنشاهی حکومت جونپور و آن نواحی
بمنعم خان خانخانان کرامت فرموده و معاودت فرمودند چنانچه پیش ازین نگاشته قلم واقعه پیش شده
تا اینکه کرا بیاس بنا بر توقف خان زمان بود و اسد الله خان جراست آن از جانب خان زمان داشت
و میخواست که گریبان جرات او را بچنگ شداند لهذا از مخالفت رای کس پیش سلیمان فرستاده و جا کم طلب داشت
که زمانیه بلده سپرده خود در جرایه کی فرستاده و تاجخان چون بدین معنی اطلاع یافت محمد خان فرستاده
او را پیشتر کرده آنچنان بازبهادر و قراقی بیگ دست یافته پذیرفته آنجا را بتاسم موشکی گذاشته

خانخانان پیراهن خود پیش خانخانان آمد و سکر افغانان که بخیال زمانه آمده بودند بهره بازگشت لودی که
که با عقل و تدبیر و سعادت از زمره افغانان مذکور امتیاز داشت و وکیل مطلق سلیمان در کنار آب سون بود خانخانان را امر و آشته صلح جوی مصالحه طلب و آشته طرح دوستی افکنده یعنی ملک خود را از آسیب صدمات افواج شاهنشاهی باین رنگ اندیشه و میان او و منعم خان تحف و هدایا و رسل و رسایل مبانی ربط رسمی استحکام یافت و در سیوقت که رایات جهان کشای شاهنشاه خیبر خیبر و ظفر قرین سلیمان در مقام آشتیان راجه اودیه را ایم شده و چون منعم خان خانخانان خاطر جمع نداشت و چنین هنگام فرصت گذرایات جهانگشای شاهنشاه خیبر قلعه چیتور متوجه بود بوسیله لودی سحر کیپله یکجهتی تنگ که خاطر از و جمع سازد طرح مصافات انداخت و بعد از مراسلات اتحاد و معاهدات یکدلی قرار داد که خانخانان بمیدان آید تا در مواجه اساس ربط را استحکام دهد و خطبه و سکه را بالقاب گرامی شاهنشاهی مزین گرداند خانخانان را ای بران قرار گرفت و پیش سلیمان رفته سر رشته نظام را انتظام بخشید هر چند خیر خواهان دور بین از این اندیشه ناصواب ممانعت نمودند کوشش نکرده با سیصد کس گزیده خود مجب علیخان و ابراهیم خان او زبک و لعل خان بدخشی و کوچک علیخان بسر میر سلطان و بیس پچاق و میر هاشم برادر ابو المعالی و هاشم خان و متعلقان این مردم که مجموع هزار کس باشند بقیه روان شد لودی آمده رسم تعظیم و احترام بجای آورد و بعد از ان با پزید بسر کلان سلیمان آمد و هیچ نشش کرده کرانچه ماند سلیمان باستقبال آمده با حترام دریافت اول خانخانان جشن داشته سلیمان را بمنزل خود طلبیده و محفل آراسته ترتیب داد و روز دیگر سلیمان لوازم میهمانی بجای آورده و بسر انجام مقدس سر بلند گردانیده نقود را بسکه اقدس افتخار بخشیده پیشکشهای لایق داد و جمعی از اعیان او شور انگیز نبود بحرکت کردن منعم خان کردند بگمان که رایات عالی چیتور بشغولیست و لشکر اسرای بزرگ در خدمت حضور ند خانخانان که کارش بانجام رسانیده و تا بای تخت کسی که مدافعه نماید نیست لودی جوان از این عذر آگاهی یافت بخانان هوش افزا و میان آورده گفت که باچنین صاحب اقبالی که سال سال لمعات دولت افزای او بر ممالک می تابد و در مخالفت دون از عقل دور اندیش دوریست دیگر آنکه خانخانان یکی از زینه های ترتیب کرده است بندگان تا بیدایه تیزی امروز به بهر سنگین که نظر عاطفت ایشان از خانخانان بیشتر و از قصه این مردم اندوه فزاید کشاید دیگر مشاورت ابراهیم مخالفی دیرینه دارد چگونه این راه بتشیت خواهد یافت اگرچه سلیمان بدینای صغیر شده بود اما افغانان که مدهوش او جمع بودند

این سخن گوش کرده در حیرت نیز و بدنعم خان این خبر شنیده بمطالعه حمل اردوی خود در آگره آستر بلکه تبدیل لوی
با سعد دوی جریده برآمد بعد از آنکه پیاری از راه طی شتد و افغانان تیره رای اطلاع یافتند و چون کاره از دست
رفته بود بغیر از نظر علاجیت کاری دیگر پیش نگرفتند بازید و لودی جریده پیش خانخانان آمده و آب اعزاز و
اکرام بکار آورده برگشتند و منعم خان از آب کنگ گذشته دو سه منزل آمده بود که فتحنامه چیتور رسید و موجب مزید قوت
قوتیه اولیای دولت شد و سلیمان بادل جمع روی به بنگاله آورده در انتظام مهمات خود اشتغال نمود و ملک ایسه
و آنجا نه جگناتهٔ و رایجا نست بغریب گرفت و راجه ایجارا به عهدی گشت و ابراهیم مذکور که عقل در بست داشت
و نه بخت بلند سپه کروان تیه حیرت گشته براجه مذکور پناه برده اندیشه سروری بخود می برد تسلیم
و تزویر او را بجنگ آورده بعدم خانه فرستاد و منعم خان نیز بخاطر مطمئن بانتظام معاملات خود پرداخت

ای دیده گشای و در پیشان سرمایه ده آنی نشینان دستی که فتاده نفیس خود رای در سطح پسیل لی سر دریا
بیداد دی حال و زفون سخن بدین جای رسید و لختی با دل بستگی روی آورد امید که بفروغ افزای صبح سعادت دل افروختی
تازه و زبر آیزدی نوید پدید نفس نفیس فیاض و شتوار آسانی و شایستگی پذیرد مرا چون مانند دل دید و سپاز
برآورد و از روای نعمت آوای بهار فوبرآرا بخجته نوشش سخن را دست بافته در پوشش دین بنگاه عشرت
آشیام که ملک معدلتش تا هنشای بعد از فتح قلعه چیتور در عرصه آبرنفیس بخش عالیان بود موکب فیروز سعادت بهار
رسید و رایت جهان آرای نیز اعظم در شرف خاص ارتفاع گرفت و حصون نجبه نیز از بستی نسیم بهار کشوده شده
عساکر مهمات بخش آرای و دشمنه اعدا کشتند بگسترده فرشی زد جای جمن برد سکبر هفت کشور زمین نه

دران بزمگه شادی آراسته ... همازا بجز اندوهی نخواسته ... فرزندمند و هوشمند کام
گزیده یار و کرفته جام ... و بعد از کذشتن سه ساعت و نیم دقیقه از شب پنجشنبه یازدهم رمضان
منصه هفتاد و پنج هلالی تحویل سحابات اکلیل روی نمود و آغاز سال سیزدهم الهی یعنی سال فرخنده
که سال اولی است از دوره دوم شده امید که مژده آن دوره فرخنده بعدل این خدیو صورت و معنی
خاصیت ایجاد پذیرفته باشد آن حضرت بدولت و اقبال بعد از اتمام لوازم طوی و اقدام جشن نوروزی
روز اسفندارمذ پنجم فروردین ماه الهی موافق روز دوشنبه پانزدهم رمضان لوای مراجعت از
خطه اجمیر بسمت اودیپور و ملک سلطنت ارتفاع یافت و فرمودند از راه میوات با انبساط شکار نهضت فرموده بعزم
شکار قراولان رکاب اقبال نشان بیشه شیر ... فرمودند سلسله جنبان حضرت شاهنشاهی بشکاران مقرر
بجنبش درآمد شیر شکار را توجه فرمودند چون نزدیک نیستان رسیدند ناکاه شیری مهیب از آن
دویده سر بران بساط نهاد خان اختیار از دست داده بجذبه جان ستان بزمین درافتاد حضرت شاهنشاهی
آن بیهوشی را نپسندیده حکم فرمودند که دیگر درندها که از پیشه برآیند بحکم مقدس کس کرا دادن نکردد
حضرت درین حرف بودند که شیری دیکر بزار بهمکنی نیز خشمین برآمده روبروی حضرت خواست
و ملتزمان رکاب دولت را از میان برداشته با این حال سوی برتن علم شد و بموجب حکم مقدس هیچکس
یارای اقدام بر دفع او نداشت و آن حضرت سوار بخشم نیز شکار نکریسته تیری بر و زدند و شیر از زور تیر
زخمی شده چنان بصلابت خود امان خواهان بزانوی برآمد خشکین نشست آن حضرت از اسب فرود آمده
ایستاده ... و دران شیر افکن پرده راه او برکشیدند و حضرت بندوقی سر راست کرده بجای نشانه
انداختند که بکنج دهان خورده از بناکوش او بیرون مالی رفت فی الفور شیر خشکین شده پیش آمد آن
آنحضرت دهید دان شدند که تیری دیکر حواله کنند و تا او بیطلبیدند و بر جایش کذاشتند آنحضرت توجهی
فرمودند بشیر سان جانب نکاه میکرد و تا بوئی جنانچه باید دست نمیداد و از زبان مقدس شنیدیم
شنیدم که از اصلاب جهانبانی جنت آشیانی نقل میفرمودند که عادت ایزدی چنان رفته که هر جا که
شیر آمده باشد هر کس که تقدیر بران رفته است کرا زود است او نیز شکار شود بیوسته نکاه نیز بجانب او می

استکام آئین قلعه چیتور تواند بود و بموجب حکم مقدس از چهار راه خان تاب مندن و بدرفشنه
میرزایان رو بولایت مالوه آوردن و تعقیب این حرکت اقبال طراز اکنه چون موکب جهان کشای بعد
از فتح قلعه چیتور بمرکز خلافت رجوع فرمود و بر مفرز مقدس شاهنشاهی بالهام دولت خان پرتو انداخت
بعضی از سران مدواران دراکه در یورش چیتور بسعادت خدمت دولت پذیرفته بودند یا دیر تر رسیده
بتسخیر قلعه رنتهور که سنگ راه مواکب اهل بود و خود فرمایند بمقتضای این اندیشه صایب اطاوق
خان فوشال صفدر خان دیهار خان و دولت خان بهاری و دیگر امرای نظام را بسرکردگی اشرف خان باین
خدمت دولت پیرای رخصت فرمودند عساکر اقبال قلزمی راه طی کرده پیش و پس میرفت کم سرحال
نوروز جنبه آورده اند که میرزا ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا جمع کثیر از اوباشان پراکنده را فراهم
آورده از دیار گجرات بمملکت مالوه رسیده اند و همایون زاد که معظم آن ولایت در حاضر
دارند و ازین مخبر بغتة تفرقه از مباحث چیت آن بلاد بر برکرده و بر گذشت این معنی مستشعر گردیده
که چون در هنگام هفت موکب مقدس تسخیر قلعه چیتور از نواحی قلعه کاکرون شهاب الدین اجد خان را
با بسیاری از امرای نظام مثل رستم خان و شاه بداغ خان بر سر میرزایان فرستادند میرزایان نسیب
کوکبا قبال شاهنشاهی بشنیده و ضعاف با نواج قاهره از خود طاقت خود بیرون دیده بصوب گجرات
شتافته بمنکیر خان غلام سلطان محمود گجراتی که بعد از تهاتا سلطان بر قلعه چانپانیر و نواحی
کوس تسلط و استقلال میزد پیوستند و آنروز وقت قلعه گرفتن احمد آباد گرده بر سر او رفتند خان
آمدن میرزایان را مغتنم دانسته بجمعیت تمام بر سر او رفت و در حوالی محمد موکز بزد و کرم کرده و اعتماد خان را
شکست داده احمد آباد را متصرف شدند و چون میرزایان درین پیکار کارهای نمایان سر زده بودند
تعقد خود و در حوالی برودج بلکه بکبر ای جناب عنان ساخت و چون آب دکل آنجا بغایت رسیده بود
آنجا نیز بهت تعلل در از کرده از آنجا گذشته بعضی محال و مواضع متصرف خود ساخت و آن ولایت را بقدم
اعتبار طی نموده تا قصبه چکیر خان بدرج آنجا لشکری گران فرستاده و در مضافات آن لشکر خانه خود ساخته
تاب مقابله بمنکیر خان نداشتند گریزان و ولایت منکیر بتصرف خان درآمد و از انجام بسلامت

که از صفات مذکوره بر اعظم داشت بجهت خالصه نامزد فرمودند و او بسی شایسته این خدمت را
دانسته اهتمام و اجتهاد بسیار و دیانت کیشان جل عنان که نهای کم تعرف کم پیدا میشوند
او ضبط سپاه را که متضمن اخراجات فراوان و مشتمل تصرفات مردم بود بر طرف ساخته تسلی موکب
داد و بجزو از سیده متعلقان را از بای انداخت نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بتسخیر قلعه رنتهبور
مائل گردیدن سیان سرشت که کلاکوشه استکبار بکج نهاده دماغ شوریدگی در سر داشتند چون تربیت
فرمان برداران اطاعت منش کژ زیر بار انقیاد خمیده قامت کرم رفتار اند بزودت اقتدار سلاطین
شکوه کردار استقامت مکرا جتها بسته اند کوتاهی درین جاده ات شان تعلق ست و المنة لله که خاطر
ملک آرای مملکت پیرای شاهنشاهی این دیدن پسندیده را هموار پیش نهاد همت جهان کشای دارد
چنانچه بیمن اقبال روز افزون آن حضرت زمان زمان عرصه دکنهای هندوستان از خس و خاشاک
فتنه ان فرد بیشه صاف تر جلوه می نماید چون قلعه رنتهبور سابقا چندین مرتبه بسلطنت متعلق شده
و سرکشان نشسته سرشت فیلان عصا کش اقبال گشته تو به آسای بر تسخیر قلعه رنتهبور که عدیل اولیت پرتو افگند
و چون کرامر ای نصرت اعتصام بفتح آن تعین شده بود زده مرتبه امری که سبب توقف این کار شده
باشد پیش آمده ها که پیشبان کارکاه تقدیر عطیه فتح آرا بنهضت موکب مقدس شاهنشاهی باز بسته
بودند لاجرم با لهام دولت نیز این مطلب ارجمند درین هنگام سعادت پیوند از مطلع توجه آن حضرت
صبر برزده روز آذر نهم دی ماه الهی موافق دوشنبه فرخ رجب نهضت رایات عالیه تسخیر آن
حصار والاشکوه اتفاق افتاد و بجهت استمداد همت از بواطن خلوتیان حظایر قدس مرور زمان زاده
دار الملک فیلی روی نمود و دران اکنه مبرکه استخاره انوار فرمودند خطوط بارقه خط سریر نشین سلطنت
صوری و معنوی خسرو فرخنده بخت جهانبانی مشرف شده هنگام حوالتی آن مکان معلی را تفویضات خسروانه
گردانیدند و بخشیدن جاودان ملک جمیع مراتب و مناصب رفیعه را بجز آیین خیرات و مبرات اختیار نبخشیدند و دران
ایام نهضت شهر را بعطایای پیشه جلیکه کرده تجاری ساخته و در ایام قصبه پالم که مرتفعات عمارت
طرح شکار فرخنده فرموده چند عشرت پرداختند و دران عرصه تماشا صور و انواع انبساط گشته و انشکار

وبموجب حکم کیتی ستانی بکشیان دوره آن کوه را که قلعه برقله آن اساس یافته مورچل بورچل برچسپاکر
فتح تقسیم نمودند و در این لشکر فیلبان و ارآن دوره را که کوه و سنگ چیزی بسیار زیاد نمودن گرفته سیاه
در آمده و بر آن قلعه حمله بردند و بعد از جنگ بسیار که زر تو و تعصبان بر کرم بسیار شد
شکلهٔ انتظاری کرمی پذیرفت و صواعق قویه خرمن بیحیثی خان بیبخت اشتعال گرفت و از سوانح ایام
محی صوادن مهدی قاسم خانست بدرگاه معلی از سفر حجاز آوازهٔ شورش زمانی که پیدا کرده بود
از ولایت که حکومت آنجا داشت این سوا خبار کرده بلدت دو و از راه عراق بقندهار آمده و از آنجا
حوالی رنجور به دولت بساط بوس استعفا یافت و باصفهان عراق و دیگر نقایس امتعه نفیسه قدس در آورده و از آنجا
عشیره کریمه حضرت شاهنشاهی آنست که در برابر کتاب کاران خود شرکتین می باشند از نادر دولت بخشوده
تنقدات کرای خلعت مقتدار گشتند و سرکار لکهنو و الحق و دیگر اراضی مقرر ساخته یازده توپ امارت یافته
سنوض داشتند اخلاص عالی بهادر در بهم یکی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال اردی بهشت از دور دوم
در سنه کام کرایات اشراق پذیرفت شاهنشاهی در بحار و قطور رفتنبور و اکبر لشکر بهار یقه شد و بعطر نعمه
عالم را فروگرفت این غنچه باز شد و آتش گل شعله فشان گشت

توبهاری جو طبع برنا یان	آتش افشان ز گل حصار چمن
تازه تر از دماغ دانایان	طرب انگیز تر ز سایهٔ گل
سبلستان ز طرف انبوه	گلاله در دشت جان بدست ابر
رعد و باران چو کوه صدا	بادلب ریز فیض چرخ کهن
	عطر پیچید در دماغ جهان

از میامن شاهنشاهی ملک ظاهر ولایت و نزهت عالم باطل گرفت و نیز اعلم علیه بخشش عام بجهة اصلاح
و نه دقیقه از شب گذشته بود و بر هفتان لاشعشه شکنکی بشیر کاوانداخته و سال چهارم که سال اردی بهشت
الهی است اردو دوم بخیر و خجستگی آغاز شد و قیم بهار آتشکده چمن گل شاخت نیو بدیع فتح جلیلان در داد
بر عالمیان گشود و فتحنامهٔ اقبال برخواندند بعد از تحویل و امعان نظر تعین شد که صعود بر مدارج فتح
و عروج بر معارج نصرت بجز توسن سبابا که مرکوب کردون کشان باشد امکان پذیرفت با ندیشهٔ اقبال انسان
قلعهٔ کیان میبرد و بجز بنا سیس مبانی آن عمارت معمور نشد و راجه تودرمل که اهل هند وزارت بدینجهت فرید

وسکون و امثال این امور شایسته است همچنین ناشکیبای و نی آرامی در علم تعلق بسندیده و اکثار از
چنین پادشاه بسیار تحمل مرآیه این معنی زنگ زدای جوهر حقیقت شده و آن مخلص و فاکیش نزدیک
بپای سریر پادشاهی که ساحت کبریای بر سر آن بنا یافته بود و بموجب دیرینش مرتبه خاص شده و فرزندان او
بحصول عواطف خانشاهی گشته از یزد بسعادت این شهنشاه دولت خواه از اخلاص و دعا گویی بر سند
دولت و اقبال داشته فخار طلال پر اموال همچنین پیشه بهار او کمتر از دوسه خدایا تا مراوست آسمان را
مکن زین پادشاه خالی جهان را ۰ فلک جون تاجش زیر نگین باد ۰ کلید حاکش در آستین باد
بالجمله بعد از طی منازل و قطع مراحل روز سی و یکم از دی بهشت ماه الهی موافق چهارشنبه بیست
و چهارم ذی قعده بهادر الفاذاکر ۰ خلال جلال گسترده و در مرکز ارکی شهر در بیگانی محل که مجدد از آسایش
بسعادتی هست بلند طرنبلک کشیده ۰ وار کانش بهمندی حکم محلی بر موس ایستاده بود نزول اقبال فرمودند
و بموجب معهود بهجت و کرست بر عالیان کشوده و بجشن آرای گشته تیغ قلعه کالنجر بدستیاری اولیای دولت قاهره
بسنایع نصرت که نصب اقبال و زبدن کیرد کجای پیشانین نماید قسم ایده و ایقان فتح تکیه با ثار اقبال
کرا بنار شده و بواسوق عزت کامیاب کرده از چهار رکن دولت منادی کشند و از بخشش بیمانقال
نوید شادمانی رسانند و مصداق این معنی انکه در روز سی و دویم از دی الهی موافق شنبه بیست و نهم
صفر بمقصد و مقتاد و چهت نهان اقبال نوید فتح قلعه کالنجر بمسامع اجلال رسانیدند و آن قلعه ایست
برکوه اساس یافته در رفعت و متانت بانیلی حصار سپهر همک سه ۰ ماه وجوه اجابت از پای آن
بر سر ارش اگر کشد زانو ۰ تا بالا زفرقش پیمانند ۰ همه ۰ مرغ دشت باز نیارد پرید ۰ و این قلعه
را راجه ایجمند والی ولایت پته متصرف بود و در ایام ماضی بار انجانان ان بکلی خان بسر فرازنده بهادر خان
بنقدی که رشوه بدست آورده در تحت تملک و تسلط داشت در ینولا که افواج ظفر لوای پادشاه دین پرور
نهضت می فرمود فرار بکشتی خلاص بنام بخشنون خان قاقشال و شام خان جلایر و دیگران را که بحراست
بندر مذکور بود مدت نهاده یافت که بستظل اقبال جهان کشای شاهنشاهی بهمتی علی مطالعه
خرسند نشیند قلعه کالنجر خالی نیابند ازین جهت ابدیوند شاهنشاهی منشور مقدس نموده بلشکر عظیم قلعه

این خطاب که بلایق حال حضرت واهب العطایا جلت آلاءه پیشتر ازین شهریار داد کرا فرزندی چند عنایت
کرده بنوای مژده این مکرمت کیکاوس از ان قدردانی و افزونی شوق در تحصیل آن کوشش بهانه شد برگرفته بود
و عوام تهمت آزمایی بمکان انداخته حرف سرایی و مرزه درآی هیچکس و ندان پیشوای ملک صوری و معنوی
تعیین کرد تنغیب بهانه و تبدیل مکان امر فرخی برزاد فرمان همگان پیغام نهاده آید بنابرین اندیشه نظام بخش
حق شناس جایگه بخاطر آورد پس راه یافته بود و بتحقیق پذیرفت و همواره از خدای بسیار بخش خود امیدوار
بود، انتظار مقدم مولود دولت افزای آن کوهر یکتای خلافت می بود تا آنکه در دار الملک فتحپور بطالع میمنت
و اقبال در چهارم تیر بعد از گذشتن هفت گهری از روز رشک بزم نهم شهریور ماه الهی غره ماه رجب سنه
سبع بعد الف هجری مطابق پانزدهم ماه سال نهصد و شصت قدیمی یزدجردی مصادف
روز دیجه بیست و چهارم شهریور ماه سال چهار صد و نود و یک جلالی و موافق سال نهصد و هفتاد و هفت هالی
که روز بهشتم فروردین فرخنده فرای دولت و اقبال بود بساعتی سعد تا اندوزگوهر یکتای خلافت از فرمان
خانه صدف بطون بساحل وجود قدم نهاد و اختر سعادت از افق اقبال طلوع نمود سه بیت تاریخ مجدد و سعادی گل نشاط
نهال دولت همین را بری پدید آمد. نهیان اقبال و مبشران فتح فال این نوید دولت افزا را بگوش هوش
اخلاص فزا که بسمع مژده جلال رسانید قدم روز کار صلای نشاط عام در داد و نقوش انبساط در صفحه زمانه بهجت

دوران بشاط محفل آراست	ساقی بهشت و شیشه برخاست	بزمی ز بنای عمر خوشتر
بیدل ز طرب بجد گشته تر	بستند بروزگار آیین	شد انجمنی بهار آیین
گل سر زد و بوستان برافروخت	شمع آمد و دودمان برافروخت	شد بخت جوان عقل نوشیار
برخاست جهان ز خفت بیدار	جنبید صبا بگل فشانی	برخاست زمین بآسمانی
شاه آمد و دولت کامگاری	در بزم نشاط و جام نشست	هم تاج بر آسمان برافراخت
هم نامبه کرد تاریخ بر آن	صد داد صلای کامرانی	برخواند جهان بهمانی
سالی طرب انگیز بکنار	گنجور ستد خزینه بگشاد	از بس که فشاند بر جهان زر
شد دامن و جیب آسمان پر		

از جمله مژده گران این نعمت ابد پیوند که در روز تهنیت بظهور

بهبود و رستش زایچهٔ سعادت استخراج را رقم زده بکلک سخن آرامی
می سازد اگر توفیق و فاکند و روزگار مهلت دهد و خاطر هم جهان کرم
بخشد و تعلق پذیرد بفرمان بقدر پس پناهنشاهی قوت در یافت
خود از سپهر نو استخراج زایچهٔ مذکور نموده و بموجب قوانین
یونانیان و هندی احکام این و پاچه سعادت را سال
بسال مرقوم سپارد تا دستور العمل زایچه نویسان روزگار
گردد شود اکنون که بفرض وقت دو واجب فیطرت که خدمت
حضرت پناهنشاهی است با آنکه شمهٔ از روزی او خاسته خود
مصروف آن دارد و جانجه دل من خواهد نمی خواهد پرداخت
کتب فرصت آنست که بشاغل دیگر نپردازد از جمله این زایچه
که مولانای اجاند نجم موافق قوانین یونانیان استخراج
نموده است اعتماد را شایسته تر بود او را پیشتر ایراد نمود

زایچهٔ طالع مسعود بنظور اهل یونان

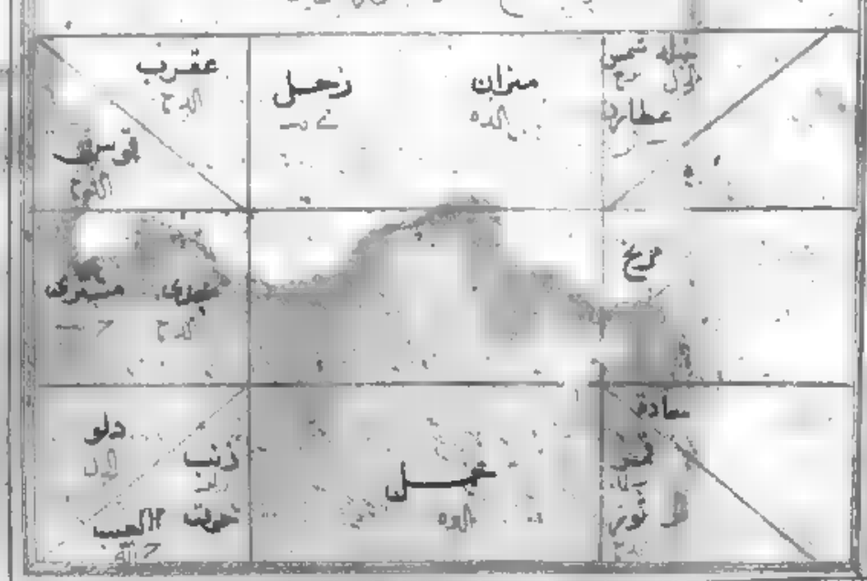

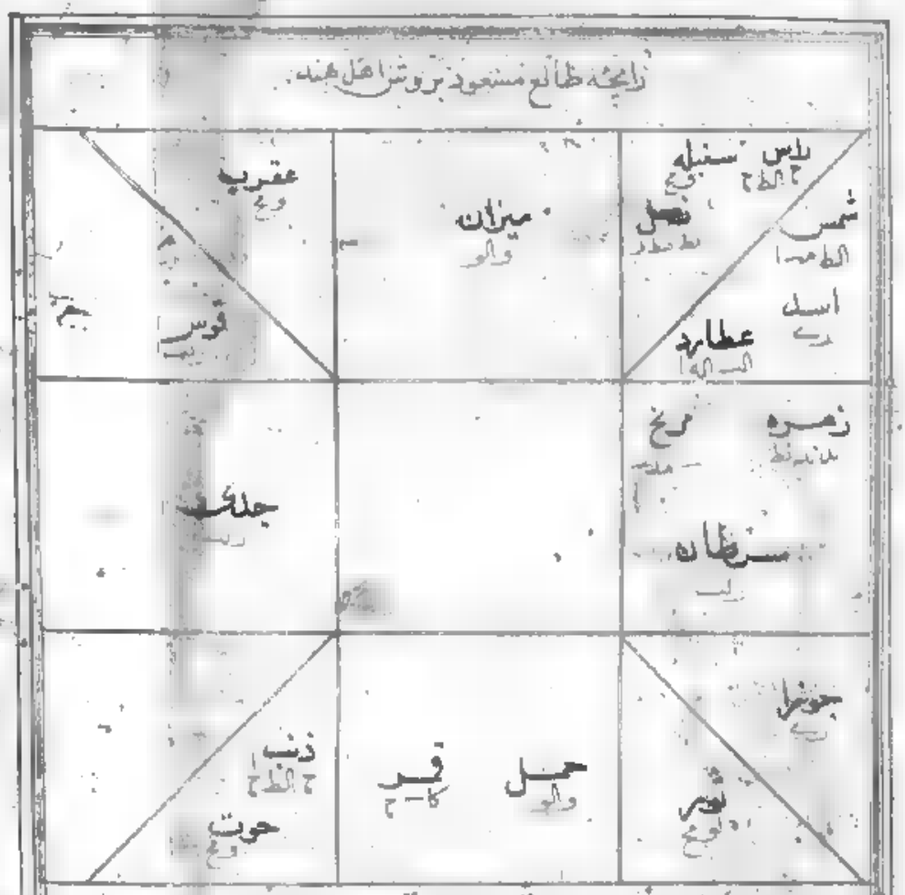

و در تسمیت این عقیل ابدی تعمر اقصاید پرداخته صلات
جزیل یافتند یکی از دانش منشان دور شهوار لجه اکبه
تاریخ این ولادت میمنت انتظام یافت و شخصی از فضلا علی دوره
برج شهنشاهی را موافق این لایحه بهجت بخش اقلیم شد و
عرضی که مهر برج اکبر شاهی را مطابق این عطیه دولت
بخش گردانیده خواجه چنین مروی قصیده و سطا قد پیش
در آورد که بمطلع اول هر بیت آن کرامی انتظام تاریخ
جلوس شاهنشاهی است و بمقطع آخر تاریخ ولادت
این گوهر درج سعادت و با و خود التزام چنین و تاریخ

غریب چیلک نقش خالی از جودی بنود پیشی جندازان نوشته آمد

مستر الحمد ایزل جاه و جلال شهریار کو هر مجد از محیط عدل آمد در کنار
طایر هی از آشیان جاه و جود آمد فرود کو کسی از اوج عزو ناز کرد آشکار
بلبل این کونه تنو و تند بر دور چمن لاله زین کونه نه شود از نیسان لاله زار
شاد شد دلها که باز از آسمان عدل و داد باز و بیاز نده شد کز مهر آیام بهار
آن هلال برج قدر و جود و جاه آمد برون وآن نهال آذر وی جان شاه آمد ببار
شاه افتخیم و فا سلطان ایوان صفا شمع جمع سپهلان کام دل امیدوار
عادل کامل محمد اکبر صاحب قران بادشاه نامدار و کامجوی و کامکار
کامل دانای قابل عادل شاهان بدهر عادل اعلی عاقل سپهدیل روزکار
سایه لطف آلهی آن لایق تاج و نکین بادشاه دین پناه آن عادل عالم مدار
مجلس آرای سمار جاری وآن عود سوز موکب ویرا سماک رامح آذینه دار
نیر برج وجود کوهری دریای جود از هوای اوج دلها شاه باز و جان شکار
بادشا سلک لولوی نفیس آورده ام هدیه از کان کرامی باز جوی و کوشش دار
کس نیارد هدیه زین به اکر دارد کسی هر که دارد کو بیا چیزی که دارد کو بیار
مصرع اول زدی سال جلوس بادشاه از دوم سولود نوروز بدیه عالم افروز
تا بود باقی حساب روزهای ماه و سال وآن حساب از سال و ماه و روز هرکز ان پدیدار
شاه با پاینده باد و باقی آن شهزاده روزهای بیحساب و سالهای بی شمار

و از سوابح نسبت خواهی توجه فرمودن حضرت شاهنشاهی بشکار جلیته ایشان
کلیستی خدیو عمدار کاه در مدارج مختلف و مشارب متنوع اکرچه بنظاهر
بیدات نیرای خاطر تفاوتی نمی باشند لیکن بباطن بر پیشش
ایزد برا اسباب سرانجام سپیر مانند هم عیار جوهر مردم کرفته

می شود و هم جناب ملک منکشف میگردد و بجهت این فیض مستکار راه
وسیله چندین شناسائی ساخته بعبادت حقیقی اشتغال می نمایند
ازان جمله شکار حلقه پیشه خاطر اقدس توجه دارد و بجهت صید کردن
او او دیها ترتیب یافته روش چنان بود که چون خزانه دان چیته
در بودی میرسید در ساعت بر کلکون باد سرعت سوار شده بآن
سر منزل شتافته میرسیدند و باین مناسب چیته را ازان مکان
برآورده بها هران این فن می سپردند درین ولا به بساط حضرت
خبر رسانیدند که اودی که در حدود کوالیار راست چیته زرد دست
دران افتاده روز یازدهم غره آذر ماه الهی موافق روز یکشنبه
جمادی الاخری بر سمند دولت سوار شده تا کوالیار عنان
توجه باز نکشیدند و بهر سیر جاه اودی رفته خود تفتیش نفیس
این چیته را بپیشه پیروان آورده بهم درین ولا خبر رسید که در
یوم سرای متقدس دختری والا گهر چیته اخترروز امر دلاویز مغتم
آذر ماه الهی موافق یکشنبه یازدهم جمادی الاخری از بارگاه کون
بزیارت میرای ظهور آمده نام این چیته نوروز خانم نهاده سرمست شادیها
فرسوده امید که اثمار سعادت او روز افزون باشد و موجب زیادتی عمر و دولت
حضرت گردد و بعد از چند روزی که انتظار روزه و نشاط برای خواص عوام شد
رایت معاودت بمستقر سلطنت افراخته چون موکب مقدس بحوالی دارالخلافه اکبرآباد رسید
قدسیان بشارت دادند که سلطان بسرداری خان کلان بجون دیو زده بگوالیار رفته
و خواجه منور دختر خواجه کلان را بعقد نکاح بنصیب آن دیو پیکر در آورده و بهر خود کرده
عالی بود بپیشگاه حضور فرستاده اند بشارت باد که در سه دارد بوجه حکم مطاع در همان ولا

بجگمان نواب [illegible] عهد خاقانی شتافت و علیان از شرف نجات یافتند و بساعت مسعود از اطلاق دارالخلافه اکبرآباد
مقدس کشته [illegible] آرای جهان صورت و معنی بداد و دهش اشتغال فرموده و لوازم جهانبانی و آداب
جهانداری را بتمام [illegible] مرتبه فرمودند حضرت شاهنشاهی پیاده از دارالخلافه باجمیر و کامیاب شدن آن
سعادت عظمی [illegible] معنوی جون شعار اقدس بادشاهی است اعتقاد و همت بلند زرکانست در این مقام
که جویای فرزند مراد [illegible] معاودت باید خواهد بود که جون این منیت بحصول انجامد از راه سنگر علی که
بنفس مقدس متعلق شود آن بوده باشد که از دارالخلافه اکبره پیاده بزیارت روضه منوره کوخواجه معین الدین
چشتی که از ستوران درگاه الهی اند رفته لوازم طاعت ایزدی بتقدیم رسانند و مقرر بود که در رجب کرامه
عرس گرامی ایشان است این خسته [illegible] مکان من قبل آید و جون انجان کوه شبستان [illegible] خلافت بساحل
امید آمد ایضا نیز بشرایط حق گذاری و وفا بعهد از لوازم سپاس داری حق شناخته در روز
آبان و هم بهمن ماه الهی موافق روز جمعه دوازدهم ماه شعبان از دارالخلافه اکبره پیاده قدم فرا و ادی
مرحله پیمای جهانی فوردی نهادند و با دیه شوق را روزی ده دوازده کروه کم زیاد قطع میفرمودند
و تفصیل منازل آن سیه شاهنشاهی باین تفصیق و ترتیب بود از دارالخلافه اکبره که کوچ رایات اقبال شد در
ساعت [illegible] منزل نزول اجلال فرمودند و از انجا بخیتپور اتفاق [illegible] منزل افتاد و از انجا از نجانو کذشته نزدیک
[illegible] مضرب خیام اقبال کشت و از انجا بمنزل کروه نزول رایات دولت شد و از انجا بقصبه بسوا ورود
موکب جلال روی نمود و از انجا بمنزل توده فرو آمدند و از انجا موضع کلاولی محل ارد وی معلی کشت
و از انجا بمنزل اتفاق افتاد و از انجا بدیسا آمدند و از انجا از جنبل کذشته نزدیک پهول محل نزول رایات
اجلال شدند و از انجا نیز مورد خیام ظفرارتسام [illegible] نزدیک نیود تا نزول دولت شد و از انجا [illegible]
نزدیک منوآباد [illegible] عساکر فیروزی مآثر بیوتت کرده و از انجا ساکبون مخیم سرادقات اقبال شد و از انجا موضع کهل
ارد و موکب اقبال کشت و از انجا بعقوبه خواجه کرام اجمیر راحت توجه فرموده سم از کرد راه
بر قدمنور سپیدند و چون اعلام ظفر از آن سرزمین بالا کذشته رسیدند اسپ همت فرو نداشتند روز
چهارده از ان مقام کرامت شرافت اوقات را بعبادات و مبرات معمور داشته بفین تیقظ و انتباه

که باهزار زبان وقت ادای حمد و ثنای [illegible] و با نوار سعادت بعد از انقضای دو ساعت و بیست و سه دقیقه از روز شنبه
سیوم شوال سنه [illegible] جهان آرای خاور ظل تحویل بر برج حمل انداخت و سال یازدهم آلهی از مبدای
جلوس شاهنشاهی که سال خورد دولت از دور رویم آغاز شد و اقبال زاد روز بازار گرمی تازگی نمود
گشت و درین هنگام بهار بجهت تقدیم حق گذاری و ادای سپاس داری تهنیت و نظارگی مبارکی منازل و مبالغ
که در سوالف ازمنه اساس نهاده و قرمان روایان جهانداریش بوده توجه فرموده بعزت پذیرگشته و بر خاطر
اظلال زر فشانیها کرده و ندوازانجا بزیارت مرقد معطر حضرت جهانبانی جنت آشیانی که قبله کاه ارواح و اشباه
پاکاست عنان توجه تافته باستظهار انوار ملک و ملکوت فرمودند و از همان منظر قدسی عزیمت دارالخلافه
اکره منوده از دهلی چون عبور دولت فرمودند ساحت تجریات و قطعات آنروه بآب جولانگاه
موکب اعلی شده و چندین مرتبه دران راه نشاط پیرای در نهتاب شکار آهو فرموده و بهزاران خوشوقتی
قطع منازل می شد تا انکه روز بادپیما و دویم اردی بهشت ماه الهی موافق روز پنجشنبه بیست و ششم
ذی حجه دارالخلافه اکره مورد پسند بر اقبال گشت و اهل شهر باظلال دولت بشاشت و فرحناکی پیشتر آمده و در
سنه [illegible] این سال فرخنده اثار شجاعت خان که از اعاظم امرای عهد شریف قرب اختصاص داشت و سیاق
انکیخت و ایلچیگری شاهنشاهی نموده و باین طریق طلبکار آیین بزرگی شده بایه اعتبار خود افزوده
چون بعتبه اجلال رسید از انجا که بنده نوازی و کارمختی بحیه علیه شاهنشاهی است قبل از وصول
فرموده در زمان مسعود منزل او را مطرح انوار اقبال ساخته بعادات اخلاص تقدیم رسانیده
مراسم آداب انجمن آرای نهایت اهتمام نموده و از فرط عقیدت و اخلاص جشن دلپذیر ترتیب داده آن
حضرت یک شب [illegible] دران محفل بهار آیین بصیقل حضرت صوری و معنوی کامیستان بوده و بنجبخش
[illegible]
[illegible] سعادت [illegible] و ربط سابق [illegible] و انجا که
با کمال جلوس و اجلال بکارهای حضرت شاهنشاهی پیوسته و در هر بهاری کل تازه از چمن اقبال می شکفته
و در هر دوری اختر سعادت کهکشان اتفاق طلوع میکند چون شهنشاه منصفل کامیاب الابدی دولت و اقبال
خواهش فرزندان رعیت پرور داشته از چنون درین قطعه ساکنوده و رافت خاص بظهور آورده چون کوشت

سخن آذین نگه سنج فرتهیت و تاریخ این مولود مسعود انظهای فلکش کفیل مورد ملاک شد

زایچه سعادت ا[illegible] طلوع این اختر اقبال برسم یونانی و هندوی رقم پذیر میگردد

زایچه طالع شاه زاده بطور یونانیان

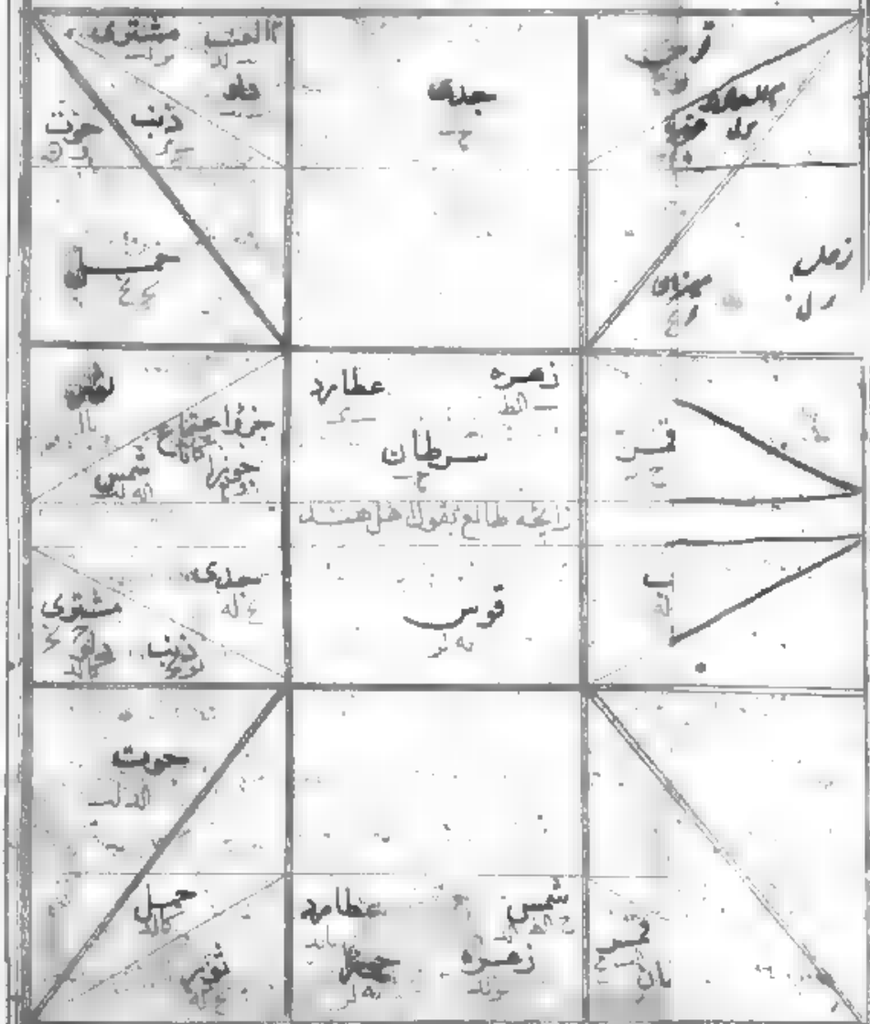

[illegible] بسعادت و انصرام مهمات ممالک شرقیه در این ایام منعم خان خانخانان لازم جبهه

[illegible] دولت [illegible] خون [illegible] اخر ایام چهارگانه [illegible]

ساخته روز رام بیست و یکم آبان ماه الهی موافق چهارم جمادی الاولی بدولت و اقبال نهضت
فرمود و چهارشنبه شانزدهم جمادی الاخره بمنزل شهر ناکور رایات اجلال برافراختند و خان حاکم آن ناحیه مقدم شاهنشاهی را
سرمایه سعادت دانسته لوازم خدمت و تواضع منافیت بجا آورد و آن حضرت نوازش فرموده بمنصب
پرور و معزز گردانیدند و چون سپهر بلندی و اورنگ کیخسروی در دامن آرزوی گوشه و تنها و تنها
روز نظر و رهگذر شاهنشاهی بر کوه آبی افتاد و بعضی از اعیان شهر که بدولت استقبال آمده
بودند دریافته بموقف عرض رسانیدند که معموری این شهر به کوه آب بسته است یکی کیدانی نام
دارد و دیگر شمش قلاده و این بکوکر خاصه مشهور است و چون بر حوالی بناکی انباشته شده و ایام
کمی آب بسیاری زایل شهر ساکن خود کند هفته باطراف میروند تا بر عموم نهضت حکم مقدس بر جمله
کوکر تعلق گرفته اصل نهضت تمام داشت تحریف نیافت بخشیان سعادت اساس با اتفاق کامگاران
دولت پیوند مساحت آن نموده با مراد و سایر ملازمان درگاه قسمت نمودند و انشوفان جداگانه
باهتمام این کار تعیین شدند و بدرقه توجه خاطر و رعایت مقاطر آن چشمه سیراب دریا پیما شدند کوه
عظیم را سیراب توان گفت و آن منبع عذب را لنگر قلزم نام نهاد و نسبت توان داد که گویند آن
سنگ است و این حوالی را بانسبت کنند و سرگذشت او چنین گویند که سوداگری از تنگنای معیشت آن
سنگ را که پیکر هوش بود پیش کیی از دولتمندان گرد گذاشته قدم بغربت نهاد و چنانچه رسم تجار است
بهروزی آماده و ایواب روزی گشاده گردد و قرعتی دران کذشت روی آن سنگ اندوخته
و بخت برسر رفت و از اتفاقات حسنه آنکه آن تاجر کامیاب ثروت گشته بدان سرزمین رسید
بود آن سنگ را کما بی یافته لابد کنان در قدم صاحب خود آمد و نیاز بیت شوق جان فشانی نموده
و بحقیقت او را مشهور آفاق گشت و آن سوداگر از حقیقت سندی بدان زمین حوالی اساس نهاده
آن منسوب گردانیده چون جوکب معلی شاهنشاهی بنظام بخش و سعادت آرای این نواحی گشته
ارکان و زمین داران آنحدود و بخدمت باب شتافته بسجده درگاه مقدس سربلندی یافتند

از جانب او این کمینه را نامه سای حضرت دولت کشت و آن قدسیه نیکا اختر در موسم سرای سلطنت اقتدار
دایمی بذیرفت و چون قلوب جهان آرای خدیو معدلت ازین حدود و قوام آمد از فرط ایزد شناسی و خالق جهان
آرای خویش عظمت زیارت روضه فیض بخش شیخ زید کرد که در بین بخارا است مصمم شد عادق خان و بیک خان
خلق دیگر از ملازمان درگاه را رخصت بودن این حدود و توقف در آن حدود بآن سبب نبخشت فرمود تا شیخ از خواص
روزگار و ممتازان حضرت کس نفس بوده و کویند از اولاد فرخ شاه کابلی است که او را شاه کابل کفته اند
دوران خان بزرگ دیار آن دولا پکیز خان کی از احفاد ایشان قاضی شیخ نام بلا حضار آمده و در قصبه قصور اقامت
کرده و سلاطین بنی مقدم او را کرامی داشته احترام نمود شیخ بعلمان شایسته بعلوم متعارفه و یا رمندی اشتغال
داشته خواجه قطب الدین او شی خلیفه خواجه معین الدین را که از کتابت بکتوب و از نقش نقاش روی کار بود
بود کذر بر و افتاده او را بجذبه و کوشش علوم دینی و آیین معارف حقیقی فرموده بر و بداشته شیخ
طلب او نموده و بیاده از شوق او فرا رفته کشت دست از همه باز داشته دل در ملازمت او بسته و بخدمتش
اخلاص و دوام خدمت مظهر عنایت کرامات و امور خوارق عادات شده و خدیو خداشناسان بنظام
نشانکار دیده بباطن شوق خداشناسی در دلی متوجه مقصد شدند و بر اشاعی رمانه در حدود و کهندی رای
علاء الدین نزدیک دریای بیتاج که از اوران سرزمین هر تاری نامند سانحه عبرت بخش روی داده و محل آن
عقبه آنست که قراولان عرکه کور خلاف روند شهریار شکار باسه چهاری از شکاریان خاص متوجه میشوند
شده چون بان صحرا نزدیک رسیده پیاده شده توجه فرمودند خطا در اول بار یک کور خر بوده از صدمه
صیت بندوقی آن بکلی رمیده بدور دست نشاط آنجان پهلوان آلهی بندوقی از دست پیاده با همان
سرجا بار اول از صحرا بقصد دریکین کرم رفتن شده بغلامت در اندک فرصتی آن از فروخته ریکستان
طی فرموده خود را با آن کور رسانیده ندو یکبک را بتندوقی از سم میکذرانید فتوه و رعب آن فی الحال
چنانچه سزاوار آن کور خر از شکار فرمود ندر صدمه شبه کی شکار نمیدید دیکران دوچار میشدند ازین مقام عطف عنان
مزاج سعدین غالب آمده از آب نشان بدیه تجاوز بجانب چهاره غنیمت کجرا تکنی رسیده شد تر دیکان شکار
حضرت را خیال کرده از ملاحظه آنکه قدم از جا بیکا خود بر ندارند بتوپ و تفنکه و خدیو جهان جندین

در این هنگامه وقت اقبال همای موکب بهار در رسید و نوید بالش بر طبل و کوس داد و فیوض غیوض ابر و
و اشعاع تازه بخاری آورد و مزاج زمانه شکفتی گرفت طبیعت دولتکار با عندلیب اقبال گل
همزوبه و مشتاقان بساتین در اندیشه احسان جوان دل جانان بوشیدن گرفت سبزه بهاری بیرانی
گسترده و چمن طیلسان میگونی بلوه نمود نخستین از مروی رنگ کلهای رنگین فام پیرون آمد و نغمه بیات

ابر با برق جهان تاب رسید سبزه بر نا بکنار آب رسید سنبل بر بیت بکاکل بن نمود
لاله با ساغر و ابرات رسید گل بباغ اقبش کوکبه افروخت آب لغزنده بجویاب رسید

بعد از سیری چند ساعت دولت از ده و تیز بخش گردون دمکان نوزا نوای زمین بخش بیان برداز بجا ذات
برج حمل باندیخته جهانرا جون با این عشرت کزین شاهنشاهی طراوت بخشید و بهاک بهان اخلاق طبیعت
ای جدید و عهد آئین گشت و آغاز سالی شایسته هم آنی از جوف ابر پدید آمد یعنی سالی تیر از دور دیر شده
و در اوایل این سال بهجت آئین طالع میمنت مرا وقات اقبال گشت و خدیو خدا پرست آئین بزرگ کلان
بروضه مقدسه شیخ صفی الدین اردبیلی قدس سره العزیز و سایر اوتاد و اقطاب و مدفون بقعه جنان آن جایگاه نفس آرای
و ساکنان آن حوالی مخزون افضال و احسان تقدیم آورده چند روز برای افاضت عهد و میثاق
ظاهری و باطنی در ساحت این تکیه فیض بخش عدالت آرای بوده و انامور که در این ولا بموجب انبساط
خاطر اشرف دین شکارهای است که ای کیان آن حدود از تیز دستی آب فرو نشسته و بدشت
بگرفتن و لذت آهو تحفه ترتیب داده بودند که آنرا بنجا جای فرودی و از آب بر آمده ای بدانجا رخت
کشیده بودند خلیفه تبیغ تشنه است یعنی نامبرده یکم و شرح این برسم اختصار آنست که پیشتر از این وقت
نامبرده یکم که در جبال قفجاق محبوس بود رخصت گرفته بدین دولت آمد و خود جای یکم شتافت پیشتر از آنکه
میرزا الغ رخصت بستی بیابد تومر محمد باقی بجای او انتظام داده آن ولایت را از تصرف اهل یکم که قصد
سفیانی از ستاخیها داشت قدوم یکم بر اهتمام ندانست بلکه جای یکم سولک بالتالیم کرد یکم آمده و شده و
کوهران آن دیار که محمد باقی آنجا بجان بابا و سپاکین ترخان بشنده با تفاق یکم در مقام کرفتن محمد باقی شدند
محمد باقی از این حال آگاهی یافته در استیصال این طایفه کوشید جان بابا و جای یکم بدست افتاده جان بابا را

بکویند پستی فرستاد و خواجه بیگم محبوس شد تا در گذشت و نامبرده بیگم بدلاوری و تدبیر از انجا برآمده به بیکر شتافت

و سلطان محمود خان بنگش در میان آورده گفت اگر عجب علیخان و بهادر خان پسر او با مادر کس نامبرده و امید

من هرا میخواهم و تنه محرّ اولیای دولت میخواهد بیگم بخشی هواداری فرخ اوقات راست انگاشته بدرگاه والا آمد

و التماس رخصت این نامبردها نمود و چون الحال بسیاری رخصت یافته متوجه تته شده اند امید بیگم دختر قاسم کوکه است

که از دوستی اخلاص خدای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی شده همانا که در محاربه جنید خان که در زمان

ظهور مطلب در جلوه گاه باقی بود و بظاهر برای ماری بزرگ آینده زمان سعادت توأمان حضرت فردوس مکانی

بدست غنیم می درآیند این مژده بحقیقت مقدم پیش آمده میگوید که بادشاه هفتم این نوکر هرا بچه تقریب گرفته آمد

بایشان نیرنگ وفا بادشاه را از آن خطر گاه جان خلاص می سازد و چون اسپاسان او را از هم گذرانیدند

آنحضرت اهل و عیال او را در ظلال عاطفت درآورده خواجه بیگم که دختر تعلیم بیگم خواهر حسن بیوت و اعزاز آن

بیرزا عیسی و دختر او را بعواطف بزرگانه تربیت فرمودند و عجب علیخان پسر خلیفه که مخلصانه آداب

خدمت بجای آورده می تقدیگاهی بسته الفقه چون نزدیک بگرسیدند سلطان محمود پیغام فرستاد که حرفی

بود بعد ازان رفته درین کار هراهی نتوانم کرد معاودت نمایند و اگر بجهة نگاهداشتن وعده از راه جلیم متوجه

شوند عجب علیخان را احوال اگر گون شده در روی برگشتن بود و خواجه بیگم چون سعادت و رهنمای ایشان

بود و اقتضا دچنین بزرگ قتلی بخشیمت در تسخیر بگرو دل در محاربه با سلطان محمود بسته و در حدود قلعه

پاتیله مرد و لشکر بهم پیوسته کدام دو لشکر عجب علیخان و بهادر خان زیاده از ده هزار سوار اند اشتند

و سلطان محمود تا دو هزار کس را سرانجام نموده فرستاده بود تا بیاید ایزدی که کاهل جهات این سلطنت

عدالت ابد پیوند است این گروه اندک بعد از کری بمنقاره بیکار رفت یافته و این شکست یافتهاز

بقلعه نگر منتصر شده و این بهادران پیروزمند بجامرگ آن پرداخته اند و دران میان از سطوت طلعت ان

دولت و اقبال امان گرفته برآمدند و چون آن قلعه بزیروی شجاعت بهادران اخلاص مند بدست آمده اسباب جمعیت

منتظم گشت بعزیمت متوجه تسخیر بگر شدند اقبال شاهنشاهی تفرقه در جمعیت مخالفان انداخت از آن جمله سباک

خاصه خیل سلطان محمود که مدار محافظت او بود با هزار و پانصد سپاهی عجب علیخان را آمده دیده باعث صورتی آن بود

که بدنژادان و بیباکی از خلوتیان حرم سرای سلطان محمود متم گردانیده فرمان شد
برج فی تشخیص معاملات در مقام استیصال خاندان او شده او را اخلاص درت نبود از خوف ناموس اجازت
مفارقت نیافت و محب علیخان بعد مال و منال او را از هم گذرانیده او و عیال او را که کمتر آلایش فرزند
نسلی بود بصره بسکیر برداخت و بعض انتساب این دولت روز افزون آن قلعه متحقق گشت چنانچه در
جای خود نگاشته آید و چون قدری مزاج مقدس شاهزاده شاه براه آمد منهج اعتدال انحراف داشت
چند روزی در آن شهر توقف فرمودند و چون بیمن توجهات شاهنشاهی روی او بروز افزود
ششم اردی بهشت ماه الهی موافق دهم شهر ذی قعده که بین مراجعت بلند آوازه گردند عزم طرف
خاص بیت الخلافه شاهجهانی و بوستان منصور و رنگاب مسرت آئین جاده بیمای آمد روزی در اثنای راه قراولان خبر
چیته آورده عرضه داشت پرای شاهنشاهی متوجه شکار شدند و هر شش چیته را آنروز بطریق شکار گرفتند
در دام قید در آوردند از انجمله یکی بود که از سر آمد چیتهای شاهنشاهی گشت و چون بدایت اقبال بلند و
دیهال پور نزول اقبال خدیو دوران اعظم میرزا کوکه گردانید این محال را بجاگیر او مقرر و التماس قدوم عالی نمود شهریار جهان
آرا همتمس آن بر ورده چهار عنیت را موقوف قبول داشته منزل او را امور دولت خواهی او سرور گردانیدند
و بمقتضای اخلاص خویش در آرایش بخشش و افزایش پیشکش تکاپوی نمود و از انجا که درستی نیت
طراز عقیدت او بود امید است که خلافت پناهی معامله دان عبارت از نیت کردار او را پسند آورند این بزم عشرت و لوای انتظام یافت خواجه حسین که در سلک ملازمان میرزا بود و این سطور
تاریخ این سکانه بنادی افزایش یافت مهمان عزیز تدشته و شهزاده و از انجا متوجه پیش شدند و شکار
کنان و معدلت آرایان روز خرداد ششم خرداد ماه الهی موافق بیست و دویم ذی حجه خاطر
دار السلطنت لاهور مستقر رایات اقبال گشت چون قلیچ خان لوازم بندگی و مراسم اخلاص بتقدیم رسانید
بموجب التماس آنحضرت بمنازل او گرتباز کی ساخته بود قدوم گرامی ارزانی داشته و مراتب
اقتدار جاودانی او را افزوده و چون جهات این ملک در پرده تغیر و دگرگونی شایسته سرانجام
یافت خاطر اشراق مآثر شاهنشاهی خواست که از ملال غربت فرماید تا بذریعه دریا و دعاگرا اقبال و جوانبخت

مضافات بیانه بود مصرح جامع ساختند خدیو جهان کرمعمار عالم صورت و معنی است خانجه پیوسته ارتفاع طاق
افراز ایوانی فرموده است بس عدالت را اتکای بخشد و پیوندان زمان را کاشیانه دولت میکرداند بجنان
بر افرازد که رونق زمین آکوشیده مهجارا باندازه حال آن تربیت فرموده تا بدین مرتبه ترقی یافته و بخوبی
ارزان بانگ فرزندان را رفعت پیوندد و در سنگ بی صلاحیت و لیاقت یافته و نقش عارف ربانی شیخ سلیم کرده اند
فیلسوف اندیشه کیان که این طرز زمین را کرده بهمت معنوی دارد عزت صوری بخشد و در نیولا کرایات جهان کشادن
مقام کرامی رسید همان عزیمت سابق پیش نهاد همت و الا شده و حکم مقدس بخانه بوست کنه کار پرداز
سلطنت عمارات عالی و منازل دلکش برای خاصه حضرت شاهنشاهی اساس نهند و جمیع طبقات امرا و طوایف انام
برای خود نشیمنها و بسنه الها ترتیب دهند و حصاری آسمانی ارتفاع بر دور آن احداث و اماکن بکشند
و در اندک فرصتی شهر کلانی بزرگ بنا شده و قصرهای دلکش و خانه[illegible]شاد از ای اعاظم یافت و بقاع خیر انتظام
و مدرسه عالم انتظام گرفته و بنایهای بزرگ سکین اعداث شده و باغهای نظر فریب در اطراف آن صورت
ابداع پذیرفت و سواد اعظم درهم آمد کرشک معموره عالم گشت آنحضرت نام آنرا فتحپور بادخیال فرموده بودند
که بزبان عالمیان بفتحپور اشتهار یافت و بفتح شاهنشاهی بلند آوازه شد و از سوانح اکثر مفتوحات
این آرزوی بلند در سر داشتند که حضرت شاهنشاهی در منازل او که در آن نزدیکی اتفاق یافته عبادت الهی
مشغول بوده دولت فرزند بهمت بخشند و را باین عاطفت والا بشارت موعود داده اند
فرمایند چون این امید دولت افزا بموقف عرض مقدس رسید از آنجا که کارپرداز بنده نوازی شیوه کریم
شاهنشاهی است مقرر فرمود که حضرت بتول کرفت و روز دیگر این بیت وسیوم دی ماه الهی از فتحپور بموجب اطلاق
اگره شدند منازل ایام سفر قدوم شاهنشاهی نزاکت صورت و معنی گشت و مراسم پیشکش و نثار بتقدیم آمد
خاطر اقدس ابتهاج شد و نشاط در باطن آمد و از بنا صاحبه و ملکه موجود بمعدلت روزی شد بندگان مستعد
صفت الهیم در کاه ارادت سجده شکر بجای آورند و بعرض رسانیدند که از آنجا که حضرت الهی مشتمل کرفتند
یکاسی و کمال آکاهی خود معلوم دارند که مهان چند روز را در کجا باید کذرانید و در چه مکان باید نهاد و بکونه باید
فرود شوند و همه کس بجای خود راهی راه سخن پیدا نمیکنند و بعرض اینها نمیرسد بلکه تیک و آسان مقامات مشخص

سر بفرستش بخانجهان لبیتی خان را آن پیش آمد که نخاسته شده و آن شورش فرونشست اسکندر خان از
راهی دیگر بدرستی پیش سلیمان افغان رفت و چند گاه دران حدود بسری برد افغانان که تا حوصله بودن او
در میان خویش نمیدانستند در کین او شدند او از اندیشه این گروه آگاهی یافته بمنعم خان خانخانان التجا
آورد که از من بناه و نسبتی نیز بخانه شد ازان جهت زاده ام افغانان آورد پیش سلیمان او نیز بکرا
از هم گذرانیده ندانستند در خیال من اند اگر شفاعت این حامی سیه بخت را بدرگاه والا خواهیم رسانید
این جهان و هم زندگانی باقی بدست نیافته منعم خان نوشته او را بعرضه داشت خویش پایه سریر اعلی ارسال
داشته استدعای مرحمت عالیان از فرط عاطفت منشور امتنان فرستاده او را امیدوار گردانیدند افغانان
گذار بزرگی گناه امید بخشش و بخشایش نداشت ازین رافت عالی بجوانشکر نظر آورده اسکندر خان را پیش طلب
داشت اسکندر خان بتوسط یوسف ولد سلیمان [redacted] را بمراه گرفته پی خزا افغانان بالغار از میانه
ایشان برگذشته خانخانان را لوازم اکرام و احترام بجای آورده برای تسلی خاطرش پناه یافتها را طلبیده
غرامت درگاه معدلت پناه نمود و در اوایل تیر ماه الهی بجهه عبودیت و فرمانبرداری نامیه سعادت اندوز
او جوایم ارباب استحقاق بخشیده آمد و بنوازش شاهنشاهی اختصاص گرفتند و در اندک زمانی خانخانان
بلطف و عواطف ملوک ساخته رخت عاکف ارزانی داشته و اسکندر خان را سرکار لکهنو بحکومت فرستادند
او گردانیدند و از سوانح آنکه فرمان معدلتی روانا قوران عبید الله خان ازبک از جهت سلطنت و حکومت
این سلطنت علی التمش را برسالت بدرگاه والا فرستاده و او با نامه مراقبت و محبت و تشریفات
آبدار سعادت بار یافت و مکمل مضمون آن مطاوعه آنکه رابطه خویشی باستانی را پاداده و ده بیت
برایه آن گردانند تا بتقدم از استیلای چنین قزلباشهای با سلاطین توران چیره دستی روی داده و تا جا
از صدمات افواج کینه کشان بر بام عافیت خواب کوتاه نکرده و برای تمهید استیلا و امتناع نکبت منعم
خانخانان و خان اعظم میرزا کوکه تحف و هدایا نیز ارسال داشته بود و تا این منظوران درگاه خود را
از تاسیس سلطنت و ترصین آن توجه کارند غره بابا موشیار نظام دوربین فرستاده و بجانب آنها
کماینبغی رخصت اندازی داشت و از مقابیس مقدوستان برسم ارمغانی همراه گردانید و از سوانح از نظر

ایزد بیست جل جلاله و دیدن فروغ فرهمندی و طراز نیشت و عادت از بخشش و بخشایش و انعام نظر
از زلات مردم و آبگاه و ولی بی بر زرگی خدیو جهان پرداخته و را پگاه در کاه و آهی بی خمار مرد خدمت او را
عبادت ایزدی شمرده و در عبیت و اخلاص می افزاینده و گاه گاه نظر بدین کرده و را نمی افتد از افزونی سطوت
صبوری و افزایش ملک قاهری بر بندگی معنوی نوکر و بیده و کمتر اوقات در گران جان اندیشه خود را
در زمره مخلصان جانسپار نگیرد افتد و لنذا در این هنگام که ملک دنیا از غبار کفر طبیعتان شور انگیز پاک شده
و کوز دلان خسته اندیش در گوشه تنگی و ناکامی فرو نشسته بودند بجان کشای بشارت فتح بگرات اعلام
فرمان آمد و بهم شنکه سپتم تر دکی عموم ریاستان و بار یکبال بوسید و بازان یافتند که سلطان محمود از فیروزی
دشمنان جرثومه فتنه آرای سابه پرستی برگرفت و از بدو دونی طالع خان بیزه فرای کوسه خود را در
دنیان صاحب منظم میداند رخت هستی بربست چنانچه بیان آن در حال صوبه گجرات بگاشته قلم تحریر
شده است امرا آن دیدر خصوصا حمید جبارک و اعتماد خان و عماد الملک در خود کامی شده و بر آنی انکه حتی حکومت
بایشان باشد بگی فرزندان سلطان احمد پیدا کرده و اسم سری بر و اطلاق کرده و چون با سن رشد رسیده از
سکندر اینده و ختو نام پسر کان جوهر را که از اوایل زادهای آن دیار بود بر داشته بفرزندی سلطان محمود گرفته
داده و خطاب ظفر شاهی تمام را بدستار لوازم خواهش طبیعت اتمام نموده و احمد آباد که دار الملک گجرات
است کنایت طبیعتی از ولایت بتصرف اعتماد خان در آمد و در کار پرتو بوسی خان و شیر خان فولادی قرار گرفت
و سعادت در بروج دولت و اقبال خانجهان خان بر عماد الملک مقرر شده و افروخته و دولت خواجه آن بسیدها و غیره
سید جبارک مقرر شده و چون که ولایت سورتهه با مین خان غوری متعین گشت و اعتماد خان بکمرزت
آن سفر خود را ملازم رکاب خود داشته روزی میکذرانید تا آنکه یک از استیلای مستغیر مورد انواع ظلم
گشته و با یکدیگر این سران کار مناز عت کرده تا بجنگ خان در گذشت با قوای شیر خان فولادی
ظفر از اجل دیگر بخته به پیش آمد و شیر خان فولادی با جمعی از اوباش بگرفتن احمد آباد دست گرگشید و اعتماد خان
و اعتماد خان شده و بیرون آیان التجا آورده و مکان شورش کرم بشد و بازار فتنه و فساد رواج گرفت فاطر
مقدس شاهنشاهی تسخیر گجرات را مهم مهام دانسته در انتظام اسباب این یورش قوه علی گماشت میرزا یوسف خان

جزاوردند کردین تزدیکی [illegible] سکل که سوار و در کمین متردد ان این راه بود و قصدی نماید از انجا که استیلای
اقتدار رسمانان ملانم آئین باسلطنت است شیر بیشه شکار متوجه او شدند و بروشنی دل کزین ان
درنده قوی پنجه را شکار نرسود و متوجه آن خطه دلکشا شدند و از برکات قدوم شاهنشاهی رونق تازه
یافت ارباب رسمی در سوم زیارت بتقدیم رسید و دریای انعامی بجوش آمد و طبقات مردم
از عطایای جزیل بهره وافر برگرفتند و روز دیگر جاهای قلعه اجمیر که بر قلل کوهی واقع است متوجه شدند
در ان عالی مقام بزیارت سید حسین مشک سوار که در زبان عوام از اولاد و اعلام زین العابدین شمرده
بود داخته بتر کرخته و تحقیق آنست که سید از ملازمان شهاب الدین غوریست هنگامی که قطب الدین
کرده مراجعت نموده اورا بشحنه گی اجمیر گذاشت و او انجا نقد حیات سپرد و بروایتی و سجه علیه بولایت
مشهور گشت و در تربتش معتقد عالمیان شد و حضرت شاهنشاهی که پیوسته در طلب پیرامون خاطر مقدس
سیگردد و نظر بر شیوه خاصه داشته اعتقاد و همت فرمودند و روز بروز امداد و امالی مواقی بدشنبه دوم
ربیع الثانی خان کلان با بسیاری از امرا چون یار خان و شاه قلی خان محرم و بابا خان و سید محمد خان
و قیچ خان و صادق خان و شاه فرالدین و حیدر محمد خان اختیکی و سید احمد خان و قتلق خان و محمد قاسم خان
توقیای و عزم خان و چک نورین خان و بیک محمد خان و محمد قلیخان داماد خان کلان و مهابت خان
سلدوز و سید عبد الرحمن و میرزاده علیخان و بهادر خان برسم منقلای بصوب گجرات رخصت فرمودند
روز خرداد و یعنی نوزدهم شهریور ماه الهی مواقی دهشنبه بیست و دوم ربیع الثانی خود بدولت و اقبال
از نقطه فیض اساس اجمیر نهضت فرمودند تا هم انبساط شکار بتقدیم رسد و سم امرای پیش در کاه علیه جوهر
خویش را بهتر ظاهر کنند و هم بگرات بزوتر از دکات در حیطه تصرف اولیای دولت در آید و به
بهترین وجهی تدارک احوال ستم رسیدگان آن دیار صورت بندد و اکثر نفرات او در دوستانی که کمتر
رسیده بود کوچ بدوچ دلاده شد و زندانیان که سر رسیده و نوید فتح و پیروزی رسانده و بلدت [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] بتقاریر و قیقه سنجان فواید خاص و عام را بجام
و باریک بینان دولت اصلاب و ارحام مخفی نیست که نامان سلسله علویه و سفلی چون کیتی خدیو را با قبال روز افزون

۱۸۷

که پیش صدر سلطان را کشد پا	این تشریف دین کار آورد پا	زهی عز و همایون بارگاهی
چنین پایی بود مسند نشین را	صلای می بهجت آفرین را	نشاط اورنگ از نام تو رانه
نوازد در سفر زاد و ره	کرم کز همت والا نظر داشت	تمنا را حجاب از پیش برداشت

مولد کرامی پادشاه را که طالع شرح اقبال بود منظور داشته و استمداد تایید از حضرت ذوالجلال اکبر در نظر مقدس آورده نام نامی آن نونهال گلشن اقبال را سلطان داینال برلوحه دولت نقش بسته شعرای کشته پرداز تربیت ناخدای دانند در رشته نظم کشیده مدایحهای نادره بزبان ارب نظم کردند و کاغذ بصلات کشیدند و حکم اجلال پیوند شرف نفاذ یافت که چون آن کوکب آسمان قدر یک ماهه شود و مهد دولتش بجنبیدن آید بر ده بخضرت سعادت منش رانی کوچ نماید و بدارالعمل در آرند امید که این سرو بن خلافت تا استداد روزگار در ظلال تربیت و عاطفت سایه شاهی بتاب دولت و سعادت ابدی چوند باشد کون کیفیو از لی بر قرار راه من چیران انجمن است کشته در شرح احوال بدایت انتهای حضرت شاهنشاهی مرا از قسم من بیشتر اورد صورت زایچه سعادت ارقام این مولود مسعود و بداختر بایونانی و هندی درون و بیرون اقبال نگاشته مخفی نگردد که بیشتر از احکام از ابرویه و دران و قایق اخبر شناسی میکنند و

زایچه مطالع اقبال رقم بعضی حکمای یونان و فارس

حوت السعادت شاه عدل	مشتری ج الغیب الملاحمه حمل انا	الملک والسلطان جوزا
حاوی م جدی ذنب	عمل ملاچاند	راس د خامس سرطان
میزان عاشر شمس قوس زحل عقرب السفیر	زهره ج عطارد میزان	سادس الجوزا اسد سنبله

و باطبع بعد فراغ از امور اسپس بکذاری این عطیه کبری روز اسفنه المذ بخشم جمادی الاولی سنه هزار و چهار شنبه
هم جمادی الاولی سنه مذکور سرکب شاه هفتاد سالی سلطنت هر قطعه تاریخ مقرر جلوس کشت خانه دولت را
الله روز هفتم از ماه مبارک رمضان سنه مذکور بعد از دو چهار شکرف کاری قرنی
از دولت ابدی اقتدار بر تخت زمین بقبال سپهر کشود خدایی ... شمع شش طاق دولت شاه زمان
پادشاه زمانه اکبر شاه ... کز خلق سوز بخت روشن باد ... از پرتو شمس زمانه کمتر باد
سنج و نگاری خامه آسمانی رقم حسن انجام پذیرفت پاسبانان رهایان والاسکوه بطفیل آن یکتای آفرینش باد آورده
پیشه تا بخرد استکان سرای شادباب کرد اینده اسکوکان شاد و خواب نیستی را زنده کانی جاوید
چو پادشاه ظفر نشه دولت ... صد شکر کز این نگار خانه ... کرفت نگار جهان و دانه
ایناد کسری بسته دانی است ... دانه کز جو ریزش معانی است اکر نگاه پیش شود یا بخرد نقش دوی خود را نشان
نه اپنیتی دکتار دانا بذیرفتار سرانجام شغل سکرن دل بر کرفتی ... جز طبعی خاری چه کبد
دیدار است زمی نامه خسروان ... دیدان کریاند ز خرد دان می ... ازان به کز نامه خوانی نخی ... لیکن ز فایض شاهنشای
بزمناظ اقبال کشوده نه بچهره دستی مرا از من برکرفته ... اغاز آکهی تازی زبان خوی کرفت زبان فارسی کمته